۴۱

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 41

تاريخ اميرالمؤمنين - 7

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 41

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب نود ونهم: یقین امیرالمؤمنین علیه السلام، صبرش بر سختی ها و دشواری آزمون هایش.....7

باب صدم: خشم امیرالؤمنین به خاطر خدا و اجتناب از تملق گویی در دین خدا 15

باب صد و یکم: عبادت و ترس علی علیه السلام.....19

باب صد و دوم: سخاوت، انفاق و ایثار امیرالؤمنین علیه السلام و پیشی گرفتن در آن بر دیگر صحابه.....34

باب صد و سوم: روایت شتر.....56

باب صد و چهارم: اخلاق نیکو، خوشرویی، بردباری، گذشت و دلسوزی و مهربانی امیرالؤمنین صلوات الله علیه.....61

باب صد و پنجم: تواضع امیرالؤمنین صلوات الله علیه.....69

باب صد و ششم: مهابت و شجاعت امیرالؤمنین و استدلال به سابقهاش در جهاد برای اثبات امامتش، و درآن برخی نوادر جنگ هایش وجود دارد.....75

باب صد و هفتم: مجموعه مکارم اخلاق، آداب و سنن، عدالت و حسن تدبیر علی علیه السلام.....125

باب صد و هشتم: علت خضاب نکردن امام علیه السلام.....186

بابهای معجزات امیرالؤمنین صلوات الله و سلامه علیه

باب صد و نهم: بازگشت خورشید برای او و سخن گفتنش با امیرالؤمنین علیه السلام.....187

باب صد و دهم: اجابت شدن دعاهای امیرالؤمنین صلوات الله علیه در زنده کردن مردهها، شفای مریضان و به بلا دچار شدن دشمنان و مانند آن.....212

باب صد و یازدهم: آنچه از معجزات امیرالؤمنین صلوات الله علیه در به سخن آوردن حیوانات و رام کردن آنها آشکار شد.....250

ص: 5

باب صد و دوازدهم: آنچه از معجزات امیرالؤمنین علیه الصلاه و السلام در جمادات و نباتات آشکار شد.....267

باب صد و سیزدهم: قدرت و شوکت امام صلوات الله علیه در کودکی و بزرگسالی و تحمل سختیها و آن چه مربوط به اعجاز بدن شریف ایشان است..293

باب صد و چهاردهم: معجزات امیرالؤمنین در خبر از غیب گفتن و علم به زبانها و همچنین بلاغت و فصاحت ایشان صلوات الله علیه.....302

باب نود و نهم : یقین امیرالؤمنین علیه السلام، صبرش بر سختی ها و دشواری آزمون هایش

روایات:

1. التوحید: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام غلامی داشت به نام قنبر که حضرت را بسیار دوست میداشت. وقتی علی علیه السلام بیرون میرفت با شمشیر به دنبال او بیرون میرفت. شبی او را دید و گفت: ای قنبر تو را چه شده است؟ گفت: آمدم تا پشت سر شما حرکت کنم. ای امیر المؤمنین! مردم چنانند که میبینید، از این رو برای شما نگران شدم. فرمود: وای بر تو آیا مرا از اهل آسمان محافظت می کنی یا از اهل زمین؟ گفت: نه، البته از اهل زمین. فرمود: اهل زمین نمی توانند کاری در مورد من انجام دهند مگر به اذن خداوند عزّوجلّ از آسمان. پس برگرد و او بازگشت(1).

2. التوحید: أبی حیان تَیمی از پدرش که در روز صفین و پس از آن همراه علی علیه السلام بود نقل میکند: در حالی که علی علیه السلام در روز صفین گروه سپاهیان را آماده میکرد، معاویه بر روی اسبش که نزدیک بود از آن به زیر بیافتد به سویش میآمد و علی علیه السلام بر روی اسب رسول الله صلی الله علیه و آله به نام مرتجز بود در حالی که خنجر پیامبر را به دست گرفته و شمشیر خود ذوالفقار را حمایل کرده بود. مردی از اصحابش گفت: ای امیرالمؤمنین مواظب باش ما میترسیم که این ملعون شما را غافلگیر کند. علی علیه السلام فرمود: اگر این را گفتی - بدان - او در دینش ایمن نیست و از بدبختترین ظالمان و ملعونترین شوریدگان بر امامان هدایتگر است، اما برای محافظت، اجل کافیست، کسی از مردم نیست مگر اینکه

1- . التوحید:350

همراه او فرشتگان محافظی هستند که او را از افتادن در چاه یا فرو ریختن دیوار بر رویش یا اینکه دچار امر ناگواری شود محافظت میکنند و زمانی که اجلش فرا رسد او را با آنچه دچارش خواهد شد تنها میگذارند. من هم همچنین زمانی که اجلم فرا رسد بدبخترین مردم برخیزد و از اینجا تا اینجا را خضاب میکند- و به ریش و سرش اشاره کرد- عهدی بسته شده و وعدهای غیر دروغ. حدیث طولانی است، قسمت مورد نیاز را برگرفتیم. (1)

3. التوحید: امیرالمؤمنین علیه السلام از دیوار کجی به سوی دیوار دیگری روی گرداند. به او گفته شد ای امیرالمؤمنین آیا از قضای خدا میگریزی؟ فرمود: از قضای خدا به قدرش میگریزم(2).

توضیح: شاید معنی این باشد که فرارم نیز تقدیر خدای تعالی است، پس پرهیز از ناملایمات با ایمان داشتن به قضای خدای تعالی منافاتی ندارد. و توضیح آن در کتاب العدل آمد.

4. مناقب ابن شهر آشوب: امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین میان دو صف با لباسی که زیر زره می پوشند میگشت. حسن علیه السلام فرمود: این لباس جنگ نیست. فرمود: ای پسرم! پدرت اهمیتی نمیدهد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید.

و علی علیه السلام میفرمود: آنچه بدبخترین مردم منتظر آن است این است که ریش مرا با خون بالای آن (خون سر) خضاب کند، و زمانی که ابن ملجم به ایشان ضربت زد فرمود: قسم به خدای کعبه رستگار شدم. و خدای تعالی فرمود: « قُلْ یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ »(3) {بگو ای کسانی که یهودی شدهاید اگر پندارید که شما دوستان خدایید تا آخر آیه}. و در مورد صبر ایشان خدای تعالی میفرماید: « الصَّابِرِینَ وَ الصَّادِقِینَ وَ الْقانِتِینَ وَ الْمُنْفِقِینَ وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحارِ »(4)

1- . التوحید: 376
2- . التوحید: 377
3- . جمعه/ 6
4- . آل عمران/ 17

{[اینانند] شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان}.و دلیل این که این آیه در مورد ایشان نازل شده این است که إجماع شده بر صبر ایشان همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در سختی ها از کودکی تا بزرگسالی و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله. خدای تعالی صفت صابران را در کلامش ذکر کرده است: « وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا »(1)

{و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفتهاند آنان همان پرهیزگارانند}. و بیشک این از صفات اوست.

مجمع البیان، تفسیر علی بن ابراهیم و ابان بن عثمان: علی علیه السلام روز جنگ أحد، شصت زخم خورد.

تفسیر قُشیری: أنس بن مالک گفت: علی علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند در حالی که شصت و چند زخم داشت. أبان گفت: پیامبر به أم سُلَیم و ام عطیه دستور داد تا او را مداوا کنند. آن دو گفتند: بر او بیمناک شدیم. پیامبر و مسلمانان وارد شدند تا از ایشان عیادت کنند در حالی که یکپارچه زخم بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله شروع به دست کشیدن بر آن کرد و میگفت: مردی که به خاطر خدا به این زخمها دچار شده امتحانش را پس داده و عذرش پذیرفته شده، و زخم التیام مییافت. علی علیه السلام فرمود: شکر خدایی را که مرا چنان قرار داد که نگریزم و پشت نکنم. و خدای تعالی به خاطر این از او در دو جای قرآن سپاسگزاری کرد. و آن کلام خدای متعال است که می فرماید: « سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ »(2)

{به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش میدهد}، « وَ سَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ »(3)

{و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد}

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل میکند در این کلام خدای تعالی « أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ

1- . بقره/ 177
2- . آل عمران/144
3- . آل عمران/145

الشَّاكِرِينَ»(1)

{آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمیگردید و هر کس از عقیده خود باز گردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمیرساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش میدهد}، منظور از شاکرین دوست تو، علی بن أبی طالب و منظور از آنان که به حالت نخست باز میگردند کسانی هستند که علی علیه السلام را رها کردند.

از ابن مسعود نقل شده که در کلام خدای تعالی: « إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا»(2)

{من [هم] امروز به [پاس] آنکه صبر کردند بدانان پاداش دادم}، یعنی علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بر عبادت، گرسنگی و فقر در دنیا و بر بلاء به خاطر خدا در دنیا صبر کردند « أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ »(3) {آری

ایشانند که رستگاراند}. و علی بن عبد الله بن عباس گفت: آیه: « وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ »(4)

{و به شکیبایی توصیه کردهاند} منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است. وقتی که پیامبر در غزوه مؤته خبر مرگ جعفر را به علی بن ابی طالب داد، فرمود: «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون»، و خدای عزّ وجلّ این آیه را نازل کرد: « الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ»(5) {[همان]

کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد میگویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز میگردیم بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و راه یافتگان [هم] خود ایشانند}.

مردی به او گفت قسم میخورم که تو را به خاطر خدا دوست میدارم. فرمود: اگر مرا دوست داری زره یا جامهای برای فقرت آماده کن. ابو عبیده و تغلب گفتند(6):

یعنی جامهای از عمل صالح و تقوا آماده کن تا روز قیامت برای تو در برابر فقر سپری باشد. دیگران گفتند: یعنی باید دنیا را پس بزند و در آن زهد

پیش گیرد و بر فقر صبر کند. و این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن دلالت می کند: مرا چه می

1- . آل عمران /144
2- . مومنون /111
3- . مومنون ،/ 111
4- . عصر / 3
5- . بقره/156
6- . در نسخه های دیگراین چنین است اما ثعلب" صحیح است.

شود نشانه ای از شیعه در آنها نمی بینیم؟ گفته شد: نشانه شیعه چیست ای امیر المؤمنین؟ فرمود: خالی بودن شکم به خاطر گرسنگی، خشک بودن لب ها به خاطر تشنگی و کم سو بودن چشم به خاطر گریه.

مسند ابویعلی: پیامبرصلی الله علیه و آله بیرون آمد تا به طرف قبا برود که بر باغی گذر کرد. علی علیه السلام فرمود: این باغ چقدر زیباست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی باغ تو در بهشت از آن زیباتر است، تا اینکه بر هفت باغ این چنینی گذر کرد. سپس به سوی او رفت و او را در آغوش کشید و گریه کرد. علی علیه السلام نیز گریه کرد سپس علی علیه السلام فرمود: چه چیز باعث گریه شما شد یا رسول الله؟ گفت: به خاطر کینه های دل های مردمی میگریم که آن را بر تو آشکار نمی کنند مگر بعد از من. گفت: یا رسول الله چگونه عمل میکنم؟ گفت: صبر میکنی و اگر صبر نکنی با سختی و دشواری روبرو میشوی. فرمود: یا رسول الله آیا بر نابودی دینم بیمناک هستی؟ فرمود: بلکه در آن حیات دین توست - دینت سالم می ماند -.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از زمانی که خدا محمد را برانگیخت آسایش ندیدهام – خدا را شکر – در کودکی ترسیدم و در بزرگسالی در جنگ با مشرکان و دشمنی منافقان کوشیدم تا اینکه خدا جان پیامبرش را گرفت که مصیبت بس بزرگ بود. پیوسته بر حذرم و میترسم، بیمناکم آن مقام امری باشد که در آن طاقتم نباشد. و به شکر خدا جز خیر ندیدم تا اینکه عمر درگذشت. اموری اتفاق افتاد و خدا هر چه خواست انجام داد سپس فلانی مبتلا - کشته - شد و من پیوسته چنان که میبینید تلاش میکنم و از کودکی شمشیر میزنم تا اینکه پیر شدم. ادامه روایت.

عمرو بن حریث: امیرالمؤمنین فرمود: گمان میکردم امرا به مردم ظلم میکنند اما دریافتم که مردم به امرا ظلم میکنند.

ابو الفتح حفار: علی علیه السلام فرمود: از وقتی بودهام همیشه مظلوم بودهام. گفته شد: مظلومیت تو را در بزرگسالی شناختیم اما مظلومیت کودکیت چیست؟

فرمود: عقیل چشم دردی داشت و (پدر و مادرم)بر آنها دارو نمیریختند تا اینکه از من شروع کنند(1).

5. مناقب ابن شهر آشوب: خدای تعالی میفرماید: «فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ»(2) {پس

چه چیز تو را بعد [از این] به تکذیب جزا وا می دارد} میگوید: ای محمد! علی بن ابی طالب تو را تکذیب نمیکند پس از آن که به قیامت ایمان آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام درموقعیتهای بسیاری فرمودند: من دروازه مقام - بهشت - ، حجت دشمنان، جنبنده زمین، صاحب عصا، جدا کننده قضا و کشتی نجات هستم؛ هر کس سوارش شود نجات یابد و هر کس از آن عقب بماند غرق شود.

و همچنین فرمود: من درخت بخشش و پوشش مردم، صاحب دنیا، حجت انبیاء، لسان مبین، ریسمان استوار و نبأ عظیم هستم که از آن روی بر میگردانید و از آن سوال می شوید و در آن اختلاف دارید.

و علی علیه السلام فرمود: قسم به عزت و جلالت و بلندی مرتبهات در بزرگی و قدرت، از هیچ دشمنی نترسیدم و تملقِ مولایی را نگفتم و به خاطر نعمتها کسی جز تو را سپاس نگزاردم.

و در مناجاتش آمده است: خدایا من بنده و زیر دست تو هستم، مرا انتخاب کردی، بر من خشنود گشتی و مرا بالا بردی. و مرا با وارث گرداندنِ مقام برگزیدگانت و جانشینی دوستانت گرامی داشتی. مرا بینیاز کردی و مردم را در دین و دنیایشان به من نیازمند گردانیدی. مرا عزیز کردی و بندگان را برای من مطیع کردی، نورت را در قلب من جای دادی، و مرا به غیر خودت نیازمند نساختی. بر من نعمت دادی و مرا نعمت قرار دادی، و منت کسی غیر از خودت را بر من قرار ندادی، و مرا برای إحیای حقت و شهادت بر بندگانت بر پا داشتی. و من خشنود و خشمگین نمیشوم مگر به خشنودی و خشم تو. و جز حق نمیگویم. و جز سخن راست بر زبان نمیآورم.

1- . مناقب آل ابی طالب :132-323

2- . تین/ 7

بنگر به جسارت او بر حق و خواری گروهی که سخن گفتند در مورد آنچه از آنها روایت شده در حلیه الأولیاء وغریب الحدیث و غیر این دو .(1)

6. الکافی:امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام کنار دیواری کج نشسته بود و میان مردم قضاوت میکرد یکی از آنها گفت: زیر این دیوار ننشین ناامن است. امیرالمؤمنین فرمود: انسان را أجلش محافظت میکند، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام برخواست دیوار فرو ریخت. گفت: و امیرالمؤمنین علیه السلام از این کارها و امثال آن انجام میداد. و یقین این است .(2)

7. الکافی: سعید بن قیس همدانی گفت: روزی در جنگ به مردی که دو لباس بر تن داشت نگریستم. اسبم را به حرکت در آوردم و دیدم امیرالمؤمنین است گفتم: ای امیرالمؤمنین در چنین موقعیتی؟ گفت بله سعید بن قیس براستی که بنده ای نیست مگر از جانب خدا برای او محافظ و نگهداری است، همراه او دو فرشته هستند که او را از سقوط از بالای کوه و یا افتادن در چاه محافظت میکنند. و زمانی که قضا نازل شود او را با هر چیزی تنها میگذارند.(3)

8. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین فرمود: آنگاه که خدا این آیات از سوره عنکبوت را نازل کرد که: « الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ »(4) {آیا مردم پنداشتند تا گفتند ایمان آوردیم رها میشوند و مورد آزمایش قرار نمیگیرند}. دانستم که تا پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ماست مورد آزمایش قرار نمیگیریم. پرسیدم ای رسول خدا این آزمایش و فتنه کدام است، که خدا شما را بدان آگاهی داده است؟ فرمود: «ای علی پس از من امت اسلامی به فتنه و آزمون دچار می شوند». گفتم: ای رسول خدا مگر جز این است که در روز احد که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، شما به من فرمودید: ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد .پیامبر به

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 320
2- . اصول الکافی، (بخش دوم چاپ جدید): 58
3- . اصول الکافی، (بخش دوم از چاپ جدید) :58 - 59

4- . عنكبوت/2

من فرمود: همانا این بشارت تحقق میپذیرد. در آن هنگام صبر تو چگونه است؟ گفتم: ای رسول خدا چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکرگزاری است.

9. عیون أخبارالرضا: امام عسگری فرمود: به امیر مؤمنین علیه السلام گفته شد: آمادگی برای مرگ چیست؟ گفت: به جا آوردن واجبات، دوری از محرمات و در بر داشتن مکارم. سپس اهمیتی نمیدهد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید. به خدا پسر ابو طالب اهمیتی نمیدهد که او به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ بیاید.(1)

1- . عیون أخبار الرضا: 165

باب صدم : خشم امیرالؤمنین علیه السلام به خاطر خدا و اجتناب از تملق گویی در دین خدا

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: در دو صحیح و دو تاریخ و دو مسند و اکثر تفاسیر آمده: که ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام از مکه برای طلب یاری نزد پیامبر آمد. و حضرت به پسران عبد المطلب دستور داد به او خدمت کنند. حاطب بن ابی بلتعه ده دینار به او داد تا نامه ای را حاوی خبر ورود پیامبر با خود به مکه حمل کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله این موضوع را از آنها پنهان کرد تا ناگهانی بر آنها وارد شود. ساره نامه را گرفت و در میان گیسوانش پنهان کرد و رفت. سپس جبرئیل آمد و داستان را برای پیامبر نقل کرد. پیامبر، علی علیه السلام، زبیر، مقداد، عمار، عمر، طلحه و ابا مرثد را از پی او فرستاد. آنها در روضه خاخ به او رسیدند و نامه را از او خواستند، انکار کرد و نامه ای همراه او نیافتند. قصد برگشتن کردند، علی علیه السلام فرمود: به خدا که پیامبر به ما دروغ نگفت و ما دروغ نگفتیم. و شمشیرش را بیرون کشید و گفت: نامه را بیرون بیار و إلّا به خدا قسم گردنت را می زنم. نامه را از گیسوانش بیرون آورد، امیرالمؤمنین نامه را گرفت و نزد پیامبر آمد. حاطب بن ابی بلتعه را فرا خواند و به او گفت: چه چیز باعث شد چنین کنی؟ گفت: در مکه مرد ارجمندی بودم – یعنی غریبه ای ساکن در کنار آنها – خواستم با نامه ای که برایشان فرستادم آنها را دوست بگیرم. تا بدین وسیله از خانوادهام محافظت کنند که آیه: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ

بِالْمَوَدَّهِ»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید} نازل شد. سدّی و مجاهد در تفسیرشان از ابن عباس نقل کردهاند: « لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ » یعنی دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید در حالی که برای دوستی به آنها نامه و نصیحت میفرستید. ای مسلمانان « وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ » {آنها به آنچه برای شما از حق آمده کافرند} حق یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و قرآن. پیامبر را بیرون می کنند «یعنی محمد» وشما را یعنی «امیرالمؤمنین» را هم بیرون میکنند به خاطر اینکه {به الله پروردگارتان ایمان آوردید} پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حاطب از کسانی بودند که از مکه بیرون شدند و پیامبر به خاطر ایمانش او را رها کرد.

« إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِیلِی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِی » {اگر برای جهاد در راه من و به خاطر جلب رضایت من خارج شدید} ای مؤمنان « تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ » {مخفیانه آن ها را دوست میدارید.} یعنی خبر پیامبر را مخفیانه با نامه به آنها میرسانید. و آنها را دوستان خالص میگیرید. « وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ » {و من به آنچه پنهان کردید آگاهم}. از پنهان کردن نامه ای که همراه ساره بود« وَ ما أَعْلَنْتُمْ » و آن را آشکار نکردید. آنچه امیرالمؤمنین به زبیر گفت: به خدا زن راست نگفت که نامه ای همراه او نیست، بلکه خدا و رسولش راستگوترند. و نامه را از او گرفت. سپس گفت: هر یک از شما نامه را به اهل مکه فرستاده راه راست را گم کرده است.

و این سخن امیرالمؤمنین معروف است که فرمود: من چشم فتنه را در آوردم و کسی غیر از من آن را در نیاورد. امیرالمؤمنین علیه السلام خواست حدی را در مورد مردی از بنی اسد اجرا کند، قومش جمع شدند تا در مورد او صحبت کنند. و از حسن علیه السلام خواستند آنها را همراهی کند. فرمود: به سوی خودش بروید، او به حال شما بیناتر است. و بر او وارد شدند و از او سوال کردند. فرمود: چیزی را که من صاحب آن هستم از من نمیخواهید مگر آنکه آن را به شما میدهم. بیرون آمدند و

1- . ممتحنه / 1

گمان میکردند که موفق شدهاند. حسن علیه السلام از آنها سوال کرد گفتند: بهترین چیز را آوردیم. و کلام حضرت را برای او حکایت کردند. گفت: اگر دوستتان را تازیانه زند چکار میکنید؟او را جدی نگرفتند. علی علیه السلام او را خارج کرد و تازیانه زد سپس گفت این را به خدا من صاحب نبودم (1).

توضیح: جزری گفت: در آن، «أعلی بهم عینا» یعنی بیناتر است به آنها و آگاهتر است به حال آنها. و أصغی الشئ: آن را کاست.

2. مناقب ابن شهرآشوب: به معاویه خبر رسید که نجاشی او را هجو کرده است. و دسیسه کرد قومی را که بر علیه او نزد علی علیه السلام شهادت دهند که او شراب خورده است. علی او را گرفت و تازیانه زد. گروهی در این کار بر علی غضبناک شدند. از آن جمله طارق بن عبدالله النهدی است که گفت: ای امیرالمؤمنین ندیده بودیم که اهل گناه و طاعت و اهل تفرقه و جماعت در نزد صاحب خردان و معادن فضیلت در جزاء مساوی باشند. تا اینکه این کار را با برادرم حارث کردی – یعنی النجاشی- دلهایمان را به آتش کشیدی، کارهایمان را پراکنده ساختی و ما را در راهی قرار دادی که میدیدیم نهایت آنکه در آن قدم بر میدارد آتش است. علی علیه السلام فرمود: « إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ »(2)

{آن بسیار عظیم است مگر بر فروتنان} ای برادر بنی نهد! آیا او مردی از مسلمانان نبود که حرمتی از حرمتهای خدا را زیر پا گذاشته بود و ما مجازات آن را بر او پیاده کردیم تا زکات و پاکی او باشد؟ ای برادر بنی نهد! به هر کس درد و رنج مجازات برسد این کفاره گناهان اوست. ای برادر بنی نهد! خدای عزّ و جلّ در کتاب با عظمتش میفرماید: « وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى»(3)

{و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است.} نجاشی همراه طارق به سوی معاویه رفت و گفته شده که او بازگشت .(4)

1- .مناقب آل علی 1: 338
2- . بقره / 45

3- . مائده / 8
4- . مناقب آل ابی طالب1: 340، 341

3. مناقب ابن شهر آشوب: حسن الحسینی در کتاب النسب آورده که امیرالمؤمنین در روز بدر، عقیل را در بند دید و راه او را بست. فریاد زد ای علی! به خدا محل مرا دیدی اما عمدا راه مرا بستی. علی علیه السلام نزد پیامبر آمد وگفت ای رسول الله آیا چارهای برای أبی یزید که دستانش با تسمه به گردنش بسته شده داری؟ فرمود: به دستور ما او را آزاد کن.

قوت القلوب: به علی علیه السلام گفته شد: تو با فلانی در مسئله ای مخالفت کردی. گفت: بهترین ما تابع ترین ما نسبت به این دین است. (1)

علی علیه السلام روز فتح با نقابی آهنی قصد خانه أمّ هانی کرد. و به او خبر رسیده بود که ام هانی، حارث ابن هشام و قیس ابن سائب و فردی از بنی مخزوم را پناه داده است. صدا زد کسانی را که پناه داده اید بیرون کنید. آنها از ترس خود را خیس کرده بودند چنانکه پرنده حباری از ترس چنین کند. أم هانی نزد او بیرون آمد، او را نمیشناخت. گفت: ای بنده خدا من أم هانی هستم دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و خواهر امیر المؤمنین. از خانه من بازگرد. گفت: آنها را بیرون کنید. گفت: به خدا از تو نزد رسول خدا شکایت می کنم. کلاه خود را از سرش برداشت و او را شناخت. خشکش زد تا اینکه او را در برگرفت. گفت جانم به قربانت قسم خوردم که از تو نزد پیامبر شکایت کنم. گفت: برو قسمت را به جا آور، او بر فراز وادی است، نزد پیامبر آمد پیامبر به او گفت: ای أم هانی آمده ای از علی شکایت کنی، او دشمنان خدا و رسولش را به خوف انداخته است. خدا از علی به خاطر تلاشش سپاسگذاری کرد. پناه دادم آنکه را که أم هانی پناه داده بود به خاطر جایگاهی که به سبب علی بن ابی طالب دارد.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 340

باب صد و یکم : عبادت و ترس علی علیه السلام

روایات:

1. امالی الصدوق: عُروه بن زبیر روایت میکند: در مجلسی در مسجد پیامبرصلی الله علیه و آله نشسته بودیم، و کارهای اهل بدر و بیعه الرضوان را به خاطر میآوردیم. ابو الدرداء گفت: ای مردم آیا میخواهید شما را با خبر کنم از کسی که مالش از همه کمتر، پرهیزش از همه بیشتر و سخت کوش تر از همه در عبادت است ؟ گفتند کیست؟ گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: به خدا که در جماعت اهل مجلس کسی نبود مگر اینکه از او روی برگرداند، سپس مردی از انصار به او پاسخ داد: ای عُویمر! سخنی گفتی که از وقتی آن را گفتی کسی با تو موافقت نکرد. ابو الدردا گفت: ای مردم من چیزی را میگویم که دیدم و هر یک از شما باید چیزی را که دیده است بگوید. علی ابن ابی طالب را در شویحطات النجّار دیدم که از دوستدارانش دوری گرفته و از کسانی که در پی او هستند پنهان شده و در نخلزارهای پرشاخ و برگ و انبوه مخفی گشته. او را گم کردم و محلش برای من دور شد. گفتم به منزل رفته که یک دفعه صدایی اندوهگین و نغمه ای دردآلود شنیدم که میگفت: «إِلَهِی کَمْ مِنْ مُوبِقَهٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنَقِمَتِکَ وَ کَمْ مِنْ جَرِیرَهٍ تَکَرَّمْتَ عَنْ کَشْفِهَا بِکَرَمِکَ إِلَهِی إِنْ طَالَ فِی عِصْیَانِکَ عُمُرِی وَ عَظُمَ فِی الصُّحُفِ ذَنْبِی فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَیْرَ غُفْرَانِکَ وَ لَا أَنَا بِرَاجٍ غَیْرَ رِضْوَانِکَ» خدایا چه بسیار جرمی که از روبرو شدن آن با انتقامت بردباری کردی. و چه بسیار گناه که با بزرگواریت از آن چشم پوشیدی. خدایا اگر عمرم در سرکشی تو طولانی شد و گناهم در پرونده ی اعمال بزرگ شد پس من جز به بخشش تو امید ندارم و جز به رضایت تو دلخوش نیستم} صدا مرا به خود مشغول کرد و در پی آن رفتم که یکباره

خود علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم. خود را از او پنهان کردم و بی حرکت شدم. در دل باقیمانده شب چند رکعت نماز خواند و سپس به دعا، گریه و آه و شکوه پرداخت. یکی از چیزهایی که با آن با خدا مناجات میکرد این بود که گفت:« إِلَهِی أَفَکِّرُ فِی عَفْوِکَ فَتَهُونُ عَلَیَّ خَطِیئَتِی ثُمَّ أَذْکُرُ الْعَظِیمَ مِنْ أَخْذِکَ فَتَعْظُمُ عَلَیَّ بَلِیَّتِی » خدایا در بخشش تو میاندیشم و خطایم در نظرم کوچک میشود. سپس مجازات عظیم تو را بیاد می آورم و مصیبتم بر من بزرگ می شود .سپس گفت: «آهِ إِنْ أَنَا قَرَأْتُ فِی الصُّحُفِ سَیِّئَةً أَنَا نَاسِیهَا وَ أَنْتَ مُحْصِیهَا فَتَقُولُ خُذُوهُ فَیَا لَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا تُنْجِیهِ عَشِیرَتُهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ قَبِیلَتُهُ یَرْحَمُهُ الْمَلَأُ إِذَا أُذِنَ فِیهِ بِالنِّدَاءِ»آه اگر من بخوانم در پرونده اعمالم گناهی را که آن را فراموش کردم و تو آن را به شمار آوردهای، میگویی او را بگیرید، وای بر گرفتاری که خانوادهاش او را نجات نمیدهند و قبیله اش سودی برای او ندارد، مردم بر او رحمت آورند وقتی که فرمان آید که او را صدا بزنند. سپس گفت «آهِ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْأَکْبَادَ وَ الْکُلَی آهِ مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَی آهِ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ مُلْهَبَاتٍ لَظَی» وای از آتشی که کبد و کلیه را می پزد. وای از آتشی که میل به پختن دارد. وای از طغیان زبانه های آتش.

گفت: سپس بر گریه افزود، حرکت و احساسی از او نمیدیدم، گفتم به خاطر طولانی شدن بیداری، خواب بر غلبه کرده است. او را برای نماز صبح بیدار کنم. ابو الدردا گفت: نزد او آمدم گویی چوبی انداخته شده بود او را تکان دادم حرکت نکرد. او را چرخاندم اما نچرخید .گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» به خدا علی بن ابی طالب مرده است، گفت: به خانه اش آمدم تا خبر مرگش را بدهم. فاطمه سلام الله علیها فرمود: ای ابو الدرداء داستان و ماجرایش چیست؟ او را با خبر کردم. گفت: به خدا آن بیهوشی ناشی از ترس خداست که دچارش شده. سپس برایش آب آوردند و بر صورتش ریختند و بیدار شد به من نگاه کرد و من گریه میکردم، گفت: ابو الدرداء گریهات به خاطر چیست؟ گفتم به خاطر آنچه بر سر خود میآوری. گفت: ای ابو الدرداء چگونه خواهد بود اگر مرا ببینی که به حساب برده شدهام و اهل گناهان به عذاب یقین پیدا کردهاند، و فرشتگانی سنگدل و ملائکه خشن مرا به وحشت انداخته و من در مقابل پادشاه جبار قرار گرفته ام. دوستان مرا تسلیم کردهاند و اهل دنیا بر

من رحمت آوردهاند. آن زمان بیشتر بر من رحم میآوری که در مقابل کسی ایستاده ام که هیچ پنهان شوندهای از او پنهان نمیماند. ابو الدرداء گفت: به خدا چنین چیزی از هیچ یک از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم .(1)

توضیح: انتدب له یعنی به او پاسخ داد، و الشوحط: درختی است که از آن کمان میسازند و الغیله با کسره درخت پر شاخ و برگ و المغیال: درختی است که شاخ و برگ آن در هم تنیده و سایه گسترده. و قد اُغیل الشجر و تغیّل و استغیل به کار می رود. و در بعضی از نسخه ها «بِبُعَیْلَاتِ النخل» است، جمع بُعَیل و مصغّر البعل که آن هر درخت و نخلی است که آب داده نمیشود و به نخل مذکر هم گویند، و الغابر: گذشته و باقی متضاد آن است.

2. امالی الطوسی: عمران بن حُصَین گفت: من و عمر بن خطاب نزد پیامبر نشسته بودیم و علی علیه السلام کنار او نشسته بود، وقتی پیامبر آیه: « أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ »(2)

{آیا کیست آنکس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت میکند و گرفتاری را برطرف میکند و شما را جانشینان این زمین قرار میدهد آیا معبودی با خدا هست چه کم پند میگیرید}، گفت علی همانند گنجشگ به خود لرزید پیامبر گفت: تو را چه شده جزع میکنی؟ گفت: چگونه جزع نکنم در حالی که خدا میگوید: ما را جانشینان زمین قرار میدهد، پیامبر فرمود: جزع نکن به خدا که تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق.(3)

3. امالی الصدوق: مردی از تابعین شنید که انس بن مالک میگفت: این آیه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است: « أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّه »(4)

{[آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت[خدا] میکند [و] از آخرت میترسد

1- .امالی الصدوق : 48، 49

2- . نمل/62
3- . امالی الطوسی: 47
4- . زمر/9

و رحمت پروردگارش را امید دارد}. آن مرد گفت: نزد علی آمدم تا عبادتش را بنگرم، خدا را گواه میگیرم که وقت مغرب نزد او آمدم و او را در حال نماز مغرب با اصحابش یافتم و زمانی که از آن فارغ شد مشغول تعقیبات شد تا اینکه به نماز عشاء برخاست. سپس داخل منزلش شد، همراه او داخل شدم. او را دیدم که در طول شب تا طلوع خورشید نماز میخواند و قرآن تلاوت میکرد. سپس تجدید وضو کرد و به سوی مسجد بیرون رفت و همراه مردم نماز صبح خواند و مشغول تعقیبات شد تا اینکه خورشید طلوع کرد و مردم به سوی او آمدند و شروع به قضاوت میان دو مرد کرد. وقتی کارشان تمام شد دو نفر دیگر برای قضاوت آمدند. تا اینکه نماز ظهر به پا شد، گفت: برای نماز ظهر تجدید وضوء کرد و همراه اصحابش نماز ظهر خواند. و مشغول تعقیبات شد تا نماز عصر با آنها بخواند، سپس مردم نزد او آمدند دو نفر بر میخاستند و دو نفر دیگر مینشستند، میان آنها قضاوت میکرد و به آنها فتوا میداد تا این که خورشید غروب کرد، بیرون رفتم و میگفتم: خدا را گواه میگیرم که این آیه در مورد او نازل شده است.(1)

4. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند که این پرستش بازرگانان است و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری پرستیدند و این عبادت آزادگان است.

میگویم: ابن هیثم گفت: یعنی به خاطر این که او شایسته پرستش است.

علی علیه السلام در جای دیگری فرموده است: خدایا تو را به خاطر ترس از مجازات و طمع در ثوابت عبادت نکردم، بلکه به خاطر آن که تو را شایسته عبادت یافتم و عبادتت کردم.

5. مناقب ابن شهر آشوب: عمران بن حُصَین گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و علی علیه السلام در کنار ایشان بود، وقتی پیامبر این آیه را خواند: « أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ »(2)

{آیا [کیست] آن

1- . امالی الصدوق : 169، 170
2- . نمل/62

کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت میکند و گرفتاری را برطرف میگرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد}. گفت: علی علیه السلام به خود لرزید. پیامبر بر کتف او زد و فرمود: تو را چه شده، ای علی؟ فرمود: ای رسول الله این آیه را خواندی و ترسیدم که به آن آزموده شوم و آن حالتی که دیدی به من دست داد، رسول الله فرمود: تا روز قیامت تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق.(1)

6. امالی الصدوق: ضِرار بن ضَمرَهَ نَهشَلی بر معاویه بن ابوسفیان وارد شد، به او گفت: علی را برایم توصیف کن، گفت: مرا معاف می کنی، گفت: نه بلکه برایم توصیفش کن، ضرار گفت: رحمت خدا بر علی باد که به خدا در میان ما همچون یکی از ما بود وقتی نزد او میرفتیم ما را نزدیک میکرد و وقتی از او درخواست می کردیم اجابت میکرد و از دیدن ما خشنود میشد، هیچ دری بر ما در برابر او بسته نبود، و هیچ پردهداری او را از ما نمیپوشانید و به خدا با وجود اینکه ما را به خود نزدیک میکرد و به ما نزدیک بود به خاطر هیبتش با او سخن نمیگفتیم و به خاطر عظمتش، در شروع از او پیشی نمیگرفتیم، وقتی تبسّم میکرد دندانهای چون مروارید مرتب نمایان میشد، معاویه گفت: بر من بیافزای در توصیفش ، ضرار گفت: رحمت خدا بر علی باد به خدا شب بیداریش بسیار و خوابش اندک بود؛ کتاب خدا را در ساعات شب و در طول روز میخواند، جانش را برای خدا میداد و با اشکش به سوی او باز میگشت، پرده ها برای او بسته نبود، و داراییها را از ما دریغ نمیکرد. تکیه گاه نرم نمیگزید و سختی بر او درشت نمیآمد. اگر او را در محرابش میدیدی در حالی که شب پردههای خود را افکنده و ستارههایش هجوم آوردهاند، و او ریش خود را گرفته و همچون مارگزیده به خود میپیچید و مانند فردی اندوهگین میگریست، و میگفت: ای دنیا خود را به رخ من می کشی و مرا مشتاق خود می سازی؟! هیهات هیهات مرا نیازی به تو نیست تو را سه طلاقه کردم و برای من بازگشتی به سوی تو نیست، سپس میفرمود: وای وای از دوری سفر و کمی توشه و

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 309

سختی راه. گفت: معاویه گریست و گفت: کافی است ای ضرار به خدا که علی اینگونه بود؛ خدا اباالحسن را بیامرزد.(1)

توضیح: البدور، جمع بدره، و السدول جمع السدل و آن به معنی پرده است. تاریکی شب را به پردههای فروهشته تشبیه کرده است، و تململ: از این رو به آن رو شدن و السلیم: کسی که مار او را گزیده باشد.

می گویم: در مکارم اخلاقِ علی بن حسین علیه السلام روایت از باقر علیه السلام خواهد آمد که میفرماید: علی بن حسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند. همان طور که امیرالمؤمنین چنین میکرد، ایشان پانصد نخل داشت که پای هر نخل دو رکعت میخواند.

7. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام اتاقی در خانه اش برگزید که نه بزرگ بود و نه کوچک، و زمانی که آخر شب میخواست نماز بخواند پسر بچهای را که از او خجالت نمیکشید همراه خود میبرد و به آن اتاق میرفت و نماز میخواند.(2)

8. التوحید: أبیالحسن موصلی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند: دانشمندی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: آیا زمان عبادت پروردگارت را دیدهای؟ گفت: وای برتو من پروردگاری را که ندیدهام عبادت نکردهام، گفت: چگونه او را دیدهای؟ گفت: وای بر تو چشمها در نگریستن، او را نمی بیند بلکه قلبها با حقیقت ایمان او را دیدهاند.

9. الخصال: از نوف روایت شده است که گفت: شبی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام صبح کردم،تمام شب را نماز میخواند و بعد از هر ساعتی بیرون میرفت و به آسمان مینگریست و قرآن تلاوت میکرد، گفت: بعد از پاسی از شب بر من گذر کرد و گفت: ای نوف آیا تو خوابیدهای یا مینگری؟ گفت: البته مینگرم، با چشمانم شما را مینگرم ای امیرالمؤمنین، فرمود: ای نوف خوش به حال پارسایان در دنیا و علاقمندان به آخرت، آنان کسانی هستند که زمین را برای خود فرش، خاکش را

1- . امالی الصدوق: 371

2- . قرب الاسناد : 75

رختخواب، آبش را گوارا، قرآن را به عنوان جامه و لباس اصلی و دعا را به عنوان لباس زیر خویش قرار دادهاند. و از دنیا بریده اند بمانند عیسی بن مریم، خدای عزّ وجلّ به عیسی بن مریم وحی کرد: به بزرگان بنی اسرائیل بگو: به خانهای از خانههای من وارد نشوند مگر با قلبهایی پاک، چشمانی به زیر انداخته و دستانی پاکیزه و به آنها بگو: بدانید که من دعای کسی از شما و هیچ بندهای که بر او حقی از دیگران باشد اجابت نمیکنم. تا آخر خبر (1).

نهج البلاغه: مانند آن از نوف تا این کلامش: عیس بن مریم، روایت شده است.(2)

10. مناقب ابن شهر آشوب: امام باقر علیه السلام فرمود: در کلام خدای تعالی: « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ » {مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند}،منظور امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان اوست « فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ »(3)

{که پاداشی بی منت خواهند داشت}.

از ابن عباس و امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: در کلام خدای تعالی: « وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ »(4)

{و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند}، به خدا که او علی بن أبی طالب علیه السلام است.

روایت از ابن عباس: در کلام خدای تعالی: « وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ »(5)

{به آن مؤمنانی که کارهای شایسته میکنند مژده میدهد}. گفت، محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام، جعفر، عقیل، حمزه، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به بهشت بشارت داد [کسانی که کارهای شایسته میکنند] گفت: منظور طاعات است. کلامش: « أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ »(6)

{یا [مگر] کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند}، علی علیه السلام، حمزه و

1- . الخصال 164:1
2- . نهج البلاغه 2 : 165
3- . تين/6
4- . فاطر/32
5- . اسراء/9، كهف/2
6- .ص/28

عبیده بن حارث است {همچون مفسدان در زمین میگردانیم }، منظور عتبه، شیبه و ولید است.

روز را روزه میگرفت و شب هزار رکعت نماز میخواند، راه مکه را آباد کرد و همراه پیامبر هفت سال و پس از او سی سال روزه گرفت.و همراه پیامبر ده حج رفت، در روزگار پیامبر با کفار و پس از ایشان با ظالمان مجاهدت کرد فتواها را گسترش داد، علوم را پایه گذاری کرد، سنن را إحیا و بدعتها را میراند.

أَبُو یَعْلَی در الْمُسْنَدِ گوید: او فرمود: از زمان شنیدن سخن پیامبر که نماز شب نور است، نماز شب را ترک نکردهام، ابن کَوّاء گفت: حتی لیله الهریر؟(1)

گفت: حتی لیله الهریر(هریر، زوزه سگ است).

سلیمان بن مغیره از مادرش نقل میکند که گفت: از أمّ سعید کنیز علی علیه السلام از نماز او در ماه رمضان سوال کردم، گفت: رمضان و شوال فرقی ندارد، تمام شب را بیدار است.

در تفسیر قُشَیری آمده که علی علیه السلام وقتی زمان نماز فرا میرسید رنگش تغییر میکرد و میلرزید، به او گفته شد تو را چه شده؟ می فرمود: زمان امانتی فرا رسیده که خداوند آن را « عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها ... وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ »(2)

{به آسمانها و زمین عرضه کرد و آنها از بر دوش کشیدن آن امتناع کردند و انسان با وجود ناتوانیش آن را بر دوش گرفت }، نمیدانم آیا وقتی بر دوش گرفتم به خوبی امانتداری کردم یا نه.

زین العابدین صفحاتی از عباداتش(اوراق دعای او) را گرفت و قسمت ناچیزی از آن را خواند سپس به خاطر خستگی آن را کنار گذاشت و گفت: چه کسی درعبادت توانایی علی بن ابی طالب علیه السلام را دارد؟

انس بن مالک گفت وقتی پنج آیه طس « أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً »(3)

{[ایا شریکانی که میپندارید بهتر است] یا آن کس که زمین را قرار گاهی ساخت }نازل

1- . شب ناله . شبی در صفین که تعداد زیادی کشته شدند.
2- . احزاب / 72
3- . نمل/60- 64

شد،

علی علیه السلام مانند گنجشگ لرزید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: تو را چه شده ای علی؟ فرمود: تعجب کردم ای رسول الله از کفرشان و بردباری خدا تعالی در مورد آنها. رسول الله صلی الله علیه و آله دستی بر او کشید و گفت: مژده میدهم که هیچ مؤمنی تو را دشمن نمیدارد و هیچ منافقی تو را دوست نمیدارد؛ اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمیشد.(1)

11. کتاب البیان ابن شهر آشوب: دو شتر بزرگ به پیامبرصلی الله علیه و آله هدیه داده شد. یکی از آن دو را برای کسی قرار داد که دو رکعت نماز بخواند بدون آنکه به چیزی از کار دنیا توجه کند. کسی جز علی علیه السلام به او پاسخ نداد و هر دو را به او بخشید.

12. تفسیر امام عسگری علیه السلام: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله صبح کرد در حالی که مجلس او مملو از بستگانش بود، فرمود: کدام یک از شما به خاطر رضای خدا انفاق کرده است؟ ساکت شدند، علی علیه السلام فرمود: من بیرون رفتم و دیناری همراه داشتم و میخواستم با آن آرد بخرم. مقداد بن اسود را دیدم و در چهرهاش نشانه گرسنگی یافتم و دینار را به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: واجب شد. سپس دیگری بر خاست و گفت: امروز من بیشتر ازآنچه علی انفاق کرده انفاق کردم؛ مرد و زنی را که قصد سفر داشتند و پولی نداشتند تجهیز کردم و به آنها هزار دینار دادم. رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت کرد، گفتند: ای رسول خدا چرا به علی فرمودی: واجب شد و به این نفرمودی، در حالی که او صدقهاش بیشتر است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا ندیدهاید پادشاهی را که خدمتکارش به او هدیهای ناچیز میدهد و به موقع این کار را انجام میدهد که جایگاه صاحبش را بالا میبرد، و از طرف خادمی دیگر هدیه بزرگی نزد او آورده میشود و آن را پس میزند و فرستنده را خوار میشمارد؟ گفتند: بله فرمود: دوست شما علی علیه السلام نیز چنین کرد؛ دیناری را در اطاعت خدا برای رفع کمبود فقیری پرداخت و دوست دیگر شما آنچه را بخشید به خاطر عناد ورزیدن با برادر

1- . مناقب آل ابی طالب1:325 – 323

رسول الله بود، میخواست به وسیله آن بر علی بن ابی طالب برتری جوید و خداوند عملش را باطل و تبدیل به وبالی برای او کرد. اگر با این نیت از زمین تا آسمان طلا یا مروارید صدقه دهد فقط از خداوند، بیشتر دور میشود و به خشم خدای تعالی نزدیکیتر میگردد، و با سرعت و ناگهانی وارد خشم خدا میشود.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما امروز با نیرویش از برادر مؤمنش دفاع کرده است؟ علی علیه السلام فرمود: من در راهی چنین میرفتم و فقیری از فقرای مؤمن را دیدم که شیر به او حمله کرده و او را زیر قرار داده و بر او نشسته و مرد از زیر آن از من کمک میخواست، به شیر خطاب کردم: مؤمن را رها کن، رها نکرد، نزدیکش رفتم و با پایم به او لگد زدم پایم در پهلوی راستش فرو رفت و از پهلوی چپش بیرون آمد و شیر به خاک افتاد. رسول الله فرمود: واجب شد خداوند با هر کس که دوستدار تو را بیازارد این چنین کند، خدا در آخرت، دشنههای آتش و شمشیرهای آن را بر او مسلط میکند که با آن شکمش شکافته و پر از آتش میشود سپس از نو آفریده می شود، تا ابد و برای همیشه.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما امروز با مقام و آبرویش به برادر مؤمنش سود رسانده است؟ علی علیه السلام فرمود: من، فرمود: چه کار کردی؟ فرمود: بر عمار بن یاسر گذر کردم در حالی که یکی از یهودیان او را به خاطر سی درهمی که از او طلب داشت رها نمیکرد. عمار گفت: ای برادر رسول الله صلی الله علیه و آله مرا رها نمیکند و قصدی جز آزار و خوار کردن من به خاطر محبتم به شما اهل بیت ندارد. مرا را با مقامت از دست او خلاص کن، خواستم با یهودی در مورد او صحبت کنم، عمار گفت: ای برادر رسول الله صلی الله علیه و آله من تو را در قلب و چشم خود بزرگتر از آن میشمارم که تو را به خاطر این کافر فدا کنم. اما برای من شفاعت کن نزد کسی که تو را در طلب کردن از او رد نمی کند. و اگر بخواهی که همه جوانب دنیا را مانند گوشه های سفره قرار دهد، چنین کند. پس از او بخواه مرا در ادای دِینم یاری کند و از قرض بینیازم کند، گفتم خدایا برای او چنین کن، سپس به او گفتم: به هر چیزی که در مقابل توست سنگ یا گل و لای ضربه بزن، خداوند آن را برای تو تبدیل به طلای خالص میکند. دستش را زد و

سنگی برداشت که چند مَن وزن داشت. در دستش تبدیل به طلا شد سپس رو به یهودی کرد و گفت: طلبت چقدر است؟ گفت: سی درهم، گفت: به طلا چقدر می شود. گفت: سه دینار. عمار گفت: خدایا به مقام کسی که این سنگ را طلا کردی، این طلا را برای من نرم کن تا به اندازه طلبش از آن جدا کنم. و خدای تعالی آن را برای او نرم کرد و سه مثقال از آن جدا کرد و به او داد. سپس به او مینگریست و گفت: خدایا شنیدم که فرمودی: « إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى * أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى »(1)

{حقّا انسان سرکشی میکند. همین که خود را بینیاز پندارد}، بینیازیی که مرا به طغیان آورد نمیخواهم، خدایا این طلا را به مقام آن کس که به مقام او آن را طلا کردی بعد از آنکه سنگ بود، دوباره سنگ گردان، سپس تبدیل به سنگ شد و آن را از دستش انداخت و گفت: از دنیا و آخرت دوستی تو ای برادر رسول الله صلی الله علیه و آله مرا کفایت است. رسول الله فرمود: فرشتگان آسمان از کار او شگفت زده شدند و صدای خود را در ستایش او به سوی خدای تعالی طنیناندازکردند، درود خدا از فراز عرشش پی در پی بر اوست. بشارت باد تو را ای ابایقظان تو برادر علی در دیانتش، از برترین اهل ولایتش و از کشته شدگان در محبتش هستی. گروه ستمکار تو را به قتل میرساند و آخرین توشه تو از دنیا کاسهای شیر است و روح تو به ارواح محمد صلی الله علیه و آله و خاندان فاضلش ملحق میشود، پس تو از برگزیدگان شیعیان من هستی.

سپس رسول الله گفت: کدام یک از شما امروز زکاتش را پرداخت کرده است؟ علی علیه السلام فرمود: من ای رسول الله، برخی از منافقان در انتهای مجلس به آرامی به برخی دیگر گفتند: علی چه دارایی دارد که زکات آن را بپردازد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا میدانی این منافقان در انتهای مجلس چه میگویند؟ علی علیه السلام فرمود: بله، خدای تعالی سخن آنان را از انتهای مجلس به گوشم رسانید، میگویند: علی چه دارایی دارد که زکات آن را بپردازد؟ هر مالی که از امروز تا روز قیامت غنیمت برده شود بعد از وفات شما ای رسول الله یک پنجم آن از آن

1- . علق/6، 7

من است. و حکم من بر آنچه که در زمان حیات شما برای شما بوده جایز است. پس من نفس تو هستم و تو نفس من هستی، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این چنین است ای علی، اما چگونه زکات آن را دادی؟ علی علیه السلام فرمود: من با شناختی که خدا با زبان شما به من داده است دریافتم که پس از پیامبری شما، پادشاهی گاز گیرنده و جبریه(شاید جِبِّیر بوده به معنی متکبر)خواهد آمد، و بر خمس من از اسیران و غنایم استیلاء خواهد یافت و آن را میفروشند. پس برای خریدارش حلال نمیباشد؛ چرا که سهم من در آن است و سهم خود را بر هر کسی از شیعیانم که بر چیزی از آن صاحب شود بخشیدم و بهره آنها از خوردنی و آشامیدنی بر آنها حلال است تا فرزندانشان پاکیزه باشد و فرزندانشان فرزندان حرام نباشند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ کس صدقهای برتر از صدقه تو نداده است. به خدا که رسول الله تو را در عملت پیروی کرد و هر آنچه که از غنیمت و فروش از سهم خود نصیب یکی از شیعیانش شود حلال کردم. نه من و نه تو برای غیر آنها حلال نمیکنیم.

سپس رسول الله فرمود: کدام یک از شما امروز از آبروی برادر مؤمن خود دفاع کرده است؟ علی علیه السلام فرمود: من یا رسول الله، بر عبد الله بن أُبی گذر کردم در حالی که به آبروی زید بن حارثه دست درازی میکرد. به او گفتم: ساکت شو خدا لعنتت کند، به او نمینگری مگر چنان که به خورشید مینگری و از او سخن نمیگویی مگر مانند سخن گفتن اهل دنیا از بهشت. خدای تعالی به خاطر این عملت لعنتهای پی در پی بر تو افزود. خجالت کشید و خشمگین شد گفت: ای ابا الحسن در صحبتهای خود مزاح کردم، به او گفت: اگر جدی بودی پس من هم جدی گفتم و اگر شوخی کردی من هم شوخی کردم. رسول الله فرمود: وقتی او را لعن کردی خدا عزّ و جلّ هم او را لعن کرد. و فرشتگان آسمانها و زمین ها، پرده ها و کرسی و عرش او را لعنت کردند. خداوند با غضب تو غضب میکند و با رضایت تو راضی میشود، و زمان عفو تو عفو میکند و زمان حمله تو قدرت نشان میدهد.

سپس رسول الله فرمود: ای علی! آیا میدانی در شبی که مرا حرکت دادند (شب معراج) در ملاء اعلی و آسمانها در باره تو چه شنیدم؟

شنیدم که خدای تعالی را به تو قسم میدادند و حوائج خود را برطرف میکردند و به محبت تو به خدای تعالی نزدیک میشدند وسلام فرستادن بر من و تو را شریفترین چیزی میدانستند که با آن خدا را عبادت میکنند. از سخنرانشان در بزرگترین مجلسشان شنیدم که میگفت: علی در بردارنده انواع نیکیها و صاحب کرامتهای مختلف است، کسی که در او آن چه از خصلتهای نیک که در میان دیگر مخلوقات پراکنده شده یکجا جمع شده است. سلام، برکت و درود از جانب خدای تعالی بر او باد. و از فرشتگانِ مالک حاضر در پیش خطیب و فرشتگان مالک در دیگر آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و بهشت و جهنم شنیدم که وقتی خطیب از سخنش فارغ شد همگی میگفتند: آمین خدایا و ما را با درود فرستادن بر او و خاندان نیکش پاکیزه گردان.(1)

توضیح: سخن پیامبر صلی الله علیه وآله: [واجب شد] یعنی رحمت یا بهشت بر تو واجب شد .

13. فلاح السائل: از حبّه عُرَنی روایت شده است که گفت: در حالی که من و نوف در فضای باز قصر خوابیده بودیم ناگهان امیرالمؤمنین علیه السلام را در باقی مانده شب دیدیم دستش را بر دیوار قرار داده هم چون انسان سرگشته و میگفت: « إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ »(2)

{راستی که در آفرینش آسمانها و زمین. . } تا آخر آیه، گفت: سپس شروع کرد به خواندن این آیات و همچون کسی که عقل از سرش پریده باشد عبور کرد، به من فرمود: ای حبه آیا بیداری یا مینگری؟ گفت: گفتم: به این مینگرم، تو که این گونه میکنی ما چکار کنیم! چشمانش را پایین انداخت و گریست سپس به من فرمود: ای حبّه! به راستی که برای خدا جایگاهی است و برای ما در مقابل او جایگاهی، چیزی از اعمال ما بر او پوشیده نمیشود، ای حبه خدا به من و تو از رگ گردن نزدیکتر است، ای حبّه چیزی من و تو را از خدا پوشیده نمیدارد، گفت: سپس فرمود: ای نوف آیا تو خوابیدهای؟ گفت: گفتم: نه ای امیرالمؤمنین من نخوابیدهام، گریه امشبم را طولانی کردم، گفت: ای نوف! اگر گریهات

1- .تفسیر الامام:30 – 32
2- . بقره/164

در این شب به خاطر ترس از خدا تعالی طولانی شود فردا در مقابل خدای عز و جل چشمانت روشن میگردد. ای نوف قطرهای از قطرات به خاطر ترس از خدا از چشم مردی نمیچکد مگر اینکه دریاهایی از آتش را خاموش میکند. ای نوف هیچ مردی در نزد خدا بلند مرتبهتر از مردی نیست که از ترس خدا بگرید. و به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، ای نوف هر کس به خاطر خدا دوست بدارد هیچ چیز را بر محبت او ترجیح نمیدهد و هر کس به خاطر خدا دشمن بدارد با بغضش به خیری نرسید. در این زمان حقایق ایمان را کامل کردهاید. سپس آن دو را نصیحت کرد و یادآور شد و در پایان آن گفت: از خدا بترسید من به شما هشدار دادم، سپس قصد عبور کرد در حالی که میگفت: ای کاش در غفلتهای خود میدانستم آیا تو رویگردانی از من یا به من مینگری؟ و کاش در طول خوابم و کم بودن شکرگزاریم برای نعمتهایت که به من دادی میدانستم وضعیت من چگونه است؟ گفت: به خدا که در همین حال بود تا این که فجر طلوع کرد.

از صفات مولایمان علی علیه السلام در شب، توصیفی است که نوف برای معاویه بن ابو سفیان کرده. چنین گفت: هرگز در هیچ شبی برای او رختخوابی پهن نیست، و هرگز در کاسهای بزرگ غذا نمیخورد و نوف گفت: گواهی میدهم که او را در برخی از احوالش دیدهام در حالی که شب پردههایش را گسترده و ستارههایش فرو رفته، با دست ریشش را گرفته و مانند مارگزیدهای به خود میپیچید و مانند فردی اندوهگین میگریست. این حدیث مشهور است (1).

14.الکافی: عَبْد اللَّه بْن سِنَان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام دو گوسفند نر قربانی میکرد یکی از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگری از طرف خودش.(2)

15.الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین وقتی وضوء میگرفت نمیگذاشت کسی برای او آب بریزد. به او گفته

1- . فلاح السائل نسخه خطی. در نهج البلاغه هم با اختلافاتی ذکر شده است.

2- . فروع الکافی(بخش چهار چاپ جدید): 495

شد: ای امیرالمؤمنین چرا نمیگذارید برایتان آب بریزند؟ گفت:دوست ندارم کسی را در نمازم شریک کنم.

16.الکافی: روایت از امام صادق علیه السلام که فرمود: علی علیه السلام در اواخر عمرش در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.

17. الکافی: از علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را خواند سپس در جای خود ماند تا اینکه خورشید به اندازه نیزه گشت و رو به سوی مردم کرد و فرمود: به خدا مردمانی را یافتم که شب را با سجده و رکوع و در رفت و آمد میان پیشانی و زانوهایشان به صبح میرسانند. گویی که ناله آتش در گوشهایشان است. وقتی خداوند نزد آنها یاد شود مانند درخت به خود میلرزند، گویی که قوم در غفلت فرو خفتهاند، گفت: سپس برخاست و دیده نشد که بخندد تا اینکه از دنیا رفت.(1)

1- . اصول الکافی (بخش دوم چاپ جدید):236

باب صد و دوم : سخاوت، انفاق و ایثار امیرالؤمنین علیه السلام و پیشی گرفتن در آن بر دیگر صحابه

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: صحابه معروف به انفاق در راه خدا، علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن و طلحه بودند، و در این زمینه برای علی علیه السلام فضائلی بود، چرا که بخشش دو نوع است: جانی و مالی، فرمود: « جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ »(1) {با

مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید }. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخشنده ترین مردم کسی است که جان خود را در راه خدا تعالی ببخشد. ادامه خبر. و آیه « لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا » {کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کردند (با دیگران) یکسان نیستند آنان از [حیث] درجه بزرگتر از کسانیاند که بعدا به انفاق و جهاد پرداختند }(2)

به علی لایقتر است چرا که او میان هر دو جمع کرده و غیر او جمع نکرده و سخنشان که: ابوبکر چهل هزار به پیامبر انفاق کرد و اگر این خبر درست باشد در آن مشخص نیست که دینار بوده یا درهم و چهل هزار درهم میشود چهار هزار دینار و دارایی خدیجه بیشتر از دارایی او بود و این عامه مسمانان را سود رساند. این مطلب را در کتاب معروفم شرح دادم. اما کلامش: « فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى »(3)

{اما آنکه حق خدا را داد و پروا داشت }عام

1- . توبه/41
2- . حدید/10
3- . لیل/5

است(شامل همه می شود) و با کلامش: « وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی »(1)

{و تو را تنگدست یافت پس بینیاز کرد} با دارایی خدیجه، تعارض دارد، و روایت شده که آن در مورد علی علیه السلام نازل شده است که عبدیّ در مورد آن میسراید:

- پدرتان همان فرد بسیار راستگویی است که ایمان آورد و تقوا پیشه کرد عطا کرد و دریغ نکرد و صدقه نیکو داد.

ضحاک از ابن عباس روایت میکند که آیه: « ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً »(2) {سپس در پی آنچه انفاق کردند منت و آزاری روا نمیدارند} در مورد علی علیه السلام نازل شده است. ابن عباس، سدّی، مُجاهد، کَلبی، ابوصالح، وَاحدی، طوسی، ثَعلبی، طَبرِسی، ماوَردی، قُشَیری، ثُمالی، نَقّاش، فَتّال، عُبیدالله بن حُسین و علی بن حرب طائی در تفاسیرشان آوردهاند که علی بن ابی طالب چهار درهم نقره داشت، یکی را شبانه، یکی را روزانه، یکی را آشکارا و یکی را پنهانی صدقه داد و نازل شد: « الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ »(3)

{کسانی که اموال خود را شب انفاق میکنند}تا آخر آیه، هر درهم را مال نامید و به او مژده قبولی داد، نطنزی در خصائص آن را روایت کرد.

تفسیر النقاش و اسباب النزول: کلبی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت؟ گفت: اینکه مستوجب عفوی باشم که خدا وعده داده، مرا بر آن داشت. سپس پیامبرصلی الله علیه و آله گفت: به راستی آن برای توست، و خداوند این آیه را نازل کرد.

ضحاک از ابن عباس روایت میکند که گفت: وقتی خداوند آیه « لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»(4) {[این صدقات]برای آن [دسته از] فقرائی است که در راه خدا فروماندهاند} را نازل کرد، عبدالرحمن بن عوف دینارهای بسیاری برای اصحاب صُفّه فرستاد تا آنها را بینیاز کرد. و علی بن ابی طالب علیه السلام در دل شب

1- . ضحی/8

2- . بقره/262
3- . بقره/274
4- . بقره/273

مقداری خرما فرستاد و محبوبترین دو صدقه نزد خدا صدقه علی بود و آیه نازل شد،و از پیامبر سوال شد کدام صدقه در راه خدا برتر است؟ فرمود: تلاش از جانب فقیر.

تاریخ بلاذری و فضائل احمد: محصول علی علیه السلام چهل هزار دینار بود. آن را صدقه داد و شمشیرش را فروخت و گفت: اگر شامی برای شب داشتم آن را نمیفروختم.

شریک، لَیث، کَلبی، ابوصالح، ضَحاک، زَجّاج، مُقاتل بن حَیان، مُجاهد، قَتاده و ابن عباس گفتند: ثروتمندان بسیار با پیامبر نجوا میکردند وقتی آیه « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً »(1)

{ای کسانی که ایمان آوردهاید هر گاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه میکنید پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقهای تقدیم بدارید} نازل شد دست کشیدند. علی علیه السلام دیناری قرض کرد و آن را صدقه داد و ده بار با پیامبر نجوا کرد. سپس آیه بعد از آن حکم را باطل کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر وقت که میخواستم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نجوا کنم یک درهم تقدیم میکردم، سپس آیه دیگر آن را باطل کرد.

واحدی در اسباب نزول القرآن و همچنین در الوسیط و ثَعلبی در الکَشف و البیان آنچه علی بن عَلقَمه و مجاهد روایت کرده، آوردهاند که علی علیه السلام فرمود: در کتاب خدا آیهای است که پیش از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من کسی به آن عمل نخواهد کرد سپس این آیه را خواند.

جامع تِرمذی و دیگران آوردهاند که علی علیه السلام در مورد این آیه فرمود: پس به وسیله من خدا آن را بر این امت آسان گرفت. و در مسند مَوصلی آمده است: پس به وسیله او خدا بر این امت آسان گرفت.

1- . مجادله/12

ابوالقاسم کوفی بر روایت افزود: به راستی که خدای تعالی با این آیه صحابه را امتحان کرد، پس همه نجوا با پیامبر صلی الله علیه و آله را فرو گذاشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله در منزلش از نجوا با همه کناره گرفت مگر کسی که صدقهای بدهد. یک دینار همراه داشتم، علی علیه السلام کلامش را ادامه داد تا اینجا که فرمود: من سبب شدم که خدا توبه مسلمانان را پذیرفت وقتی که به آیه عمل کردم سپس نسخ شد، و اگر به آن عمل نمیکردم

تا عمل کردنم به آن سبب پذیرفته شدن توبه آنها شود عذاب نازل میشد وقتی که همه از عمل به آن امتناع میکردند. قاضی طرثیثی گفت: همه از این سرباز زدند مگر علی؛ پس آن را از آنها برداشت، و کلام خدا: « فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ »(1)

{و چون نکردید و خدا (هم) بر شما بخشید}، بر آن دلالت میکند و مستحق عذاب شدند به خاطر این سخن: {آیا ترسیدید}(2)

و مجاهد گفت: نبود مگر ساعتی. مقاتل بن حیان گفت: آن ده شب بود و صدقه مشخص نشده بود و واگذار شده بود به آنها.

سفیان با سندش از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: هر زمان توانستی صدقه دادی

و ثعلبی از ابی هریره و ابن عُمر روایت میکند که عمر بن خطاب گفت: علی سه چیز داشت که اگر یکی از آنها برای من بود، برای من از شتران سرخ موی دوست داشتنیتر بود، ازدواجش با فاطمه، دادن پرچم به دست او در روز خیبر، و آیه نجوا.

به سه میهمان غذای سه شب را انفاق کرد و در مورد آن سی آیه نازل شد، که به عصمت، پوشش و نیتش و قبول صدقهاش تصریح کرد. و در سخاوت او این کلام خدا تو را بس است: « عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ »(3) {چشمهای

که بندگان خدا از آن مینوشند}تا آخر آیه و غذا دادن به اسیر به ویژه که دشمن خدا در دین باشد،.

1- . مجادله/13
2- . مجادله/13
3- . انسان/6

ابو هریره گفت که در مدینه قحطی بود و روز و شبی بر من گذشت که چیزی نچشیدم و از ابوبکر در مورد آیهای سوال کردم که خود از او به تاویل آن آگاهتر بودم و همراه او بر در خانهاش گذشتم و مرا پس زد. بازگشتم و روز را با گرسنگی به سر بردم. صبح از عمر درباره آیهای سوال کردم که خود از او به تأویل آن آگاهتر بودم پس چنان کرد که ابوبکر کرد. روز سوم نزد علی علیه السلام آمدم و از چیزی پرسیدم که فقط او میدانست و وقتی خواستم باز گردم مرا به خانهاش دعوت کرد و دو نان و روغن به من اطعام کرد. وقتی سیر شدم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله روی گرداندم، وقتی مرا دید به رویم خندید و گفت: تو با من سخن میگویی یا من با تو سخن بگویم؟ سپس آنچه اتفاق افتاده بود را برایم تعریف کرد و به من گفت: جبرئیل مرا با خبر کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اندوهگین دیده شد، گفته شد: اندوهت از چیست؟ گفت: به خاطر هفتهای که گذشت و کسی میهمان ما نشد.

تفسیر ابو یوسف: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از گرسنگی شکایت کرد، رسول الله فرستاد نزد همسرانش، گفتند: چیزی جز آب نداریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی امشب عهدهدار این مرد است؟ سپس امیرالمؤمنین فرمود: من یا رسول الله. پس نزد فاطمه علیها السلام آمد و پرسید: نزد تو چیست ای دختر پیامبر؟ گفت: چیزی جز غذای کودکان نزد ما نیست، اما میهمانمان را مقدم میداریم، علی علیه السلام فرمود: ای دختر پیامبر! کودکان را بخوابان و چراغ را خاموش کن و شروع کردند به جویدن با زبانشان. وقتی از خوردن فارغ شد فاطمه چراغ آورد و به فضل الهی کاسه را پر دید. وقتی صبح شد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند. وقتی پیامبر سلام نماز را گفت به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد و به شدت گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین به راستی که پروردگار از کار دیشب شما تعجب کرد، بخوان: « وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ » {و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد آن ها را بر خودشان مقدم میدارند}.یعنی گرسنگی « وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ » {و هر کس از

خست نفس خود مصون ماند} یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام « فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (1)

{ایشانند که رستگارند}.

کتاب ابوبکر شیرازی از ابن عباس نقل کرده که درباره این آیه: « رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ»(2) {مردانی که نه تجارت و نه داد وستدی آنان را از یاد خدا مشغول نمیکند} تا این فرمایش« بِغَیْرِ حِسابٍ»، گفت: او به خدا قسم امیرالمؤمنین علیه السلام است، سپس بعد از کلامی گفت: چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی سی صد دینار به علی علیه السلام هدیه داد، علی علیه السلام فرمود: آن را گرفتم و گفتم: به خدا قسم امشب از این دینارها صدقهای خواهم داد که خدا از من قبول میکند. وقتی نماز عشا را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خواندم صد دینار برداشتم و از مسجد بیرون رفتم. زنی را دیدم و دینارها را به او بخشیدم. و فردا مردم میگفتند: علی دیشب صد دینار را به زنی هرزه صدقه داد. به شدت غمگین شدم و وقتی شب آینده نماز عشاء را خواندم صد دینار برداشتم و از مسجد خارج شدم و گفتم: به خدا قسم امشب صدقهای میدهم که پروردگارم از من قبول کند. پس با مردی روبرو شدم و دینارها را به او صدقه دادم. اهل مدینه میگفتند: علی دیشب صد دینار به مرد سارقی صدقه داده است. پس به شدت غمگین شدم و گفتم: به خدا قسم امشب صدقهای میدهم که خدا آن را از من قبول کند. عشا را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خواندم سپس از مسجد خارج شدم و صد دینار همراه من بود. با مردی روبرو شدم و آنها را به او بخشیدم. وقتی صبح کردم اهل مدینه گفتند: علی دیشب صد دینار به مردی ثروتمند صدقه داده است. پس به شدت غمگین شدم. نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم و او را با خبر کردم، به من فرمود: ای علی این جبرئیل است به تو میگوید: همانا خدای عزّو جلّ صدقههای تو را قبول کرد و عملت را پاکیزه گردانید. صد دیناری که شب اول صدقه دادی به دست زن فاسدی افتاد که به منزلش برگشت و از فساد توبه کرد، و آن دینارها را سرمایه خود کرد و به دنبال مردی است تا با او ازدواج کند. و صدقه دوم به دستان سارقی افتاد که به

1- . حشر/9

2- . نور/37 - 38

منزل بازگشت و از سرقت خود توبه کرد و آن دینارها را سرمایه خود کرد تا با آن تجارت کند، و صدقه سوم به دستان مرد ثروتمندی رسید که از سالها مال خود را پاکیزه نکرده بود، پس به منزلش بازگشت و خود را سرزنش کرد و گفت: ای نفس لعنت برتو، این علی بن ابی طالب است که صد دینار به تو صدقه داده در حالی که هیچ مالی ندارد، خدا بر داراییم زکات سالهای بسیاری را واجب کرده و من پرداخت نکردهام، پس داراییش را محاسبه کرد و زکات آن را پرداخت کرد، و زکات مالش را فلان قدر دینار خارج کرد، و خدا در مورد تو نازل کرد: « رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ » {مردانی که داد و ستد آنها را مشغول نمیکند}، ادامه آیه.

ابو طفیل گفت: علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را صدا میزد و به آنها عسل میداد، تا جایی که یکی از اصحابش گفت: کاش من هم یتیم بودم.

محمد بن صِمَّه از پدرش و او از عمویش روایت میکند: در مدینه مردی را دیدم که مشکی بر پشت و ظرفی در دست داشت، میگفت: خدایا، ای سرپرست مؤمنان، خدای مؤمنان و همسایه مؤمنان امشب مایه تقرب مرا قبول کن. مالک چیزی نشدم جز آنچه در ظرفم است و آن چه مرا میپوشاند، پس به راستی که تو میدانی که من با وجود شدت گرسنگی، خود را از آن منع کردم، نزدیکی به تو را غنیمتی میجویم.

خدایا رویم را زمین میانداز و دعایم را رد مکن، پیش او آمدم تا این که شناختمش، او علی بن ابی طالب علیه السلام بود، پس مردی آمد و او به آن مرد غذا داد.

عبدالله بن علی بن حسین روایت میکند: پیامبر همراه جماعتی از اصحابش نزد علی علیه السلام آمدند، علی علیه السلام چیزی نیافت که با آن از آنها پذیرائی کند، پس بیرون رفت تا چیزی به دست آورد که ناگهان دیناری را روی زمین دید، آن را برداشت و آن را اعلام کرد و برای آن خواهانی نیافت، آن را برای خود قرارداد و با آن غذایی خرید و برای آنها آورد و معادل آن برایش رسید. شروع به جستجوی صاحبش کرد او را نیافت. نزد پیامبرصلی الله علیه و آله آمد و او را از موضوع با خبر کرد، گفت: ای علی آن چیزی است که خدا وقتی از نیت و خواسته

ات آگاه شد به تو عطا کرد و آن چیزی نیست که از آنِ مردم باشد. سپس برای او دعای خیر کرد.

شیعه و سنی از جمله ابن شاهین مروَزی و شِیرَوَیه دَیلَمی از خُدری و ابی هریره روایت کردند که علی علیه السلام گرسنه شد و از فاطمه سلام الله علیها غذایی خواست، فرمود: چیزی نیست جز آن چه که دو روز پیش به تو دادم، و آن را برای تو بر خودم و بر حسن و حسین ترجیح دادم. گفت: چرا مرا باخبر نکردی تا چیزی برایتان بیاورم. گفت: ای ابا الحسن من از خدایم شرم دارم که تو را مکلف به چیزی کنم که نمیتوانی. بیرون رفت و از پیامبر دیناری قرض گرفت، سپس خارج شد تا چیزی با آن بخرد که مقداد با او روبرو شد در حالی که میگفت: هر چه خدا بخواهد. علی علیه السلام دینار را به او داد سپس وارد مسجد شد و سرش را گذاشت و خوابید. پیامبر آمد و او را دید تکانش داد و گفت: چه کار کردی؟ پس او را با خبر کرد. برخاست و همراه او نماز خواند. وقتی پیامبر نمازش را به پایان برد فرمود: ای ابا الحسن آیا نزد تو چیزی هست که با آن افطار کنیم و با تو همراه شویم؟ سرش را پایین انداخت و از شرم جوابی نداد. خداوند به او وحی کرده بود که آن شب نزد علی شام بخورد. پس به راه افتادند و نزد فاطمه سلام الله علیها آمدند در حالی که او در مصلایش بود و پشت سرش کاسهای بود که دود از آن بالا میزد. آن را پیش رویشان گذاشت، علی علیه السلام پرسید: این را از کجا آوردی؟ گفت: این از فضل و روزی خداست « إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ »(1)

{خداوند هر که را بخواهد بی حساب روزی میدهد}، گفت: پیامبر دست مبارکش را میان دو کتف علی علیه السلام گذاشت و سپس گفت: ای علی این به جای دینارت است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله اشک ریزان گریه کرد و گفت: سپاس خدایی را که مرا نمیراند تا برای دخترم ببینم آن چه را که زکریا برای مریم دید.

و در روایت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: خداوند در مورد آنها نازل کرد: « وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ »(2)

{آنها را بر خودشان مقدم میدارند}.

1- . آل عمران / 37
2- . حشر/9

در روایت حُذَیفه آمده که گفت: جعفر قسمتی از کالای سودمند و قطیفه ای(لباس مخملی) به پیامبر صلی الله علیه و آله عطا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مخمل را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و آن را به علی علیه السلام عطا کرد. علی علیه السلام مخمل را رشته رشته کرد و به طلا فروخت که هزار مثقال بود و آن را میان همه مهاجرین تقسیم کرد. پیامبر با او روبرو شد و حذیفه، عمار، سلمان، ابوذر و مقداد همراهش بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله از او ناهار خواست، به خاطر شرم از او گفت: بله، بر او وارد شدند و آن کاسه را یافتند.

در حدیث ابن عباس آمده که گفت: مقداد به او گفت: من از سه روز پیش چیزی نخوردهام، امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت و زره خود را به پانصد فروخت و مقداری از آن را به او داد و متحیّر بازگشت. یک بادیه نشین او را صدا زد: این شتر را از من نسیه بخر، آن را به صد خرید و بادیه نشین رفت و دیگری پیش رویش آمد و گفت: این را به صد و پنجاه درهم به من بفروش، فروخت و فریاد زد: ای حسن و ای حسین به دنبال بادیه نشین بروید در حالی که او بر در بود، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که تبسم کرده بود او را دید و میگفت: ای علی! بادیه نشینِ صاحب شتر جبرئیل و خریدار میکائیل بود. ای علی! صد به خاطر شتر و پنجاه به خاطر پنجی بود که به مقداد پرداخت کردی، سپس خواند: « وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ »(1)

{هر کس که از خدا پروا کند قرار میدهد برای او} ادامه آیه(2).

توضیح: فیروز آبادی گفت: فرع هر چیزی: یعنی بهترین آن، و دارایی سودمند، و کمان که ساخته شده از قسمت شاخه یا فرع از بهترین نوع کمان است. فَرَع یعنی اولین بچهای که شتر به دنیا میآورد(3). العالیه و العوالی: مکانهایی در بلندترین زمینهای مدینه. هر رشته از مخمل را به طلا خریدند به خاطر ارزش آن و

1- . طلاق / 2
2- . مناقب آل ابی طالب 1:287-292
3- . قاموس3:61-62

ممکن است با طلا روی آن نقش انداخته شده باشد که در باب خیبر آنچه دومی را تایید میکند گذشت.

2. مناقب ابن شهر آشوب: از علی علیه السلام صدقه خواسته شد پس انگشتری بخشید. و نازل شد: « إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ »(1) {ولی

شما تنها خداست و ...}. و در صدقات ضربالمثل است. در دعا گفته میشود: خدا از او قبول کند چنان که توبه آدم، قربانی ابراهیم، حج مصطفی صلی الله علیه و آله و صدقه امیرالمؤمنین علیه االسلام را قبول کرد. سهم خود، اسبش و نزدیکان را از غنایم میگرفت و همه آن را در راه خدا انفاق میکرد، از دنیا رفت در حالی که به جای نگذاشت مگر هشتصد درهم.(2)

بادیه نشینی چیزی از او خواست دستور داد به او هزار دهند، وکیل گفت: از طلا یا نقره؟ گفت: هر دو نزد من سنگ هستند، به بادیه نشین هر کدام از آن دو که برایش سودمندتر است بده. و ابن زبیر به او گفت: من در حساب پدرم یافتم که از پدرت هشتاد هزار درهم طلب داشت به او گفت: به راستی که پدرت راستگو بود. پس آن را ادا کرد سپس آمد و گفت: در آن چه گفتم اشتباه کردم پدر تو آن مقدار را از پدر من طلب داشت. گفت: حلال پدرت باد و آنچه از من گرفتی مال تو است.

3. مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام از دست رنج خودش هزار نفر را آزاد کرد، جماعتی که از شدت زیادی شمرده نمیشدند. مردی که باری از هسته خرما را نزد او میدید گفت این چیست ای ابا الحسن؟ فرمود: اگر خدا بخواهد صد نخل خرما. آنها را کاشت و یک هسته را فرو نگذاشت. آن از وقفیات او بود و مالی را در خیبر و وادی القری وقف کرد، و داراییهای أبی نیرز، البُغَيْبِغَه، ارباح، ارینه، رغد، رزین و ریاح را برای مؤمنین وقف کرد و اکثر فرزندان فاطمه سلام الله علیها را که امانتدار و صالح بودند دستور به آن داد. و صد چشمه در يَنبُع خارج کرد و آن را برای حاجیان قرار داد که تا زمان ما باقی است. و چاههایی در راه مکه و کوفه حفر کرد، و آن مسجد الفتح در

1- . مائده/55
2- . مناقب آل ابی طالب1:294

مدینه است، و در مقابل قبر حمزه، در میقات، کوفه و جامع بصره و در آبادان و غیره را وقف کرد(1).

4. کشف الغمه: از کتاب ابن طلحه از مجاهد روایت شده است که گفت: علی علیه السلام فرمود: روزی در مدینه سخت گرسنه شدم، برای پیدا کردن کار به محله های بالای مدینه رفتم، در آنجا زنی را دیدم که کلوخهایی را جمع کرده بود و فکر کردم که می خواهد با آنها گل درست کند، نزدیک او رفتم و طی کردم که برای هر دلو آب که از چاه بکشم یک دانه خرما به من بدهد؛ چون شانزده دلو کشیدم، دستم تاول زد، پس به لب آب رفتم و دستم را شستم، آنگاه به نزد آن زن رفتم و گفتم:کف دستم اینگونه است. در مقابلش دستم را باز کردم – (اسماعیل) راوی حدیث دو کف دستش را باز و بسته کرد –، او شانزده دانه خرما به من داد. من نزد پیامبر «صلی الله علیه وآله » آمدم و او را از آنچه گذشته بود آگاه کردم، پیامبر با من از آن خرماها خورد.

واحدی در تفسیرش که با سندش به ابن عباس ارجاع میدهد گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام چهار درهم داشت، یک درهم را شبانه و یک درهم را در روز، یک درهم پنهانی و یک درهم آشکارا صدقه داد. خدای سبحان در مورد او نازل کرد: « الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکار انفاق میکنند پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند }(2).

5. تفسیر فرات بن ابراهیم: از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: « الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً »(3)

{کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکار انفاق میکنند } در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، چرا که او چهار درهم انفاق کرد: در تاریکی شب درهمی انفاق کرد

1- . مناقب آل ابی طالب1:323
2- . کشف الغمه:50 -51 ، :بقره/274

3- . بقره / 274

و در روشنایی روز درهمی، پنهانی درهمی و آشکارا درهمی دیگر، پس وقتی این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما صاحب این انفاق است؟ مردم سکوت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار کرد، علی بن ابی طالب برخاست و گفت: من ای رسول خدا، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: « فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » {پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود} یعنی جزای آنها نزد پروردگارشان است « وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ » {نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین میشوند} یعنی از جانب عذاب و از جانب مرگ در آخرت بیمناک و اندوهگین نمیشوند.(1)

6. امالی الطوسی: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از گرسنگی شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد به منازل همسرانش گفتند: نزد ما چیزی جز آب نیست. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی امشب عهده دار این مرد است؟ علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: من عهده دار او هستم ای رسول الله. نزد فاطمه سلام علیها آمد و به او گفت: نزد تو چیست ای دختر پیامبر؟ گفت: چیزی نزد ما نیست مگر غذای کودکان، میهمانمان را مقدم میداریم. سپس علی علیه السلام فرمود: ای دختر محمد! کودکان را بخوابان و چراغ را خاموش کن. وقتی علی علیه السلام صبح کرد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و او را از موضوع با خبر کرد. هنوز نزد ایشان بود که خدای عزّ وجلّ نازل کرد: « وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» {و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد آنها را بر خودشان مقدم میدارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند ایشانند که رستگارانند}(2).

7. امالی الصدوق: روایت میکند مردی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و به او گفت: ای امیرالمؤمنین مرا به تو نیازی است. گفت: بر زمین بنویس. به راستی که من خسارت را در تو آشکار میبینم. بر زمین نوشت: من فقیر نیازمندم. علی علیه السلام فرمود: ای قنبر دو جامه بر او بپوشان، مرد شروع به سرودن کرد:

1- .تفسیر الفرات : 8 -9
2- . حشر/9

-پوشاندی جامهای مرا که زیباییهای آن فرسوده میشود؛ به تو خواهم پوشاند جامهای زیبا از ستایش

-اگر به ستایش من دست یابی به بزرگی دست یافتهای و برای آنچه به دست آوردی جایگزینی نمیخواهی.

- ستایش نام صاحب خویش را زنده میدارد، همچون باران که طراوتش دشت و کوه را زنده میدارد

- در بخششی که آن را شروع کردی پارسایی مکن، هر بندهای به آنچه کرده جزا داده خواهد شد

علی علیه السلام فرمود: صد دینار به او بدهید، به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین به راستی که او را بینیاز کردی. فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مردم را در جایگاه خودشان قرار ده، سپس علی علیه السلام فرمود: من درشگفتم از مردمانی که بردگان را با اموال خود میخرند و آزادگان را با نیکی خود نمیخرند(1).

8. عیون اخبار الرضا: امام رضااز پدرانش علیهم السلام روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیه « الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً »(2)

{کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان آشکار انفاق میکنند} در مورد علی علیه السلام نازل شد(3).

9. تفسیر العیاشی: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: کلام خدای تعالی که میفرماید: « وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»(4) {مَثَل کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا انفاق میکنند} در مورد علی علیه السلام نازل شد(5).

1- .امالی الصدوق:164- 165
2- . بقره / 274
3- . عیون الاخبار:223
4- . بقره/265

5- . تفسیر العیاشی148:1. و در البرهان 254:1

10. تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: « وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ » {مَثَل کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا انفاق میکنند}، علی امیرالمؤمنین علیه السلام برترین آنهاست، و او از کسانی است که مالش را برای خشنودی خدا انفاق میکرد(1).

11. تفسیر العیاشی: علی علیه السلام چهار درهم داشت و غیر از آن نداشت، درهمی شبانه و درهمی در روز، درهمی پنهانی و درهمی آشکارا صدقه داد و این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید گفت: ای علی! چه چیز باعث شد چنین کنی؟ گفت: محقق کردن وعده خداوند و خدا نازل کرد: « الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً » {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکار انفاق میکنند} تا آخر آیات(2).

12. الکافی: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پنج بارِ خرما از معینعه[الْبُغَیْبِغَهِ] و در نسخهای دیگر: بقیعه، به نزد مردی فرستاد و مرد از کسانی بود که به خیر و بخشش و یاری او امید بود و نه از علی علیه السلام و نه از غیر او درخواستی نمیکرد. مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:فلانی از تو چیزی نخواسته و از هر پنج بار یک بار برای او کافی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند امثال تو را در مسلمین نیافزاید. من میبخشم و تو بخل میورزی، اگر به کسی که به من امید دارد نبخشم مگر این که از من بخواهد، سپس بعد از این که از من خواست به او ببخشم، قیمت چیزی را که از او گرفتهام به او پرداخت نکردهام. چرا که در عوض بخششم آبروی او را که هنگام بندگی و طلب نیازهایش از پروردگارش و پروردگار من بر خاک مینهد از او گرفتهام. هر کس این کار با برادر مسلمانش انجام دهد در حالی که بداند باید به او ببخشد و خدا را تصدیق نکند در درخواستی که آن بنده از او دارد به طوری که با زبانش برای او بهشت را آرزو میکند و او در بخشیدن اندکی از مالش به او بخل میورزد. چرا که بنده در دعایش میگوید: خدایا مؤمنان را بیامرز و ببخش. وقتی

1- . تفسیر العیاشی1:148
2- . تفسیر العیاشی1:151، البرهان1:257

برای آنها دعای آمرزش میکند در واقع برای آنها آرزوی بهشت میکند. و هر کس با زبان چنین کند و در عمل انجام ندهد بیانصافی کرده است.

13. الکافی: از حارث همدانی روایت شده است که گفت: شبانه با امیرالمؤمنین علیه السلام گفتگو کردم و گفتم: ای امیرالمؤمنین مرا نیازی پیش آمده، گفت: و مرا بر آن سزاوار دیدی، گفتم: بله ای امیر المؤمنین، گفت: خداوند به وسیله من به تو جزای خیر دهد. سپس به سوی چراغ برخاست و آن را پوشاند و نشست. سپس گفت: چراغ را برای این پوشاندم تا خواری نیازت را در چهرهات نبینم. سخن بگو همانا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت: نیازها امانتی از طرف خدا در دلهای بندگان است هر کس پنهانش کند برای او عبادت نوشته شود و هر کس فاش کند بر هر که میشنود واجب است که کمکش کند.(1)

14. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بیل میزد و زمین ها را استخراج میکرد و او هزار بنده را از دست رنج خویش آزاد کرد(2).

15. تفسیر فرات بن ابراهیم: از علی بن حسین علیهما السلام روایت شده است که فرمود: در زمان پیامبر مرد مؤمنی در خانه باغی بود و همسایهای داشت که کودکانی داشت. خرما از نخل میافتاد و کودکان آن را جستجو میکردند و میخوردند. ثروتمند میآمد و خرما را از داخل دهان کودکان بیرون میآورد. مرد این را به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد. پیامبر به تنهایی نزد مرد رفت، گفت: باغت را به باغی در بهشت به من بفروش. ثروتمند به او گفت: نقد را به تو به نسیه نمیفروشم. پیامبر گریست و به سوی مسجد بازگشت. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام او را دید و به او گفت: ای رسول خدا چه چیز شما را به گریه انداخته؛ خدا چشمانت را نگریاند؟ موضوع مرد ضعیف و باغ را به او خبر داد، امیرالمؤمنین روی آرود تا او را از منزلش بیرون کشید و به او گفت: خانهات را به من بفروش. ثروتمند گفت: درعوض باغ هموار و آبگیرت، پس بر دستش زد و دور ضعیف گشت

1- . فروع الکافی(بخش چهار از چاپ جدید): 24
2- . فروع الکافی(بخش پنجم از چاپ جدید): 74

و به او گفت: به خانهات برگرد پروردگار جهانیان آن را ملک تو قرار داده است. و امیرالمؤمنین آمد و جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. به او گفت: ای محمد بخوان: « وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى * وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى * وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى »(1)

{سوگند به شب چون پرده افکند، سوگند به روز چون جلوهگری کند و [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید} تا آخر سوره سپس پیامبر برخاست و میان دو چشمش را بوسه زد سپس گفت: پدرم به فدایت خداوند همه این سوره را در مورد تو نازل کرده است.

16. تفسیر فرات بن إبراهیم: با ذکر رُوات از موسی بن عیسی أنصاری روایت شده است که گفت: بعد از اینکه نماز عصر را با لغزش همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خواندیم با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بودیم که مردی به سوی او آمد و به او گفت: ای ابا الحسن من به خاطر حاجتی که میخواهم با من نزد صاحبش بیایی قصد تو کردهام. پس به او فرمود: بایست(بگو)، گفت: من ساکن خانه مردی هستم که در آن خانه یک نخل وجود دارد، و باد میوزد و از میوه آن خرمای نارس، خرمای تازه و خرمای خشک میافتد و پرنده بالا میرود و از آن میاندازد و من از آن میخورم و کودکان از آن میخورند بدون آنکه با چوب نی از آن بکاهیم یا با سنگی به آن بزنیم، از او بخواه بر من حلال کند. گفت: همراه من برخیز، همراه او برخاستم و نزد مرد آمدیم. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به او سلام کرد، خوش آمد گفت و خوشحال و مسرور شد و گفت: برای چه آمدی ای ابالحسن؟ فرمود: به خاطر نیازی نزد تو آمدم گفت: ان شاء الله برآورده میشود، آن چیست؟ فرمود: این مرد ساکن خانهای است که از آن توست در مکانی چنان، یادآور شد که در آن نخلی است که باد میوزد و از آن خرمای نارس، خرمای تازه و خرمای خشک میافتد، و پرنده بالا میرود و مثل آن را میاندازد بدون سنگی که به آن انداخته شود یا چوب نی که از آن کاسته شود. بر او حلال کن، پس از آن ابا کرد. و دوباره از او خواست و اصرار کرد. امتناع کرد تا این که فرمود: به خدا من از طرف

1- . لیل/1-3

رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو تضمین میکنم که خدا به وسیله پیامبر به جای آن باغی در بهشت به تو دهد. پس او را محروم داشت. و به عصر رسیدیم، علی علیه السلام به او فرمود: آن را به فلان باغ من میفروشی؟ به او گفت: بله، فرمود: پس خدا و موسی بن عیسی انصاری را بر خود، برای من گواه بگیر که تو آن باغ را به این خانه فروختی، به او گفت: بله، من خدا و موسی بن عیسی انصاری را گواه بر این میگیریم که این باغ را با درختش و نخلش و میوهاش به این خانه فروختم. آیا نفروختی به من این خانه را با آن چه در آن است در مقابل این باغ؟ و خیال نمیکرد که چنین کند. گفت: بله خدا و موسی بن عیس انصاری را گواه می گیرم که این خانه را به این باغ فروختم. علی علیه السلام رو به مرد کرد و فرمود: بر خیز و خانه را بگیر خدا برایت مبارک گرداند، آن برای تو حلال است. و اذان بلال را شنیدند. برخاستند تا اقدام به نماز مغرب و عشاء با پیامبر صلی الله علیه و آله کنند سپس به سوی منازلشان بازگشتند، وقتی صبح کردند پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها نماز صبح خواند و تعقیب می خواند، او در تعقیب بود تا جبرئیل همراه وحی الهی بر او فرود میآمد. پس رویش را به سوی اصحابش کرد و گفت: کدام یک از شما دیشب کاری کرده؟خدا تفسیر آن را نازل کرده است، پس یکی از شما مرا باخبر کند یا من او را با خبر کنم. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به ایشان گفت: بلکه ما را با خبر کن، گفت: بله جبرئیل فرود آمد و از خدا بر من سلام رساند، و به من گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دیشب کاری انجام داده است، به دوستم جبرئیل گفتم: آن چیست؟ گفت: بخوان ای رسول خدا گفتم: چه بخوانم؟ گفت: بخوان « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی * وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی * وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی * إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی»(1) {به نام خداوند رحمتگر مهربان، سوگند به شب چون پرده افکند، سوگند به روز چون جلوهگری کند و[سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید که همانا تلاش شما پراکنده است}. تا آخر سوره « وَ لَسَوْفَ یَرْضی » { و قطعا به زودی خشنود خواهد شد}، تو ای علی! آیا بهشت را صدقه

1- . لیل/ 1-4

ندادی و خانه را به ساکن آن صدقه ندادی و باغ را بخشش نکردی؟ فرمود: بله ای رسول خدا، فرمود: این سوره در مورد تو نازل شده و این برای توست،سپس به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و قیام کرد و میان دو چشمش را بوسه زد، او در بر گرفت و به او فرمود: تو برادر من هستی و من برادر تو هستم، سلام خدا بر آن دو و خاندانشان(1).

17. مناقب این شهر آشوب: امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه گرسنگی را در چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دید، پوستی برداشت میانه اش را در بر گرفت و آن را در گردنش داخل کرد و میانش را با برگ نخل محکم بست و او بسیار گرسنه بود، از مردی با خبر شد که با چرخ چاه در پی آب بود، به او گفت: آیا برای هر دلو یک خرما میدهی؟ گفت: بله، برایش کشید تا دستش پر شد(از خرما) سپس دلو را رها کرد و آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد(2).

18. الکافی: از أیّوب بن عطیّه روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبر غنیمت و خراج را تقسیم کرد. زمینی به علی علیه السلام رسید، چشمهای در آن حفر کرد و آب مانند گردن شتر به آسمان فوران میکرد، آن را یَنبُع نامید، بشارت دهنده آمد در حالی بشارت میداد. علی علیه السلام فرمود: به وارث بشارت بده آن صدقهای قطعی و مشخص است برای حاجیان خانه خدا و گذر کننده راه خدا. فروخته نمیشود، بخشیده نمی شود و ارث گذاشته نمیشود، پس هر کس آن را بفروشد یا ببخشد لعنت خدا، فرشتگان و مردم همه بر او باد، و خدا رویگردانی و عدول را از او نپذیرد(3).

19. الکافی: از عبدالرحمن بن حَجّاج روایت شده که گفت: امام موسی بن جعفر علیه السلام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد من فرستاد و آن این گونه است:

1- . تفسیر الفرات:213 – 214
2- . مناقب آل ابی طالب1:325
3- .فروع الکافی 0بخش چهار از چاپ جدید):54

به نام خداوند بخشنده مهربان، این چیزی است که بنده خدا علی به وسیله آن در مورد داراییش وصیت و تصمیم گیری کرده برای خواست رضای خدا تا مرا با آن وارد بهشت کند و با آن مرا از آتش باز گرداند، و آتش را از من بازگرداند « يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ » {روزی که صورتهایی سفید و صورتهایی سیاه میشود}. آنچه از دارایی ینبع، در آن و اطراف آن که برای من مشخص شده، و بندگان آن صدقه است، اما رياح، ابونَيزَر و جُبَير آزاد است، کسی را بر آنها راهی نیست، و آنها بندگانند که پنج سال در دارایی کار میکنند و در آن درآمدشان، روزیشان و روزی خانوادههایشان است و با این وجود آن چه در وادی القری از دارایی من است از مال فرزندان فاطمه باشد و بندگان آن همهاش، صدقه است. و آنچه در دیمه و اهل آن که متعلق به من است، صدقه است اما زُرَيق حکمش چنان است که برای اصحابش نوشتم و آنچه در اُذَينه و اهل آن متعلق به من است، صدقه است، و القَفِيرَتَيْن (یعنی دو کندو، اسم باغی است نزدیک بنی غریظه) چنان که دانستید صدقهای در راه خداست، و آنچه در مورد این داراییهایم نوشتم صدقهای واجب و مشخص است، من زنده باشم یا مرده. و انفاق میشود در هر خرجی که با آن رضای خدا در راه خدا خواسته شود و برای خدا و ذوی الارحام از بنی هاشم و بنی عبد المطلب و دور و نزدیک، و حسن بن علی برای آن اقدام می کند، از آن به نحو شایسته می خورد و آنجا که خدای عز وجل حلال می داند خرج می کند. در آن بر او مانعی نیست، و اگر بخواهد قسمتی از دارایی را بفروشد تا بدهی را پرداخت کند باید انجام دهد، اگر بخواهد، مانعی بر او نیست. و اگر بخواهد، آن را چیز ارزشمندی برای حکومت قرار دهد. و فرزندان علی، بندگانش و داراییش محول به حسن بن علی است. و اگر خانه حسن بن علی خانه صدقه نباشد، محقق است برای او که آن را بفروشد. اگر بخواهد بفروشد. مانعی بر او نیست. و اگر بفروشد قیمت آن را سه قسمت میکند و یک سوم آن را در راه خدا قرار میدهد و یک سوم آن را برای بنیهاشم و بنیمطلب قرار میدهد و یک سوم برای آل ابی طالب. او برای آنها آن گونه که خدا خواسته قرار میدهد. و اگر برای حسن اتفاقی بیافتد و حسین زنده باشد محول به حسین بن علی است. و حسین در مورد آن مانند آن چه به حسن دستور

دادم انجام میدهد. و برای او مانند آن چه برای حسن نوشتم است، و بر عهده او مانند آن چه بر عهده حسن است میباشد، وصدقه علی برای فرزندان این دو پسر فاطمه مانند آن چه برای فرزندان علی است میباشد و من آنچه برای فرزندان فاطمه قرار دادم برای رضای خدای عزوجلّ و تکریم، بزرگداشت و ارج نهادن حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله و رضایت ایشان است، و اگر برای حسن و حسین اتفاقی بیافتد بعدی آن دو در کار فرزندان علی نظارت میکند. و اگر در آنها(فرزندان علی) کسی را بیابد که از مرام، اسلام و امانتداریش راضی باشد، اگر بخواهد به او محول کند. و اگر در آنها یکی از آن چه که میخواهد نیابد آن را به مردی از آل ابی طالب محول کند. و اگر آل ابی طالب را چنان یابد که بزرگان و صاحب خردانشان از دنیا رفته باشند به مردی از بنیهاشم که میپسندد واگذار کند، و او با کسی که به او واگذار میکند شرط میکند که دارایی را بر پایه و اساس آن(سرمایه) واگذارد، و نتیجه آن را چنانکه به آن امر شده در راه خدا و رضایش و ذوی الأرحام از بنی هاشم و بنی مطلب و دور و نزدیک انفاق کند. چیزی از آن فروخته، بخشیده و ارث گذاشته نمیشود. و دارایی محمد بن علی بر جای خود است و آن محول به دو فرزند فاطمه میباشد. و دو بندهای که در برگه کوچکی برای من نوشته شده، آزاد هستند.

این چیزی است که علی بن ابی طالب فردای روزی که به مَسکِن آمد در مورد داراییش وصیت کرد، به قصد رضای خدا و منزلِ آخرت. و از خدا در هر حالی یاری خواسته میشود و بر هیچ فرد مسلمانی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد دور یا نزدیک،روا نیست که در مورد آنچه برای داراییم تصمیم گرفتم نظر دهد و با کار من مخالفت کند.

اما بعد، دختران من که دور آنها میگردم هفده تن هستند از میان آنها کنیزان ام ولد(صاحب فرزند) هستند که فرزندانشان همراهشان است و آنها که آبستن هستند و آنها که فرزندی ندارند، اگر برای من اتفاقی بیافتد تصمیم من در مورد آنها این است که هر کس از آنها که فرزندی ندارد و آبستن هم نیست او آزاد است برای رضای خدای عزّ وجلّ. هیچ کس را بر آنها راهی نیست. و هر کس از آنها

فرزندی دارد یا آبستن است فرزندش را بگیرد که آن نصیب اوست و اگر فرزندش مرده و او زنده است آزاد بوده و کسی را بر او راهی نیست. و این چیزی است علی فردای روزی که به مَسکِن آمد در مورد داراییش تصمیم گرفت. أبو سَمَر بن أبرَهَه، صَعصَعه بن صُوحان، یزید بن قَیس و هَیَّاج بن ابی هَیّاج شهادت دادند، و علی بن ابی طالب در دهم جمادی الأولی سال سی و هفت به دست خود نوشت.(1)

توضیح: کلام علی علیه السلام: «سری الملک» السری یعنی ارزشمند، یعنی آن را برای خود بردارد و ظاهرا به معنای جواز شرط فروش وقف و تملّک آن در وقت نیاز است. و آن خلاف مشهور بین اصحاب است و اینکه مجازاً حمل بر اجاره شود بعید است. و در این باره در کتاب وقف سخن خواهد آمد. کلام علی علیه السلام که فرمود: «الغد من یوم مسکن» تاریخ کتابت است، و مسکن بر وزن مسجد محلی در کوفه است، یعنی کتابت آن، روز پس از آمدنش به مسکن و بعد از بازگشت از یکی از سفرهایش می باشد.

20. المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام هزار برده را از دست رنج خود آزاد کرد .

21.جامع الأخبار: بادیه نشنی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین من سه نوع بیماری گرفتهام: بیماری جان، بیماری فقر و بیماری نادانی، امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد و گفت: ای برادر عرب، بیماری جان را به طبیب، بیماری نادانی را به دانشمند و بیماری فقر را به سخاوتمند عرضه کن. بادیه نشین گفت: ای امیرالمؤمنین سخاوتمند تویی، دانشمند تویی و طبیب تویی. امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که از بیت المال سه هزار درهم به او داده شود و گفت: هزار برای بیماری جان، هزار برای بیماری نادانی و هزار برای بیماری فقر خرج کن(2).

میگویم: سید بن طاوس در کشف المحجّه از برخی کتب مناقب روایت میکند که علی علیه السلام فرمود: با فاطمه سلام الله علیها ازدواج کردم در حالی که زیر

1- .فروع الکافی(بخش هفتم از چاپ جدید):49-51

2- . جامع الاخبار:158-159

اندازی برای خواب نداشتم و امروز اگر صدقهام را میان بنی هاشم تقسیم کنم آنها را کافی است.

و در مورد آن گفت: علی علیه السلام اموالش را وقف کرد و محصولش چهل هزار دینار بود. شمشیرش را فروخت و فرمود: چه کسی شمشیر مرا را میخَرَد؟ و اگر نزد من غذایی برای شب بود آن را نمیفروختم.

و در این زمینه گفت: علی علیه السلام یک بار فرمود: چه کسی فلان شمشیر مرا میخرد؟ و اگر من پول لُنگی را داشتم آن را نمیفروختم. گفت: این کار را در حالی انجام میداد که محصول چهل هزار دیناریش از صدقه او بود(1).

1- . کشف المحجه: 124

باب صد و سوم : روایت شتر

روایات:

1. امالی الصدوق: خالِد بن رِبْعِی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مکه شد به خاطر برخی نیازهایش و بادیه نشینی را یافت که به پردههای کعبه آویزان شده و میگوید: ای صاحب خانه، خانه خانه توست، و مهمان مهمان تو، برای هر مهمانی از میزبانش وسیله پذیرایی است. امشب پذیرایی مرا از جانب خودت آمرزش قرار ده. امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش فرمود: آیا سخن بادیه نشین را میشنوید، گفتند: بله گفت: خدا بزرگوارتر از آن است که مهمانش را پس زند. و وقتی شب دوم رسید او را دید که به آن رکن آویزان است و میگوید: ای عزیز در عزتت، با عزتتر از تو در عزتت وجود ندارد، به عزت خود مرا عزت بده؛ عزتی که هیچ کس نمیداند آن چگونه است. روبه تو میآورم و به تو متوسل میشوم به حق محمد و آل محمد، به من عطا کن چیزی که غیر از تو آن را عطا نمیکند و بازگردان از من آنچه را غیر از تو بازنمیگرداند. گفت: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش فرمود: به خدا این اسم اکبر به زبان سریانی است. حبیب من رسول الله صلی الله علیه و آله مرا از آن با خبر کرده که از خدا بهشت را خواست به او داد و از خدا خواست آتش را از او بازگرداند پس از او بازگرداند.

گفت: وقتی شب سوم شد او را یافت در حالی که به آن ستون آویزان شده و میگوید: ای آن که مکانی او را در بر نمیگیرد و مکانی از او خالی نیست. بدون کیفیت و چگونگی است. بادیه نشین را چهار هزار درهم روزی ده. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام پیش او آمد و گفت ای بادیه نشین از پروردگارت خواستی تو را پذیرایی کند پس پذیراییات کرد، و بهشت را از او خواستی به تو عطا کرد، و

از او خواستی که آتش را از تو باز گرداند و آن را از تو بازگردانده است و امشب از او چهار هزار درهم میخواهی؟ بادیه نشین گفت: تو که هستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب هستم. بادیه نشین گفت: به خدا خواسته من تو هستی و نیازم را نزد تو آوردم. گفت: بخواه ای بادیه نشین. گفت: هزار درهم میخواهم برای مهریه، هزار درهم برای اینکه با آن قرض خود را پرداخت کنم، هزار درهم برای این که با آن خانهای بخرم و هزار درهم برای این که از آن زندگی بگذرانم. گفت: عادلانه گفتی ای بادیه نشین، وقتی از مکه بیرون رفتی در مدینه الرسول خانه مرا جستجو کن.

پس بادیه نشین هفتهای را در مکه اقامت کرد و به مدینه الرسول به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، و صدا زد: چه کسی مرا به خانه امیرالمؤمنین علی راهنمایی میکند؟ حسین بن علی از میان کودکان گفت: من تو را به خانه امیرالمؤمنین راهنمایی میکنم و من پسر او حسین بن علی هستم. بادیه نشین گفت: پدرت کیست؟ گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. گفت: مادرت کیست؟ گفت: فاطمه الزهراء سلام الله علیها سرور زنان دو عالم. گفت: پدر بزرگت کیست؟ گفت: رسول الله محمد بن عبد الله بن عبد المطلب. گفت: مادر بزرگت کیست؟ گفت: خدیجه دختر خویلد.

گفت: برادرت کیست؟ گفت: ابو محمد حسن بن علی. گفت: به راستی که دو طرف دنیا را تصاحب کردهای. نزد امیرالمؤمنین برو و به او بگو، بادیه نشین صاحب تضمین در مکه بر در است. گفت: حسین بن علی علیه السلام وارد شد و گفت: ای پدر بادیه نشینی بر در است و ادعا میکند که صاحب تضمین در مکه است. گفت: پس گفت: ای فاطمه نزد تو چیزی هست که بادیه نشین بخورد؟ گفت: خدا میداند نه. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام لباس بر تن کرد و بیرون رفت، و گفت: ابا عبدالله سلمان فارسی را نزد من صدا کنید. گفت: سلمان فارسی بر او وارد شد و گفت: ای ابا عبدالله باغی را که پیامبر برای من کاشته بر بازرگانان عرضه کن. گفت: سلمان وارد بازار شد و باغ را عرضه کرد، و به دوازده هزار درهم فروخت. پول و بادیه نشین را حاضر کرد و چهار هزار درهم به او عطا کرد و چهل درهم به عنوان خرجی داد و خبر به سائلان مدینه رسید و جمع شدند، مردی از انصار نزد فاطمه سلام الله علیها آمد و او را از آن با خبر کرد و گفت: خدا به خاطر آمدنت به

تو پاداش دهد. علی علیه السلام نشست و درهمها پیش رویش ریخته بود تا این که اصحابش نزد او جمع شدند. مشت مشت برداشت و شروع به بخشش به یکی یکی کرد تا اینکه نزد او یک درهم باقی نماند.

و وقتی به منزل آمد فاطمه سلام الله علیها به او گفت: ای پسر عمو باغی را که پدرم برایت کاشته بود فروختی؟ گفت: بله به چیزی بهتر از آن، دیر یا زود، گفت: ثَمَنش کجاست؟ گفت: پرداختم به چشمانی که شرم کردم آن ها را به ذلت خواستن خوار کنم پیش از آن که از من بخواهد. فاطمه سلام الله علیها گفت: من گرسنهام و دو پسرم گرسنهاند و شک ندارم که تو هم مانند ما گرسنهای، درهمی از آن برای ما نبود؟ و گوشه لباس علی علیه السلام را گرفت. پس علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه رهایم کن. گفت: به خدا نه، مگر این که پدرم میان من و تو قضاوت کند. جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: ای محمد، سلام بر تو سلام میرساند و میگوید: از من به علی سلام برسان و به فاطمه بگو: تو حق نداری بر دستان او بزنی. وقتی پیامبر به خانه علی علیه السلام آمد فاطمه را دید که ملازم علی علیه السلام است. به او گفت: ای دخترم تو را چه شده که علی را رها نمیکنی؟ گفت: ای پدر باغی را که برایش کاشته بودی فروخت به دوازده هزار درهم. یک درهم از آن برای ما نگه نداشت تا با آن غذایی بخریم. گفت: ای دخترم جبرئیل از پروردگارم به من سلام میرساند و میگوید: به علی از پروردگارش سلام برسان، و به من دستور داد که به تو بگویم که حق نداری بر دستان او بزنی. فاطمه سلام الله علیها گفت: من طلب مغفرت میکنم و هرگز باز نمیگردم. فاطمه سلام الله علیها گفت: پدرم از یک سو و همسرم از یک سو بیرون رفتند. طولی نکشید که پدرم آمد در حالی که همراه او هفت درهم سیاه هجریه بود. گفت: ای فاطمه پسر عمویم کجاست؟ به او گفت: بیرون رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این درهمها را بگیر. وقتی پسر عمویم آمد به او بگو با آن برایتان غذایی بخرد. طولی نکشید که علی علیه السلام آمد و گفت: پسر عمویم بازگشت؟ من بوی خوشی حس میکنم. گفت: بله و چیزی به من داد تا با آن برایمان غذا بخری، علی علیه السلام فرمود: بیاورش، هفت درهم را به او دادم، گفت: بسم الله و ستایش بسیار و نیکو برای

خداست، این از رزق خدای عزّوجلّ است، سپس گفت: ای حسن همراه من برخیز، به بازار آمدند و با مردی روبرو شدند که ایستاده بود و میگفت: چه کسی به دارایِ نیک عهد قرض میدهد؟ گفت: ای پسرم به او عطا کنیم؟ گفت: بله ای پدر، علی علیه السلام درهمها را به او عطا کرد. حسن گفت: ای پدر همه درهمها را به او عطا کردی؟ گفت: بله ای پسرم، هر کس که اندک را میبخشد میتواند بسیار را ببخشد.

گفت: علی علیه السلام به در خانه مردی رفت تا از او چیزی قرض بگیرد که بادیه نشینی که شتری همراه داشت او را دید، گفت: ای علی این شتر را از من بخر، گفت: پولش را ندارم. گفت: من به تو برای دریافت آن مهلت میدهم. گفت: به چند ای بادیه نشین؟ گفت: به صد درهم، علی علیه السلام فرمود: ای حسن بگیرش. آن را گرفت، علی علیه السلام رفت و بادیه نشین دیگری او را دید، شکل یکی و لباس متفاوت بود. گفت: ای علی شتر را میفروشی؟ علی علیه السلام فرمود: با آن چکار میکنی؟ گفت: بر آن در اولین غزوهای که پسرِ عمویت انجام دهد میتازم. گفت: اگر بپذیری آن بدون پول از آنِ تو باشد. گفت: پولش همراه من است آن را با پول میخرم. آن را چند خریدی؟ گفت: صد درهم. بادیه نشین گفت: صد و هفتاد درهم برای تو. علی علیه السلام فرمود: صد و هفتاد را بگیر و و شتر را بده، صد برای بادیه نشینی که شتر را به ما فروخت و هفتاد برای ما چیزی با آن میخریم. حسن درهمها را گرفت و شتر را داد. علی علیه السلام فرمود: به دنبال بادیه نشینی رفتم که شتر را از او خریدم تا پول شتر را به او بدهم. رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در مکانی نشسته که پیش و پس از آن او را در آن جا ندیدم، در خیابان عریض(شاهراه). وقتی پیامبر به من نگریست تبسم کرد و خندید تا این که دندانهای پسینش نمایان شد. علی علیه السلام فرمود: خدا دندانت را خندان کند و تو را به روزت بشارت دهد. گفت: ای ابا الحسن: تو به دنبال بادیه نشینی هستی که شتر را به تو فروخت تا پولش را بدهی؟ گفتم: بله پدر و مادرم به فدایتان. گفت: ای ابا الحسن آنکه شتر را به تو فروخت جبرئیل و آنکه آن را از تو خرید میکائیل بود و شتر از

شتران بهشت بود، و درهمها از جانب پروردگار جهانیان عزّوجلّ بود، و آن را در نیکی خرج کن و از تهی دستی بیم نداشته باش(1).

توضیح: شاید ظهور نزاع فاطمه سلام الله علیها به خاطر نمایاندن برتری علی علیه السلام بر مردم باشد، یا نشان دادن حکمت آنچه که از علی علیه السلام سرزده یا وجهی از وجوه که نمیدانیم. و النواجد از دندانها: دندانهای آسیا است، و آن است که در وقت خندیدن آشکار میشود. کلامش: «و بشّر بیومک» یعنی روز شفاعتی که خدا تعالی به او وعده داده است.

1- .امالی الصدوق:280 – 282

باب صد و چهارم : اخلاق نیکو، خوشرویی، بردباری، گذشت و دلسوزی و مهربانیِ امیرالؤمنین صلوات الله علیه

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: امیرالمؤمنین علیه السلام به خرما فروشان گذر کرد و چشمش به کنیزکی افتاد که گریه می کرد. گفت: ای کنیزک چه چیز تو را به گریه انداخته؟ گفت: سرورم مرا همراه درهمی فرستاد و از این، خرما خریدم و آن را نزد آنها آوردم نپسندیدند. وقتی آن را آوردم از قبولش امتناع کرد. گفت: ای بنده خدا او خدمتکار است و اختیاری ندارد، درهمش را به او بازگردان و خرما را پس بگیر. مرد به سویش بلند شد و با مشت به او زد. مردم گفتند این امیرالمؤمنین است. نفس مرد حبس شد و زرد شد. خرما را گرفت و درهمش را به او پس داد، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین از من راضی باش. گفت: تا کارت اصلاح نشده از تو راضی نمی شوم آن چه مرا از تو راضی میکند اصلاح کارت است، و در فضائل أحمد آمده است: وقتی حقوق مردم را ادا کردی.

و غلامش را چندین بار صدا زد، جواب نداد. بیرون رفت. او را بر در خانه یافت. فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت تا پاسخ مرا ندهی؟ گفت: از پاسخ گفتنت تنبلی کردم و از مجازاتت ایمن بودم. علی علیه السلام گفت: شکر خدایی را که مرا از کسانی قرار داد که خلقش از او در امان هستند. برو که تو آزاد شده به خاطر رضای خدا هستی.

و علی علیه السلام در نماز صبح بود که ابن کواء از پشت سرش گفت: « وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ

الْخاسِرِينَ »(1)

{و قطعا به تو و کسانی که پیش از تو بودهاند وحی شده است اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد}. علی علیه السلام برای تعظیم قرآن سکوت کرد تا اینکه آیه را تمام کرد سپس دوباره به قرائت نماز مشغول شد سپس ابن کواء آیه را تکرار کرد و علی علیه السلام هم چنین سکوت کرد، سپس خواند و ابن کواء تکرار کرد، علی علیه السلام سکوت کرد و سپس فرمود: « فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ »(2) {پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند}، سپس سوره را تمام کرد و رکوع رفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر سخنی که به او رسیده بود به دنبال لبید بن عُطارِد تَمِیمِی فرستاد.[فرستاده] امیرالمؤمنین علیه السلام در بنی اسد بر او گذر کرد. پس نُعَیم بن دَجاجَه به او کمک کرد و او را فراری داد، امیرالمؤمنین پی او فرستاد و او را آوردند و دستور داد تا او را بزنند. به او گفت: بله به خدا قسم که ماندن با تو خواری و جدائی از تو، کفر است. وقتی این سخن را از او شنید فرمود: از تو گذشتیم خدای عزّ و جلّ میگوید: « ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ »(3)

{بدی را به شیوهای نیکو دفع کن}. اما گفته تو: که ماندن همراه تو خواری است، امر بدی است که کسب کردی و گفتهات: جدائی از تو کفر است امر نیکی است که آن را بدست آوردی. پس این به آن.

زن زیبایی گذر کرد و مردم با چشمانشان به او خیره شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: چشمان این نرینگان، حریص است و این باعث رفتار ناپسند(بی حیایی) زن است. وقتی یکی از شما به زنی که او را به شگفتی آورد نگریست پس باید نزد همسر خود رود چرا که او زنی است مانند زنی خودش. سپس مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد چقدر داناست، مردم جهیدند تا او را بکشند. علی علیه

1- . زمر/65
2- . روم /60

3- . مومنون /96

السلام فرمود: آرام باشید. این ناسزایی است در مقابل ناسزایی، یا گذشتی است از یک گناه.

ابوهریره نزد او آمد – و روز گذشته در مورد آن صحبت کرده و به او گفته بود – و نیازهایش را از او خواست پس آن را برآورده کرد. اصحابش او را به خاطر آن مورد عتاب قرار دادند. گفت: من شرم دارم که نادانی او بر علم من، گناهش بر گذشت من و خواستهاش بر سخاوت من غلبه کند.

از سخنان علی علیه السلام این است که فرمود: تا چقدر پلکهایم را بر خار ببندم و دامن لباسم را بر روی آزار بکشم و بگویم: شاید و امید است که(1).

توضیح: اللّکز: دفع کردن و زدن با کف دست، و گفته میشود: طمع بصری الیه یعنی پی گرفت و بالا رفت. و گفته میشود در فلانی هناتی است یعنی خصلتهای شر در اوست.

2. مناقب ابن شهر آشوب: العِقد و نُزهَه الأبصار: قنبر گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان وارد شدم و خواستار خلوت شد و به من اشاره کرد کنار روم. کنار رفتم، ولی دور نشدم. عثمان شروع به سرزنش کردن او کرد و او سرش را پایین انداخته بود و عثمان رو به او کرد و گفت: تو را چه شده چرا نمیگویی؟ علی علیه السلام فرمود: جواب تو چیزی نیست مگر آنچه نمیپسندی و نزد من برای تو چیزی نیست جز آن چه دوست داری، سپس بیرون رفت در حالی که میگفت:

- اگر جواب او را میدادم سخن نافذ من و کوتاهی جوابم او را میآزرد.

- اما من چشم میپوشم بر رنج درون و اگر بخواهم حمله کنم دندانم را فرو میکنم.

و مالک اشتر روز جمل مروان بن حکم را اسیر کرد و علی علیه السلام او را سرزنش کرد و او را آزاد کرد .

1- . مناقب آل علی1 :316 – 317

عائشه روز جمل گفت: ملک یافتی پس عفو کن. او را به بهترین شکل تجهیز کرد و همراه او نود یا هفتاد زن فرستاد، و برای عبدالله بن زبیر از زبان محمد بن ابی بکر امان خواست، او را امان داد و سایر مردم را نیز همراه او امان داد.

موسی بن طلحه بن عبیدالله آورده شد. به او گفت: سه بار بگو: «استغفار و توبه میکنم به سوی خدا» و او را آزاد کرد، و گفت: هر کجا میخواهی برو و آنچه در سپاه ما از سلاح و اسب دیدی که برای توست، بگیر و در آنچه پیش رو داری از خدا پروا کن و در خانهات بنشین.(1)

توضیح: جزری در النهایه گفت: عایشه در روز جمل به علی علیه السلام وقتی ظاهر شد گفت: «ملکت فاسجح» یعنی قدرت یافتی پس آسان بگیر و نیکو ببخش که آن ضربالمثل است(2).

و الکراع بر وزن غراب، اسم جمع برای گروه اسبان است

3. مناقب ابن شهر آشوب: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام وقتی اسیری را در جنگهای شام میگرفت سلاح و چهارپایش را میگرفت و او را قسم میداد که علیه او کاری نکند.

عَرفَجَه از پدرش روایت کرده است که وقتی علی علیه السلام اصحاب نهروان را کشت آنچه در سپاهشان بود آورد. پس هر کس چیزی را که میشناخت برداشت، تا اینکه مقداری باقی ماند که بعدا دیدم برداشته شد.

طبری: وقتی علی علیه السلام طلحه عَبدَرِی را زد او را رها کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و به علی علیه السلام فرمود: چه چیز تو را از این که کارش را بسازی بازداشت؟ گفت: پسر عمویم مرا به خدا و پیوند خویشاوندی قسم داد. وقتی عورتش آشکار شد از او شرم کردم.

و وقتی عَمرو بن عبدِوُد را شکست داد او را نزد. در مورد علی علیه السلام به اختلاف افتادند و حُذیفه از او برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: دست بردار ای حذیفه، علی علت مکثش را خواهد گفت. سپس علی علیه السلام او را زد. وقتی آمد پیامبر صلی الله علیه و آله علت آن را پرسید. فرمود: به مادرم ناسزا گفت و به

1- . مناقب آل على 1: 317
2- .النهايه 2: 147

صورتم آب دهن انداخت. ترسیدم که به خاطر خودم او را بزنم. او را رها کردم تا آنچه در من است فرو نشیند سپس او را به خاطر خدا کشتم.

و وقتی او از بیعت امتناع کرد حوادثی رخ داد که معروف است. تحمّل و صبر کرد. روایت شد که وقتی از او خواستند بیعت کند اولی به او گفت: بیعت کن. فرمود: و اگر نکنم چه میشود؟ گفت: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را میزنم. گفت: علی علیه السلام رو به قبر کرد و گفت: « ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی »(1) {ای پسر مادر، به راستی که مردم مرا ناتوان پنداشتند و نزدیک است مرا بکشند}.

جاحظ در البَیان و التَّبیین آورده است: اولین خطبهای که علی علیه السلام ایراد کرد این سخن ایشان بود: مسائلی گذشت که در آن نیک اندیش نبودید. اگر بخواهم بگویم میگویم، ولی خدا از آن چه گذشت چشم پوشید. آن دو مرد پیشی گرفتند و سومی هم چون کلاغ برخاست. همتش شکم اوست. وای بر او، اگر بالش چیده شود و سرش قطع شود برای او بهتر است.

و عامه مردم از او روایت کردهاند که فرمود: خدایا از تو علیه قریش یاری میخواهم، چرا که آنها در هر سنگ و کلوخی بر من ظلم کردند.

علی علیه السلام فرمود: از زمانی که خدا جان پیامبرش صلی الله علیه و آله را گرفت تا امروز پیوسته مظلوم بودهام .

در حالی که علی علیه السلام خطبه میگفت بادیه نشینی میگفت: آه ای مظلوم. علی علیه السلام فرمود: نزدیک شو، نزدیک شد. فرمود: به خدا که به تعداد همه کلوخ ها و کُرک ها مورد ظلم واقع شدم. و در روایت کثیر بن یمان آمده است: قابل شمارش نیست.

حُرَیْث گفت: علی علیه السلام یک بار هم بر منبر نرفت مگر اینکه در پایان سخنش پیش از آنکه پایین بیاید فرمود: از زمانی که خدا جان پیامبرش صلی الله علیه و آله را گرفته، پیوسته مظلوم بودهام. علی علیه السلام خوش رویاش همیشگی، دندانش خندان، فریاد رس برای کسی که بخواهد و دادرس هر کس که

1- . اعراف / 150

رفت، پناه هر امیدواری، و فریادرس بیوه زنان بود، با مردمش مهربان بود. طبق خواستهاش عمل میکرد. با حجتش او را باز میداشت و با جانش او را کفایت میکرد.

علی علیه السلام زنی را دید که بر دوش او مشک آبی بود. مشک را از او گرفت و تا محلش حمل کرد و از حالش پرسید، گفت: علی بن ابی طالب همسرم را به یکی از مرزها فرستاد و کشته شد و کودکانی یتیم را برای من گذاشت و نزد من چیزی نیست، نیاز شدید باعث شده برای مردم کار کنم. بازگشت و شبش را با نگرانی به صبح رساند. وقتی صبح شد زنبیلی که در آن غذایی بود برداشت، یکی از آنها گفت: بده من برایت بیاورم. گفت: روز قیامت بارم را چه کسی برایم میآورد؟ آمد و در را کوبید. گفت: کیست؟ گفت: من همان بندهای هستم که مشک را با تو آورد. باز کن چیزی برای کودکان همراه دارم، گفت: خدا از تو راضی باشد و میان من و علی بن ابی طالب قضاوت کند. وارد شد و گفت: من دوست دارم ثواب کسب کنم. میان خمیر درست کردن و نان پختن، و مشغول کردن کودکان و این که من نان بپزم یکی را انتخاب کن. گفت: من در نان پختن دانا وتوانا ترم و اما تو میدانی و کودکان. پس کودکان را مشغول کرد تا از نان پختن فارغ شد. گفت: آرد برداشتم و خمیر ساختم و علی علیه السلام گوشت برداشت و آن را پخت، و شروع به لقمه گرفتن از گوشت و خرما و غیره برای کودکان کرد. هر وقت که کودکان از آن چیزی میخوردند به او میگفت: ای پسرم علی بن ابی طالب را در مورد آن چه در حق تو امر کرده حلال کن. وقتی خمیر قوام آمد زن گفت: ای بنده خدا تنور را آتش بزن. پس اقدام به آتش زدن آن کرد وقتی آن را روشن کرد و سوزش آن در صورتش افتاد می فرمود: بچش ای علی! این جزای کسی که حق بیوه زنان و یتیمان را ضایع کرده است، و زنی که او را میشناخت او را دید و گفت: وای بر تو این امیرالمؤمنین است. گفت: زن شتاب زده شد و میگفت: وای از شرم و خجالتم از تو، گفت: بلکه وای از شرم و خجلت من از تو ای کنیزِ خدا در آنچه از کار شما کوتاهی کردم(1).

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 317 – 319

4. مناقب ابن شهر آشوب: از على عليه السلام در مورد مردى سوال شد گفت: ديشب درگذشت، و وقتى بيتابى سوال كننده راديد خواند: « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنامِها »(1) {خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامى باز ميستاند و[نيز] روحى را كه در [موقع] خوابش نمرده است [قبض ميكند]}(2).

5. قرب الاسناد: از امام جعفر عليه السلام از پدرش عليه السلام روايت شده است كه فرمود: على عليه السلام مرد غير مسلمانى را همراهى كرد، شخص غير مسلمان به او گفت: كجا ميروى اى بنده خدا؟ فرمود: قصد كوفه دارم. وقتى راه شخص غير مسلمان تغيير كرد على عليه السلام هم با او برگشت. شخص غير مسلمان به او گفت: آيا نگفتى كه به كوفه ميروى؟ فرمود: بله. شخص غير مسلمان گفت: اما راه را رها كردى. فرمود: فهميدم، به او گفت: پس براى چه راهت را با من كج كردى با اين كه آن را فهميدى، على عليه السلام به او فرمود: اين از كمال حسن همراهى است كه مرد همراهش را، وقتى از او جدا ميشود با رضايت همراهى كند و پيامبر ما اين چنين دستور داده است، به او گفت: اين چنين است؟ فرمود: بله. شخص غير مسلمان به او گفت: حتما هر كس او را پيروى كرده به خاطر اعمال بزرگوارانهاش بوده است. و من تو را شاهد ميگيرم كه من بر دين تو هستم، شخص غير مسلمان همراه على عليه السلام بازگشت و وقتى او را شناخت مسلمان شد(3).

الكافى: على بن ابراهيم از هارون بن مسلم از ابن صدقه مانند آن را روايت كرده است(4).

6. الكافى: از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمود: دو مرد بر على عليه السلام وارد شدند براى هر كدام از آنها بالشى انداخت يكى از آن دو بر روى آن نشست و ديگرى امتناع كرد، اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: بر روى آن

1- . زمر/43
2- . مناقب آل ابى طالب 1 : 638
3- . قرب الاسناد :7
4- .اصول الكافى (بخش دوم از چاپ جديد) : 670

بنشین که جز الاغ از احترام ابا نمیکند سپس گفت:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی بدارید(1).

ص: 68

1- .اصول الکافی (بخش دوم از چاپ جدید : 659

باب صد و پنجم : تواضع امیرالؤمنین صلوات الله علیه

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: از علی علیه السلام در مورد کلام خدای تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ » {و بندگان خدای رحمان}(1)، روایت شده است که فرمود: این آیه در مورد ما نازل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام هیزم جمع میکرد، آب میکشید و جارو میکرد و فاطمه سلام الله علیها آسیاب میکرد، خمیر درست میکرد و نان میپخت.

از کتاب ابانه از ابن بطه و کتاب الفضائل از احمد بن حنبل روایت است: او خرمایی در کوفه خرید و در گوشه رَدای خود حمل کرد. مردم برای حمل آن شتافتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما آن را میآوریم،. امام علیه السلام گفت: صاحب عیال به حمل آن سزاوارتر است.

قوت القلوب: علی علیه السلام خرما و ماهی شور با خود حمل میکرد و می فرمود:

- از کمال انسان کامل نمیکاهد نعمتی را که برای خانوادهاش با خود میکشاند.

زید بن علی گفت: او در پنج موضع پا برهنه راه میرفت و کفشهایش را به دست راستش آویزان میکرد: روز عید فطر، عید قربان، جمعه، وقت عیادت و تشییع جنازه و می فرمود: اینها موضعهای خداوند است و دوست دارم که در آنها پا برهنه باشم.

1- . فرقان/63

زاذان گفت: او در بازار تنها راه میرفت و کسی بود که راه گم کرده را راهنمایی میکرد و به ضعیف یاری میرساند و به فروشندگان و بقالها گذر میکرد و قرآن را بر او باز میکرد و میخواند: « تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها » {آن سرای آخرت را قرار میدهیم }(1)، تا ادامه آیه.

2. المحاسن: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام همراه اصحابش بیرون رفت در حالی که او سواره بود، پشت سرش به راه افتادند. رو به سوی آنها کرد و فرمود: چیزی می خواهید؟ گفتند نه امیر المؤمنین، اما دوست داریم که همراه تو حرکت کنیم، به آنها فرمود: برگردید که راه رفتن پیاده همراه سواره برای سواره رسوایی و برای پیاده خواری است. گفت: یک بار دیگر سوار شد و پشت سرش حرکت کردند. فرمود: بازگردید که صدای کفشها پشت سر مردان، عامل فساد قلبهای احمقهاست.

الکافی: علی از پدرش از ابن ابی عمیر مانند آن این تا کلامش «رسوایی سواره و خواری پیاده» روایت کرد(2).

3. مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام مانند آن روایت شده است: و شخصیتهای مهم شهر انبار به خاطر او پیاده شدند و مقابل او تکیه دادند. علی علیه السلام فرمود: این کاری که انجام دادید چیست؟ گفتند: رفتاری از ماست که با آن امیرانمان را بزرگ میداریم. گفت: به خدا امیرانتان سودی از این نمیبرند، و شما با آن بر خود سخت میگیرید و در آخرتتان سختی میبینید، و چه سختی زیانباری است که در پس آن مجازات است، و چه راحتی سودمندی است آنچه همراهش امنیت از آتش است(3).

4. مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: دو مرد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام تفاخر کردند(به نیاکان خود بالیدند). علی علیه السلام فرمود: آیا به جسمهایی پوسیده و روحهایی که در آتش هستند افتخار

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 309 – 310 ، قصص/83
2- . فروع الکافی (بخش ششم از چاپ جدید):540.

3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 310

میکنید؟ اگر او عقل داشت برای تو برجای نهاد و اگر تقوا داشت برای تو بزرگواری است وگرنه الاغ بهتر از شماست و تو بهتر از کسی نیستی(1).

5. الاحتجاج: از ابی محمد عسگری که فرمود: آشناترین مردم به حقوق برادرانش و استوارترین آنها در ادای آن، منزلتش در نزد خدا بالاتر از همه است. و هر کس در دنیا برای برادرانش تواضع کند پس مطمئنا او در نزد خدا از صدیقین و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است. دو نفر از برادران مؤمن امیرالمؤمنین علیه السلام که پدر و پسر بودند بر ایشان وارد شدند. به سوی آنها برخاست و گرامیشان داشت و در صدر مجلسش نشاند و پیش روی آنها نشست. غذایی دستور داد و حاضر شد و از آن خوردند. سپس قنبر طشتی، ظرف آب چوبی و دستمالی برای خشک کردن آورد و آمد تا بر دست مرد بریزد. امیرالمؤمنین جهید و ظرف آب را گرفت تا بر دست مرد بریزد. مرد در خاک افتاد و گفت: ای امیرالمؤمنین آیا خدا مرا میبیند که تو بر دستم آب میریزی؟ گفت: بنشین و بشوی که خدای عزّو جلّ، تو و برادرت را که از تو متمایز و جدا نیست و به تو خدمت میکند، میبیند و به خاطر آن، اراده میکند که ده برابر تعداد اهل دنیا و نیز به همان نسبت در مملوکهای خود در آن، در بهشت به او خدمت شود. پس مرد نشست و علی علیه السلام فرمود: قسم خوردم به حق بزرگ خودم که آن را شناختی و به آن منسوب شدی و فروتنی تو برای خدا، که خدا به خاطر آن، به تو پاداش دهد که به من نزدیک شوی و این افتخار را به تو داد که من به تو خدمت کنم، که آسوده بشویی چنان که اگر قنبر برای تو آب میریخت میشستی. پس مرد آن را انجام داد. وقتی فارغ شد ظرف آب را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: ای پسرم اگر این پسر بدون پدرش نزد من میآمد بر دستش آب میریختم، اما خدای عز وجل ابا دارد که وقتی پدر و پسر در یک مکان هستند آنها را مساوی قرار دهد، از این رو پدر برای پدر آب ریخت پس باید پسر برای پسر آب بریزد و محمد بن حنفیه برای پسر آب ریخت. سپس امام حسن بن

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 310

علی عسکری علیه السلام فرمود: هر کس علی را در این پیروی کند پس او محققا شیعه است(1).

6. مناقب ابن شهر آشوب: از کتاب حلیه الاولیاء و نزهه الابصار: علی علیه السلام همراه فردی یهودی برای قضاوت نزد شریح رفت. حضرت فرمود: ای یهودی زره، زره من است نفروختم و نبخشیدم، یهودی گفت: زره مال من و در دست من است، شریح از او مدرک خواست. فرمود: این قنبر و حسین علیه السلام در این مسئله برای من شهادت میدهند. شریح گفت: شهادت پسر برای پدر و شهادت بنده برای سرورش جایز نیست آن دو به نفع تو شهادت میدهند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو ای شریح از چند جهت اشتباه کردی، اول اینکه من امام تو هستم؛ با اطاعت از من به خدا تقرب میجویی و تو میدانی که من سخن باطل نمیگویم، ولی سخن مرا نپذیرفتی و دعوای مرا باطل کردی، سپس از من بیّنه خواستی. پس یک بنده و یکی از دو سرور جوانان اهل بهشت شهادت دادند و تو شهادتشان را نپذیرفتی، سپس ادعا کردی که آنها به نفع خود شهادت میدهند. اما من مجازات تو را چیزی جز این که سه روز میان یهودیان سپری کنی نمیبینم. او را بیرون کنید. پس او را به سوی قبا اخراج کرد و میان یهودیان سه روز را سپری کرد سپس بازگشت. وقتی یهودی این را شنید. گفت: این امیرالمؤمنین است که نزد حاکم آمد و حاکم علیه او قضاوت کرد. پس اسلام آورد و گفت: زره، زره توست روز صفین از شتری سفید مایل به سیاه افتاد و من آن را برداشتم(2).

7. مناقب ابن شهر آشوب: از باقر علیه السلام در خبری آمده است که فرمود: علی علیه السلام در زمان گرمای شدید به خانهاش باز می گشت که یکباره زنی را دید ایستاده و میگوید: همسرم به من ظلم کرده، مرا ترسانده، بر من تعدی کرده و قسم خورده که مرا بزند. فرمود:ای کنیز خدا! صبر کن تا هوا خنک شود ان شاءالله همراه تو میآیم. گفت: غضب و خشمش بر من افزون میشود. سرش را پایین انداخت سپس بالا آورد در حالی که میفرمود: نه به خدا حق مظلوم بدون تردید

1- . الاحتجاج: 256 – 257 ، المناقب 1 : 310
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 310

گرفته می شود، خانهات کجاست؟ به سوی در خانهاش رفت و ایستاد و فرمود: سلام علیکم، جوانی بیرون آمد. علی علیه السلام فرمود: ای بنده خدا از خدا بترس، تو او را ترساندی و بیرون کردی. جوان گفت: به تو چه ارتباطی دارد؟ به خدا به خاطر سخن تو او را آتش میزنم. امیرالمؤمنین فرمود: تو را به معروف امر و از منکر نهی میکنم و تو با منکر با من روبرو می شوی و معروف را انکار میکنی؟ گفت: مردم از راه میآمدند و به حضرت میگفتند: سلام علیکم ای امیر المؤمنین، مرد مقابل حضرت افتاد و گفت: ای امیرالمؤمنین مرا در لغزشم عفو کن به خدا برای او زمینی میشوم تا گام بر من نهد. علی علیه السلام شمشیرش را غلاف کرد و گفت: ای کنیزِ خدا داخل خانهات برو و همسرت را مجبور به این کار و مانند آن نکن.

فُنجُکِردِی در سَلوَه الشیعَه روایت کرد که برای اوست:

- قدرت نمایی و تکبر را رها کن ای برادر که تکبر برای بندگان مصیبت بار است.

- و دلت را برای فروتنی خانهای قرار ده که فروتنی برای انسان شریف زیباست.(1)

8. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام با بیلچه زمین را استخراج میکرد و رسول الله صلی الله علیه و آله دانه را میمکید و آن را میکاشت و بلافاصله جوانه میزد. امیرالمؤمنین علیه السلام با دارایی و دست رنج خویش هزار بنده را آزاد کرد(2).

9. الکافی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دید در حالی که باری از هسته داشت. به او گفت: ای ابا الحسن! باری که همراه داری چیست؟ گفت: اگر خدا بخواهد صد هزار خوشه خرما.گفت: آن را کاشت و هستهای از آن را فرو نماند(مگر اینکه خوشه کرد)(3).

10. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امیرالمؤمنین بیرون میرفت و همراهش بارهایی از هسته بود. به او گفته میشد: ای ابا الحسن

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 311
2- . فروع الکافی (بخش پنجم از چاپ جدید):74
3- . فروع الکافی (بخش پنجم ازچاپ جدید):74 – 75

باری که همراه داری چیست؟ میفرمود: اگر خدا بخواهد نخل است. آن را کاشت و هستهای از آن فرو نماند(1).

11. الکافی: از جُوَیریَه بن مُسهِر روایت شده است که گفت: شتابان پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم به من فرمود: ای جویریه این احمقها را هلاک نکرده است جز صدای کفشهای پشت سرشان، چه چیزی تو را اینجا کشانده؟ گفتم: آمدم از سه چیز از شما بپرسم: از شرف، مردانگی و عقل. گفت: اما شرف، پس هر کس را قدرت شریف کند شرافت یابد، و مردانگی اصلاح معیشت زندگی است و عقل، هر کس از خدا پروا کند عاقل است.

12. نهج البلاغه: گروهی او را ستایش کردند فرمود: بارخدایا تو مرا بهتر از خودم میشناسی و من خود را بیشتر از آنان میشناسم. خدایا مرا از آنچه اینان میپندارند نیکوتر قرار ده و آنچه را نمیدانند بیامرز. پیراهن وصلهداری بر اندام امام بود شخصی درباره آن پرسید؟ ایشان فرمود: دل با آن فروتن، و نفس رام میشود و مؤمنان از آن سرمشق میگیرند(2)

1- . فروع الکافی (بخش پنجم ازچاپ جدید):74 – 75
2- . نهج البلاغه (عبده چاپ مصر) 2 : 164 – 165

باب صد و ششم : مهابت و شجاعت امیرالؤمنین و استدلال به سابقهاش در جهاد، برای اثبات امامتش و درآن برخی نوادر جنگ هایش وجود دارد

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: أمّت متفقند و کتاب و سنّت تأیید می کند که خداوند از میان بندگانش برگزیدگانی دارد و برگزیدگان او از میان بندگان، پرهیزگارانند. کلام خدای تعالی: « إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ »(1) {در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست}، و برگزیدگانش از میان پرهیزگاران، مجاهدانند. کلام خدای تعالی: « فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً »(2)

{خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد میکنند به درجهای بر خانه نشینان مزیت بخشیده}. و برگزیدگانش از میان مجاهدان، پیشگامان در جهاد هستند، کلام خدای تعالی: « لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ» {کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کردهاند با دیگران یکسان نیستند}(3).ادامه

آیه. و برگزیدگانش از میان مجاهدان پیشگام، پرکارترین آنان در جهاد است. و أمّت متفقند بر این که پیشگامان جهاد اهل بدر هستند و گزیده ترین اهل بدر علی علیه السلام است. به اجماع آنها، پیوسته آیات قرآن یکدیگر را

1- . حجرات/13
2- . نساء/95
3- . حدید/10

تصدیق میکنند. تا اینکه رهنمون شدند به این که علی علیه السلام بهترین این امّت بعد از پیامبر امت است.

علوی بصری: اگر نشستن با برخاستن برابر بود خداوند برتری جهاد را تبیین نمیکرد.

کلام خدای متعال: « یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ »(1) {ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن}، پیامبر صلی الله علیه و آله در زندگیاش با کافران جهاد کرد و به علی علیه السلام دستور داد با منافقان جهاد کند، در کلام پیامبر: {با عهدشکنان، ظالمان و منحرفان میجنگی}، حدیث وصله زننده کفش، حدیث سگهای حَوأَب، حدیث «تو را گروه ظالمان میکشند» و حدیث ذی الثُّدَیَّه و غیره. و این از ویژگیهای خلفاء است و تعارضی با جنگ علیه اهل رِدَّه ندارد، چرا که به اجماع همه حدیث شناسان، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد با اینان بجنگد و حکم گروهی که اهل ردّه نامیده میشدند بر هیچ منصفی پوشیده نیست.

افراد معروف در جهاد علی علیه السلام، حمزه، جعفر، عُبَیدَه بن حارث، زبیر، طلحه، ابودُجانه، سعد بن ابی وقاص، بَراء بن عازب، سَعد بن مُعاذ و محمد بن مَسلَمه بودند. امّت اجماع دارند که اینان در شوکت و فراوانی جهاد قابل مقایسه با علی علیه السلام نبودند. اما در مورد ابوبکر و عمر، کتابهای غزوات را ورق زدیم و هیچ نشانهای در آن برای آن دو نیافتیم. امّت اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام مجاهد در راه خدا بود و برطرف کننده اندوه از چهره رسول الله صلی الله علیه وآله، پیشگام در دیگر غزوات وقتی پیامبر حاضر نبود، و وقتی حاضر میشد او پشت سرش و هم صاحبِ پرچم و هم صاحبِ عَلَم بود. و هرگز زیر پرچم کسی نبود. از حملهای نگریخت، و آن دو، آنجا که نباید، گریختند و زیر پرچم گروهی دیگر بودند.

اصحاب ما استدلال کردند به کلام خدای تعالی: « لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ »(2)

{نیکوکاری آن

1- . توبه/73 و تحریم/9
2- . بقره / 177

نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین ایمان آورد}. که منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است چرا که او به اتفاق همه، در بردارنده همه این خصوصیات بود و قطعیتی وجود ندارد که کسی غیر او در بردارنده آنها بوده باشد و به همین دلیل زجاج و فراء گفتند: گویی که آنها مخصوص انبیاء و رسولان است.

ابن عباس در کلام خدای تعالی که میفرماید: « وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ »(1) {آنکه

در آسمان و زمین است سر به فرمان او نهاده است}، گفت فرشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین سر به فرمان او نهادند و در اسلام آوردن و جنگ با مشرکان علی پیشگام آنها بود. و بعد از او با جنگویان و هر کس که ناخواسته مسلمان شده بود جنگید.

تفسیر عَطاءِ خراسانی: ابن عباس گفت در کلام خدای تعالی که میفرماید: « وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ »(2)

{و بار گرانت را از [دوش] تو برداشتیم [باری] که [گویی] پشت تو را شکست}، منظور این است که پشت تو را با علی بن ابی طالب علیه السلام نیرومند کرد.

مجاهد گوید: در کلام خدای تعالی: « هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ »(3) {همو

بود که تو را با یاری خود نیرومند گردانید}، یعنی تو را با امیر المؤمنین علیه السلام، جعفر، حمزه و عقیل نیرومند ساخت. و مثل این روایت را از کلبی از ابوصالح از ابو هریره نقل کردیم.

کتاب ابوبکر شیرازی: ابن عباس گفت آیه: « وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ » {و بگو پروردگارا مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز} یعنی به مکه « اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً » {و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده}(4)،

خدا دعای

1- .آل عمران/83
2- .شرح/2 – 3
3- .انفال/62
4- .اسراء/80

پیامبرش را پاسخ داد و علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان قدرتی که او را بر دشمنانش یاری کند عطا کرد.

عُکبَری در فضائل الصحابه از ابن عباس روایت کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله را روز فتح مکه دیدم که به پردههای کعبه آویزان شده و میفرماید: خدایا از عموزادگانم کسی را که مرا پشتیبانی کند بر من بفرست که جبرئیل فرود آمد، همچون فردی غضبناک و گفت: ای محمد! آیا خدا با شمشیری از شمشیرهایش که آخته بر علیه دشمنان خداست تو را استوار نکرد؟ منظور از آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

از ابو مضاصبیح غلام امام رضا از امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت شده است که فرمود در کلام خدای تعالی: « لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا » {در حقیقت ما فرستادگان خود و گرویدگان را یاری میکنیم }(1)

از آن جمله علی علیه السلام است. کلام خدای تعالی: « إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ »(2) {در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را در راه او صف در صف چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سرباند جهاد میکنند }، و علی علیه السلام وقتی برای جنگ در صف میایستاد گویی بنایی ریخته شده از سرب بود، و هیچ کس مانند او مشرکین را نمیکشت.

سفیان ثوری گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام در میان مسلمانان و مشرکان همچون کوه بود. خداوند به وسیله او مسلمانان را عزیز و مشرکان را خوار کرد. و گفته میشد: آیه « وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ »(3)

{و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده است } در مورد او نازل شد.

1- . غافر/51
2- . صف/4
3- . حج/78

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند کلام خدا: « وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ »(1)

{چهره هایشان را غباری و ذلتی نمیپوشاند}، در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد.

و در حدیث خیبر آمده است: تو اولین کسی هستی که به من ایمان آورد و اولین کسی که همراه من جهاد کرد، و اولین کسی که قبر او شکافته میشود.

و پیامبر وقتی از خانهاش بیرون میرفت نوجوانان مشرکین او را دنبال میکردند و به او سنگ پرتاب میکردند تا جایی که مچ پا و پیِ زیر زانوی ایشان را خونی میکردند. علی علیه السلام به آنها حمله میکرد و شکست میخوردند. نازل شد: « کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ »(2) {به خران رمندهای مانند که از شیری گریزان شدهاند}.

هیچ اختلافی وجود ندارد که اولین مبارز در اسلام علی علیه السلام، حمزه و ابو عبیده بن حارث در روز بدر هستند. شعبی گفت: علی علیه السلام قاطع و مصمم و به تنهایی به دسته سواره نظام حمله میکرد.

امّت اتفاق نظر دارند هیچ کسی دیده نشده که برای او ادعای امامت شده باشد و چنان جهاد کند که علی علیه السلام کرد. خدای تعالی فرمود: « وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ »(3)

{و در هیچ مکانی که کافران را به خشم آورد قدم نمیگذارند و از دشمنی غنیمتی بدست نمیآورند مگر اینکه به سبب آن عمل صالحی برای آنان [در کارنامه شان] نوشته میشود} و کلام خدای تعالی: « وَ لَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ »(4)

{وشما مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید سخت آرزو میکردید} تفسیر شد یعنی علی، چرا که کافران او را مرگ سرخ مینامیدند. در روز بدر به خاطر بزرگی مصیبت و آسیب رسانیش او را چنین نامیدند. مفسران گفتند: وقتی در روز بدر عباس اسیر شد مسلمانان روی آوردند و او

1- . يونس/26
2- . مدثر/50 – 51
3- . توبه / 120
4- . آل عمران/143

را به خاطر کفرش به خدا و قطع رحم سرزنش کردند. و علی علیه السلام به درشتی با او سخن گفت. عباس گفت: شما را چه میشود بدیهای ما را یاد میکنید و خوبیهای ما را یاد نمیکنید؟ علی علیه السلام فرمود: آیا شما خوبی هم دارید؟ گفت: بله ما مسجد الحرام را آباد میکنیم، پردهدار کعبه هستیم، حاجیان را سیراب میکنیم و اسیر آزاد میکنیم. پس خدای تعالی در ردّ عباس و تأیید علی بن ابی طالب علیه السلام نازل کرد: « ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ»(1)

{مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند}. سپس فرمود: « إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ »(2)

{مساجد خدا را تنها کسانی آباد میکنند که }،تا ادامه آیه. سپس فرمود: « أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ »(3) {آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشتهاید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد میکند}. و اسماعیل بن خالد از عامر، ابن جُرَیج از عَطاء از ابن عباس و مُقاتِل از ضَحاک از ابن عباس، سُدِّیّ از ابن صالح و ابن ابی خالد، و زکریا از شَعبی روایت کردهاند که این آیه در مورد علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد.

ثعلبی، قُشَیری، جُبّائی و فلکی در تفاسیرشان و واحِدِیّ در أَسْباب نُزُول القُرآن آوردهاند: عباس بن عبد المطلب تفاخر کرد و گفت: من عموی محمد هستم و من مسؤل سیراب کردن حاجیان هستم پس من از علی بن ابی طالب برترم، و گفت: شَیبه بن عثمان یا طلحه الداری یا عثمان گفت: و من بیت الله الحرام را آباد میکنم و مسؤل پردهداری آن هستم پس من برترم. و علی علیه السلام صدای آن دو را شنید که آن را یاد میکردند. علی علیه السلام فرمود: من برتر از شما دو نفر هستم، شش سال پیش از شما نماز خواندم - و در روایتی: هفت سال- و من در راه خدا جهاد میکنم.

1- . توبه /17
2- . توبه /18
3- . توبه /19

و در روایت حَسکانی از ابی بُریده آمده که علی علیه السلام فرمود: مستحق هر فضیلتی شدم. در کوچکی چیزی به من داده شد که به شما دو نفر داده نشد. گفتند: به تو چه داده شده ای علی؟ فرمود: خرطومهای شما دو نفر را با شمشیر زدم تا به خدا و رسولش ایمان آوردید. عباس شکایت آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. گفت: چه چیز تو را وادار کرد که با عمویت اینگونه روبرو شوی؟ گفت: او را با حق روبرو کردم، پس هر کس خواهد خشمگین شود و هر کس خواهد خشنود گردد. و این آیه نازل شد.

در برخی از تفاسیر آمده که کلام خدای تعالی: « لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ... »(1)

{قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند... }، در مورد علی علیه السلام نازل شد چرا که او قبیلهاش را در میان جمعی کشت؛ کسانی مثل: عمرو بن عبدودّ و ولید بن عُتبَه.(2)

2. مناقب ابن شهر آشوب: خدای تعالی اصحاب پیامبر را توصیف کرد و فرمود: « وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ »(3) {و

کسانی که با اویند با کافران سختگیرند }، این ویژگی برای علی علیه السلام ثابت شد نه کسانی که آن را ادعا میکردند، زیرا آن حضرت بر کفار سخت میگرفت.

و خدای تعالی در داستان طالوت فرمود: « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(4)

{در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است }، امت اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام سختگیرتر از ابوبکر بود و همچنین در دانش او اتفاق نظر و در دانش ابوبکر اختلاف دارند. آنچه همه بر آن اتفاق نظر دارند مانند آنچه بر سر آن اختلاف دارند نیست.

1- . مجادله/22

2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 283 – 286
3- . فتح/29
4- . بقره/247

امام باقر و امام رضا علیهما السلام در باره این کلام خدای تعالی « لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ »(1)

{از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد} فرمودند: عذاب سخت علی بن ابی طالب علیه السلام است و او نزد پیامبر بود و همراه او با دشمنش میجنگید.

و روایت میشود که « وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ »(2) {در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند}، در مورد او نازل شد.

از ابن عباس: در غزوه حنین عبدالله بن ابیّ بن سلول همراه منافقان در قسمتی از سپاه از پیامبر صلی الله علیه و آله کناره میگرفت تا کار پیامبر را بسازند. وقتی رو به سوی مدینه بازگشت، جفال را دید که مسلمان بود و به حمقاء که منافق بود سیلی زد، پس ابن ابیّ بن سلول خشمگین شد و گفت: اگر بتوانید اینان را غذا بدهید از گرد او پراکنده میشوند – یعنی از پیامبر صلی الله علیه واله– به خدا اگر از این جنگمان به مدینه بازگردیم آنکه عزتمندتر است آن زبونتر را از آنجا بیرون خواهد کرد – یعنی خودش و پیامبر– زید بن ارقم پیامبر را از گفتهاش آگاه کرد. ابن ابی بن سلول همراه بزرگان انصار نزد پیامبرصلی الله علیه و آله آمد، برای او عذر میتراشیدند و زید را دروغگو میشمردند. پس زید شرم زده شد و از آمدن به نزد پیامبر خودداری کرد. این آیه نازل شد: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(3) {آنان کسانیاند که میگویند: «به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند» و حال آنکه گنجینههای آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمییابند میگویند «گر به مدینه برگردیم قطعا آنکه عزتمندتر است آن زبونتر را از آنجا بیرون خواهد کرد» و[لی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آنِ مؤمنان است لیکن این دورویان نمیدانند}، (مومنان در این آیه) یعنی نیرو و

1- . کهف/2
2- . بقره/177
3- . منافقون/ 8

قدرت برای امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحابش است برعلیه منافقین. رسول الله دست زید را گرفت و مالید و فرمود: تو را بشارت باد ای راستگو! خدا سخن تو را تایید و سخن همراهِ منافقت را تکذیب کرد و آن از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است.

شگفت از آنکه، کسی را که در (دوران)جاهلیت یا اسلام به اندازه شاخ حجامتی خون نریخت با کسی که از عامه نقل شده است که او درجنگ بدر سی و پنج مبارز به غیر از زخمیها به قتل رساند، مقایسه میکند. و آنها شامل: ولید بن عتبه، عاص بن سعید بن عاص، طُعمه بن عَدی بن نوفل، حنظله بن ابوسفیان، نوفل بن خُوَیلِد، زَمعه بن أسود، حارث بن زَمعه، نضر بن حارث بن عبد الدار، عُمَیر بن عثمان بن کعب عموی طلحه، عثمان و مالک برادران طلحه، مسعود بن ابی امیه بن مغیره، قیس بن فاکهه بن مغیره، ابوقیس بن ولید بن مغیره، عمرو بن مخزوم، منذر بن ابی رفاعه، منبه بن حجّاج سهمی، عاص بن منبّه، علقمه بن کَلده، ابوعاص بن قیس بن عَدی، معاویه بن مغیره بن ابی عاص، لوذان بن ربیعه، عبدالله بن منذر بن ابی رفاعه، مسعود بن امیه بن مغیره، حاجب بن سائب بن عُویمِر، اوس بن مغیره بن لوزان، زید بن ملیص، عاصم بن ابی عوف، سعید بن وهب، معاویه بن عامر بن عبد القیس، عبدالله بن جمیل بن زهیر، سائب بن سعید بن مالک، ابوحکم بن اخنس و هشام بن ابی امیه، هستند. و گفته میشود: چهل و اندی از مردان را به قتل رساند.

و علی علیه السلام در جنگ احد بزرگ سپاه طلحه بن ابی طلحه و پسرش ابوسعید و برادرانش خالد و مخلد، کلده، محالس را به قتل رساند، و عبدالرحمن بن حُمید بن زهره، حکم بن أخنس بن شریق ثقفی، ولید بن أرطاه، امیه بن ابی حذیفه، أرطاه بن شرجیل، هشام بن امیه، مسافع و عمرو بن عبدالله جمحی، بِشر بن مالک مغافری، صواب غلامِ عبدالدار، ابا حذیفه بن مغیره، قاسط بن شریح عبدری، مغیره بن مغیره را به قتل رساند، به غیر از کسانی که بعد از اینکه شکستشان داد، آنها را به قتل رساند، و شبههای در گریختن عمر و عثمان وجود ندارد بلکه شبهه در ابوبکر است. آیا او تا زمان گشایش پابرجا ماند یا این که گریخت؟

و در جنگ احزاب عمرو بن عبدودّ و پسرش و نوفل بن عبدالله بن مغیره، منبِّهَ بن عثمان عبدری، وهبیره بن ابی هبیره مخزومی را به قتل رساند. و بادها وزیدند و کافران شکست خوردند.

و در جنگ حنین علی علیه السلام چهل مرد را به قتل رساند و قهرمانشان ابو جَروَل بود. و علی علیه السلام پیکر بزرگ او را از طول با ضربهای با کلاهخود و سرپوش و زره و بدنش را همراه با زره کوتاه تا زین کوهه، به دو نیم کرد و در اسم آن اختلاف دارند. علی علیه السلام در جنگ حنین میان بیست و چهار هزار شمشیرزن ایستاد تا اینکه کمک از آسمان آشکار شد.

و در غزوه سلسله هفت سرسخت را به قتل رساند که سرسختترین آنها آخرین آنها بود و او سعید بن مالک عِجلیّ بود و در بنی نضیر یازده نفر از آنها را با غافلگیری به قتل رساند. در بنی قریظه گردن سران یهود مانند حُیَیِّ بن أخطب و کعب بن أشرف را زد. و در غزوه بنی مصطلق مالک و پسرش فائق را به قتل رساند.

علی علیه السلام دو نوع ضربه داشت: وقتی قد بلند بود از طول و وقتی کوتاه بود از عرض ضربه میزد. و گفتند ضربههای او بکر بود. وقتی بالاتر بود از طول و وقتی پایینتر، از عرض ضربه میزد و زمانی که به دژی میرسید ویران میکرد. گفتند ضربههایش بکر بود و نه عون. گفته میشود: ضربه بکر یعنی ضربه تمام کنندهای که چیزی دنبال نداشت. و عون ضربهای بود که کار را تمام نمیکرد و نیاز به تکرار داشت. و گفته میشد او ضربه را با شدت مضاعفی مینشاند و هیچ قهرمانی در مانند آن بر او پیشی نگرفت. ایرانیان میپنداشتند که اصول ضربه شش است و همه از او گرفته شده است و آن ها: ضربه عِلِویه، سِفلیه، غَلَبه، مالَه و حاله (جالَه)و جِروهام هستند(1).

توضیح: جزری در النهایه گفت: در حدیث «ضربات علی علیه السلام مبتکرات بود و نه عون»، یعنی ضربههای او بکر بود و با یکی از آنها میکُشت و نیازی نداشت دوباره ضربه را تکرار کند. گفته میشود: ضربه بکر زمانی است که

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 294 – 296

ضربه تمام کننده باشد و چیزی دنبالش نباشد، و عون جمع عوان و آن در اصل زنِ مسن است و در اینجا منظور دوتایی است(1).

و در روز فتح، خونریز عربها اسد بن غویلم را به قتل رساند و در غزوه وادی الرمل مبارزان آنها را کشت. در خیبر مرحب، ذاالخمار و عنکبوت را به قتل رساند. در طائف، سپاه ضیغم را شکست داد و شهاب بن عیس و نافع بن غیلان را کشت. زمان هجرت، مهلع و جناح را کشت و نیز جنگیدنش با جوانان مکه زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خانهاش به سوی مسجد بیرون میرفت. و بیتوته کردن او در بستر پیامبر در شب هجرت. و برای او جایگاهی معروف در جمل است زمانی به بریدن دست شتر رسید سپس دو پای او را برید تا اینکه افتاد. در لیله الهریر سیصد تکبیر گفت که با هر تکبیر دشمنی را بر زمین انداخت، و در روایتی: پانصد و بیست و سه که أعثم آن را روایت کرد. و در روایتی هفتصد. زره ایشان پشت، و مرکبش، جنگ و گریز نداشت.

و در آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف نوشت آمده است: اگر همه عرب برای جنگ با من پشت به پشت هم دهند از آنها روی برنمیگردانم، و اگر فرصتی برای دست یافتن به گردنهایشان دست دهد به سوی آن میشتابم.

و در الفائق آمده است: علی علیه السلام به مشرکان حمله کرد، پس پیوسته بالا میرفتند. یعنی به سوی کوه با دشمنی و در حالی که شکست خورده بودند میرفتند و قریشیها وقتی او را در جنگ میدیدند از ترس او وصیت می کردند. مردی به او نگریست در حالی که سپاه را شکافته بود و گفت: دریافتم که ملک الموت در طرفی است که علی آنجاست. رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث خیبر او را کرار(بسیار حمله کننده) غیرگریزان نام نهاد. و پیامبر صلی الله علیه و آله کافران را با او تهدید میکرد.

أحمد بن حنبل در الفضائل از شدّاد بن الهَاد روایت میکند که گفت: وقتی هیئتی از یمن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند تا آزاد باشند رسول الله فرمود:

1- .النهايه 1 :91

خدا میداند که یا نماز به پا میدارید یا مردی را به سوی شما میفرستم که جنگجویان را به قتل میرساند و خانوادهها را به اسارت میگیرد. گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا یا من و یا این، و دست علی علیه السلام را (از بین جمع)بالا آورد.

تاریخ النسوی، عبدالرحمن بن عوف گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خبری به اهل طائف گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست، یا نماز به پا میدارید و زکات میدهید یا مردی از من یا مانند خودم را به سوی شما میفرستم. پس گردن جنگجویانشان را بزند و فرزندانشان را به اسارت بگیرد. گفت: مردم پنداشتند منظورش ابوبکر و عمر است، که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: این.

صحیح ترمذی و تاریخ خطیب و فضائل سمعانی: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه به سُهیل بن عُمَیر فرمود: ای جماعت قریش! یا دست برمیدارید یا خدا کسی را بر شما میفرستد که به خاطر دین گردنتان را میزند. ادامه روایت. و از این رو امام رضا علیه السلام کلام خدای تعالی که فرمود: « وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ »(1) {کسانی که با اویند با کافران سختگیرند} را چنین تفسیر کرد: از آن جمله علی علیه السلام است.

و معاویه در جنگ صفین گفت: به خدا از شما میخواهم که او را با نیزه بزنید تا بندگان و کشور از او بیاسایند. مروان گفت: ای معاویه به خدا بر تو سنگین شدهایم که ما را به کشتن مار وادی و شیر غرنده امر میکنی. و غضبناک برخاست. ولید بن عقبه سرود:

- معاویه بن حرب به ما میگوید آیا در میان شما کسی نیست که خونبهایتان را بخواهد.

- حمله کند بر ابو الحسن علی، با نیزهای که هیچ برآمدگی ای آن را عیب دار نمیکند.

1- . فتح/29

- پس گفتم آیا شوخی میکنی ای پسر هند تو در میان ما مردی غریب هستی.

- ما را به مار دلِ وادی امر میکنی که از او شیر ترسناکی بر ما مهیا میشود.

- مردم وقتی که او را در میان غبار جنگ میبینند گویی که قلب ندارند.

عَمرو گفت: به خدا کسی به خاطر فرار از علی بن ابی طالب علیه السلام سرزنش نمیشود.

و زمانی که خبر کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام داده شد عمرو بن عاص مژده گویان بر معاویه وارد شد و گفت: شیری که در عراق بازوانش را بر زمین پهن کرده بود به درّهای خود رفت - درگذشت - .معاویه گفت:

- به خرگوشها بگو هر کجا رفتید اقامت کنید و به آهوان بگو: بدون ترس و بدون احتیاط باشید.

ابوالسعادات در فضائل العشره روایت کرد که علی علیه السلام با مردی از مشرکان میجنگید، مشرک گفت: ای پسر ابوطالب شمشیرت را به من ببخش، پس به طرف او انداخت. مشرک گفت: عجیب است ای پسر ابوطالب در چنین موقعیتی شمشیرت را به من میدهی؟ گفت: تو دست خواهش به سوی من دراز کردی و از بزرگواری نیست که خواهنده پس زده شود. کافر خود را بر زمین انداخت و گفت: این مرام اهل دین است، و پایش را بوسید و اسلام آورد.

و جبرئیل به او گفت: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی وجود ندارد.

مردم روایت کردند که در جنگ بدر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آبی نبود. علی علیه السلام رفت تا از دل دشمن آب بیاورد و در حالی که آنها مشرف بر چاه بدر بودند. به سوی چاه آمد و پایین رفت و ظرف آب را پر کرد و بر سر چاه نهاد، آواز و جنبشی حس کرد از کسی که قصد او را دارد. در چاه زانو زد و وقتی آرام شد بالا آمد و دید آب ریخته شده، سپس دوباره پایین رفت و این دفعه نیز همان شد. بار سوم پایین رفت و آب برداشت و بالا نیامد بلکه آب را بالا آورد در حالی که آن را حمل میکرد.

وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر به رویش خندید و گفت: تو سخن میگویی یا من؟ گفت: البته شما ای رسول الله که کلامتان شیرینتر

است. برای او تعریف کرد سپس به او گفت: آن جبرئیل بود که میآزمود و به فرشتگان استواری قلبت را نشان میداد.

از ابن عباس: در حدیبیه مردم دچار عطش شدیدی شدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مردی هست که همراه ساقیان به چاه دارای نشانه برود و برای ما آب بیاورد و من از طرف خدا بهشت را برای او تضمین کنم؟ گروهی رفتند. از میان آنها سلمه بن اکوع، وقتی به درخت و چاه نزدیک شدند آواز، جنبشی شدید و کوبیدن طبلها را شنیدند و آتشی را دیدند که بدون هیزم شعله ور میشد، پس ترسان بازگشتند. سپس فرمود: آیا مردی هست که همراه ساقیان برود و برای ما آب بیاورد و من از طرف خدا بهشت را برای او تضمین کنم؟ مردی از بنی سلیم روانه شد در حالی که رجز میخواند:

- آیا از سروصدایی که به طرف سلم میآید میگریزد؟ کسی که برترین امت او را روانه کرده است

- پیش از آن که به چاههای نشانهدار برسد و آب بردارد در حالی که شب تاریکی را پراکنده است

و از سرزنش و توبیخ در امان بماند.

وقتی به آن آواز رسیدند ترسان بازگشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مردی هست که همراه ساقیان به چاه نشانهدار برود و برای ما آب بیاورد و من از طرف خدا بهشت را برای او تضمین کنم؟ کسی برنخاست. تشنگی بر مردم سختتر شد و آنها روزه بودند. سپس به علی علیه السلام فرمود: همراه این ساقیان برو تا بر چاه نشانهدار وارد شوی و آب برداری إن شاء الله. پس علی علیه السلام بیرون رفت در حالی که میگفت:

- به خدا پناه میبرم از اینکه برگردم از آنچه که آواز جن تفسیرش کردند.

- که آتش خود را برای غافلگیری برافروخته و همراه آوازش طبل نواخته است

گفت: ترس بر ما وارد شد و علی علیه السلام رو کرد به ما و فرمود: دنبال من بیایید و آنچه میبینید و میشنوید شما را نترساند که ان شا الله

گزندی به شما نمیرساند. سپس گذشت، وقتی وارد درخت شدیم ناگهان آتشی دیدیم که بدون هیزم

ص: 88

شعلهور بود، و صداهایی ترسناک و سرهای قطع شده که ضجه میزدند و او می فرمود: دنبالم بیایید، ترسی بر شما نیست، و کسی از شما به راست و چپ نگاه نکند. وقتی از درخت گذر کردیم و وارد آب شدیم براء بن عازب سطلش را در چاه انداخت و یک یا دو سطل آب برداشت سپس دلو پاره شد و در چاه افتاد و چاه تنگ، تاریک و عمیق بود در پایین چاه قهقهه و خنده شدیدی شنیدیم. علی علیه السلام فرمود: چه کسی به سپاه ما باز میگردد تا برای ما دلو و طناب بیاورد؟ اصحابش گفتند: چه کسی میتواند چنین کند؟ پس پیش بندی بست و به پایین چاه رفت. صدای قهقهه پیوسته بیشتر می شد و شروع کرد به پایین رفتن از پلههای چاه که پایش لغزید و در آن افتاد، سپس صدای سقوط شدید، صدای برهم خوردن و خِرخِری مانند خِرخِر کسی که در حال خفه شدن است شنیدیم. علی علیه السلام صدا زد: الله اکبر الله اکبر من بنده خدا و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، مشکهایتان را بیاورید، آنها را پر کرد و یک به یک بر گردن خود آویخته و بالا آورد و پیش روی ما گذاشت، و چیزی ندیدیم. صدایی را شنیدیم که میگفت:

- کدام جوانمرد است در شب ترسناک و کدام پیشتاز است به سوی اهداف؟

- عجب از بزرگانی که پیشانیشان میدرخشد از خردکنندگان سرها و پیکرهاست.

- مانند رسول الله صلی الله علیه و آله دارای آیات یا مانند علی برطرف کننده اندوهها

و انسان در مواقع نیاز اینگونه است.

پس علی علیه السلام رجز خواند:

- شب ترسناک است و انسان با ابهت را میترساند و زبانه آتش فرد شجاع و تشویق شده را به حیرت میافکند.

- من از آن بر دین خود بیمناکم در حالی که من از جنگ و مصیبت نترسیدهام.

- وقتی شمشیر بران و بلند را به حرکت در آوردم چیز بسیار عجیبی از آن دیدم.

و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله باز گشت و او زمزمه شادی داشت. رسول الله فرمود: در راه چه دیدی ای علی؟ و او پیامبر را از همه داستان با خبر کرد. فرمود:آنچه دیدی مثلی بود که خدا برای من و هر کس که در این راه همراه من بود، زد. علی علیه السلام فرمود: ای رسول الله آن را برای من شرح بده. پیامبر صلی الله

علیه و آله فرمود: سرهایی که دیدید ضجه میزدند و با گرفتگی زبان صحبت میکردند آن مَثل أمّت من است که با زبانشان چیزی را میگویند که در دلهایشان نیست. و خداوند از آنها هیچ خلوص و راستیای را نمیپذیرد. « وَ لَا یُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً »(1)

{و در روز قیامت ارزشی برای آنها قائل نیست.} و اما آتش بدون هیزم فتنهای است که بعد از من در امتم خواهد بود، که در آن ایستاده و نشسته مساوی هستند. خدا عملی را از آنها نمیپذیرد و در قیامت ارزشی برای آنها قائل نیست. و فریاد زنندهای که تو را صدا زد، آن سَلقَعَه بود و او سَملَعَه بن عزّاف است که دشمن خدا، مُسعِر شیطان بتها را کشت. کسی که با قریش سخن میگفت و در هجو و مسخره کردن من دادِ سخن میداد.

عبدالله بن سالم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله روز حدیبیه سعد بن مالک را با ساقیان فرستاد و ترسان از آن قوم بازگشت سپس دیگری را فرستاد پس وحشت زده پس کشید. سپس علی علیه السلام را فرستاد که آب برداشت آن را پیش روی رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و تکبیر گفت و برای او دعای خیر کرد.

آیا چنین چیزی برای جنگجویی از ایرانیان مانند رستم، اسفندیار، گشتاسب و بهمن ثابت شده است؟ یا برای قهرمانان عرب مانند عنتره عبسیّ، عامر بن طفیل و عمر بن عبدودّ؟ یا مبارزی از ترکها مانند افراسیاب و مانند او؟ او قهرمانی است که سپاه را مانند فرق باز کردن مو پراکنده میسازد، و مانند طومار در هم می پیچد. جنگ عادت او، جدیت مرام او، پیروزی در طبع او و دشمن غنیمت اوست. دلیر، خطر پذیر، نترس و جسور است. و برای شمشیرش بندی جز گردنها نیست. اگر او حاضر شود برای ترس کفایت است. و در مورد او گفته میشود: غالب هر غالب، علی بن ابی طالب.

- برای شما روایت شد که علی شجاعترین آنها بود و شجاعترین گروه مقابل دشمن ماهرترین بود(2)

1- . کهف / 105
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 296 – 301

توضیح: العزف و العزیف: صدای جن. فعم الإناء: پر کردن، أفعمته: آن را پر کردم.

3. مناقب ابن شهر آشوب: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که درباره کلام خدای تعالی « أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ »(1)

{آنانند که در کارهای نیک شتاب میورزند}، تا ادامه آیه، فرمود: کسی بر علی بن ابی طالب علیه السلام پیشی نگرفت.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام سرش را پایین میانداخت میترسیدیم که آغازگر سخن باشیم. و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: با چه چیز بر رقیبان چیره شدی؟ گفت: با تسلط ترس از من بر دلهایشان.

نطنزی در الخصائص از سفیان بن عُیَینِه از شقیق بن سلمه روایت کرد و گفت: عمر راه میرفت، به پشت سرش نگریست و دوید. از او در مورد آن سوال کردم گفت: وای بر تو آیا شیرزاده شیر، سخاوتمندزاده سخاوتمند، شکافنده شجاعان ضربه زننده بر سر ظالمان و سرکشان و صاحب دو شمشیر و فکر را پشت سرم نمیبینی؟ گفتم: این علی بن ابی طالب علیه السلام است. گفت: مادرت به عزایت بنشیند تو او را تحقیر کردی. در جنگ احد با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردیم که هر کس از ما بگریزد گمراه و هر کس کشته شود شهید است و رسول الله بهشت را برای او ضمانت میکند. وقتی دو گروه با هم روبرو شدند ما را شکست دادند. و او به تنهایی با آنها میجنگید تا اینکه نفَس رسول الله صلی الله علیه و آله و جبرئیل حبس شد سپس گفت: او را شناختید و با او مخالفت کردید و یک مشت خاکستر انداخت و گفت: زشت باد چهرهها. به خدا قسم کسی از ما نبود مگر اینکه خاکستر به چشمش اصابت کرد و بازگشتیم در حالی که به چهرههای خود دست میکشیدیم و میگفتیم: تورا به خدا ای اباالحسن، ما را ببخش، خدا تو را ببخشد. جنگ و گریز عادت عرب است. پس بگذر، و کم پیش آمده که او را تنها ببینم مگر این که از او ترسیدم.

1- . مومنون/61

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس، کسی را بکشد، آنچه از او میگیرد از آن اوست. علی علیه السلام از این کار پرهیز میکرد. و کسی را که میگریخت تعقیب نمیکرد. و از هر کس که استغاثه میکرد عقب مینشست. و ضربه خلاص به زخمی نمیزد. وقتی علی علیه السلام عَمرو را کشت. عَمرو گفت: ای پسر عمو مرا نیازی به تو افتاده: زشتی پسر عمویت را آشکار نکن و لباس او را از او مگیر. علی علیه السلام فرمود: این بر من آسان است و علی علیه السلام در مورد آن میگوید:

- از لباسهایش چشم پوشیدم، اگر من ضربه خورده و پرت شده بودم لباسهایم را به غارت میبرد.

محمد بن اسحاق گفت: عمر به او گفت: چرا زره او را بر نداشتی سه هزار میارزید و عرب را مانند آن نیست؟ گفت: من شرم کردم که پسر عمویم را عریان کنم. و روایت شده که خواهر عَمرو آمد و او را در لباسش دید و اندوهگین نشد و گفت: براستی که بزرگواری او را کشته است. علی علیه السلام فرمود: ای قنبر شکارهای مرا عریان مکن. منظورش این بود که گناهکارانی را که کشتم غارت مکن.(1)

توضیح: گفته میشود: طعنه فقطّره یعنی وقتی او را انداخت.

4. الخصال، امالی الصدوق: از علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله روزی بیرون رفت و نماز صبح خواند. سپس فرمود: ای گروه مردم کدام یک از شما به سوی سه نفری که به لات و عزّی قسم خوردهاند که مرا به قتل برسانند برمیخیزد؟ به خدای کعبه قسم که دروغ گفتهاند. گفت: مردم ساکت ماندند و کسی سخن نگفت. فرمود: گمان نمیکنم علی علیه السلام در میان شما باشد. عامر بن قَتاده برخاست و گفت: او امشب بیمار است و نیامده تا همراه شما نماز بخواند. اجازه بدهید او را با خبر کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: میتوانی. نزد او رفت و او را با خبر کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 319 – 320

آمد گویی که از بند جسته است، و بر او لباسی بود که دو طرف آن را بر گردنش بسته بود. گفت: ای رسول الله این خبر چیست؟ گفت: فرستاده پروردگارم است که مرا با خبر کرده از سه نفری که برای به قتل رساندن من به سویم میآیند، و قسم به خدای کعبه که دروغ گفته اند. علی علیه السلام فرمود: ای رسول الله من مخفیانه وتنها به سوی آنها میروم. این لباسم را بر من بپوشان. رسول الله فرمود: بلکه این لباس و این زره و این شمشیر من است، سپس زره و امامه بر او پوشاند و شمشیر به او داد و او را بر اسبش سوار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت، سه روز گذشت و نه جبرئیل خبری از او آورد و نه خبری از زمین بود. فاطمه سلام الله علیها در حالی که حسن و حسین علیهما السلام را بر آغوش داشت پیش آمد و میگفت: نزدیک است این دو پسر یتیم شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که گریه میکرد اشک چشمانش جاری شد. سپس گفت: ای گروه مردم! هر کس خبری از علی آورد بهشت را بر او مژده میدهم. و مردم به خاطر بزرگی چیزی که در پیامبر دیدند به دنبال علی علیه السلام پراکنده شدند، و اسبهای تندرو بیرون رفتند. عامر بن قتاده روی آورد و مژده علی علیه السلام را میداد، و جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و از آنچه بود او را با خبر کرد. علی امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در حالی که همراهش دو اسیر، یک سَر و سه شتر و سه اسب بود. پیامبر فرمود: ای ابا الحسن آیا دوست داری تو را از آنچه برایت پیش آمده با خبر سازم؟ منافقان گفتند: او ساعتی پیش دچار درد و رنج بود(از بی خبری از علی) و اکنون میخواهد درباره او صحبت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه تو ای ابا الحسن سخن بگو تا گواهی برای مردم باشی. فرمود: بله ای رسول الله وقتی در وادی شدم اینها را دیدم که سوار برشتر هستند. مرا صدا زدند: تو که هستی؟ گفتم: من علی بن ابی طالب هستم پسر عموی رسول الله صلی الله علیه واله، گفتند: برای خدا فرستادهای نمیشناسیم، برای ما یکسان است که با تو روبرو شویم یا با محمد. و این کشته شده بر من حمله کرد و میان من و او ضرباتی جریان یافت. و باد سرخ رنگی وزید و در آن صدای شما را ای رسول الله شنیدم که میگویی: گریبان زره او را برای تو قطع کردم پس رگ شانه او را بزن، آن را زدم و شدت به خرج ندادم. سپس باد زرد

رنگی وزید که صدای شما را در آن میشنیدم که میگویی: زره از ران او را برای تو برگرداندم، پس رانش را بزن، آن را زدم و انداختمش. و سرش را جدا کردم و پرت کردم. این دو مرد به من گفتند: به ما رسیده که محمد مهربان و شفیق و بخشنده است. ما را نزد او ببر و بر ما عجله مکن، دوست ما به اندازه هزار جنگجو بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای علی! صدای اولی که گوش تو را نواخت صدای جبرئیل بود و صدای دیگر صدای میکائیل، یکی از دو مرد را پیش بیار، او را پیش آورد، و فرمود: بگو لا إله إلا الله و أشهد أنّی رسول الله گفت: به راستی که حرکت دادن کوه ابو قبیس برای من دوست داشتنیتر است از گفتن این جمله. فرمود: ای علی او را عقب ببر و گردنش را بزن. سپس فرمود: دیگری را پیش بیار. فرمود: بگو: اشهد ان لا إله إلا الله و أشهد أنّی رسول الله. گفت: مرا به دوستم ملحق کن. فرمود: ای علی او را عقب ببر و گردنش را بزن. او را عقب برد. امیرالمؤمنین علیه السلام خواست گردنش را بزند، که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد گفت: ای محمد پروردگارت به تو سلام میرساند و میگوید، او را نکش او در میان قومش نیکخوی و سخاوتمند است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی دست نگه دار. این فرستاده پروردگارم عزوجلّ مرا با خبر کرد که او در میان قومش نیکخوی و سخاوتمند است. مشرک در زیر شمشیر گفت: این فرستاده پروردگارت است که تو را با خبر کرد؟ فرمود: بله. گفت: به خدا که درهمی را با برادری که با من بود صاحب نشدم و در جنگ چهره در هم نکشیدم. و من شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و اینکه تو فرستاده خدایی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این از کسانی است که نیک خویی و سخاوتش او را به بهشت نعیم کشاند.(1)

توضیح: القرمیسین: معرّب کرمانشهان است. کلامش: «آلوا» یعنی قسم خوردند. أحجم القوم: عقب رفتند و دست برداشتند. الوعک: تب. الجربان با ضمّه: گریبان پیراهن. الإحفاء: زیاده روی در گرفتن، و در برخی نسخه ها با خاء نقطهدار

1- . الخصال 1 : 46 – 48 ، امالی الصدوق : 64 – 66

یعنی شمشیر را در بدنش پنهان نکردم. الوکز: ضربه با کف دست و ضربه زدن و پس راندن.

5. امالی الصدوق: از مالک بن انس روایت شده که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: چرا اسب اصیلی نمیخری؟ فرمود: نیازی به آن ندارم. من از کسی که بر من بتازد نمیگریزم و بر کسی که از من میگریزد نمیتازم(1).

6. امالی الصدوق: از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: پرچمی پیش نیامد که در زیر آن با امیرالمؤمنین جنگ شود مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی آن را واژگون کرد و یارانش را مغلوب ساخت و خوار بازگشتند، و امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیرش، ذو الفقار کسی را نزد که نجات یابد، و زمانی که میجنگید، جبرئیل در سمت راستش، میکائیل در سمت چپش و ملک الموت پیش رویش بود(2).

7. الإرشاد: از نشانههای خارق العاده خدا در امیرالمؤمنین علیه السلام این است که برای کسی در مبارزه با حریفان و درگیری با قهرمانان آنچه از علی علیه السلام دیده شده، وجود ندارد علی رغم فراوانی آن در گذر زمان، و همچنین در میان جنگجویان کسی یافت نمیشود مگر اینکه آسیبی به او رسیده و زخم یا عیبی بر او وارد شده مگر امیرالمؤمنین علیه السلام که از زمان جنگش زخمی و عیبی از دشمن به او وارد نشده و هیچ کس از آنها ضرری به او نرسانده. تا اینکه کارش با ابن ملجم لعنه الله افتاد که او را غافلگیر کرد. این اعجوبه را خدا با این نشانه در او، یگانه قرار داده و او را به علم تابناک به معنای واقعی مخصوص گردانیده و با آن به جایگاه او نزد خدا و اختصاصش به کرامتی که به فضل آن از همه مردم متمایز شده رهنمون شده است.

از نشانههای خدای تعالی در باره او علیه السلام این است که جنگ جوئی جنگهایی را به یاد نمیآورد که دشمنی را ملاقات کرده باشد مگر اینکه گاهی او

1- .امالی الصدوق : 102

2- . امالی الصدوق : 306 – 307

پیروز بوده و زمانی پیروز نبوده است و کسی از آنها به دشمنی زخمی نزده مگر اینکه زمانی باعث مرگ شده و زمانی از آن بهبود یافته است؛ و کسی شناخته نشده که حریفی در جنگ از او نگریخته و از ضربه او نجات و بهبود نیافته باشد مگر امیرالمؤمنین علیه السلام. شکی در پیروزی او بر همه حریفانی که با او مبارزه کردهاند و نابود کردن همه قهرمانانی که با او درگیر شدهاند نیست، و همچنین این از چیزهایی است که با آن از همه مردم متمایز شده و خدای عز وجل با او در هر زمان و مکانی خرق عادت کرده و او از نشانههای آشکار اوست.

و همچنین از نشانههای خدای تعالی در او این است که او با وجود دیدن جنگهای طولانی، شرکت در آنها و فراوانی دلیران وبیباکان دشمن، گرد آمدن آنها بر او، چاره اندیشی آنها برای حمله به او و به کار بستن تلاش در آن، هرگز به یکی از آنها پشت نکرد و از آنها شکست نخورد. از جای خود حرکت نکرد و از کسی از حریفانش نترسید. و کسی غیر از او در جنگ با دشمنش روبرو نشد مگر اینکه زمانی ثابت قدم بود و زمانی از او برمیگشت. زمانی بر او حمله میکرد و زمانی دست میکشید. وقتی حقیقت چنان است که ذکر کردیم، آنچه از یگانگی او در نشانه درخشان و معجزه آشکار گفتیم ثابت میشود، و همچنین خرق عادت در او که خدا به وسیله آن به امامت او رهنمون شده و از وجوب اطاعت او پرده برداشته و او را با آن از همه مخلوقاتش متمایز ساخته است(1).

8. مناقب ابن شهر آشوب: در حدیث عمار آمده است وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای جنگ با جُلَندی بن کِرکِر به شهر عمّان فرستاد و میان آن دو جنگی بزرگ و برخوردی دردناک رخ داد، جُلندی غلامی را که به او کِندِی گفته میشد صدا کرد و به او گفت: اگر به سراغ صاحب عمامه سیاه و قاطر خاکستری بروی و او را اسیر بگیری یا او را دستبسته و خاک آلود بر زمین بیاندازی دخترم را که فرزندان پادشاهان را از نعمت ازدواج با او برخوردار نمیکنم به همسری تو در میآورم. پس کندی سوار فیل سفید شد و همراه جِلَندی سی فیل

1- . الإرشاد للمفید 145 – 146

بود، با فیلها به سپاه بر امیرالمؤمنین علیه السلام حمله کرد. وقتی امام به او نگریست از قاطر خود پایین آمد و سر خود را آشکار کرد که طول و عرض دشت درخشید. سپس سوار شد و به فیلها نزدیک شد. با زبانی که آدمیزاد نمیفهمید شروع به صحبت با آنها کرد و یکباره بیست و نه فیل سرش برگشت و بر سپاه مشرکان حمله کرد و آنها را به راست و چپ میزد تا اینکه آنها را به دروازه عمّان رساندند. سپس بازگشتند و با کلامی که مردم میشنیدند سخن گفتند: ای علی! همه ما محمد صلی الله علیه و آله را میشناسیم و به خدای محمد ایمان داریم به جز این فیل سفید، او محمد و آل محمد علیهم السلام را نمیشناسد. امام فریاد معروفی را که هنگام خشم مشهورش میزد سر داد. پس فیل لرزید و ایستاد و امام با ذوالفقار ضربهای به او زد که سرش را از بدنش دور کرد. فیل مانند کوهی بزرگ بر زمین افتاد، و کندی را از پشتش گرفت. جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله را با خبر کرد، و آن حضرت از دیوار بالا رفت و صدا زد: ای ابا الحسن او را به من ببخش او اسیر توست. پس علی علیه السلام راه کندی را باز گذاشت. به او گفت: ای ابا الحسن! چه چیز تو را بر آن داشت که مرا رها کنی؟ گفت: وای بر تو! نگاهت را امتداد بده. چشمش را بالا گرفت و خدا پرده از چشمانش برداشت و به پیامبر بر فراز دیوارهای شهر و یارانش نگریست، و گفت: این کیست ای ابا الحسن؟ گفت: سرور ما رسول الله صلی الله علیه و آله است. گفت: میان ما و او چقدر فاصله است؟ گفت: راه چهل روز. گفت: ای ابا الحسن پروردگار شما پروردگاری بزرگ و پیامبرتان پیامبری بزرگوار است، دستت را دراز کن من شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست. علی علیه السلام جُلَندی را کشت و افرادی زیادی از آنها در دریا غرق شده و به همان نسبت به قتل رسیدند. باقیمانده اسلام آوردند و حِصن به کندی درود فرستاد و دختر جُلندی را به همسری او در آورد. و گروهی از مسمانان را نزد آنها نشاند که به آنها واجبات را میآموختند(1).

1- .مناقب آل ابی طالب 1 : 455 – 456

9. مناقب ابن شهر آشوب: فصلی در مورد آنچه در جنگ بدر از ایشان نقل شده: در صحیحین آمده که کلام خدای تعالی « هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا»(1) {این

دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه میکنند}، در مورد شش نفر از مؤمنان و کافران که در جنگ بدر رقابت کردند نازل شده است. و آنها: حمزه، عُبیده، علی و ولید، عُتبه، و شَیبه هستند. بخاری گفت: ابوذر قسم میخورد که این آیه در مورد آنها نازل شده است. و عطاء، ابن خُثَیم، قَیس بن عُباده، سُفیان ثوری، اعمش، سعید بن جبیر و ابن عباس قائل به آن هستند. سپس ابن عباس گفت: « فَالَّذِینَ کَفَرُوا » {و کسانی که کفر وزیدند} یعنی عُتبه، شَیبه و ولید « قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ »(2) {جامههایی

از آتش برایشان بریده شده است}، تا ادامه آیات، و در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام، حمزه و عبیده نازل کرد: « إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ »(3) {خدا

کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در باغهایی در میآورد} تا کلامش: «صِراطِ الْحَمِید» {راه [خدا] ستوده}.

شأن نزول: از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمود: این آیه تا کلام خدای تعالی « عَذابَ الْحَرِیقِ» {عذاب آتش} در مورد ما و مبارزان ما در جنگ بدر نازل شده است.

و جماعتی از ابن عباس روایت کردند که کلامِ خدای تعالی « أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ »(4)

{آیا کسانی که کارهای بد کردهاند پنداشتهاند}، در جنگ بدر در مورد این شش نفر نازل شده است.

شُعبه، قَتاده و ابن عباس گفتند: در کلام خدای تعالی:« وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکی »(5)

{و هم اوست که میخنداند و میگریاند}، امیرالمؤمنین علیه السلام، حمزه و

ص: 98

1- . حج/19
2- . حج/19
3- . حج/23 – 24
4- . جاثیه/21
5- نجم/43

عبیده را در جنگ بدر خنداند و کافران مکه را گریاند تا اینکه کشته و وارد آتش شدند.

امام باقر علیه السلام فرمود: کلام خدای تعالی: « وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ »(1) {و

کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مژده ده}.در مورد حمزه، علی علیه السلام و عُبیده نازل شده است.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: کلام خدای تعالی: « أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»(2)

{آیا کسانی را که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند}، در مورد علی علیه السلام، حمزه و عبیده نازل شده است.وآیه « کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ » {مانند فسادگران در روی زمین} در مورد عتبه، شیبه و ولید است.

کلبی گفت: « یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ »(3)

{ای پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است} در ماجرای بدر نازل شد. نطنزی در خصائص آن را از حداد از ابی نعیم آورده است.

و امام صادق و امام باقر علیهما السلام فرمودند: در مورد علی علیه السلام نازل شد: « وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ »(4) {و یقینا خدا در [جنگ] بدر شما را با آنکه ناتوان بودید یاری کرد}.

المُؤرِّخ و صاحب أغانی و محمد بن إسحاق گفتند: پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر علی بن ابی طالب علیه السلام بود. وقتی دو گروه روبرو شدند، عتبه، شیبه و ولید پیش آمدند و گفتند: ای محمد همطرازان ما را درقریش به سوی ما بفرست. پس انصار برای مبارزه با آنها دلیری نشان دادند، پیامبر آن را پس زد و به علی، حمزه و عبیده دستور مبارزه داد. عبیده به عتبه حمله کرد و ضربهای به سرش زد که سرش را شکافت. و عتبه عبیده را زد و ساقش را قطع کرد و هر دو

1- . بقره/25
2- . بقره/28
3- . انفال/64
4- .آل عمران/123

افتادند، و شیبه به حمزه حمله کرد و با شمیر ضربه زدند تا هر دو بریده شدند، و علی علیه السلام به ولید حمله کرد و بر کتفش ضربه زد و شمشیر از زیر بغلش بیرون آمد.

و در إبانه الفلکی آمده که ولید وقتی بازویش را بالا میبرد به خاطر بزرگی و ضخامتی که داشت، صورتش را میپوشاند. حمزه و شیبه در آغوش هم قرار گرفتند، و مسلمانان گفتند: ای علی! آیا نمیبینی این سگ بر عمویت پارس میکند؟ علی علیه السلام بر او حمله کرد و گفت: ای عمو سرت را پایین بیاور، حمزه بلندتر از شیبه بود، حمزه سرش را در سینه او پنهان کرد و علی علیه السلام او را زد و نیمی از بدنش را انداخت. سپس به سوی عتبه که رمقی داشت آمد و کارش را ساخت و حسان در مورد کشتن عمرو بن عبدوّد گفت:

- بعد از جنگ بدر گروهی را دیدم که چنان ضربهای به تو زدند که بی مانند است.

- ای عمرو! چنان شدی که برای روز جنگ یا کاری بزرگ و امری ناگوار فراخوانده نمیشوی.

یکی از بنی عامر پاسخ داد:

- دروغ گفتید قسم به خانه خدا که شما ما را نکشتید، بلکه به شمشیر هاشمیان افتخار کنید.

- به شمشیر پسر عبدالله احمد؛ در جنگ به دست علی علیه السلام به آن رسیدید، پس سخن کوتاه کنید.

- شما نه عمربن عبدودّ را کشتید و نه پسرش را، بلکه شیر همطراز و خشمگین آنها را کشت.

- علی کسی است که ستایش او طولانی شد، پس شما ادعای آن را نکنید که نابود میشوید.

- روز بدر برای مبارزه به صحنه آمدید و شیوخ قریش آشکارا شما را بازگرداندند و عقب رفتید.

- وقتی حمزه و عبیده نزد آنها آمدند و علی علیه السلام همراه شمشیرش گذر کرد.

ص: 100

- گفتند: بله همطرازان راستینند و به سرعت سوی آنها پیش آمدند وقتی گردنکشی و طغیان کردند

- علی علیه السلام تاخت و تازی هاشمی انجام داد و وقتی طغیان کردند و تکبر ورزیدند نابودشان کرد.

در مجمع البیان آمده که او بیست و هفت مبارز را کشت و در الإرشاد: سی و پنج نفر را کشت. زید بن وهب گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام حادثه بدر را یادآور شد و فرمود: هفتاد نفر از مشرکین را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردیم.

محمد بن اسحاق گفت: در جنگ بدر آنکه بیش از همه از مشرکین را کشت علی علیه السلام بود.

زمخشری در الفائق، سعد بن ابی وقاص گفت: علی علیه السلام را دیدم که اسبش شیهه می کشد و او میفرمود:

کم سن وسال و جوان هستم شب را بیدارم، گویی جنّیام

برای چنین چیزی مادرم مرا زاده است

مرزبانی در کتاب اشعار الملوک و الخلفاء گفت: علی علیه السلام با شهامتترین عرب است، روز بدر حمله کرد و سپاه را به لرزه انداخت، در حالی میگفت:

- پس از این در اطراف مکه خرمایی نخواهد خورد مگر اینکه ضعیف و سست باشد(1)

توضیح: جزری گفت: در حدیث علی علیه السلام: «سنحنح اللیل کأنّی جنّی» یعنی شب را نمیخوابم و دائماً بیدارم(2)، و الرّکه: یعنی ضعف و در برخی نسخ با زای نقطهدار و با ضمه است: یعنی خشم و غم.

10. مناقب ابن شهر آشوب: فصلی در مورد آنچه در جنگ أحد از او ظاهر شد: ابن عباس گفت کلام خدای تعالی: « ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»(3) {سپس [خداوند] بعد از آن اندوه

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 589 – 590
2- . النهایه 2 : 185
3- .آل عمران/154

آرامشی [به صورت] خواب سبکی بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودید}. در مورد علی علیه السلام که در جنگ أحد خواب او را فرا گرفت نازل شده است، و ترس، بی خواب کننده و امنیت خواب آور بود.

کتاب الشیرازی: در مورد کلام خدای تعالی: « وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِک »(1) {و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن}. ابن عباس گفت: ابلیس در جنگ أحد میان سپاه رسول الله صلی الله علیه و آله فریاد زد: محمد کشته شده است « وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِکَ وَ رَجِلِک» {و سواره و پیادهات را به سوی آنها بیاور}، گفت: به خدا که ابلیس هر سوارهای را که در غیر طاعت خدا بود به سوی علی علیه السلام آورد، و به خدا که هر پیادهای که امیرالمؤمنین علیه السلام با او جنگید از پیادهگان ابلیس بود.

تاریخ طبری و أغانی اصفهانی: پرچمدار قریش بزرگِ سپاه طلحه بن ابی طلحه عَبدَری صدا زد: ای گروه یاران محمد! آیا گمان میکنید که خدا با شمشیرهای شما ما را به سوی آتش شتاب میدهد و شما را با شمشیرهای ما به سوی بهشت؟ آیا کسی از شما هست که با من شمشیر زند؟ قتاده گفت: علی علیه السلام به سوی او رفت در حالی که میگفت:

من پسر صاحب دو حوض، عبد المطلب، هستم و پسر هاشم که در سال قحطی غذا داد به وعدهام عمل و از شرفم دفاع میکنم.

گفت: علی علیه السلام او را زد و پایش را قطع کرد، عورتش آشکار شد. این سخن ابن عباس و کلبی است. و در روایات بسیاری آمده است: او جلوی سرش را زد و چشمانش بیرون زد، گفت: ای پسر عمو قَسَمت میدهم به خدا که رحم کنی. از او روی برگرداند و در همان حال هلاک شد. سپس با آنها مبارزه کرد و هشت نفر از آنها را کشت. و بعد صواب، برده حبشی آنها پرچم را برداشت. دستش را قطع کرد، آن را با دست چپش گرفت،آن را هم قطع کرد پرچم را در حالی که دو دستش

1- . بنی إسرائیل/64

بریده بوده در وسط سینهاش جمع کرد. علی بر وسط سرش زد و پرچم افتاد. حسان بن ثابت گفت:

- به پرچمتان افتخار کردید و بد افتخاری است پرچمی که به صواب سپرده شد

پرچم افتاد و عَمرَه دختر حارث بن علقمه بن عبد دار آن را گرفت، افتاد و شکست خوردند. و حسان بن ثابت گفت:

اگر پرچم حارثی نبود در بازار به بهای اندکی فروخته میشدند

مسلمانان بر سر غنائم ریختند و مشرکان بازگشتند و آنها را شکست دادند.

زید بن وهب گفت: به ابن مسعود گفتم: مردم شکست خوردند به جز علی، ابودجانه و سهل بن حنیف؟ گفت: همه شکست خوردند به جز علی به تنهایی. و چهارده تن به سوی آنها بازگشتند: عاصم بن ثابت، ابودُجانه، مُصعب عمیر، عبدالله بن جَحش، شمّاس بن عثمان بن الشَرید، مقداد، طلحه، سعد و بقیه از انصار بودند، سروده شد:

- آن برگزیده را در جنگ تنها گذاشتند و همه اصحاب از او گریختند و اجماع کردند.

- و علی در میان آنها فرو رفته بود و با شمشیر سرهایشان را میشکافت و میبرید

عکرمه نقل کرده است: علی علیه السلام فرمود: چنان ناراحتی ای بر من رسید که اختیار از دست دادم و پیش رویش بودم و شمشیر میزدم، بازگشتم تا او را بجویم او را نیافتم. گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله از جنگ نمیگریزد و او را میان کشتهها ندیدم، گمان میکنم از میان ما بالا برده شده است. تیغه شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: با آن میجنگم تا کشته شوم، و به گروه حمله کردم، باز شدند و یکباره رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که بیهوش بر زمین افتاده. بالای سرش ایستادم به من نگاه کرد و گفت: مردم چکار کردند ای علی؟ گفتم: کفر ورزیدند ای رسول الله و به دشمن پشت کرده و تو را تسلیم کردند.

تاریخ طبری، اغانی اصفهانی، مغازی ابن اسحاق و اخبار ابو رافع: رسول الله صلی الله علیه و آله به سپاهی نگاه کرد و فرمود: بر آنها حمله کن، به آنها حمله

ص: 103

کرد و گروهشان را پراکنده کرد و عمرو بن عبد الله جُمَحی را کشت.سپس به سپاه دیگری نگریست و گفت: از من بازگردان، به آنها حمله کرد و گروهشان را پراکنده کرد و شیبه بن مالک عامری را کشت. در روایت ابو رافع آمده است: سپس سپاه دیگری دید و گفت: به آنها حمله کن، حمله کرد و آنها را شکست داد و هاشم بن امیه مخزومی را کشت. جبرئیل گفت: ای رسول الله به راستی که این تسلی خاطری است، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: او از من و من از اویم. جبرئیل گفت: و من از شما هستم. صدایی شنیدند: لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علیّ.

و ابن اسحاق بر روایتش میافزاید و میگوید: «هر گاه بر کشتهای سوگواری کردید بر وفادار و برادر وفادار بگریید»، و مسلمانان زمانی که به آنها مصیبت وارد میشد سه دسته بودند: یک سوم زخمی، یک سوم کشته و یک سوم شکست خورده.

تفسیر قُشَیری و تاریخ طبری: انس به نضر به عُمَر و طلحه که میان مردانی بودند رسید و گفت: از چه نشستید؟ گفتند: محمد رسول الله صلی الله علیه و آله کشته شده. گفت: بعد از او با زندگی چکار میکنید؟ برخیزید و به خاطر آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله کشته شده، کشته شوید. سپس به سوی قوم پیش آمد و جنگید تا اینکه کشته شد.

روایت شد که ابوسفیان پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که بر زمین افتاده و از آن گمان پیروزی برد و مردم را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله تحریک کرد. علی به استقبالشان آمد و شکستشان داد. سپس پیامبر صلی الله علیه آله را به أحد حمل کرد و صدا زد: ای گروه مسلمانان بازگردید، بازگردید به سوی پیامبر صلی الله علیه آله، باز میگشتند و علی علیه السلام را ستایش میکردند و برای او دعا میکردند. شمشیر علی علیه السلام شکسته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این شمشیر را بگیر، ذوالفقار را گرفت و قوم را شکست داد. از ابو رافع به سندهای بسیار روایت شده که وقتی مشرکان در جنگ احد روی برگرداندند به روحاء رسیدند، گفتند: نه دخترکان را پشت سر خود آوردید و نه محمد را کشتید. بازگردید. این خبر به پیامبر صلی الله علیه آله رسید و علی علیه السلام را همراه افرادی از خزرج در پی آنها فرستاد، مشرکان از محلی نمیرفتند مگر اینکه علی علیه السلام

وارد آن میشد و خدای تعالی نازل کرد: « الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْح»(1) {کسانی

که [در نبرد أحد] پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند}. و در خبر ابو رافع آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر زخمش آب دهان ریخت و برای او دعا کرد و او را از پی مشرکان فرستاد، و آیه در موردش نازل شد.

11. مناقب ابن شهر آشوب: فصلی در مقامش در جنگ خیبر: وقتی مَرحَب همراه سپاه عظیمش بیرون آمد پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را با پرچمش همراه مهاجران با پرچمی سفید فرستاد، سپس بازگشت و قومش را سرزنش میکرد و آنها او را سرزنش میکردند و بعد از او عمر را فرستاد، بازگشت و یارانش را ترسو میخواند و آنها او را ترسو میخواندند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه اله ناراحت شد و گفت: فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند. بسیار حمله کننده است و نمیگریزد، با قدرت آن را خواهد گرفت. و در روایتی آمده است: آن را آنچنان که باید خواهد گرفت و در روایتی: باز نمیگردد تا اینکه خدا به وسیله او گشایش ایجاد کند.

بخاری و مسلم: گفت زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث پرچم را فرمود، مردم شب را تا صبح به این فکر بودند که به کدام یک از آنها خواهد داد. وقتی صبح شد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و هر کس امید داشت که پرچم را به او بدهد، فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: او چشم درد دارد، فرمود: به سوی او بفرستید. آورده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر چشمش آب دهن ریخت و برای او دعا کرد و بهبود یافت، سپس پرچم را به او داد.

و در روایت ابن جریر و محمد بن اسحاق آمده است: پس صبح کرد قریش در حالی که برخی از قریش به برخی دیگر میگفت: از علی در امان ماندید که او چشم درد دارد و پیش پایش را نمیبیند، و وقتی صبح شد فرمود: علی علیه السلام را نزد من بخوانید، گفتند: او چشم درد دارد، فرمود: نزد او بفرستید و او را بخوانید، بر روی

1- آل عمران/172

قاطرش آمد در حالی که با پارچهای چشمش را بسته بود و سلمه بن اکوَع دستش را گرفت و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد تا آخر قصه.

و در روایت خُدری آمده که سلمان و ابوذر را نزد او فرستاد و او را در حالی که هدایت میکردند آوردند. پیامبر سرش را روی رانش گذاشت و در چشمش آب دهن ریخت، سپس برخاست گویی چشمانش دو مهره شیشهای بودند. به او فرمود: پرچم را بگیر و ببر، جبرئیل همراه تو، پیروزی مقابلت و ترس در دلهای مردم ثابت است و ای علی! بدان که آنها در کتابشان دیدهاند که آنکه آنها را نابود خواهد کرد نامش إلیا است. پس وقتی آنها را دیدی بگو: من علی هستم. به خواست خدای تعالی شکست خواهند خورد.

فضائل السمعانی: سلمه گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام با پرچم به سرعت بیرون رفت تا اینکه پرچمش را در شکستگی سنگی زیر قلعه فرو کرد. فردی یهودی به او نگریست و گفت: تو که هستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. یهودی گفت: قسم به آنچه بر موسی نازل شد شما شکست خوردید. در کتاب ابن بطّه از سعد و جابر و سلمه آمده، به سرعت خارج شد در حالی که سعد میگفت: ای ابا الحسن صبر کن افراد به تو ملحق شوند. مَرحب در میان گروه یهودیان به سوی او خارج شد و بر روی سرش کلاه خود و سنگی مانند تخم مرغ که آن را سوراخ کرده بود قرار داده بود. و رجز میخواند:

- خیبر دانست که من مرحب هستم تا دندان مسلح، قهرمانی کارکشته

- گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر ضربه میزنم وقتی که شیرها با هیجان روی میآورند.

و علی علیه السلام فرمود:

-من کسی هستم که مادرم مرا حیدره نامید، شیر أجلها و شیر جنگل

- بر دشمنان همچون باد صرصره هستم با شمشیر تعداد زیادی از شما را میکشم

و با شمشیر گردن کافران را میزنم

مکحول گفت: مرحب به خاطر سخن دایهاش که می گفت: - غالب کلّ غالب الاّ حیدر بن ابی طالب -« پیروز بر هر پیروز الاّ حیدر بن ابی طالب» از او دست

ص: 106

کشید ابلیس در چهره یک پیرمرد بر او ظاهر شد و قسم خورد که او آن حیدر نیست و در عالم حیدرهای بسیاری وجود دارد، پس بازگشت. طبری و ابن بطوطه گفتند: بریده روایت کرد که علی علیه السلام بر پیشانیش زد و سنگ و کلاهخود شکافته شد و بر سرش فرود آمد و به دندانها رسید و شهر را گرفت.

طبری در التاریخ و المناقب و أحمد در الفضائل و مسند الأنصار گفتند: سپاهیان صدای ضربتش را شنیدند، و در مسلم آمده است: وقتی علی علیه السلام سر مرحب را شکافت پیروزی حاصل شد، در سنن ابن ماجه آمده که وقتی علی علیه السلام مرحب را کشت سرش را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد.

سمعانی: در حدیث ابن عمر آمده که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا یهودیان برادر مرا کشتند. فرمود: فردا پرچم را خواهم داد تا آخر خبر.

ابن عمر گفت: آخر سپاه ما هنوز نرسیده که پیروزی برای اول سپاه ما حاصل شد. علی علیه السلام قاتل فرد انصاری را گرفت و به برادرش داد و او را کشت.

واقدی گفت: به خدا که هنوز انتهای سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده بود که علی علیه السلام به همه قلعههای یهودیان وارد شد، و آنها: قموص، ناعم، سلالِم، وَطیح، قلعه مصعب بن معاد و غَنَم بودند. نیمی از غنیمت برای علی و نیمی برای دیگر اصحاب بود.

شعبه، قتاده حسن و ابن عباس گفتند: جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و به او گفت: ای محمد! خداوند به تو امر میکند و میگوید: من جبرئیل را برای یاری علی علیه السلام فرستادم، قسم به عزّت و جلالم که علی سنگی به اهل خیبر نیانداخت مگر اینکه جبرئیل هم سنگی انداخت. پس ای محمد از غنایم خیبر دو سهم به علی بده، سهمی برای او و سهمی برای جبرئیل که همراه او بود. و خُزیمَه ابن ثابت این ابیات را سرود:

- و علی علیه السلام چشم دردی داشت و دوائی میخواست، وقتی که مداوا کنندهای نیافت

ص: 107

- رسول الله او را با آب دهانش شفا داد چه مبارک دواء کنندهای و چه مبارک مداوا شوندهای

- و گفت امروز پرچم را به برندهای که دلاور و دوستدار و یار پیامبر است خواهم داد.

- خدا را دوست دارد و خدا او را دوست دارد و خدا به وسیله او قلعه های نفوذ ناپذیر را خواهد گشود.

- و علی را از میان همه مخلوقات برای این کار مخصوص گردانیده و او را وزیر و برادر نامیده است.(1)

توضیح: فیروز آبادی گفت: الجزع با کسره یعنی مهره یمنی چینی که در آن سیاهی و سفیدیای است که آن را شبیه به چشم میکند(2).

گفت: تأم الفرس یعنی پشت سرهم آمد(3).

12. مناقب ابن شهر آشوب: فصلی در مورد جنگ او در أحزاب: ابن مسعود گفت و امام صادق علیه السلام روایت کرد: « وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ »(4)

{و خداوند زحمت [جنگ] را از مؤمنان برداشت}. یعنی به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام و کشتن عمر بن عبدودّ. و ابو نعیم اصفهانی در آنچه که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده این روایت را با استناد به سفیان ثوری از مردی از مُرّه از عبدالله روایت کرده است. و گروهی از مفسران گفتند آیه: « اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ »(5) {نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آنگاه که لشکرهایی به سوی شما [در] آمدند}، در جنگ احزاب در مورد علی علیه السلام نازل شده است. وقتی که پیامبر از اجتماع مشرکان باخبر شد با مشورت سلمان خندق حفر کردند و دستور داد تا کودکان و زنان در پناهگاهها بروند و احزاب(مشرک) مشغول

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 595- 597
2- .القاموس 3 : 12

3- .القاموس 4 :82
4- .احزاب/25
5- .احزاب/9

شراب و آواز بودند. مسلمانان میخکوب شده بودند و آن به خاطر جایگاه عمرو بن عبدودّ عامری ملقب به عماد العرب بود. او در شمار صد بزرگ ملوک و هزار دلاور صعالیک بود. عمرو برابر با هزار جنگجو بود و در این باره گفته میشد: عمروبن عبدود اولین جنگجویی بود که از خندق گذشت و او جنگجوی یَلیَل بود، علت این نامگذاری این است که وقتی همراه سوارانی از قریش آمد و به یلیل رسید – و آن وادیای است- بنوبکر بر سر راه آنها وارد شدند، به یارانش گفت: بروید، رفتند و مقابل بنی بکر ایستاد و مانع شد که به آنها برسند، و خندق بود. گفت: وقتی عمرو برای مبارزه داوطلب شد، میگفت: آیا مبارزی هست؟ و مسلمانان از او دوری میکردند. نیزهاش را به سوی خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله پرتاب کرد و گفت: ای محمد بیرون بیا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مبارزه با او رود بعد از من امامت برای اوست. مردم از آن عقب نشستند. حذیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من نزدیک شو ای علی، سپس عمامه بلند خود را از سر برداشت و نُه دور، به دور سرش پیچید و شمشیرش را به او داد و فرمود: به دنبال کار خودت برو. سپس فرمود: خدایا او را یاری کن. و روایت شده که وقتی عمرو را کشت، خواند:

- شمشیر را بر بالای سرش زدم، ضربهای که بُرّنده و ویران کننده است.

- من علی صاحب شمشیر بران هستم و صاحب حوض در قیامت هستم.

- برادر رسول الله که دارای نشانه است. وقتی عمامه بر سرم پیچید فرمود:

- تو کسی هستی که بعد از من امامی.

محمد بن إسحاق: وقتی عمرو نیزهاش را بر خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله پرتاب کرد و گفت: ای محمد بیرون بیا. سپس گفت:

صدایم گرفت از اینکه فریاد زدم آیا در میان شما مبارزی هست

و آنجا که فرد دلاور میترسد همچون قهرمانی جنگجو ایستادم

و پیوسته اینگونهام که به سرعت به سوی شیران میروم

به راستی که دلاوری و سخاوت بهترین غریزه در جوان مرد است

ص: 109

و در همه این حالات علی علیه السلام بر میخاست تا با او مبارزه کند و پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر گریه فاطمه علیها السلام بر زخمهایی که او در جنگ أحد برداشته بود و سخنش که میگفت چقدر زود باشد یتیم شدن حسن و حسین به خاطر درگیری او در مهلکهها. به او امر میکرد تا بنشیند. جبرئیل نازل شدو از جانب خدای تعالی به او دستور داد تا به علی علیه السلام امر کند تا با او مبارزه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی به من نزدیک شو، و عمامه خود را بر سر او گذاشت و شمشیرش را به او داد و گفت: کار خودت است. سپس گفت: خدایا یاریش کن، وقتی به سوی او رو کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه ایمان به سوی همه کفر رفت. محمد بن اسحاق گفت: وقتی علی علیه السلام او را دید خواند:

- تعجیل نکن پاسخ دهنده صدایت آمده در حالی که عاجز نیست

دارای نیت، آگاهی و بردباری نجات دهنده هر رستگاری

من اجازه میدهم که نوحه سرایان بر جنازهها بر تو نوحه سرایند

به خاطر ضربه کاریای که خاطره آن در میان شیران باقی میماند

و از علی علیه السلام در امالی نیشابوری روایت شده است:

- ای عمرو با جنگجویی همچون صخره روبرو شدی که در جنگ پیوسته حمله میکند

- به سوی دین خدا و یاری او دعوت میکند و به سوی هدایت و شرایع اسلام

تا سخنش:

- همه قریش و قوم براجم دیدند که در میان آنها کسی نیست که در جایگاه من باشد

و روایت شده که عَمرو گفت: چه بزرگوار هماوردی هستی.

طبری و ثعلبی گفتند: علی علیه السلام فرمود: ای عمرو تو در جاهلیت میگفتی: کسی از من سه چیز نخواهد مگر اینکه آن را یا یکی از آن را

برآورده کنم. گفت: آری. فرمود: من تو را دعوت میکنم که شهادت دهی خدایی جز الله نیست و محمد فرستاه خداست و در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شوی. گفت: این را از من

دور کن. علی علیه السلام فرمود: اما این به صلاح توست اگر انجام دهی، سپس گفت: باز میگردی از جایی که آمدی، گفت: زنان قریش هرگز در این باره سخن نخواهند گفت. علی علیه السلام فرمود: پیاده شو و مبارزه کن، عمرو خندید و گفت: گمان نمیکردم کسی از عرب این را از من بخواهد، و من اکراه دارم که مرد بزرگواری چون تو را بکشم، پدرت همنشین من بود، گفت: اما من دوست دارم تو را بکشم. گفت: به یکدیگر ضربه زدند و عمرو به سپر او ضربه زد و آن را شکافت و شمشیر را در آن ثابت کرد و بر سرش برخورد کرد و زخمی شد. علی بر کتفش ضربه زد و افتاد و در روایت حذیفه آمده است: با شمشیر از پایین بر پاهایش ضربه زد و رو به پشتش افتاد.

جابر گفت: میان آن دو غباری برخاست و آنها را ندیدم، و صدای تکبیر را از زیر آن شنیدم. یارانش ظاهر شدند و سوارههایشان از خندق پرید و مسلمانان در تکبیر گفتن از هم پیشی میگرفتند و او را بر روی اسبش یافتند که با یک پا با علی علیه السلام میجنگد و پایش را به سوی علی علیه السلام انداخت،دو مرد از هیبت او در حالی که پیاده بود ترسیدند و در خندق افتادند. طبری گفت: و نوفل را در خندق یافتند و با سنگ او را میزدند. به آنها گفت: قاتلانی زیباتر از این، یکی از شما پایین بیاید تا با من بجنگد. علی علیه السلام به سوی او پایین رفت و به استخوان بالای سینه او با شمشیر ضربه زد و از مراقش(پوستش) بیرون آمد. سپس منیه بن عثمان عبدری خارج شد و بازگشت و در مکه مرد. روایت شده: به هبیره رسید و او را عاجز کرد و بر انتهای رحل او ضربه زد و زِرِهش افتاد. و عکرمه و ضرار گریختند. علی علیه السلام فرمود:

- در یک گروه سه نفره دشمن اسلام بودند و از زیر این سه یکی فرار کرد.

- و ابوعمرو گریخت و هبیره بازنگشت به سوی ما و جنگجوی کارکشته بازمیگردد.

-شمشیرهای هندی و نیزههای نشانه رفته نعره زدند که برای ما بایستید.

جابر گفت: داستانش را تشبیه به داستان داود در کلام خدای تعالی کردم: « فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ » {پس آنان را به اذن خدا شکست دادند}(1).تا آخر آیه. گفتند وقتی سرش را از پس گردنش در حالی که سوالی از او پرسید برید علی علیه السلام فرمود:

- آیا جنگجویان اینگونه بر من هجوم میآورند یاران مرا از من و از آنها با خبر کنید.

- به خاطر جهالتش بت سنگی را یاری کرد و من به درستی پروردگار محمد را پرستیدم.

- امروز خشم من مرا از فرار باز میدارد و آنکه که قصد سرکرده کند بازنمیگردد.

عَمرو را زمانی که طغیان کرد با شمشیر هندی که آهنش صیقل داده شده و برّان بود هلاک کردم.

- ای گروه احزاب مپندارید که خدا دین و پیامبرش را تنها میگذارد.

عَمرو بن عبید: وقتی علی علیه السلام با سر عَمرو آمد صحابه به استقبالش آمدند. ابوبکر سرش را بوسید و گفت: مهاجرین و انصار مادامی که زندهاند شکرگزار تو هستند.

واحدی و خطیب خوارزمی، عبد الرحمن سعدی با سندش از بَهرَم بن حَکیم از پدرش از جدش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: به راستی که مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدودّ برتر از اعمال أمّت من تا روز قیامت است.

ابوبکر بن عیاش گفت: علی ضربهای زد که در اسلام عزیزتر از آن وجود ندارد و ضربهای خورد که شومتر از آن در اسلام وجود ندارد. گفته میشود ضربه ابن ملجم بر محل ضربه عمرو واقع شد(2).

توضیح: النواصی: سران و اشراف. المفارع: کسانی که مردم از آنها میترسند، مفردش بر وزن منبر است. و در برخی نسَخ با زای نقطهدار یعنی کسانی که با سایه

1- . بقره/2
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 599- 601

خود مردم را میترسانند و در برخی نسَخ با قاف و راء بدون نقطه، یعنی کسانی که قهرمانان را میکوبند. جزع الأرض و الوادی: آن را پیمود. و المداد به معنای خندق معروف نیست. البراجم: قومی از فرزندان حنظله بن مالک. گفته میشود: صمّم السیف: وقتی در استخوان فرورفته و آن را میبرد. نبا السیف: وقتی که در چیزی عمل نکند. القصّاب: در برخی از نسخ نقطهدار و در برخی بدون نقطه و در هر دو حالت به معنای برّان است.

13. مناقب ابن شهر آشوب: فصلی در مورد آنچه از علی علیه السلام در جنگ سلاسل دیده شد: سلاسل نام آبی است، ابو القاسم بن شِبل وکیل و ابو الفتح حفّار با إسنادشان از امام صادق علیه السلام و مُقاتل، زَجاج، وکیع، ثَوری و سُدّیّ، ابوصالح و ابن عباس روایت کرد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه هفت صد مرد فرستاد. وقتی در وادی حرکت کرد و خاست که سرازیر شود بر او خروج کردند و شکستش دادند و تعداد زیادی از مسمانان را کشتند. وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند عمر را فرستاد و شکست خورده بازگشت. عمرو بن عاص گفت: ای رسول الله مرا بفرست،جنگ نوعی حیله است و چه بسا که من حیلهگرترین آنها هستم. او را فرستاد و شکست خورده بازگشت. و در روایتی او خالد را فرستاد و باز شکست خورده بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد و علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: او را فرستادم که بسیار حمله کننده که نمیگریزد است، و او را تا مسجد احزاب همراهی کرد. علی علیه السلام قوم را از راه کنار برد، شب حرکت میکرد و روز پنهان میشد. سپس علی علیه السلام راه پر پیچ و خمی در پیش گرفت، و آنها را حرکت داد تا به ورودی وادی رسید و به آنها دستور داد که اسبها را ببندند و آنها را در جا متوقف کنند و گفت: حرکت نکنید، جلوتر و دور از آنها جدا افتاد و قرار گرفت. خالد گفت - و در روایتی عمر گفت -: این پسرک ما را در دشتی فرود آورد که مار، حشرات و درندگان بسیار داشت، درندگانی که ما یا چهارپایانمان را میخورد و یا مارهایی که ما یا چهارپایانمان را میگزد و یا اینکه دشمنِ ما از وجودمان آگاه میشود و آمده ما را میکشت. پس با او صحبت کنید از دشت بالا برویم، ابوبکر با او صحبت کرد. به او پاسخ نداد. عمر با او صحبت کرد به

او جواب نداد. سپس عمرو بن عاص گفت: سزاوار نیست خود را نابود کنیم. با ما راه بیافتید از دشت بالا میرویم. مسلمانان از آن سر باز زدند. و از روایات اهل بیت علیهم السلام این است که فرمودند: زمین از حمل کردن آنها امتناع کرد. گفتند: وقتی علی علیه السلام طلوع خورشید را حس کرد. گفت: سوار شوید خدا به شما برکت دهد، از کوه بالا رفت تا اینکه بر قوم سرازیر شد و بر آنها اشراف یافت. به آنها گفت: چهارپایانتان را باز کنید. گفت: اسبها بوی مادهها را استشمام کرده و شیهه کشیدند، قوم شیهه اسبها را شنیدند، پشت کرده و گریختند.

در روایت مقاتل و زجّاج آمده است: در حالی که آن قوم در سپیده دم به سر میبردند غافلگیرانه بر آنها حمله کرد پس فرمود: من فرستاده خدا به نزد شما هستم تا بگویید: لا إله إلا الله و أنّ محمدا رسول الله وگرنه شما را با شمشیر خواهم زد. گفتند: چنانکه آن سه نفر از نزد ما بازگشتند. بازگرد که تو نمیتوانی در مقابل ما مقاومت کنی، علی علیه السلام فرمود: من باز نمیگردم من علی بن ابی طالب هستم. مضطرب شدند، و به جز هفت نفر از نیرومندانشان به سوی او بیرون آمدند، او را نصیحت کردند و خواهان صلح شدند. علی علیه السلام فرمود: یا اسلام یا مقاومت، پس یکی پس از دیگری به مصاف او رفتند، و نیرومندترین آنها آخرینشان بود و او سعد بن مالک عِجلی است که صاحب قلعه بود. آنها را کشت و شکست خوردند و برخی از آنها داخل قلعه شدند، برخی امان خواستند و برخی اسلام آوردند و کلیدهای خزائن را به او دادند. امّ سلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از خواب نیم روز بیدار شد. گفتم: خداوند پناه تو باد چه شده؟ گفت: جبرئیل خبر پیروزی به من داده و آیه «و العادیات ضبحا»، {سوگند به مادیانهائی که با همهمه تازانند}(1) نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله این را به اصحابش بشارت داد و دستور داد به استقبالش بروند و پیامبر جلوتر از آنها بود. وقتی علی علیه السلام پیامبر را دید از اسبش پیاده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: سوار شو که خدا و رسولش از تو راضی هستند، علی علیه السلام از خوشحالی گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله

1- . عادیات/1

گفت: ای علی اگر نمیترسیدم از اینکه گروهی از امّت من آنچه را که نصارا در مورد مسیح گفتند در مورد تو بگویند. تا آخر خبر(1).

توضیح: عکم المتاع: آن را بست و شاید در اینجا منظور این باشد که دهانهایشان را بست تا شیهه نکشند. و از این رو در انتهاء علی علیه السلام فرمود: «اترکوا عکمه دوابّکم» یعنی: تا شیهه بکشند و قوم بشنوند.

14.مناقب ابن شهر آشوب: فصلی در مورد جنگهای مختلف: کلام خدای تعالی: « وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ »(2) {در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید، آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد}، ضحاک گفت: «و بر مؤمنان» یعنی علی و هشت تن از بنی هاشم.

ابن قتیبه در المعارف و ثعلبی در الکَشف گفتند: کسانی که بعد از شکست مردم همراه پیامبرصلی الله علیه و آله در روز حنین ثابت قدم ماندند: علی، عباس، فضل پسرش، ابوسفیان بن حارث بن عبدمطلب، نوفَل و ربیعه برادران او، عبدالله بن زبیر بن عبد المطلّب، عُتبَه و مُعتِّب پسران ابولهب، و أیمن بنده پیامبر صلی الله علیه و اله بودند، و عباس در سمت راستش و فضل در سمت چپش بود، و ابوسفیان وقتی قاطرش میدوید از زینش گرفته بود، و دیگران اطرافش بودند و علی پیش رویش شمشیر میزد. عباس در مورد آن میگوید:

- نه نفر در جنگ رسول الله را یاری کردیم و گریخت از آن هر کس گریخت و پراکنده شدند.

و به ویژه انصار وقتی ابوجرول در کمین مسلمانان بود روگردان شدند و او بر روی شتری سرخ رنگ که به دستش پرچمی سیاه که بر فراز نیزه بلندی بود پیش

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 602 – 603
2- 3. توبه/ 25 – 26

روی هوازن قرار داشت. وقتی به کسی دست می یافت او را با نیزه می زد و مردم از او ناامید شدند. پرچم را به فردی که پشت سرش بود داد و شروع کرد به کشتن آنها در حالی که رجز میخواند:

- من ابو جرول هستم، ثابت قدم تا مردم را غارت کنم و ناسزا گویم یا مرا غارت کنند و ناسزا گویند.

امیرالمؤمنین علیه السلام قصد او کرد و انتهای شترش را زد و بر زمین انداخت، سپس او را زد و دنبالش کشید و گفت:

قوم صبحگاهان دانستند که من در جنگ خیرخواه هستم

شکست خوردند و کشتههای علی علیه السلام چهل نفر بود و علی علیه السلام فرمود:

- آیا ندیدی خدا پیامبرش را آزمود، آزمون عزیز و صاحب اقتدار و با فضیلت.

- با فرود آوردن کافران در جایگاه خواری و با قتل و اسارت طعم خواری را چشیدند.

- یاری پیامبر و پیروزیش دشوار شد و رسول الله برای عدالت فرستاده شده.

- پس با فرقانی از جانب خدا که نازل شد آمد و آیاتش را برای خردمندان آشکار کرد.

- پس مردمانی انکار کردند و قلبهایشان منحرف شد و خداوند بر نادانی آنها افزود.

و در جنگ طائف پیامبر صلی الله علیه و آله چند روزی آنها را محاصره کرد و علی علیه السلام را همراه سپاهی فرستاد و به او دستور داد تا هر چه میبیند زیر پا نهد و هر بتی را که مییابد خُرد کند. سپاهی از خَثعَم در میان گروهی صبحگاهان با او روبرو شد. و قهرمانشان ظاهر شد و گفت: آیا مبارزی هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی پاسخ او را

میدهد؟ کسی برنخاست، علی علیه السلام به سویش برخاست در حالی که میگفت:

- بر هر بزرگی واجب است که گیاه نی را سیراب کند یا کوبیده وخرد شود.

ص: 116

سپس او را زد و کشت. رفت و بتها را شکست. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید تکبیر پیروزی سرداد و دستش را گرفت و با او زمانی طولانی نجوا کرد، سپس نافع بن غیلان بن مغیث از قلعه خارج شد و علی علیه السلام او را در دشت وجّ(1) دید و کشت و شکست خوردند.

و در روز فتح اسدبن غُویلِم قاتل العرب ظاهر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی به سوی این مشرک رفته و او را میکشت تا خدا بهشت را به او دهد و امامت بعد از من برای او باشد، مردم پس کشیدند و به خود جمع شدند و علی علیه السلام ظاهر شد و چنین سرود:

- با شمشیر بر وسط سرش ضربه زدم، ضربهای که برّان و نابود کننده بود.

- استخوانش را از پیکرش جدا کردم و استخوان سرش را نمایان ساختم.

و علی علیه السلام از بنی نضیر جماعتی را کشت که از جمله آنها غُرور بود که به خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله تیر انداخت و حسّان گفت:

- به خدا که در جنگ با بنی قریظه عجب آزمونی دادی در حالی که جانها به لب رسیده بود.

- بزرگشان را کشت و با نه نفر آمد گاهی آنها را علیل میساخت و گاهی به جلو میراند

و پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به سوی بنی قریظه فرستاد و فرمود: برو برکت خدا به همراه. وقتی نگریستند و علی علیه السلام را دیدند گفتند: قاتل عمرو به سوی شما آمده و دیگری گفت:

- علی عَمرو را کشت و همچون باز شد علی، پشتی را خرد کرد و پردهای را درید.

علی علیه السلام فرمود: سپاس خدایی را که اسلام را نمایان کرد و شرک را سرکوب کرد و آنها را محاصره کرد تا اینکه بر حُکم سعد بن معاذ فرود آمدند. علی علیه السلام ده تن از آنها را کشت و همچنین علی علیه السلام مالک و پسرش را از بنی مصطلق کشت.

1- .وَجّ : دشتی در طائف که جنگ پیامبر صلی الله علیه واله آنجا بود (مراصد الاطلاع 3 : 1426)

تاریخ طبری و محمد بن اسحاق: وقتی هوازن شکست خوردند پرچمشان همراه ذوالخِمار بود. وقتی علی علیه السلام او را کشت عثمان بن عبدالله بن ربیعه آن را گرفت و با آن جنگید تا اینکه کشته شد، و از حدیث عَمرو بن مَعدیکَرِب است که: او پدرش را دید که از خثعم که بر روی اسبش قرار دارد شکست خورده است، گفت: از آن پیاه شو که امروز ظلم است. به او گفت: عقب برو ای احمق. گفتند: به او عطا کن، پس سوار شد، سپس خثعم خود را به میان آنها انداخت تا از پشت سرشان خارج شد. سپس بر آنها تاخت و این کار را چندین بار انجام داد، بَنو زبید به او حمله کرد و خَثعم شکست خورد و به او جنگجوی یمن و احمق بنو زبید گفته شد.

زمخشری در ربیع الأبرار گفت: عمر بن خطاب وقتی معدیکرب را میدید میگفت: سپاس خدایی را که ما و عمرو را خلق کرد. و بسیار از حمله هایش سوال میکرد، میگفت: شمشیر علی کردهها را محو کرد. در مبارزهاش امیرالمؤمنین علیه السلام او را به سوی خود کشید در حالی که دستمال بر گردنش بود تا اینکه اسلام آورد و بیشتر فتوحات عجم به دست او بود(1).

توضیح: الإباحه و الإستباحه: اسارت و غارت. کلام علی علیه السلام: (ذو نصاح) یعنی خیر خواه پیامبر هستم و به او خیانت نمیکنم. الصعده با فتحه: نی صاف که مستقیم میروید و سیراب کردن کنایه از کشتار زیاد در آن است. احرنجم: خواستن چیزی سپس انصراف از آن.

کشف الغمّه: از مناقب خوارزمی از حلیم از پدرش از پدربزرگش از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرد که فرمود: شمشیر زدن علی بن ابی طالب علیه السلام با عمرو بن ودّ در جنگ خندق برتر از عمل أمّت من تا روز قیامت است(2).

میگویم: شیخ مفید قدّس الله روحه در کتاب الفصول گفت: از میان شعرهایی که نثر به صحّت آن شهادت میدهد و گواه بر دلاوری امیرالمؤمنین علیه السلام، بزرگی آزمونش در جهاد و ضربه زدن به دشمن است،سخن أسد بن أبی إیاس بن

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 604 – 606

2- .كشف الغمّه : 34 .

رُهم بن محمد بن عبد بن عدیّ که مشرکان قریش را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک میکند است:

-در میان هر گروهی که زیر پرچمی بودند تحقیرتان کرد جوانی صالح سوار بر اسبهای میانسال و بالغ.

- عجب از شماست! آیا ننگ نمیدانید؟ و انسان آزاده و بزرگوار ننگش میگیرد و شرم میکند.

-این پسر فاطمه(بنت أسد) است که نابودتان کرد و سر بُرید در حالی که آزادانه میان ما راه میرود و کسی به او آسیبی نزده است.

- به او مالیات بدهید و در مقابل از ضربتش بپرهیزید، کاری عاقلانه و تجارتی بدون سود.

- کهن سالان و بزرگان کجایند؟ کجاست آنکه ستون بود در مشکلات و زینت دشت و دره بود؟

- آنان را به سرعت و با لبه شمشیر و نه با عرضش به قتل رساند و کشت.

و آنچه بر این گواهی میدهد سخن خواهر عمرو بن عبد ودّ در حالی که او را کشته شده دید و گفت: چه کسی او را کشت؟ به او گفته شد: علی بن ابی طالب علیه السلام. گفت: همطرازی بزرگوار، سپس سرود:

- اگر قاتل عمرو کسی به غیر از آنکه او را کشت بود تا ابد بر او می گریستم.

- اما قاتل عمرو، ملامت نمیشود، کسی که از گذشته، یگانه سرزمین خوانده می شود.

آیا در قریش نمینگریم که چگونه با یادآور شدن کسانی که او کشته، فراوانی آنها و نابود شدن سرانش به وسیله شمشیر علی علیه السلام و کشتن دلیران و قهرمانان آن، علیه او تحریک میکند؟ سپس کسی از مردم جرأت نمیکند که آن را منکر شود. و تحریک گروهشان به خاطر ناتوانیشان در برابر او سودی ندارد. و آیا ندیدی که علی علیه السلام در دلاوری به

اوج برتری رسید که خواهر عمرو افتخار کرد که او به دست علی علیه السلام کشته شده و با نسبت دادن آن به علی علیه السلام ننگ را از عمرو دور کرد. و این چیزی نیست جز اعتراف همه بر دلاوری او و

اتفاق نظرشان بر ناتوانی مقابل علی علیه السلام. سیرهنویسان روایت کردهاند که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عمرو بن عبد وُد را به قتل رساند، به خواهرش خبر دادند، گفت: اگر مرگش به دست همطراز بزرگواری نبود بر او اشک میریختم، قهرمانان را کشت و با هماوردان مبارزه کرد و مرگش به دست همطرازی بزرگوار بود. ای بنی عامر افتخارآمیزتر از این نشنیدهام، سپس سرود:

- دو شیر در نبردگاهی تنگ به هم حمله کردند و هر دو همطراز، بزرگوار و دلیر بودند

- هر دو قصد کشتن یکدیگر را کردند در میدان جنگ هر دو چاره میجستند و میجنگیدند.

- هر دو هوشیارانه میجنگیدند و مراقب بودند و هیچ چیز آنها را از جنگ به خود مشغول نمیکرد.

- برو ای علی که آن چه به آن رسیدی، سخنی درست و بدون جانبداری است.

- ای علی کاش میتوانستم انتقام بگیرم در حالی که صاحب خونبها هستم و عقل من کامل است.

- بعد از کشته شدن قهرمان، قریش خوار شد؛ پس این یک خواری هلاک کننده و یک رسوایی فراگیر است.

سپس گفت: به خدا که هیچ وقت قریش انتقام برادرم را نگیرد. و حسان بن ثابت کشتن عمرو بن عبد ود را افتخاری برای اسلام دانسته و اشعار بسیاری گفته از جمله:

- پهلوان عمرو بن عبد ود میخواست به جنوب یثرب هجومی آورد که تا کنون دیده نشده بود .

- شمشیرهای ما را آخته دیدی و اسبانمان را آماده یافتی.

- فردای بدر جماعتی را دیدی که تو را ضربهای زدند که کشنده بود و نه زخمی کننده.

- چنان شدی ای عَمرو که برای روزی بزرگ و امردشوار ناخوشیاندی خوانده نمیشوی.

ص: 120

وقتی شعرش به بنی عامر رسید مردی از میان آنها به سخن او در این باره پاسخ داد و گفت:

- دروغ گفتید قسم به خانه خدا که شما ما را نکشتید، بلکه به شمشیر هاشمیان افتخار کنید.

- به شمشیر پسر عبدالله، احمد در جنگ به دست علی به آن رسیدید، پس دست بردارید.

- شما نه عمربن عبدودّ را کشتید و نه پسرش را بلکه شیر همطراز و خشمگین آنها را کشت.

- علی علیه السلام کسی است که ستایش او طولانی شد پس شما ادعای آن را نکنید که نابود میشوید.

- روز بدر به صحنه آمدید و شیوخ قریش آشکارا شما را بازگرداندند و عقب رفتید.

- وقتی حمزه و عبیده نزد آنها آمدند و علی علیه السلام همراه شمشیرش گذر کرد.

- گفتند: بله همطرازان راستینند و به سرعت سوی آنها پیش آمدند وقتی گردنکشی و طغیان کردند.

- علی علیه السلام تاخت و تازی هاشمی انجام داد و نابودشان کرد وقتی طغیان کردند و تکبر ورزیدن.

- شما را به واسطه غیر ما ، افتخاری بر ما ندارید و شما افتخار قابل ذکری ندارید.

از طرق متعدد با اسناد مختلف از زید بن وهب نقل شده که گفت: از علی علیه السلام در حالی که جنگ بدر را یادآور میشد شنیدم که فرمود: هفتاد تن از مشرکان را کشتیم و هفتاد تن را اسیر کردیم. و کسی که عباس را اسیر کرد مردی کوتاه قد از انصار بود، او را گرفت و عباس عمامهاش را به سوی من پرتاب کرد تا انصاری آن را نگیرد. و دوست داشت من کسی باشم که او را اسیر کردهام. او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شد.

انصاری گفت: ای رسول الله عمویت عباس را اسیر آوردم. عباس گفت: دورغ میگویی، کسی مرا اسیر نکرده مگر پسر برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام، انصاری به او گفت: من تو را اسیر کردم. گفت: به خدا ای رسول الله کسی جز پسر برادرم مرا اسیر نکرد. او را میان گرد و غبار از مویش شناختم. رسول

الله صلی الله علیه و آله فرمود: عمویم راست میگوید فرشتهای بزرگوار بوده است. عباس گفت: ای رسول الله من مطمئنم که او را از موی و زیبایی صورتش شناختم. به او گفت: فرشتگانی که خدا مرا به وسیله آنها یاری میکند به شکل علی ابی طالب علیه السلام هستند تا به این وسیله بر دل دشمنان ترس بیشتری افکند. گفت: این عمامه من است بر سر علی علیه السلام به او بگو آن را به من بازگرداند، گفت: وای بر تو اگر خداوند خیری در تو میدید بهترین عوض را به تو میداد.

آیا نمینگرید که این حدیث مؤیّد آنچه پیش از این گفته شده، است. و این سخن را که علی علیه السلام دلاورترین خلایق است تاکید میکند. و او در قدرت و ترس دشمنان از او به مرتبهای رسیده که خدای عزّ وجلّ فرشتگان را به شکل او قرار میدهد تا ترس بیشتری بر دلهایشان افکنَد و این موضوع برای انسانی نه پیش و نه پس از او وجود نداشته است و آنچه روایت ما را تأیید میکند سخنی است از امام محمد باقر علیه السلام در حدیث بدر که گفت: از مجروحان بدر سوال میشد چه کسی تو را زخمی کرد؟ میگفت: علی بن ابی طالب علیه السلام و زمانی که این را میگفت، میمُرد. در مورد آزمون امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ بدر ابوهاشم سید بن محمد حمیری میگوید:

- چه کسی مانند علی است آن زمان که هماوردان با او مبارزه میکنند و زمانی که با شمشیر نابود میکند.

- وقتی که آتش جنگ برافروخته شده و جنگجویان را آن زمان که پای به میدان میگذارند میسوزاند.

- در جنگ بدر و صحنههای بزرگ آن در حالی که آتش جنگ شعلهور است.

- قهرمانان و سرانش را به مبارزه طلبید، دانستند که آنها را فورا با شمشیر تیز میکُشَد.

- او را خواندند تا بر عزت و بزرگیش دست یابند بر او برتری نیافتند و ایمن هم نماندند.

- با شمشیر پیامبر، سر مردمانی را که بزرگانی بودند و با سابقه بودند برید.

- سرور با مجد وعظمت و بزرگ ما، پدر دو نوه، بزرگ و سرور مردم،

ص: 122

- قطعا علی، فاطمه و دو فرزندشان علیهم السلام، هر چند که به آنان ظلم شود،

- برترین برگزیدگان خدا هستند بعد از آن برگزیدهاش که هیچ عرب و هیچ عجمی مثل آنها نیست پایان نقل قول(1).

عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: نصر گفت عَمرو بن شِمر از جابر بن نُمَیر انصاری برای ما نقل کرد و گفت: به خدا گویی که از علی علیه السلام شنیدم در یوم الهریر بعد از آن که آسیاب مذحج آنچه میان آن و عَک، لَخم، حَذام و اشعریّین بود را با امری بزرگ که موی پیشانی را سفید میکند خرد کرد، و خورشید به وسط آسمان رسید و ظهر شد و علی علیه السلام به یارانش می فرمود: تا کی این دو قبیله را به حال خود رها کنیم؟ ما نابود شدیم و شما ایستاده اید نگاه میکنید آیا از انتقام خدا نمیترسید؟ سپس رو کرد به سوی قبله و دستانش را به طرف خدا عزّ وجلّ بالا برد و صدا زد: ای خدا ای رحمن ای یکتا ای بینیاز ای خدا ای پروردگار محمد. به سوی تو قدمها برداشته میشود، دلها روی میآورد، دستها بلند میشود، گردنها بالا میآید، چشمها خیره میشود، و از تو حوائج خواسته میشود خدایا به تو شکایت میآوریم از نبود پیامبرمان، فراوانی دشمنانمان و پراکندگی آرزوهایمان. « رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ »(2)

{پروردگارا میان ما و قوممان به حق گشایش ایجاد کن که تو بهترین گشایش دهندگانی}. بروید برکت خدا همراه شما باشد. سپس فرمود: لا إله إلا الله و الله اکبر کلمه تقواست. گفت: قسم به کسی که محمد را پیامبر ما قرار داد از زمانی که آسمانها و زمین خلق شده نشنیدهام که بزرگ قومی در یک روز چنان چیزی که او به دست آورد کسب کند، او طبق آنچه شمارندگان ذکر کردهاند بیش از پانصد نفر از بزرگان عرب را کُشت، با شمشیر خم شدهاش بیرون میرفت و میگفت: از خدا و شما عذر میخواهم، خواستم آن را بِشکنم اما این سخنی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم مانعم شد که میفرمود: لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علی، در حالی که من با آن پیش رویش میجنگیدم. گفت: آن را میگرفتیم و صاف و مستقیمش

1- .الفصول المختاره 2 : 79 – 81
2- . اعراف / 89

میکردیم سپس از دست ما میگرفت و به عرض صف حمله میبرد. به خدا که هیچ شیری در آسیب رساندن به دشمنش قدرتمندتر از او نیست(1).

و در جای دیگر گفت: ابو عُبیده روایت کرد که علی علیه السلام از خوارج در مورد قتل عبدالله بن خبّاب سوال کرد و به آن اقرار کردند فرمود: سپاهها را از هم جدا کنید که سخن هر سپاه را جداگانه بشنوم، سپاه ها جمع شدند و همه مانند هم به قتل ابن خبّاب اعتراف کردند و گفتند: مطمئنا تو را نیز خواهیم کشت چنان که او را کشتیم. علی علیه السلام فرمود: به خدا اگر همه اهل دنیا این چنین به قتل او اعتراف کنند و من قادر باشم به خاطر این کارشان آنها بکشم خواهم کشت. سپس رو به یارانش کرد و فرمود: به آنها حمله کنید و من اولین کسی هستم که به آنها حمله میکنم. و با ذوالفقار سه بار سخت بر آنها تاخت و در هر بار با آن ضربه میزد تا اینکه خم میشد. سپس بیرون میآمد و با پاهایش آن را صاف میکرد و دوباره با آن حمله میکرد تا اینکه آنها را نابود کرد(2).

1- . شرح النهج 1 : 220
2- . شرح النهج 1 : 252

روایات:

1. امالی الصدوق: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا که علی مانند بندگان غذا میخورد و مانند بندگان مینشست، دو پیراهن بلند میخرید و غلامش را برای انتخاب بهترینش آزاد میگذاشت سپس دیگری را میپوشید و اگر از انگشتانش فراتر میرفت قطع میکرد و اگر از پاهایش بلندتر بود کوتاه میکرد. پنج سال ولایت داشت که در این مدت آجری بر روی آجر و خشتی بر روی خشت نگذاشت، و قطعه ای ای برای خود جدا نکرد. و قرمز و سفیدی به ارث نگذاشت. به مردم نان گندم و گوشت میخوراند و خود به خانه بازمیگشت و نان جو و روغن و شیره ترش میخورد. و دو کار که هر دو برای رضای خدا بود پیش نمیآمد مگر اینکه آن کار را که بر جسمش سختتر بود انتخاب میکرد. و از دست رنج خود هزار بنده را آزاد کرد که در آن دستهایش خاکی شد و بر چهرهاش عرَق نشست. هیچ کس طاقت کاری که او انجام میداد را نداشت. در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند. شبیهترین مردم به او علی بن حسن علیه السلام بود. و بعد از او هم کسی طاقت کارهایی را که او انجام میداد را نداشت.

توضیح: فیروز آبادی گفت: قمیص سنبلانیّ: لباس طویل، یا لباس منسوب به سرزمینی در روم(1).

1- .امالی الصدوق : 169

2. امالی الصدوق: از ابن نباته روایت شده که گفت: اگر مالی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورده میشد آن را وارد بیت المال مسلمانان میکرد و مستحقان را جمع کرده و دستش را بر اموال میزد و آن را به راست و چپ پخش میکرد و میگفت: ای زرد رنگ ای سفید رنگ مرا نفریب، دیگری را بفریب.

- این چیده من است و بهترین آن در میانش است. چه هر چیننده ای دستش به سوی دهانش است.

سپس بیرون نمیرفت مگر اینکه بیت المال مسلمانان را پخش میکرد و حق هر صاحب حقی را میداد سپس دستور میداد جارو شود و آب پاشیده شود. و در آن دو رکعت نماز میخواند و دنیا را سه طلاقه میکرد و بعد از سلام میگفت: ای دنیا بر من عرضه نشو و به سوی من متمایل نشو و مرا نفریب که من تو سه طلاقه کردم و برای من بازگشتی به تو وجود ندارد(1).

3. امالی الصدوق: از ضحاک بن مزاحم روایت شده که گفت: علی علیه السلام بعد از وفاتش نزد ابن عباس یادآور شد پس او گفت: افسوس و اندوه بر ابو الحسن رفت در حالی که قسم به خدا تغییر نداد، عوض نکرد، کوتاه نکرد، جمع نکرد منع نکرد و ترجیح نداد مگر به خاطر خدا و به خدا که دنیا در نظر او از بند کفشش بی ارزشتر بود. در جنگ شیری و در مجالس دریایی بود، و میان حکیمان حکیم بود. هیهات، که به درجات بالا رفت(2).

4. قرب الاسناد: امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرد که فرمود: علی علیه السلام مردم را در کوفه پوشاند و در میان لباسها لباسی از جنس خز بود. حسن علیه السلام آن را طلبید، اما امام از دادن آن به وی امتناع کرد و بین مسلمانان تقسیم کرد و به جوانی از همدان رسید. آن همدانی با آن لباس بازگشت. به او گفتند: حسن این لباس را از پدرش درخواست کرد اما به او نداد. پس جوان همدانی آن را برای حسن علیه السلام فرستاد و او آن را پذیرفت.(3)

1- . امالی الصدوق : 170
2- . امالی الصدوق : 245

3- . قرب الاسناد : 96

5. امالی الصدوق: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام هر روز صبح زود بین بازارهای کوفه بازار به بازار میگشت در حالی که خورجینی که دو طرف داشت و اسمش سیبه بود بر دوش داشت. در هر بازاری میایستاد و صدا میزد: ای تاجران خیرخواهی را پیش آورید. به آسان گیری متبرک شوید به خریداران نزدیک شوید، به بردباری مزیّن شوید، از دروغ و قسم خوردن نهی کنید، از ظلم دوری کنید، با مظلومان به انصاف رفتار کنید، و به رباء نزدیک نشوید «َ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»(1) {در

پیمانه و وزن حق را ادا کنید و به مردم کم فروشی نکنید و در حالی که فاسدید در زمین ایجاد فساد نکنید}. در همه بازارهای کوفه میگشت و این را می فرمود آنگاه چنین میسرود:

- لذت از دست کسی که به بهترینش از حرام دست یابد میرود و گناه و ننگ باقی می ماند.

- عواقب بدی را در سرانجامش به جای می گذارد، در لذتی که بعد از آن آتش است خیری نیست.

مجالس المفید: از امام باقر مانند آن تا انتهای آیه، روایت شده است که فرمود: در همه بازارهای کوفه میگشت سپس باز میگشت و نزد مردم مینشست، گفت: مردم وقتی میدیدند به سوی آنان آمده و فرموده: «یا معشر الناس»، دست از کار میکشیدند و با گوشهای خود به او توجه میکردند و با چشمانشان به او خیره میشدند تا اینکه سخنش به پایان میرسید. وقتی از سخن فارغ میشد: میگفتند: سمعاً و طاعةً ای امیر المؤمنین(2).

الکافی: العُدّه، از سهل بن محمد و علی از پدرش همه از ابن محبوب از ابن ابو المقدام از جابر از امام علیه السلام مانند آن روایت شده است(3).

1- . انعام / 152
2- .امالی المفید : 115 – 116

3- . فروع الکافی (بخش پنجم از چاپ جدید) : 151

6. الخصال: جعفر بن محمد علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام به کارگزاران خود نوشت: قلامهایتان را تیز کنید، و سطرهایتان را نزدیک کنید، چیزهای زائد خود را برای من ننویسید، و معانی کوتاه را انتخاب کنید، شما را از زیادهگویی بر حذر میدارم که اموال مسلمانان متحمل ضرر نمیشود(1).

7. الخصال: از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، عبد الرحمان بن عوف و چند تن از صحابه در پی پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه بودند که مرا دیدند که کنار در نشستهام، و از من در مورد پیامبر سوال کردند. گفتم اکنون بیرون رفت. چیزی نگذشت که بیرون آمد و با دستش به پشت من زد و گفت: فخر کن ای پسر ابی طالب تو بعد از من به شش خصلت در میان مردم مخاصمه می کنی که در قریش چیزی از آن نیست: تو اولین کسی هستی که در میان آنها به خدا ایمان آوَرد، استوارترین آنها در امر خدای عزّو جلّ، وفادارترین آنها به عهد خدا، مهربان ترین آنها نسبت به مردم، آگاهترین آنها به برهان و دادخواهی، بهتر از همه تقسیم میکنی و نزد خدا عادلترین آنها هستی(2).

الخصال: با این اسناد از بکر بن أحمد روایت شده که گفت: ابو أحمد جعفر بن محمد بن عبد الله بن موسی، از پدرش از جدش موسی از پدرش از پدرانش علهیم السلام مانند آن را روایت کرده است(3).

8. الخصال: عمَّار بن یاسِر و جَابر بن عَبد اللَّه گفتند: رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: من در روز قیامت با نبوّت بر تو اقامه حجت میکنم، و تو با هفت خصلت برای قومت دلیل و برهان میآوری: بر پا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت با مردم، تقسیم عادلانه و پایبند بودن به امر خدای عزّ وجلّ. آیا ندانستی ای علی که ابراهیم علیه السلام با ما در قیامت وارد میشود، فرا خوانده میشود و در سمت راست عرش قرار میگیرد، از لباس بهشت

1- . الخصال 1 : 149
2- .الخصال 1 : 163 – 164
3- .الخصال 1 : 164

پوشانده و با زینتهای آن مزین میشود و جویی از طلا از بهشت برای او جاری میشود که از بهشت چیزی میبخشد که شیرین تر از شهد، سفیدتر از شیر و خنکتر از یخ است و من فرا خوانده میشوم و در سمت چپ عرش قرار می گیرم، و در مورد من نیز مانند او انجام می شود، و سپس ای علی تو فرا خوانده می شوی و برای تو نیز چنین میشود. ای علی آیا دوست نداری فرا خوانده شوی آن زمان که من خوانده میشوم و پوشانده شوی آن زمان که من پوشانده میشوم و آراسته شوی آن زمان که من آراسته میشوم؟ خدای عزّو جلّ به من دستور داده که تو را نزدیک کنم و دور نسازم؛ به تو بیاموزم و به تو جفا نکنم؛ بر تو حق است که بدانی و بر من حق است که پروردگار تبارک و تعالی را اطاعت کنم(1).

9. الخصال: علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: من در روز قیامت برای مردم با هفت چیز اقامه برهان میکنم: بر پاداشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف و نهی از منکر، تقسیم عادلانه و عدالت با مردم و رعایت حدود الهی.

10. الخصال: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: با نبوت برای تو اقامه برهان میکنم که پیامبری بعد از من نیست، و با هفت چیز برای مردم اقامه برهان میکنی و کسی از قریش نمیتواند برای تو در مورد اینها استدلال و مخالفت کند؛ چرا که تو اولین کسی هستی که از میان آنها ایمان آوردی، وفادارترین آنها به عهد خدا، استوارترین آنها به امر الهی، با مساوات بین ایشان تقسیم میکنی، عادلترین آنها بر مردم هستی، آگاهترین آنها به برهان و دلیل و برترین آنها از نظر فضیلت در نزد خدا هستی(2).

11. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: از جعفر بن عتبه از امام موسی الرضا علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام بعد از آنکه از مکه هجرت کرد شبی را در آن به صبح نرساند تا از دنیا رفت، گفت: به او گفتم: دلیلش چه بود؟ گفت: اکراه داشت در زمینی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن هجرت کرده شب را

1- .الخصال 2 : 13
2- . الخصال 2 : 13

به صبح رساند، نماز عصر را میخواند و از آن خارج میشد و شب را در جای دیگری به صبح میرساند(1).

12. امالی الطوسی: از هلال بن مسلم جَحدَری روایت شده که گفت: از جدّم حُرّه – یا حَوَّه – شنیدم که گفت: دیدم که اموال را هنگام عصر نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آوردند، گفت: این اموال را تقسیم کنید. گفتند: ای امیرالمؤمنین شب شده، به فردا موکول کن. به آنها گفت: آیا مطمئنید که تا فردا زنده میمانم؟ گفتند: این دست ما نیست. گفت: پس آن را به عقب نیاندازید و تقسیمش کنید. شمعی آورد و اموال را در شب تقسیم کردند(2).

13. امالی الطوسی: از ابو مطر روایت کرد گفت: در کوفه بودم که مردی بر من گذر کرد. گفتند: این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هست. گفت: او را تعقیب کردم، نزد خیاطی رفت و از او پیراهنی به سه درهم خرید و پوشید، و گفت: سپاس خدایی را که زشتی مرا مستور کرد و بر من لباس پوشاند، سپس گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که پراهنی میپوشید چنین میگفت(3).

14 .امالی الطوسی: از حسن بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علی ابی طالب علیه السلام نزد پیراهن فروشها رفت و با پیرمردی از آنها چانه زد و گفت: ای شیخ این پیراهن را به سه درهم به من بفروش، پیرمرد گفت: با کمال میل، پیراهنی به سه درهم از او خرید که مابین ساق تا مچ پا تا برآمدگی روی پا را پوشاند، به مسجد آمد و آنجا دو رکعت نماز خواند سپس گفت: سپاس خدایی را که مرا لباسی روزی کرد که با آن در میان مردم آراسته شوم، و با آن فرایض خویش را به جا بیاورم و زشتیم را بپوشانم، مردی به او گفت: ای امیرالمؤمنین آیا این مطلب را از شما نقل کنیم یا چیزی است که رسول الله صلی الله

1- . علل الشرایع : 155 ، عیون الأخبار : 37
2- .امالی الشیخ : 257 – 258
3- .امالی الشیخ : 247

علیه و آله شنیدهاید، گفت: البته چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه واله شنیدهام. شنیدم که وقت پوشیدن آن را میگفت(1).

15. مجالس المفید، امالی الصدوق: از ربیعه و عماره روایت شده است که گفتند: وقتی مردم از پیرامون علی ابن ابی طالب علیه السلام پراکنده شدند و بسیاری از آنها نزد معاویه گریختند تا از دارایی دنیوی چیزی از او بگیرند، گروهی از یاران آن حضرت نزد او آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین این اموال را ببخش و این اشراف عرب و قریش و کسانی را که از گریختن آنها به نزد معاویه میترسیم بر بندگان، عجمها برتری ده. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: آیا مرا امر میکنید که پیروزی را با ظلم بجویم؟ نه، به خدا قسم مادامی که خورشید میتابد و ستارگان در آسمان میدرخشند چنین نمیکنم. به خدا اگر مال آنان برای من بود با مساوات با آنان رفتار میکردم و چگونه خواهد بود در حالی که اموال خودشان است. گفت: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام مدتی طولانی سکوت کرد سپس گفت: هر کس که مالی دارد و مأوای او فساد است پس بخشیدن مال در غیر حق زیاده روی و اسراف کردن است، و این کار اگر چه در دنیا باعث شهرت صاحبش میشود اما در نزد خدای عزّ وجلّ ضایع میگردد. مردی مال خود را نا به حق خرج نمیکند و نزد نااهلان قرار نمیدهد مگر اینکه خدا شکر آنها از او را حرام میکند، و دوستیشان برای غیر اوست، واگر کسی با او بماند که او را دوست میدارد و از او سپاسگذاری میکند، او دورغگویی چاپلوس است که به این وسیله میخواهد به او نزدیکی جوید تا به چیزی که پیش تر از او آیدش شده برسد. و اگر پای دوستش بلغزد و به کمک یا جبران او محتاج باشد او بدترین دوست و شرزنش کارترین همراه خواهد بود. و هر کس با دارایی خود احسان کند باید به وسیله آن با نزدیکان پیوند گیرد، نیکو مهمانی دهد، اسیر آزاد کند، بدهکار، در راه مانده، فقیران و مجاهدین در راه خدا را یاری رساند، و خودش در برابر مصیبتها و حق و حقوق صبر پیشه کند، دستیابی به این خصوصیات شرافت و بزرگواری در این دنیا و درک فضائل آخرت است(2).

1- . امالی الشیخ : 232 – 233
2- . امالی المفید : 104 – 105، امالی الطوسی : 121 – 122

16. ثواب الاعمال: علی صلوات الله علیه فرمود: اگر مکر و خدعه عاقبتش آتش نبود مکارترین عربها بودم(1).

17. ثواب الاعمال: از زاذان روایت شده که گفت: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود:: اگر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که می فرمود: مکر، خدعه و خیانت عاقبتش آتش است نشنیده بودم، مکارترین عربها بودم(2).

18. مجالس المفید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه به مردم میگفت: ای اهل کوفه آیا فکر می کنید که نمیدانم چه چیزی شما را اصلاح میکند؟ بله ولی من اکراه دارم که شما را با فاسد کردن خودم اصلاح کنم(3).

19. الإرشاد: از سعید بن کلثوم روایت شده که گفت: نزد صادق جعفر بن محمد علیه السلام بودم، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را یاد کرد و او را به چیزی که سزاوار آن است تمجید کرد و ستود، سپس گفت: به خدا که علی بن ابی طالب هرگز در دنیا مال حرامی نخورد تا اینکه از دنیا رفت. به خدا که هرگز برای او دو کار که رضایت خدا در هر دو است پیش نیامد مگر اینکه، کاری را که در دینش بر او سختتر بود انتخاب کرد. هرگز برای پیامبر مشکلی پیش نیامد مگر اینکه به خاطر اعتمادی که به علی علیه السلام داشت او را فراخواند، و از میان این امت هیچ کس جز او توان عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت. مانند کسی عمل میکرد که میان بهشت و جهنّم قرار دارد: امیداوار به پاداش آن و بیمناک از عقاب این. از دست رنج و عرق پیشانیش هزار بنده را برای رضای خدا و رهایی از آتش آزاد کرد. خانوادهاش را با روغن، شیره ترش و خرمای فشرده غذا میداد، و لباسش چیزی جز پارچه کرباس نبود. وقتی آستینش بلندتر از دستش میبود قیچی میخواست و آن را کوتاه میکرد(4).

1- . ثواب الاعمال : 261
2- . ثواب الاعمال : 261
3- .امالی المفید : 120 – 121
4- .آن را در الإرشاد چاپ شده نیافتیم.

20. السرائر: گروهی از قریش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و به او گفتند: ای امیرالمؤمنین اگر اشراف را برتری دهی سزاوارتر است تا خالصانه خیر خواه تو باشند. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ای مردم آیا از من میخواهید که عدالت را با ظلم بر کسی که بر او ولایت دارم بجویم؟ به خدا مادامی که قصه گوی شب قصه بگوید و ستارهها را در آسمان ببینم چنین نخواهد شد، به خدا که اگر دارایی خودم بود آن را میان آنها به مساوات تقسیم میکردم. پس اکنون که دارایی خودشان است چگونه خواهد بود. سپس فرمود: برای کسی که نیکی را در حق نااهلش انجام دهد چیزی جز ستایش لئیمان و مدح جاهلان نخواهد بود که اگر پای صاحب نیکی بلغزد بدترین همراه و بدترین دوست خواهند بود(1).

21. مناقب ابن شهر آشوب: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: در کلام خدای تعالی « هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ »(2)

{آیا او با کسی که به عدالت فرمان میدهد یکسان است} منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است که به عدالت فرمان میدهد، « وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ » {و او بر راه راست است}، و مانند آن را أبو المَضا از رضا علیه السلام روایت کرده است.

فضائل احمد، علی علیه السلام فرمود: روز قیامت با نُه چیز بر مردم احتجاج میکنم: بر پا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، عدالت با مردم، تقسیم مساوی، جهاد در راه خدا و بر پا داشتن حدود الهی و نظایر آن.

الفائق: عباس بن عبد المطلب و ربیعه بن حارث دو پسر خود فضل بن عباس و عبد المطلب بن ربیعه را فرستادند تا از او بخواهند آنها را در کار صدقات بگمارد. علی علیه السلام فرمود: به خدا که کسی از شما را بر کار صدقات نمیگماریم، ربیعه گفت: اختیار با توست. داماد پیامبر صلی الله علیه و آله شدی و ما بر آن حسادت نکردیم. علی علیه السلام ردایش را انداخت و بر روی آن دراز کشید و گفت: من ابو الحسن پیشگام هستم. به خدا چنین خواهم ماند تا اینکه دو پسر شما ناکام از چیزی که به خاطرش آن دو را فرستادید بازگردند. علی علیه السلام فرمود:

1- 2.مستطرفات السرائر آنچه ابان بن تغلب روایت کرده است.
2- نحل/76

این صدقه، چرکهای مردم است و بر محمد و آل محمد حلال نیست. زمخشری گفت: الحور: یعنی ناکامی(1).

توضیح: در نهایه گفته است که: در حدیث علی علیه السلام آمده است: «أنا ابوالحسن القرم» یعنی در فکر و اندیشه، پیشگام هستم. القرم: شتر بزرگ و برجسته است، یعنی من در میان آنها به منزله شتری بزرگ هستم. خطابی گفت: اکثر روایات «القوم» است با واو، که معنا ندارد، بلکه با راء است یعنی پیشگام در علم و تجربه امور(2). سخن حضرت علیه السلام که فرمود: «لا أریم» یعنی پیوسته و همواره در جای خود هستم. و همچنین در النهایه گفت: در حدیث علی علیه السلام: «حتی یرجع إلیکما ابناکما بحور ما بعثتما به» یعنی با «پاسخ» آن. گفته میشود:«کلّمته فما ردّ إلیّ حوراً» یعنی پاسخی نداد و گفته شده: منظور ناکامی است(3).

22. مناقب ابن شهر آشوب: میهمانی نزد حسن بن علی علیه السلام آمد.امام حسن علیه السلام از قنبر کاسهای عسل که از یمن آورده بود قرض گرفت، وقتی علی علیه السلام نشست تا آن را تقسیم کند گفت: ای قنبر اتفاقی برای این مشک افتاده است، گفت: درست گفتی، و او را از ماجرا با خبر کرد. خواست تا حسن علیه السلام را بزند. گفت: چه چیز تو را بر آن داشت تا قبل از تقسیم، از آن برداری؟ گفت: ما در آن حقی داریم، وقتی آن را به ما دادی، آن را باز میگردانیم. علی علیه السلام فرمود: پدرت به قربانت اگر چه تو در آن حقی داری اما حق نداری پیش از آنکه مسلمانان از حقوقشان بهرمند شوند از حقت بهرمند شوی. اگر ندیده بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله دندانهای تو را ببوسد تو را با زدن میآزردم. سپس درهمی به قنبر داد و گفت: با آن بهترین عسلی را که میتوان خرید بخر. راوی گفت: گویی من دستان علی علیه السلام را مینگرم که بر در مشک است و قنبر عسل را در

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 312
2- .النهایه 3 : 246
3- .النهایه 1 : 269

آن میریزد سپس آن را محکم میکند در حالی که می فرماید: خدایا بر حسن ببخش او نمیدانست(1).

توضیح: این خبر را از طریق مخالفان روایت کرده است و ما آن را صحیح نمیدانیم، و در صورت درست بودن احتمال دارد که برداشتن حسن علیه السلام از آن پیش از تقسیم مکروه باشد اگر چه حق داشت.

23. مناقب ابن شهر آشوب، فضائل أحمد: امّ کلثوم گفت: ای اباصالح ای کاش امیرالمؤمنین علیه السلام را میدیدی که اگر ترنجی آورده میشد چگونه عمل میکرد. حسن یا حسین علیهما السلام میرفتند تا ترنجی را بگیرند، اما علی علیه السلام از دست ایشان میگرفت و سپس دستور میداد تا میان مردم تقسیم شود.

مردی از خَثعم حسن و حسین علیهما السلام را دید که نان و سبزی و سرکه میخورند به آنها گفتم: آیا از اینها میخورید در حالی این همه نعمت در رحبه(فضای باز مسجد) است ؟ گفتند: چقدر از امیرالمؤمنین علیه السلام غافلی !

از زاذان روایت شده که گفت: قنبر جامهایی از طلا و نقره را در خارج از خانه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و گفت: تو چیزی باقی نگذاشتی و همه را تقسیم کردی. من این را برای تو پنهان کردم. شمشیرش را بیرون کشید و گفت: وای بر تو به راستی که میخواهی آتش وارد خانه من کنی. سپس با شمشیرش آن را پیش کشید و به آن ضربه زد تا از میان ظرف بریده شده سی و چند سکه پخش شد و گفت: آشنایان را خبر کنید. آمدند، گفت: این از سهم است در حالی که میگفت:

- این چیده من است و بهترین آن در میانش است. چه هر چیننده ای دستش به سوی دهانش است.

جُمَل أنساب الأشراف: زن خدمتکار در یکی از شبها پارچه مخملی به او داد. نپذیرفت که خود را با آن گرم کند. فرمود: این چیست؟ زن خدمتکار گفت: این پارچه صدقه است. فرمود: در باقی مانده شب ما را در مقابل سرما مقاوم ساختی.

1- .مناقب آل ابی طالب 1 : 312

و عقیل نزد او آمد. به حسن گفت: عمویت را بپوشان، با پیراهنی از پیراهنهایش و ردائی از رداءهایش او را پوشاند، وقتی زمان شام شد، نان و نمک آورد، عقیل گفت:چیزی غیر از آنچه میبینم نیست؟ گفت: آیا این از نعمت خدا نیست و سپاس بسیار برای اوست. گفت: بخششی به من کن تا با آن بدهی خود را ادا کنم، و کارم را سریع انجام بده تا از نزد تو بروم. گفت: ای ابا یزید بدهیت چقدر است؟ گفت: صدهزار درهم. علی علیه السلام گفت: به خدا نه چنین مالی نزد من است و نه مالک آن هستم. اما صبر کن تا سهم من از بخشش خارج شود. با تو به مواسات عمل میکنم. اگر نبود اینکه باید چیزی برای خانواده باشد، همه آن را به تو میدادم. عقیل گفت: بیت المال در اختیار توست و تو مرا به بخشش خود حواله میکنی؟ بخشش تو چقدر است؟ و اگر همه آن را به من بدهی چه میشود؟ گفت: من و تو در آن تنها به منزله یکی از مسلمانان هستیم، و بر بالای قصر حکومت مشرف بر صندوقهای اهل بازار باهم صحبت میکردند، علی علیه السلام به او گفت: ای ابا یزید اگر آنچه میگویم را قبول نداری پایین برو و قفلهای یکی از صندوقها را بشکن و آنچه در آن است بردار. گفت: در این صندوق ها چیست؟ گفت: در آنها اموال بازرگانان است. گفت: آیا از من میخواهی صندوقهای مردمانی که اموال خود را در آن گذاشته و بر خدا توکل کردهاند بشکنم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آیا تو از من میخواهی بیت المال مسلمین را باز کنم و اموال آنها را به تو بدهم در حالی که بر خدا توکل کرده و بر آن قفل زدهاند؟ اگر بخواهی شمشیرت را بردار من هم شمشیر بر میدارم به سوی حیره میرویم در آنجا بازرگانان ثروتمندی وجود دارد، بر یکی از آنها وارد میشویم و اموالش را میگیریم. گفت: دزد شدهای؟ امام گفت: از یک نفر دزدیدن بهتر از این است که از همه مسلمانان بدزدی. به او گفت: اجازه میدهی نزد معاویه بروم؟ به او گفت: به تو اجازه دادم. گفت: پس مرا برای این سفرم یاری کن. گفت: ای حسن به عمویت چهارصد درهم بده، عقیل خارج شد در حالی که میگفت:

- بی نیاز خواهد کرد مرا کسی که تو را از من بی نیاز کرد و پروردگاری نزدیک، دین ما را ادا میکند.

عَمرو بن علاء ذکر کرد که وقتی عقیل از او بخششی از بیت المال خواست امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تا روز جمعه صبر کن، صبر کرد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام روز جمعه نماز خواند به عقیل گفت: نظرت در مورد کسی که به اینان خیانت کند چیست؟ گفت: او بد مردی است. گفت: تو از من میخواهی که با بخشش به تو به اینان خیانت کنم.

از خطبه علی علیه السلام این است که فرمود: به خدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من در خواست داشت تا یک مَن از گندمهای بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و در خواست خود را تکرار میکرد. چون به گفتههای او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار میکنم. و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست بر میدارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی مینالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته؟ اما مرا به آتشی میخوانی که خدای جبّارش با خشم خود آن را گداخته است؟

و از امّ عثمان کنیز أمّ ولد علی علیه السلام روایت شده که گفت: در رحبه نزد علی رفتم در حالی که در مقابلش گل میخک انباشته شده ای در صحن مسجد بود، گفتم ای امیرالمؤمنین از این گل میخک گردنبندی به دختر من هدیه بده. گفت: بگیر از آن تو – با دستش درهمی به من داد – این در ابتدا از آن مسلمانان است، صبر کن تا سهم ما از آن به ما برسد سپس گردنبندی به دخترت هدیه میدهیم.

عبد الله بن زمعه از او مالی خواست، گفت: این مال نه از آن من است و نه تو، بلکه غنایم مسلمانان است و شمشیرهایشان آن را بدست آورده. اگر در جنگ آنها مشارکت کردی تو نیز مانند آنها سهم میبری و گرنه محصول دست آنها برای دهانهای غیر آنها نیست.

عاصم بن میثم به نزد او آمد در حالی که مالی را تقسیم میکرد، گفت: ای امیرالمؤمنین من پیرمردی مسن و ناتوانم، گفت: به خدا این از دست رنج من و میراث پدرم نیست. بلکه امانتی در دست من است، سپس فرمود: خدا رحمت آورد بر کسی که پیرمرد مسن ناتوانی را یاری دهد.

تاریخ طبری و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن مردویه روایت شده است که گفت: وقتی از یمن با شتاب به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورد و مردی از یارانش را بر سربازانی که همراهش بودند جانشین قرار داد، آن مرد، سربازان را نگه داشت و هر مرد از گروه را جامهای از کتان که همراه علی علیه السلام بود پوشاند وقتی نزدیک شدند علی علیه السلام بیرون آمد تا آنها را دریابد که ناگهان چشمش به جامه ها افتاد گفت: وای بر تو این چیست؟ گفت: آنان را پوشاندم تا وقتی در میان مردم میروند آراسته باشند، گفت: وای بر تو پیش از آن که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برسی؟ گفت: جامهها را از افراد گرفت و لباسهای کتانی آنها را پس داد. سپاه از کاری که با آنها کرد شکایت کردند. سپس از خدری روایت کرد که گفت: مردم از علی علیه السلام شکایت کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه فرمود: ای مردم از علی شکایت نکنید به خدا او به خاطر خدا شدت به خرج میدهد.

از مذاکره شنیدم که عمرو بن عاص شبی بر او وارد شد و او در بیت المال بود. چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشست، جایز نمیدانست که بدون استحقاق در روشنایی بنشیند.

از سخنان او در مورد بازگرداندن زمینهای گرفته شده توسط عثمان به مسلمانان: به خدا که اگر ببینم که با آن، زنان به ازدواج در آمده و بندگان خریداری شده آن را بر میگرداندم، به راستی که در عدالت گستردگی است و هر کس که عدالت بر او تنگ آید ظلم بر او تنگتر است.

از سخنان او وقتی مردم بعد از قتل عثمان خواستند با او بیعت کنند: مرا رها کنید و غیر مرا بجویید.ما امری را پیش رو داریم که چهرهها و رنگهای گوناگونی دارد، دلها بر آن استوار و عقلها ثابت نمیشود، آفتهای از همه سو هجوم آورده، و

راه گم شده است. بدانید که اگر من به شما پاسخ دهم با شما چنان میکنم که خود میدانم و به سخن هیچ کس و سرزنش سرزنشگر توجه نمیکنم.

در روایتی از ابی هیثم بن تیهان و عبدالله بن ابی رافع آمده که گفت: طلحه و زبیر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: این چنین نیست، عمر به ما عطا میکرد، فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به شما چه عطا میکرد؟ ساکت ماندند، فرمود: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله به مساوات میان مردم تقسیم نمیکرد؟ گفتند: بله، فرمود: در این صورت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیروی ارجح است یا سنت عمر؟ گفتند: سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ای امیرالمؤمنین ما صاحب سابقه، سختی و نزدیکی هستیم، گفت: سابقه شما بیشتر است یا من؟ گفتند: سابقه تو، گفت: نزدیکی شما بیشتر است یا نزدیکی من؟ گفتند: نزدیکی تو، گفت: سختی های شما بیشتر بوده یا من؟ گفتند: سختی های تو، گفت: به خدا که من و این کارگرم برابر هستیم – با دستش به کارگر اشاره کرد.

کتاب ابن حاشر با استناد به مالک بن اوس بن حدَثان در خبری طولانی آورده است: سهل بن حنیف برخاست و دست غلامش را گرفت و گفت: ای امیرالمؤمنین این غلام را آزاد کردم. سه دینار به او داد مانند آنچه به سهل بن حنیف داده بود.

یکی از طرفدارانش از او مالی خواست: گفت: عطایم آماده میشود و آن را با تو قسمت میکنم، گفت: اکتفا نمیکنم و به نزد معاویه رفت و به او پیوست. برای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و او را به آنچه بدست آورده بود با خبر کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام برای او نوشت: اما بعد، آن مالی که در دست توست پیش از تو صاحبی داشته و بعد از تو هم به سوی صاحب دیگری خواهد رفت، و برای تو فقط همان است که برای خود آماده کردهای، پس خود را بر نیاز فرزندت ترجیح بده که تو جامع دو فرد هستی: یا مردی که با آن در راه خدا عمل کند و او به آنچه تو بدبخت شدی سعادت یابد، و یا مردی که با آن در راه معصیت عمل کند و او با آنچه برایش گرد آوردهای بدبخت شود و سزاوار نیست که هیچ یک از این دو را برای

خود برگزینی.و آن را بر خود واجب سازی، برای کسی که رفته رحمت خدا را آرزو کن و در مورد کسی که مانده به روزی خدا اعتماد کن(1).

توضیح: فیروزآبادی گفت: أحین القوم: برایشان فراهم شد آنچه به خاطرش تلاش میکردند(2).

الکثب: جمع و ریختن(3).

و گفت: أغامت السماء: ابر در آسمان پدیدار شد(4). برد حقی: واجب و لازم شد.

24. مناقب ابن شهر آشوب: حکیم بن أوس گفت: علی علیه السلام مشکهای عسل را برای ما میفرستاد و میان ما تقسیم میکرد. سپس دستور میداد تا آن را بلیسند و بارهای میوه برای او آورده میشد. دستور به فروش آن میداد و پولش را در بیت المال میگذاشت.

سعید بن مسیّب: علی علیه السلام را دیدم که برای حیوانات گم شده مکانی ساخت و از بیت المال به مقداری علف به آن گم شده ها میداد که نه چاق میشدند نه لاغر. و هر کس نشانه از آن میداد آن را میگرفت وگرنه آن را در همان جا نگه میداشت(5).

توضیح: المربد بر وزن منبر: مکانی که شتر و گوسفند در آن نگهداری میشود.

25 . مناقب ابن شهر آشوب: عاصم بن میثم گفت: سبدی با انواع خوردنیها به علی علیه السلام هدیه داده شد. سفرهای خواست و بر روی آن پخش کرد سپس دور آن نشستند و خوردند.

ابوحریر: مجوسها روز نوروز جامهایی از نقره که در آن شیرینی بود به او هدیه دادند، شیرینیها را میان یارانش تقسیم کرد و آن را از جزیه ایشان به حساب آورد. دهقانی یک لباس زربافت را برای او فرستاد. عمرو بن حریث آن را به چهار هزار درهم از او خرید که از عطاء محسوب شد.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 312 – 315

2- . القاموس 4 : 218
3- . القاموس 1 : 121
4- . القاموس 4 : 158
5- . مناقب آل ابی طالب 1 : 315

الحلیه و فضائل أحمد: عاصم بن کُلیب از پدرش روایت کرد و گفت: مالی از اصفهان نزد علی علیه السلام آورده شد، اهل کوفه هفت گروه بودند. آن را هفت قسمت کرد و خمیر نانی در آن یافت آن را هفت قسمت کرد و بر روی هر سهم یک قسمت قرار داد، سران گروهها را فراخواند و میان آنها تقسیم کرد.

فضائل احمد: او ریسمانی در بیت المال دید و گفت: آن را به مردم بدهید، و یکی از آنها آن را گرفت.

مجالس ابن مهدی: دو جوان نزد امام حسن علیه السلام آمدند تا حکم کند خط کدام یک بهتر است. فرمود: بنگر چه میگویی که آن حکم است و امام علیه السلام بسیار حقگو و برپا کننده عدالت بود. وقتی راضی بود ناحق نمیگفت و وقتی خشمگین میشد از حق تجاوز نمیکرد(1).

26. تفسیرالعیاشی: از ابن نُباته روایت شده است که گفت: در حالی که علی علیه السلام روز جمعه بر روی منبر خطبه میگفت اشعث بن قیس از روی گردن مردم گذر میکرد و میآمد، گفت: ای امیرالمؤمنین افراد سست میان من و تو جدایی افکندهاند! گفت: علی علیه السلام فرمود: من با این بزرگانی که دستشان تنگ است چه کنم؟ مردمی را که اول صبح در طلب روزی خدا بپا میخیزند و آخر روز خدا را یاد میکنند برانم؟ آیا آنها را برانم تا مانند ظالمان باشم.(2)

توضیح: جزری گفت: در حدیث علی علیه السلام: «من یعذرنی من هولاء الضیاطره : چه کسی مرا از این ضیاطره معذور میدارد» آنان بزرگانی هستند که ثروتی ندارند، مفردش ضیطار و یاء زائده است(3).

27. کشف الغمه: از موسی بن جعفر از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمودند: حسین علیه السلام فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و سخن چینی گروهی را کرد. به من گفت قنبر را صدا کنم، علی علیه السلام به او

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 315 – 316
2- . تفسیر العیاشی 1 : 360

3- . النهايه 3 : 19

فرمود: به دنبال این سخن چین برو و به او بگو: چیزی به ما گفتی که خدا دوست ندارد پس برو خدا تو را حفظ نکند.

و از کتاب ابن طلحه روایت کرد که سوده دختر عُماره همدانیه بعد از مرگ علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، او را به خاطر اینکه روز صفین علیه او تحریک میکرد سرزنش کرد. کارش ادامه یافت تا این که گفت: چه میخواهی؟ گفت: خدا از کار ما چیزی برعهد تو نگذاشته و از حق ما چیزی بر تو واجب نکرده و پیوسته از جانب تو کسی به سوی ما میآید که جایگاه تو را بالا می برد و با قدرت حمایت تو می تازد، مانند خوشه ما را می چیند و مانند اسپند ما را می کوبد و ما را خوار میکند و مرگ را بر ما میچشاند. او بُسر بن ارطاه است که سوی ما آمده و مردانمان را کشته اموالمان را گرفته و اگر اطاعت نبود در ما عزت و مناعتی بود. اگر او را عزل کنی شکرگزار تو هستیم و گرنه انکارت میکنیم. معاویه گفت: مرا به قومت تهدید میکنی ای سوده؟ قصد دارم بر روی اسبی چموش سوارت کنم و به سوی او باز گردانم تا در مورد تو حکم کند. سوده لحظهای سرش را پایین انداخت سپس گفت:

- درود خدا بر روحی که در بر گرفت آن را قبری که عدل در آن مدفون شد.

- ملازم حق بود و آن را با چیزی عوض نمیکرد و ایمان و حق همواره همراه او بودند.

معاویه گفت: او کیست ای سوده؟ گفت: به خدا او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. به خدا نزد او رفتم به خاطر مردی که او را مأمور صدقات ما کرده بود و بر ما ظلم کرد، اتفاقی بر او وارد شدم در حالی که نماز میخواند وقتی مرا دید از نماز برگشت و با مهربانی، عطوفت و لطف رو به من کرد و گفت: آیا خواستهای داری؟ گفتم: بله و او را از ماجرا با خبر کردم، گریه کرد و سپس گفت: خدایا تو بر من و آنها گواه هستی من به آنها دستور ندادهام که به خلق تو ظلم کنند. سپس قطعه چرمی بیرون آورد و در آن نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم از جانب خدا برای شما برهانی آشکار آمد. « فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » {در پیمانه و وزن به حق رفتار کنید و با مردم کم

ص: 142

فروشی نکنید و در زمین بعد از اصلاح آن فساد ایجاد نکنید این برای شما بهتر است اگر اهل ایمان هستید.} وقتی این نوشتهام را خواندی آنچه از کار ما در دست توست حفظ کن تا کسی که آن را از تو میگیرد نزد تو آید و السلام.

سپس نامه را به من داد. به خدا که آن را با گل مهر نکرد و پنهان نساخت، نامه را نزد صاحبش آوردم برکنار شده و از نزد ما رفت. معاویه گفت: برای او آنچنان که می خواهد بنویسید و او را راضی به خانه اش بفرستید(1).

توضیح: کلامش: «أشوس» الشوس: با گوشه چشم با تکبر و خشم نگاه کردن که در اینجا مناسب نیست. و شاید اشتباهاً أشرس باشد، گفته میشود: رجل أشرس: یعنی سخت و بسیار مخالف و الشرس با کسره یعنی خار کوچک. کلامش: «قد حالف الحق» یعنی هم پیمان آن بود و از آن جدا نمیشد.

28. إرشاد القلوب: ضِرار بن ضَمره لَیثی بر معاویه وارد شد. به او گفت: علی علیه السلام را برای من توصیف کن. گفت: آیا مرا از این معذور میداری؟ گفت: نه معذور نمیدارم. گفت: به خدا که بلند همت و نیرومند بود. قاطع سخن میگفت و عادلانه قضاوت میکرد. سرشار از علم بود. و همه وجودش حکمت بود. از دنیا و زیبایی آن بیزار بود. با شب و خلوت آن الفت داش. به خدا بسیار اشک میریخت و میاندیشید دستش را بر میگرداند و خود را مورد خطاب قرار میداد، و با پروردگارش مناجات میکرد. لباس زمخت و غذای سخت را دوست میداشت. به خدا قسم در میان ما مانند یکی از ما بود، وقتی نزد او میرفتیم ما را نزدیک میکرد و وقتی از او میخواستیم پاسخ میداد، با وجود نزدیکی او به ما و قرابت ما به او به خاطر ابهتش با او سخن نمیگفتیم .و به خاطر بزرگیش چشم خود را بالا نمیگرفتیم، و اگر لبخند میزند دندانهای چون مروارید نمایان میشد. اهل دین را بزرگ میداشت و مساکین را دوست میداشت. نیرومند را در راه باطلش گستاختر، و فقیر را از عدالتش ناامید نمیکرد. خدا را گواه میگیرم که او را در برخی از مواضعش دیدم در حالی که شب پردههایش را افکنده و ستارههایش هجوم آورده

1- . كشف الغمه : 50

بود، در محرابش ایستاده از ریش خود گرفته و همچون مار گزیده به خود میپیچد، و مانند فرد اندوهگین میگرید، گویی صدای او را هم اکنون میشنوم که میگفت: ای دنیای پست! آیا بر من ظاهر شدهای یا به سوی من اشتیاق یافتهای؟ بعید است بعید است. غیر مرا بفریب مرا به تو نیازی نیست. تو را سه طلاقه کردم و برای من در آن راه بازگشتی نیست. عمر تو کوتاه، خطر تو نزدیک و آرزویت حقیر است. آه آه از کم بودن توشه، طولانی بودن سفر، تنهایی در راه و عظمت مقصد، سپس اشکهای معاویه بر روی ریش او جاری شد و آن را با آستینش پاک کرد. و مردم با حالت گرفتگی صدا به گریه افتادند سپس گفت: به خدا قسم ابو الحسن این چنین بود. صبر تو بر او چگونه است ای ضرار؟ گفت: مانند صبر کسی که تنها فرزندش را بر روی سینهاش سر ببرند و او نه اشکش جاری میشود و نه حسرتش آرام و ساکن میگیرد. سپس برخاست و با حالت گریه خارج شد. معاویه گفت: ولی اگر شما مرا از دست بدهید در میان شما کسی نیست که من را اینگونه ثناء گوید. یکی از حاضران گفت: دوست به اندازه دوستش(1).

توضیح: کلامش: بعید المدی، مدی: هدف و آن کنایه از بلند همتی در به دست آوردن کمالات است، یا کنایه از رفعت جایگاه او در سعادت است به گونه کسی در فضائلش به او نمیرسد. کلامش: «و تنطق الحکمه عن نواحیه» یعنی به خاطر فراوانی و زیادی حکمت گویی که از اطراف و جوانب مختلفش سخن میگوید، و بدون اینکه سخن گوید از حکمت او بهرمند میشوند. در برخی نسخهها با فاء آمده یعنی قطره قطره میریزد و جاری میشود، و شاید بلیغتر باشد.

29. الکافی: گروهی از شیعیان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین ای کاش این اموال را بیرون آوری و میان این سران و اشراف تقسیم کنی و آنها را بر ما برتری دهی تا وقتی که کارها به سامان میشود. آنگاه به آن تقسیم عادلانه و عدالت با مردم که خدا تو را با سرشته است بازگردی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر شما، آیا از من میخواهید تا پیروزی را با ظلم بر کسانی

1- . الارشاد للدیلمی 2 : 13 – 14

از اهل اسلام که بر آنها ولایت یافتهام بجویم؟ نه به خدا مادامی که قصه گوی شب قصه گوید و ستارهها را در آسمان ببینی این چنین نخواهد بود. به خدا قسم اگر اموال آنها از آن من بود با آنها به مساوات رفتار میکردم. پس اکنون که اموال خودشان است چگونه خواهد بود، سپس مدت طولانی ساکت ماند، بعد سرش را بالا گرفت و گفت: هر کس از میان شما مالی دارد از فساد بر حذر باشد. بخشش آن به ناحق اسراف است. آن مال نام صاحبش را در دنیا بالا میبرد و نزد خدا پایین میآورد، فردی مالش را در ناحق خرج نمیکند و به غیر مستحق نمیدهد مگر اینکه خدا سپاسگزاری آنها از او را برایش حرام میکند و دوستی آنها برای غیر او است. اگر کسی از آنها برای او باقی ماند که از او سپاسگزاری کرد و از خود برای او خیر خواهی نشان داد آن فقط چاپلوسی و دروغ است و اگر پای دوستشان بلغزد سپس به کمک و تلافی آنها احتیاج پیدا کند آن دوست سرزنش کارترین دوست و بدترین همراه خواهد بود و اگر فردی مالش را به غیر مستحق دهد بهرهای نصیبش نشود جز ستایش لئیمان و ثنای اشرار مادامی که به او نعمت دهد و او را گرامی دارد و سخن جاهل که گوید: چقدر سخاوتمند است، در حالی که او نزد خدا بخیل است. چه بهرهای ویرانگرترو زیانبارتر از این بهره و کدام معروفی کم فایدهتر از این معروف است؟ هر کس از شما مالی دارد باید به وسیله آن با نزدیکان پیوند گیرد، نیک میهمانی دهد، بنده و اسیر آزاد کند و به در راه مانده یاری رساند، که دست یافتن به این خصوصیات بزرگی در دنیا و شرافت در آخرت است(1).

توضیح: أرّم با تشدید میم و راء مهمله و معجمه یعنی ساکت شد و العانی: اسیر و هر کسی که خوار و ذلیل شود و سر فرود آورد.

30. الکافی: از حبیب بن أبی ثابت گفت: از همدان و حُلوان برای امیرالمؤمنین علیه السلام عسل و انجیر آمد آشنایان را خبر کرد تا یتیمان را بیاورند به آنها اجازه داد تا سر مشکها را بلیسند و او آن را کاسه کاسه میان مردم تقسیم میکرد، به او گفته

1- . فروع الکافی (بخش چهارم از چاپ جدید) : 31 -32

شد: ای امیرالمؤمنین آنها چرا آن را میلیسند؟ گفت: امام پدر یتیمان است. همانند مراعات پدران به آنها گفتم آن را بلیسند(1).

31. الکافی: امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی میخواست مردی را توبیخ کند میگفت: به خدا تو ناتوانتر از تارک غسل روز جمعه هستی و او پیوسته تا جمعه بعدی در پاکیزکی به سر میبرد.(2)

32.الکافی: از احمد بن محمد و با اسناد مختلف در مورد اقامه دعوای امیرالمؤمنین علیه السلام بر عاصم بن زیاد وقتی که عباء بر تن کرد و لباسی که پاها را میپوشاند رها کرد. برادرش ربیع بن زیاد از او به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد که خانواده و فرزندش را با این کار اندوهگین ساخته است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عاصم بن زیاد را نزد من بیاورید. او را آوردند، وقتی او را دید چهره در هم کشید و به اوگفت: از خانوادهات خجالت نمیکشی آیا به فرزندت رحم نمیکنی؟ خدا را نمیبینی طیبات را برای تو حلال کرده و اکراه دارد که تو خود را از آن محروم کنی؟ تو در مورد این مسئله پایین تر از خدایی. آیا خدا نمیفرماید: « وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ فِیها فاکِهَهٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْأَکْمامِ »(3) {و زمین را برای مردم نهاد، در آن میوهها و نخلها با خوشههای غلاف دار} آیا نمیفرماید: « مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ »(4) {دو دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] باهم برخورد کنند} تا کلامش « یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ »(5)

{از دو [دریا] مروارید و مرجان بیرون آورد}، به خدا که تحقیر کردن نعمتهای خدا در عمل نزد خدا بهتر از تحقیر آن در سخن است، خدای عزّو جلّ میفرماید: « وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(6)

{از نعمت پروردگار خویش با [مردم] سخن بگوی}، عاصم گفت: ای امیرالمؤمنین پس برای چه در غذایت به غذای سخت و ناخوش و در لباست به لباس زمخت اکتفا

1- . اصول الکافی (بخش اول از چاپ جدید) : 406
2- . فروع الکافی(بخش سوم از چاپ جدید) : 42
3- . الرحمن /10 – 11

4- . الرحمن 19 – 20
5- . الرحمن 22
6- . الرحمن 22

کردهای؟ فرمود: وای بر تو خدای تعالی بر ائمه عدل واجب کرده است که خود را با ضعیفترین مردم همانند کنند تا فقر فقیر بر او سخت نیاید، عاصم بن زیاد، عباء را کنار گذاشت و و لباس بلندی که پاها را میپوشاند بر تن کرد(1).

33. تفسیر فرات بن ابراهیم: قاسم بن حمّاد دلّال از امام باقر علیه السلام روایت کرد و گفت: وقتی پنج آیه « أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً » {[آیا آنچه شریک میپندارید بهتر است] یا آن کس که آسمانها و زمین را خلق کرد...} تا کلامش « إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ »(2)

{اگر راست میگویید} نازل شد و علی علیه السلام کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود همچون گنجشگ بر خود لرزید. گفت: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو را چه شده ای علی؟ فرمود: در شگفتم از جسارت آنها بر خدا و بردباری خدا نسبت به آنها. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله دستی بر او کشید و گفت: مژده ای علی که منافقی تو را دوست و مؤمنی تو را دشمن ندارد. اگر تو نبودی حزب خدا و رسولش شناخته نمیشد(3).

34. الکافی: از عبد الأعلی بنده آل سام روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم می بینند که تو مال بسیار داری. گفت: این برای من عیب نیست، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روزی بر افراد مختلفی از قریش گذر کرد در حالی که پیراهن پارهای بر تن داشت. گفتند: علی بیپول شده است، امیرالمؤمنین علیه السلام آن را شنید. به کسی که عهدهدار صدقههایش بود دستور داد تا خرمایش را جمع کند و برای کسی چیزی نفرستد و آن را ذخیره کند، سپس به او گفت: آن را یکی یکی بفروش و به درهم تبدیل کن. سپس در جایی که خرما را میگذاری قرار ده و با آن همان جا جمع آوری کن و به کسی که این کار را انجام میداد فرمود: وقتی خرما خواستم بالا برو و به پولها نگاه کن و با پا به آن ضربه بزن گویی که درهمها را نگه نمیداری تا اینکه آن را پخش کنی. سپس به سوی مردی از آنها فرستاد و او را خواست. سپس خرما خواست. وقتی بالا رفت تا خرما بریزد با پا

1- . اصول الکافی (بخش اول از چاپ جدید) : 410 – 411
2- . نمل/60 - 64

3- . تفسير فرات : 115

ضربه زد و درهمها پراکنده شدند. گفتند: این چیست ای ابا الحسن؟ فرمود: این دارایی کسی است که مالی ندارد. سپس دستور داد و فرمود: به اهل همه خانههایی که خرما را برای آنها میفرستادم بنگرید در داراییش بنگرید و برای او بفرستید(1).

35.الکافی: به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که طلحه و زبیر میگویند که علی مالی ندارد. گفت: این موضوع بر او سخت آمد و به وکلایش دستور داد تا محصولش را جمع آوری کنند. تا اینکه سال سپری شد و نزد او آمدند در حالی که از در آمد محصول صد هزار درهم جمع کرده بودند. آن را پیش رویش پخش کرد و به دنبال طلحه و زبیر فرستاد آمدند، به آن دو گفت: این مال، به خدا هیچ کس سهمی در آن ندارد و برای آنها قابل قبول بود. گفت: رفتند و میگفتند: او مال دارد(2).

36. الکافی: از برید بن معاویه روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میگفت: امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور جمع آری صدقه را از کوفه به بادیه آن فرستاد. گفت: ای بنده خدا راهی شو و برتوست تقوای خدای یگانه که شریکی ندارد. دنیای خود را بر آخرت ترجیح نده و محافظ آنچه تو را بر آن امین دانستم باش، مراقب حق خدا در آن باش تا اینکه به گروه بنی فلان برسی، وقتی آمدی، بر آب آنها وارد شو بدون این که میان آنها مختلط شوی، سپس با آرامش و وقار قدم بگذر تا در میان آنها قرار بگیری. بر آنها سلام بفرست سپس بگو: ای بندگان خدا ولی خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را از اموالتان بگیرم. آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که آن را به ولیش ادا کنید؟ اگر کسی به تو گفت: نه، بر او تکرار نکن، و اگر کسی به تو پاسخ مثبت داد، با او همراه شو بدون اینکه او را بترسانی یا وعده دهی مگر به خیر. وقتی به دارایی او رسیدی بدون اجازه او بر آن وارد نشو چرا که بیشتر دارایی از آن اوست. بگو: ای بنده خدا آیا اجازه میدهی بر داراییت وارد شوم؟ اگر به تو اجازه داد با تسلط و خشونت بر آن وارد نشو، اموال را دو قسمت کن سپس او را در انتخاب هر قسمت که خواهد مخیر کن. هر قسمت را که انتخاب کرد به آن تعرض نکن، سپس باقی مانده را به دو قسمت

1- .فروع الکافی (بخش ششم از چاپ جدید) : 439
2- . فروع الکافی (بخش ششم از چاپ جدید) : 440

تقسیم کن و او را در انتخاب هر قسمت که گزیند آزاد بگذار و هر قسمت را انتخاب کرد به آن تعرض نکن. اینکار را ادامه بده تا اینکه در آن به اندازه حق خدا تبارک و تعالی باقی بماند وقتی این مقدار باقی ماند حق خدا را از آن بگیر، اگر از تو خواست فسخ کنی بپذیر، سپس با هم مختلط کن، و چنان کن که بار اول کردی تا اینکه حق خدا را از مال او بگیری. وقتی آن را گرفتی به کسی بسپار که خیرخواه، دلسوز، امانتدار و محافظ باشد و در مورد چیزی از آن ظالمانه رفتار نکند. سپس آنچه از گروههای مختلف نزد تو جمع آوری شده به سوی ما بفرست تا آن را چنانکه خدای عزّوجلّ دستور داده تبدیل کنیم. وقتی فرستادهات آن را آورد به او بگو میان شتری و شیرخوارهاش حایل نشود و میان آن دو جدایی نیفکند، و از شتر زیاد شیر ندوشد که این باعث ضرر شیرخوارهاش شود و آن را در سواری خسته نکند. باید میان آنها به عدالت رفتار کند و آنها را بر هر آبی که میگذرد وارد کند، و آنها را از زمین گیاه دار به سوی راه میانبر برنگرداند در زمانی که در آن استراحت میکنند و میدوند، باید تا میتواند با آنها به نرمی رفتار کند، تا به إذن خدا فربه و چاق بدون خستگی و ناتوانی نزد ما بیایند. پس ما آنها را به إذن خدا طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه و آله میان أولیاء الله تقسیم میکنیم، و این برای تو اجری بزرگتر، و به هدایت نزدیکتر است. خدا به آن ، تو و تلاش و خیر خواهی تو نسبت به کسی که تو را فرستاده و به خاطر نیازش فرستاده شدی مینگرد. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: خدا به ولییش که در راه طاعت و خیرخواهی او و امامش تلاش میکند نمینگرد مگر همراه ما در جایگاه رفیع.

گفت: سپس امام صادق علیه السلام گریست و گفت: ای برید! به خدا حرمتی از خدا باقی نمانده مگر اینکه هتک شده و نه عمل به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه وآله، و از زمانی که خدا امیرالمؤمنین را از دنیا برده حدی میان این خلق بر پا نشده است. تا امروز به چیزی از حق عمل نشده است، سپس گفت: به خدا که ایام و روزگار نمیگذرد مگر اینکه خدا مردهها را زنده میکند و زنده را میمیراند. خدا حق را به صاحبش باز میگرداند، و دینش را که برای خود و پیامبرش

صلی الله علیه و آله خواسته برپا میکند، مژده باد مژده باد بر شما که به خدا حق جز در دستان شما نیست(1).

توضیح: أوعز إلیه: ارائه کرد، و در النهایه گفت: در حدیث علی علیه السلام «و لا یمصرنّ لبنها فیضرّ ذلک» المصر: شیر دوشیدن با سه انگشت. منظور: زیاد از آن شیر ندوش(2).

و ابن ادریس در السرائر گفت: شنیدم کسی میگفت: و تغبق با غین و باء، از غبوق که نوشیدن در شامگاه است میباشد، این اشتباهی قبیح است. و آن تعنق با عین و نون است از العنق و آن نوعی از حرکت شتر است، حرکت سریع. راجز گفت:

- ای شتر به سرعت حرکت کن به سوی سلیمان تا آسوده و راحت شوی.

یعنی: آن ها را از زمین پر گیاه به سوی راه میانبر برنگردان در زمانی که در آن سختی و مشقت است، و از این رو گفت: «تریح» از الراحه است و اگر از الرواح باشد باید میگفت: «تروح» و نمیگفت «تریح» چرا که الروّاح در زمان شب و نزدیک به آن است. غبوق نوشیدن شامگاهی است چنانکه گفتیم، پس معنایی برای آن باقی نمیماند و تنها آن چیزی است که تبیین کردیم(3).

جوهری گفت: سحّت الشاه تسحّ – با کسره – سحوحا و سحوحه یعنی چاق شد. و غنم سحاح یعنی چاق(4).

میگویم: آن را در نهج البلاغه با تغییر روایت کرده است و در کتاب الفتن آورده ام.

37. الکافی: إسماعیل بن إبراهیم بن مُهَاجِر از مردی از ثقیف روایت کرد و گفت: علی ابن ابی طالب علیه السلام مرا عامل بانِقیَا و منطقهای از مناطق کوفه قرار داد و در حضور مردم به من فرمود: به خراجت بنگر و در آن جدی باش، درهمی از آن رها نکن و وقتی خواستی به سوی کارت بروی نزد من بیا. نزد او رفتم به من گفت: آنچه از من شنیدی حیله بود، بر حذر باش از اینکه مسلمان، یهودی یا

1- . فروع الکافی (بخش سوم از چاپ جدید) : 536 – 538
2- .النهایه 4 : 97
3- .السرائر : 107
4- .الصحاح : 373

نصرانیای را به خاطر درهمی خراج بزنی یا چهار پای کاریی را برای درهمی بفروشی. ما امر شدهایم تا فقط مازاد خرج را بگیریم(1).

توضیح: ابن ادریس در السرائر گفت: بانقیا قادسیه است و آنچه از نواحی آن بر آن ولایت یافت. و چون ابراهیم علیه السلام آن را چنین خواند به این نام است. گفت: «کونی مقدّسه» یعنی پاکیزه باش. و بانقیا نامیده شده چون ابراهیم آن را به صد گوسفند ماده از گلهاش خرید. چون «با» صد و «نقیا» گوسفند است در زبان نبط، و أعشی قیس در شعر بانقیا را ذکر کرده است. زبان شناسان تفسیرش کردهاند و کتب سیره کوفه آنچه ذکر کردیم را پذیرفته است(2).

جزری گفت: در آن «أمَر اللهُ نبیّه أن یأخذ العفو من أخلاق الناس» و آن آسان و راحت است. یعنی دستور داد تا اخلاق مردم را تحمل کند و آنچه آسان و ممکن است را بپذیرد و بر آنها سخت نگیرد(3)،

و جوهری گفت: عفو المال: آنچه مازاد بر نفقه است(4).

38. الکافی: امیرالمؤمنین روزی بر روی منبر کوفه میگفت: ای مردم اگر زشتی نیرنگ نبود من زیرکترین مردم بودم. بدانید که هر نیرنگی جرمی به همراه دارد، و هر جرمی کفری، آگاه باشید که نیرنگ و جرم و خیانت در آتش است(5).

39. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بر کنیزی گذر کرد که از قصابی گوشت میخرید و میگفت: بر من بیافزای. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: بر او بیافزای که آن باعث برکت بیشتر است(6).

40.الکافی: از حسن الصقیل روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میگفت: دوستدار علی علیه السلام جز حلال نمیخورد، چرا که امامش چنین بود. و دوستدار عثمان اهمیتی نمیدهد حلال میخورد یا حرام، چرا که امامش چنین بود. گفت: سپس به ذکر علی علیه السلام بازگشت و گفت: قسم به

1- . فروع الکافی (بخش سوم از چاپ جدید) : 540
2- . السرائر : 110
3- .النهایه 3 : 111
4- .الصحاح : 2432
5- .اصول الکافی (بخش دوم از چاپ جدید) : 338
6- .فروع الکافی (بخش پنجم از چاپ جدید) : 152

کسی که جانش را گرفت از دنیا چیز حرامی، نه کم و نه زیاد نخورد تا اینکه از آن جدا شد. بر او دو کار همزمان که هر دو اطاعت خدا بود پیش نیامد مگر اینکه آن یکی که بر بدنش سختتر بود را انتخاب کرد. و هرگز امر سختی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد مگر اینکه به خاطر اعتماد به او، او را به سوی آن فرستاد. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی جز علی طاقت عمل او را نداشت. مانند کسی عمل میکرد که گویی به بهشت و جهنم مینگرد. هزار بنده را از دارایی خودش آزاد کرد، که در بدست آوردن آن دستانش زخمی و پیشانیش عرق آلود شد. و همه اینها برای جلب رضایت خدا و رهای از آتش بود. غذایش چیزی جز سرکه و روغن نبود و شیرینیش اگر میافت خرما، و لباسش از کرباس بود و وقتی چیزی از لباسش اضافه میآمد قیچی میخواست و آن را میبرید(1).

توضیح: الحفا: نرم شدن قدم به دلیل راه رفتن. الجَلَم: قیچی.

41. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله از زمانی که خدا او را فرستاد تا زمانی که از دنیا رفت به خاطر تواضع در مقابل خدای عزّوجلّ هرگز در حالت تکیه چیزی نخورد، و هرگز کسی ندید که در کنار همنشینش پاهایش را دراز کند. وقتی با کسی دست میداد هرگز دستش را نمیکشید مگر اینکه خود فرد دستش را میکشید. رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز بدی را تلافی نکرد. خدا به او فرمود: « ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ » (2) {بدی

را به شیوهای نیکو دفع کن} و چنین کرد. هرگز سائلی را منع نکرد. اگر داشت عطا میکرد وگر نه میگفت: خدا به او بدهد. هرگز چیزی را از جانب خدا عزّوجلّ عطا نکرد مگر اینکه خدا به او اجازه داد که اگر بخواهد بهشت را عطا کند بتواند. گفت: و برادرش بعد از او به خدایی که جانش را گرفت هرگز از دنیا حرامی نخورد تا از آن خارج شد، به خدا اگر دو کار که هر دو اطاعت خدای عزّوجلّ بود پیش میآمد آن کار را که بر بدنش سختتر بود انتخاب میکرد. به خدا قسم هزار بنده را برای رضای خدا آزاد کرد که در این راه دستانش زخمی شد. به خدا بعد از رسول خدا

1- .روضه الکافی : 163 – 164
2- .مومنون/96

صلی الله علیه و آله کسی جز او توان عمل پیامبر را نداشت. به خدا قسم برای پیامبرصلی الله علیه و آله امر دشواری پیش نیامد مگر اینکه به خاطر اعتماد به علی او را به سوی آن روانه کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله او را میفرستاد و جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپش قرار میگرفت. سپس باز نمیگشت مگر اینکه خدا برای او گشایش ایجاد میکرد.

توضیح: دبرت با کسره یعنی زخمی شد

42. الکافی: شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمود: علی علیه السلام در غذا و رفتار شبیهترین مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله بود. خود نان و روغن میخورد و به مردم نان و گوشت میداد. فرمود: و علی علیه السلام آب میکشید و هیزم جمع میکرد و فاطمه سلام الله علیها آرد میساخت، خمیر میکرد و نان میپخت و وصله میزد. و فاطمه از زیباروترین انسانها بود گویی گونههایش دو گل سرخ بودند. صلی الله علیها و علی أبیها و بعلها و ولدها الطاهرین(1).

43.الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی علی علیه السلام ولایت یافت از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ستایش کرد و سپس گفت: به خدا من شما را درهمی از غنایمتان محروم نخواهم کرد. اگر خوشه خرمایی برای من در یثرب به بار نشیند به خود شما صدقه داده میشود. آیا میبینید که از خود منع و به شما عطا میکنم؟ گفت: عقیل کرّم الله وجهه به سوی او برخاست و به او گفت: تو را به خدا ! مرا با سیاهی در مدینه یکسان قرار میدهی، گفت: بنشین آیا اینجا کسی غیر از تو نیست که صحبت کند؟ برتری تو به او جز به سابقه و تقوا نیست(2).

44. امالی الصدوق: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پنج چیز به ما اختصاص یافته: فصاحت، زیبا رویی، سخاوت، کمک رسانی و بهره نزد زنان(3).

45. دعوات الراوندی: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: چرا مجاور قبرستان شدهای؟ گفت: من آنها را همسایگان راستین یافتم، از بدی باز میدارند و

1- .روضه الکافی : 165
2- .روضه الکافی : 182
3- . الخصال 1 : 138

آخرت را یاد آور میشوند. حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به مصیبتی دچار نمیشد مگر اینکه در آن روز هزار رکعت نماز میخواند و به شصت فقیر صدقه میداد و سه روز روزه میگرفت(1).

میگویم: عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: قیس بن ربیع از یحیی بن هانئ مرادی از مردی از قومش که به او زیاد بن فلان گفته میشد روایت کرد و گفت: همراه علی علیه السلام، ما، شیعیان و نزدیکانش در خانهای بودیم. رو به ما کرد و همه ما را میشناخت.گفت: این قوم بر شما سیطره مییابند، دستانتان را قطع میکنند و چشمانتان را در میآورند. مردی از ما گفت: و شما در آن زمان زنده هستید؟ گفت: خدا مرا از آن امان داده است. رو کرد و یک نفر میگریست. به او گفت: ای احمق آیا با لذتهای دنیا درجات آخرت را میخواهی؟ خدا فقط صابران را وعده داده است.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام وقتی نماز صبح میخواند پیوسته تعقیبات می خواند تا خورشید طلوع میکرد و وقتی صبح میشد فقراء، مساکین و سایر مردم نزد او میآمدند، به آنها فقه و قرآن میآموخت، زمانی داشت که در آن از مجلسش بر میخاست. روزی برخاست و به مردی گذر کرد که حرف ناسزایی به او زد – گفت: امام باقر علیه السلام نام آن را نگفته است – از همان راهی که آمده بود بازگشت و بر منبر رفت و دستور داد تا ندا داده شود: نماز برپاست. خدا را حمد و ثنا کرد و سپس گفت: ای مردم نزد خدا چیزی دوست داشتنیتر و سودش فراگیرتر از بردباری و فقهِ امام نیست. و چیزی نزد خدا مبغوضتر و زیانش فراگیرتر از نادانی و سستی اندیشه امام نیست. آگاه باشید هر کس پند دهندهای از نفسش در او نباشد، محافظی از جانب خدا برای او نیست. و هر کس با خود به انصاف رفتار کند خدا بر عزت او میافزاید. بدانید که خوار شدن در اطاعت خدا به قرب الهی نزدیکتر است از عزت طلبیدن در معصیت او. سپس گفت: آنکه پیشتر سخن گفت کجاست؟ نتوانست انکار کند. گفت: منم ای

1- . نسخه خطی

امیر المؤمنین، گفت: اگر میخواستم میگفتم. گفت: ببخش و درگذر که تو اهل آنی، علی علیه السلام فرمود: بخشیدم و در گذشتم. به امام باقر علیه السلام گفته شد: چه میخواست بگوید؟ گفت: خواست نسبش را ذکر کند.

همچنین زراره روایت کرد و گفت: به جعفر بن محمد علیه السلام گفته شد: گروهی هستند که به علی علیه السلام عیب می بندند. فرمود: در چه چیز به او عیب می گیرند بی پدر شوند آیا در او موضع نقص و بحثی بود؟ به خدا هرگز برای علی علیه السلام دو کار که هر دو اطاعت خدا بود پیش نمیآمد مگر به سختترین و پر مشقتترین آن دو عمل کرد. چنان عمل میکرد که گویی میان بهشت و جهنّم ایستاده، به پاداش اینان مینگرد و برای آن عمل میکند و به عقاب اینان مینگرد و عمل میکند. وقتی به نماز میایستاد و میگفت «وجهت وجهی» رنگش تغییر میکرد تا جایی که از صورتش مشخص میشد. هزار بنده را آزاد کرد که همه از دست رنج خودش بود و در آن عرق بر پیشانیش نشست و دستانش زخمی شد. و بشارت داده شد به چشمهای در دارایی او که مانند گردن شتر جوشیده بود و فرمود: بشارت بر وارث . سپس آن را صدقهای برای فقراء، مساکین و در راه مانده قرار داد تا زمانی که خدا، زمین و آنکه در آن است را ارث ببرد. تا خدا آتش را از روی او برگرداند(1).

و در جایی دیگر گفت: علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی از فضیل بن جَعد روایت کرد و گفت: مهمترین دلیل کنارهگیری عرب از امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله مال بود. او افراد برجسته را بر غیر آن و عرب را بر عجم برتری نمیداد، با سران و بزرگان قبائل مدارا نمیکرد چنانکه پادشاهان میکنند. و کسی را به خود نزدیک نمیکرد. و معاویه بر خلاف او بود. مردم علی را رها کردند و به معاویه پیوستند. علی علیه السلام از سستی یارانش و فرار آنها به سوی معاویه به اشتر شکایت کرد. اشتر گفت: ای امیرالمؤمنین ما با اهل کوفه به جنگ اهل بصره رفتیم، و با اهل بصره و کوفه به جنگ اهل شام رفتیم و نظر مردم یکی بود و بعد اختلاف پیدا کردند. دشمنی کردند و نیت ضعیف و تعداد کم شد. تو به عدالت با آنها برخورد می

1- .شرح النهج 1 : 488 – 489

کنی و در میان آنها به حق عمل میکنی و میان وضیع و شریف به انصاف رفتار میکنی، فرد برجسته نزد تو برتری جایگاه ندارد. گروهی از کسانی که با تو بودند از حق به تنگ آمدند وقتی که آنان را شامل شد، و از عدالت غمگین شدند وقتی که در آن قرار گرفتند، و رفتار معاویه با ثروتمندان و افراد برجسته را دیدند، دلهای مردم به دنیا مشتاق شد، و کسی که همنشین دنیا نبود کم شد. بیشتر آنها از حق بیزار و خریدار باطلند و دنیا را ترجیح میدهند. ای امیرالمؤمنین اگر مال را بذل و بخشش کنی گردنهای مردان به سوی تو مایل میشود و خیرخواهی و دوستیشان خالصانه میگردد. ای امیرالمؤمنین خدا به تو لطف کند و دشمنانت را سرکوب و جمعشان را از هم بگسلد، نیرنگشان را سست و کارهایشان را پراکنده سازد. « إنّه بما یعملون خبیر».

علی علیه السلام فرمود: اما در باره آنچه از عمل و سیره ما در مورد عدالت ذکر کردی، خدای عزّوجلّ میفرماید: « مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ »(1) {هر که کار شایسته کند به سود اوست و هر که بدی کند به زیان اوست و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست}. من از این که در آنچه گفتی کوتاهی کنم میترسم، اما آنچه در مورد سنگینی حق بر آنها گفتی که به خاطر آن از ما جدا شدند، خدا میداند که آنها به خاطر ظلم از ما جدا نشدند و وقتی از ما جدا شدند به عدالت پناه نبردند. نخواستند مگر دنیایی که از دست آنها رفتنی است و از آن جدا می شوند، و در قیامت پرسیده شوند: برای دنیا خواستند یا برای خدا عمل کردند. و اما آنچه در مورد بذل و بخشش اموال و مدارا با مردان گفتی، ما را نرسد که به کسی بیش از حقش از غنایم بدهیم. خدای سبحان گفت و سخنش حق است: « کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ »(2) {بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خدا با شکیبایان است}. و خدا محمد صلی الله علیه و آله را تنها بر انگیخت و بعد از اندک بودن فراوان ساخت و گروهش را بعد از خواری عزت داد و اگر خدا بخواهد این کار را بر

1- .فصلت / 46
2- . بقره / 249

عهده ما بگذارد مشکلاتش را بر ما آسان و ناهمواری را هموار میکند. من از نظرات تو آنچه که رضایت خدا درآن است میپذیرم و تو نزد من از با ایمانترین، خیرخواهترین و قابل اعتمادترین مردم هستی إن شا الله.

شعبی یادآور شد و گفت: در کوفه وارد میدان شهر شدم و من پسرکی در میان کودکان بودم. علی علیه السلام را دیدم که کنار دو انبان از طلاء و نقره ایستاده بود و تازیانهای همراه داشت، با تازیانهاش مردم را میراند، سپس پیش مال باز میگشت و آن را میان مردم تقسیم میکرد. تا اینکه چیزی از آن باقی نماند، سپس بازگشت در حالی که هیچ کم و زیادی با خود به خانه نبرد. نزد پدرم بازگشتم و گفتم: امروز بهترین یا احمقترین مردم را دیدم. گفت: او کیست ای پسرم؟ گفتم علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین را دیدم که چنان میکرد و داستان را برایش گفتم. گریست و گفت: ای پسرم البته بهترین مردم را دیدهای.

از زاذان روایت شده که گفت: با قنبر غلام علی علیه السلام نزد او رفتیم. او میگفت: برخیز ای امیرالمؤمنین چیزی برای تو پنهان کردهام. گفت: وای بر تو آن چیست؟ گفت: همراه من بیا، برخاست و به طرف خانهاش به راه افتاد و انبانی پر از طلاء و نقره دید. گفت: ای امیرالمؤمنین دیدم هیچ چیز باقی نمیگذاری و همه را تقسیم میکنی، این را از بیت المال برایت ذخیره کردم. علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قنبر خواستی آتشی بزرگ وارد خانه من کنی. سپس شمشیرش را کشید و ضربات زیادی به انبان زد و از میان ظرف بریده و نصف شده یک سوم یا مقداری در این حدود پراکنده شد، سپس مردم را صدا کرد و گفت: طبق سهم تقسیم کنید. سپس به بیت المال رفت و هر چه را که در آن بود تقسیم کرد. نخ و سوزنی در بیت المال دید گفت: این را تقسیم کنید. گفتند: نیازی به آن نداریم – علی علیه السلام از هر کس متناسب با کاری که انجام میداد میگرفت – خندید و گفت: باید شر و خیر را باهم بگیرید.

عبد الرحمن بن عَجلان گفت: علی علیه السلام ادویه، پارچه کهنه، گیاه کَمّون و امثال آن را میان مردم تقسیم میکرد.

مُجمّع التیمیّ روایت کرد و گفت: علی علیه السلام هر جمعه بیت المال را جارو میکرد و در آن دو رکعت نماز میخواند و میگفت: این دو رکعت روز قیامت شهادت میدهند.

بکر بن عیسی از عاصم بن کُلیب حربی از پدرش روایت کرد و گفت: علی علیه السلام را دیدم در حالی که مالی از الجبل برایش آمده بود، برخاست و ما نیز همراه او برخاستیم و مردم آمدند و ازدحام کردند. طنابهایی برداشت و با دست به هم وصل کرد و قسمتی را به قسمت دیگر گره زد، سپس دور مال کشید و گفت: بر هیچ کس جایز نیست که از این طناب بگذرد. گفت: مردم همه پشت طناب روی زمین نشستند و او داخل شد، گفت: سران هفت گروه کجایند؟ و کوفه در آن زمان هفت قسمت بود. شروع کردند به بردن این کیسهها نزد آن و این یکی نزد دیگری تا این که به هفت قسمت مساوی تقسیم شد. و همراه کالا قرص نانی یافت، گفت: آن را هفت تکه کنید و بر روی هر قسمت یک تکه قرار دهید، سپس فرمود:

- این چیده من است و بهترین آن در میانش است. چه هر چیننده ای دستش به سوی دهانش است.

سپس آن را خالی کرد و به سران گروههای هفتگانه داد و هر یک از آنها قومش را صدا زد و کیسه را حمل کردند.

و مُجَمّع از ابی رجاء روایت کرد و گفت: علی علیه السلام شمشیری را به بازار برد و گفت: چه کسی این را از من میخرد؟ قسم به کسی که جان علی در دست اوست اگر نزد من پول لباسی بود آن را نمیفروختم. به او گفتم: من به تو لباسی میفروشم و برای پولش به تو مهلت میدهم تا زمان تقسیم حصه ات. لباس را به او دادم، وقتی سهمش را گرفت پول لباس را به من پرداخت کرد.

هارون بن سعد روایت کرد: عبد الله بن جعفر بن ابی طالب به علی علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین اگر مرا به کمک یا نفقه ای امر کنی من چیزی ندارم مگر اینکه چهارپایم را بفروشم، گفت: نه، به خدا نزد تو چیزی نمیبینم مگر اینکه از عمویت میخواهی دزدی کند و به تو بدهد.

بکر بن عیسی روایت کرد و گفت: علی علیه السلام میگفت: ای اهل کوفه اگر من به غیر از مرکب، باربنه و فلان غلامم از نزد شما بروم خائن هستم. نفقه او از محصول ینبع در مدینه میرسید و به مردم نان و گوشت میخوراند و خود آب گوشت با روغن میخورد.

ابو إسحاق همدانی روایت کرد و گفت: دو زن یکی عرب و دیگری از موالی نزد علی علیه السلام آمدند و از او درخواست کردند. به طور مساوی به آن دو درهم و غذا داد. یکی از آنها گفت: من یک زن عرب هستم و او عجم است. علی علیه السلام گفت: به خدا من برای بنی اسماعیل در این ثروت مسلمانان فضلی بر بنی اسحاق نمیبینم.

معاویه بن عمار از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرد و گفت: دو امر که برای خدا بودند همزمان برای علی علیه السلام پیش نمیآمد مگر اینکه سختترین آن دو را انتخاب میکرد. ای اهل کوفه به درستی دانستید که او نزد شما در کوفه از دارایی خود در مدینه میخورد. آرد را میگرفت و داخل کیسه میگذاشت و از ترس اینکه بر آن از دیگری افزوده شود مهر میزد. چه کسی در دنیا زاهد تر از علی علیه السلام است؟

نضر بن منصور از عُقبه بن علقمه روایت کرد و گفت: بر علی علیه السلام وارد شدم و مقابل او شیر ترشی یافتم که ترشی آن مرا آزرد و تکهای نان خشک. گفتم: ای امیرالمؤمنین آیا چنینی چیزی میخوری؟ به من فرمود: ای ابو الجنوب رسول الله صلی الله علیه و آله خشکتر از این میخورد و زمختتر از این میپوشید – و به لباسش اشاره کرد – اگر من پیرو او نباشم میترسم به او ملحق نشوم.

عِمران بن غَفَله روایت کرد و گفت: در کوفه بر علی علیه السلام وارد شدم و مقابل او کاسه شیری بود که از شدت ترشی بوی آن را حس میکردم و در دستش قرص نانی بود پوست جو روی آن پیدا بود و او آن را میشکست و گاهی از پاهایش استفاده میکرد. کنیزش فضّه را دیدم که بالای سرش ایستاده گفتم: ای فضه در مورد این شیخ از خدا پروا نمیکنید؟ آیا آرد او را الک نکردید؟ گفت: ما نمیخواهیم تو پاداش یابی و ما گناه کار باشیم. از ما قول گرفته که آردی را الک نکنیم

ما نیز اطاعت کردیم. گفت: علی علیه السلام آنچه میگفتیم را نمیشنید. به فضه نگریست و فرمود: چه میگویی؟ گفت: از او بپرس. به من فرمود: به او چه گفتی: گفت: من به او گفتم: کاش آردش را الک میکردید. گریست سپس فرمود: پدر و مادرم به فدای کسی که سه بار پشت سر هم از نان گندم سیر نشد تا اینکه از دنیا رفت و آردش الک نشد، گفت: منظورش رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

یوسف بن یعقوب از صالح کیسه فروش روایت کرد و گفت: مادر بزرگش در کوفه علی علیه السلام را دید که بار خرمایی بر دوش داشت پس به او سلام کرد و گفت:آن را به من بده ای امیر المومنین تا خانه ات بیاورم فرمود: صاحب بار سزاوارتر است به حمل آن، گفت: سپس به من فرمود: از آن میخوری؟ گفتم: نه نمیخواهم.گفت: آن را به خانه برد سپس با همان رداء که هنوز پوست خرما روی آن بود بازگشت و با مردم نماز جمعه خواند.

محمد بن فضیل بن غزوان روایت کرد و گفت: به علی علیه السلام گفته شد: چقدر صدقه میدهی؟ چقدر مالت را بیرون میدهی؟ آیا دست برنمیداری؟ فرمود: به خدا اگر من میدانستم خدای تعالی یک فریضه را از من قبول میکند دست بر میداشتم. اما به خدا نمیدانم آیا خدای سبحان چیزی از من قبول کرده یا نه.

عنبسه العابد از عبد الله بن الحسن بن الحسین روایت کرد و گفت: علی علیه السلام در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هزار بنده را آزاد کرد که در این راه دستش تاول زد و عرق بر جبینش نشست. خلافت را بر عهده گرفت و اموال نزد او آمد. شیرینیاش چیزی جز خرما و لباسش چیزی جز کرباس نبود.

و عَوّام بن حَوشَب از ابو صادق روایت کرد: علی علیه السلام با دختر مسعود النهشلیّه ازدواج کرد و برای او در خانهاش حجله بر پا شد. آمد و آن را برداشت و فرمود: برای اهل علی آنچه دارند کفایت است.

حاتم بن اسماعیل المدائنی از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرد و گفت: علی علیه السلام در زمان خلافتش پیراهن کهنهای به چهار درهم خرید،سپس خیاط

را صدا زد و آستین پیراهن را کشید و دستور داد تا آنچه از انگشتان فراتر میرود را بِبُرد(1).

در جای دیگری از شرح نهج البلاغه گفت: و اما فضائلش در عظمت و شهرت به جایی رسید که پرداختن به ذکر آن و تفصیلش ناپسند مینماید. و همچون کلام ابو العیناء به عبد الله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل و مُعتَمِد است که گفت: خود را در آنچه انجام میدهم همچون کسی دیدم که از روشنایی روز و ماه تابان که بر هیچ بیننده ای پنهان نیست سخن میگوید و یقین دانستم که کلامم به هر جا که برسد در نهایت نسبت عجز به آن داده شده و به غایت نرسیده است. و از ستایش تو صرفه نظر و به دعا کردن برایت پرداختم و خبر دادن از تو را به عهده شناخت مردم از تو گذاشتم.

و من در مورد کسی که دشمنان و بدخواهانش به فضل او اعتراف کردهاند چه بگویم. نتوانستند مناقب او را نادیده بگیرند و فضائلش را کتمان کنند. می دانی که بنی امیه بر اسلام در شرق و غرب سلطه یافتند و با هر حیلهای کوشیدند تا نورش را خاموش کنند و او را تحریف کنند و به او عیب و ننگ نسبت دهند. او را در همه منبرها لعن کردند و کسانی را که او را مدح میکردند تهدید کردند بلکه به زندان انداختند و به قتل رساندند. از روایت حدیثی که فضیلتی از او را در بر داشت یا نام او را بالا میبرد جلوگیری کردند. تا جایی که منع کردند کسی را به اسم او نامگذاری کنند. ولی این بر چیزی جز رفعت و والایی او نیافزود. مانند مشک بود که هر چقدر پنهان شود باز هم بوی خوشش پراکنده شود. و هر چقدر مکتوم ماند منتشر شود. مانند خورشید که با کف دست پنهان نمیشود. و مانند روشنی روز که اگر یک چشم از آن پوشیده شود چشم های بسیارِ دیگری آن را درخواهند یافت. در مردی که هر فضیلتی به او منسوب است چه بگویم. هر گروهی به سوی او میرفت و او سرآمد و سر چشمه فضایل بود، او در هر زمینهای پیشگام و جلوتر از همه بود هر کس بعد از او در آن توانی یافت از او گرفت و دنبالهرو او بود و به مثل او اقتدا کرد.

1- .شرح النهج 1 : 215 – 217

دانستی که شریفترین علوم علوم الهی است، چرا که شرف علم بسته به شرف معلوم است و معلوم آن شریفترین موجودات است پس آن شریفترین علوم است. و آن از سخنان علی علیه السلام اقتباس شده و از او نقل شده است به او پایان و از او آغاز یافته است. معتزلیها که اهل توحید، عدل و صاحب نظرند و از میان آنها شاگردان و یارانش این فن را به مردم آموختند، چرا بزرگترینشان واصل بن عطاء شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و ابو هاشم شاگرد پدرش و پدر او شاگرد علی علیه السلام بود. اما اشعریها منسوب به ابو الحسن علی بن ابی بشیر اشعری هستند، که او شاگرد ابو علی الجُبّائی و ابو علی یکی از مشایخ معتزله است. پس اشعری-ها در نهایت به استاد معتزله و معلم آنها میرسند که علی بن ابی طالب علیه السلام است. اما امامیه و زیدیه نسبتشان به او آشکار است.

و از میان علوم، علم فقه است که او پایه و اساس آن است و هر فقیهی در اسلام متکی به او و از فقه او بهره برده است. اصحاب ابیحنیفه مانند ابییوسف و محمد و دیگران از ابوحنیفه گرفتهاند. اما شافعی از محمد بن حسن آموخته که همچنین فقهش به ابو حنیفه باز میگردد. ابوحنیفه از جعفر بن محمد علیه السلام آموخت و جعفر از پدرش که در نهایت به علی علیه السلام ختم میشود. اما مالک بن انس از ربیعه الرأی آموخت، ربیعه از عِکرمه، عکرمه از عبد الله بن عباس و عبد الله عباس از علی بن ابی طالب علیه السلام آموخت. اگر بخواهی فقه شافعی را که از مالک آموخته به او باز میگردانم و این به عهده توست. اینها فقههای چهارگانه بودند و اما انتساب فقه شیعه به او آشکار است.

و همچنین فقهای صحابه عمر بن خطاب و عبد الله بن عباس بودند که هر دو از علی علیه السلام گرفتند. ابن عباس که آشکار است، اما عمر، همه رجوع او را به علی علیه السلام در بسیاری از مسائل که از او و دیگر صحابه پرسیده میشد میدانند. و از سخن اوست که بارها گفت: «لو لا علیّ لهلک عمر». اگر علی نبود عمر هلاک میشد. و سخنش: «به مشکلی برنخورَم که ابو الحسن در آن نباشد»، و سخنش: «وقتی علی در مسجد است از کسی فتوا خواسته نمیشود» و بدین ترتیب نشأت گرفتن فقه از او دانسته شد. عام و خاص این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله

را که فرمود: «أقضاکم علیّ » روایت کرده اند. قضاء همان فقه است در این صورت او فقیهترین آنها است.

همچنین همه روایت کردهاند که وقتی او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد به او گفت: خدایا قلبش را هدایت و زبانش را استوار کن. علی علیه السلام فرمود: بعد از آن هرگز در قضاوت میان دو نفر تردید نکردم. علی علیه السلام است که در مورد زنی که شش ماه وضع حمل کرد فتوا داد و اوست که در مورد حامله زناکار فتوا داد و اوست که در مسأله منبریه گفت: قیمتش نه سهم می شود. و اگر عالم به احکام در مورد این مسئله زمان زیادی بیاندیشد درستی این پاسخ را بعد از تفکر زیاد درمییابد(1). پس در مورد کسی که فی البداهه و فورا آن را گفته باشد چه فکر میکنی.

و از میان علوم علم تفسیر است که از او گرفته شده و شاخ و برگ یافته است و اگر به کتب تفسیر مراجعه کنی درستی آن را در مییابی، چرا که بیشتر آن از او و عبد الله بن عباس است، مردم قضیه بن عباس در ملازمت و پیوستش به او را میدانند و او شاگرد و دانش آموخته علی علیه السلام بود. به او گفته شد: علم تو در مقابل علم پسر عمویت چه جایگاهی دارد؟ گفت: مانند قطرهای از باران در مقابل اقیانوس.

و از میان علوم علم طریقت، حقیقت و احوال تصوف است که دانستی صاحبان این علوم در تمامی بلاد اسلامی در نهایت به او میرسند و از او آموختهاند که شبلی، جنید، سَریّ، ابو یزید بسطامی و ابو محفوظ معروف کرخی این موضوع را تصریح کردهاند و خرقهای که تا امروز لباسشان است و آن را در نهایت منسوب به علی علیه السلام میکنند برای دلالت بر این موضوع برای تو کافی است.

و از میان علوم، علم نحو عربی است که همه مردم دانستند او بود که آن را آغاز کرد و نشأت داد و اصول و قواعد آن را به ابو علی أسود دؤلی املاء کرد. از آن جمله: کلمه سه چیز است: اسم، فعل و حرف و از آن جمله تقسیم کلمه به معرفه و نکره است و تقسیم وجوه اعراب به رفع، نصب، جر و جزم. این مسئله تقریبا مثل یک معجزه است چرا که توان بشری نمیتواند چنین تعیین و استنباطی انجام دهد.

1- . تفصیل قضیه در باب قضاوت علی علیه السلام ذکر شد .

و اگر به خصوصیتهای اخلاقی و فضایل دینی بازگردی او را سرآمد همه آنها مییابی. اما شجاعت او بیش از هر کس یاد کسانی که پیش از او بودند را از خاطرهها برد و نام کسانی که بعد از او آمدند را محو کرد. مواضع او در جنگ معروف و تا قیامت مثال زدنی است. او دلاوری است که هرگز نگریخت و از سپاهی نترسید، با کسی مبارزه نکرد مگر اینکه او را کشت. هرگز ضربهای نزَد که نیاز به تکرار داشته باشد. در حدیث آمده: ضرباتش تک بود وقتی معاویه را برای مبارزه خواست تا مردم با کشته شدن یکی از آن دو از جنگ راحت شوند، عمرو به او گفت: به راستی که با تو به انصاف رفتار کرد. معاویه گفت: از زمانی که خیرخواه من بودهای مرا فریب ندادهای مگر امروز. آیا از من میخواهی با ابو الحسن مبارزه کنم در حالی که تو میدانی او دلاوری کوبنده است؟ تو را چنان میبینم که بعد از من به امارت شام چشم دوختهای. عرب در جنگ به رویارویی با او افتخار میکرد و اما در مورد کشتههایش، افتخار قومشان به این که علی علیه السلام آنها را کشته آشکارتر و بیشتر است. خواهر عمرو بن عبدودّ در حالی که رثا میکرد گفت:

- اگر قاتل عمرو کسی غیر آن بود که او را کشت تا ابد برای او می گریستم.

- اما کسی او را کشت که بی بدیل بود و پدرش یگانه سرزمین خوانده میشد.

معاویه روزی از خواب بیدار شد و دید که عبدالله بن زبیر زیر پایش بر روی تختش نشسته است. عبدالله به شوخی به او گفت: ای امیرالمؤمنین اگر بخواهم به تو حمله کنم می توانم، گفت: ای ابابکر بعد از ما شجاع شدهای، گفت: از دلاوری من چه چیز را انکار می کنی در حالی که مقابل علی بن ابی طالب در صف ایستادم گفت: بی شک، او تو و پدرت را با دست راستش می کشد و دست چپش خالی می ماند و به دنبال کسی است تا با آن او را بکشد، و خلاصه اینکه هر فرد شجاعی در دنیا به او ختم می شود و در مشرق و مغرب زمین به اسم او ندا سر داده می شود.

و اما قدرت و اقتدار او مثال زدنی است. ابن قُتیبه در المعارف گفت: هرگز با کسی درگیر نشد مگر اینکه او را بر زمین زد. او کسی است که درِ خیبر را از جا کند، جماعتی از مردم گرد آن جمع شدند تا آن را برگردانند

اما نتوانستند. و او کسی است که بت هُبَل را که بسیار بزرگ بود از فراز کعبه کند، و بر زمین انداخت. اوست

ص: 164

که در زمان خلافتش بعد از اینکه همه سپاه از برداشتن صخره ناتوان شدند آن را برداشت و آب از زیر آن استخراج کرد.

و اما سخاوت و جود او آشکار است. روزه میگرفت، گرسنگی میکشید و توشه خود را میبخشید. در مورد او نازل شد: « وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً * إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً »(1)

{و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک میدادند، ما برای خشنودی خداست که به شما میخوارنیم و پاداش و سپاسی از شما نمیخواهیم}. مفسران روایت کردهاند که او مالک چیزی جز چهار درهم نبود، درهمی در شب و درهمی در روز، درهمی پنهانی و درهمی آشکارا صدقه داد. در مورد آن نازل شد: « الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً »(2) {کسانی که اموال خود را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق میکنند}. و از او روایت شده که با دست خویش برای نخلهای گروهی از یهودیان آب میکشید تا جایی که دستش تاول زد و مزدش را صدقه میداد. و بر شکمش سنگ میبست. شعبی امام را یاد آورد و گفت: سخاوتمندترین مردم بود. خصوصیتی داشت که خدا دوست میدارد: سخاوت و جود، هرگز به سائلی نه نگفت، دشمن و کینهتوز او معاویه بن ابوسفیان که تلاش میکرد برای او عیب و ننگی بتراشد به محفن بن ابی محفن الضبّی وقتی که گفت: از نزد بخیلترین مردم پیش تو آمدم. گفت: وای بر تو چگونه میگویی او بخیلترین مردم است؟ در حالی که اگر خانهای از طلا و خانهای از کاه داشته باشد، طلایش پیش از کاه تمام میشود. او کسی است که بیت المال را جارو میکرد و در آن نماز میخواند. اوست که گفت: ای سفید ای زرد غیر مرا بفریبید. او کسی است که میراثی به جا نگذاشت در حالی که همه دنیا به جز آنچه از شام بود در دستان او بود.

اما بردباری و گذشت، بردبارترین مردم در مقابل گناه بود و بیش از هر کسی از زشتی چشم میپوشید، درستی آنچه گفتیم در روز جمل آشکار شد. زمانی که بر مروان بن حکم پیروزی یافت و او بیش از همه با امام دشمنی داشت و کنیه می

1- .انسان /8 – 9

2- .بقره / 274

ورزید، از او گذشت. عبد الله بن زبیر در ملأ عام به او ناسزا میگفت و در جنگ بصره خطبه گفت: پست لئیم علی بن ابی طالب نزد شما آمده است در حالی که علی علیه السلام میگفت: زبیر همواره مردی از ما اهل بیت بود، تا اینکه عبد الله جوان شد. در جنگ جمل بر او پیروزی یافت، او را اسیر گرفت و از او گذشت. گفت: برو دیگر نبینمت، و چیزی نیافزود. و بعد از جنگ جمل در مکه به سعید بن عاص که دشمن او بود دست یافت و از او روی برگرداند و چیزی به او نگفت.

و دانستید که با عایشه چطور رفتار کرد، وقتی بر او پیروزی یافت. او را گرامی داشت و همراه او بیست زن از عبد القیس به مدینه فرستاد که عمامه بر سرشان گذاشته و شمشیر بر آنها حمایل کرده بود. وقتی عایشه در راه بود او را به چیزی یاد کرد که جایز نیست به آن یاد شود و ابراز ناراحتی کرد. گفت: با مردان و سربازانش که آنها را مأمور من کرد حرمت مرا زیر پا گذاشت، وقتی به مدینه رسید زنان عمامههایشان را کنار انداختند و به او گفتند: ما زن هستیم. اهل بصره با او جنگیدند و بر روی او و فرزندانش شمشیر کشیدند، به او ناسزا گفتند و او را لعن کردند. وقتی بر آنها پیروزی یافت شمشیر از آنها برداشت. منادی او در قسمت های مختلف سپاه فریاد زد: آگاه باشید کسی که فرار کرد تعقیب نشود، ضربه خلاص به زخمی زده نشود و تسلیم شدهای کشته نشود. هر کس که سلاحش را بیاندازد او ایمن است. و هر کس که رو به سپاه امام آورد ایمن است. داراییشان را نگرفت، کودکانشان را اسیر نکرد، و چیزی از اموالشان به غنیمت نگرفت، و اگر میخواست همه اینها را انجام دهد میتوانست. اما دوری کرد مگر از بخشش و گذشت. سنّت پیامبر در روز فتح مکه را پذیرفت که او عفو کرد در حالی که کینهها سرد و بدیها فراموش نشده بود. و وقتی که سپاه معاویه آب را بر او بست، و ورودی فرات را احاطه کردند، سران شام به او گفتند: آنها را با عطش بکش چنانکه عثمان را با عطش کشتند، علی علیه السلام و یارانش از آنها خواستند تا اجازه استفاده از آب را به آنها بدهند. گفتند: نه به خدا قطرهای نه، تا از تشنگی بمیری همان طور که ابن عفّان مرد، وقتی علی علیه السلام دید که مرگ یارانش حتمی است، حملات زیادی بر سپاه معاویه انجام داد، و پس از کشتاری سریع که در اثر آن سرها و دستها افتادند

اجتماعشان را پراکنده کرد، و آب را بر آنها بستند و یاران معاویه در بیابان بدون آب ماندند. یاران و شیعیانش به او گفتند: ای امیرالمؤمنین همان طور که آب را بر تو بستند، آب را بر آنها ببند و قطره از آن به آنها نده و آنها را با شمشیرهای عطش بکش، آنها را به چنگ آور. نیازی به جنگ نداری. گفت: نه به خدا قسم مثل خودشان تلافی نمیکنم. برخی راههای آب را برای آنها باز کنید که در لبه شمشیر چیزی است که از این بینیاز میکند. و این را اگر به بردباری و گذشت نسبت دهی چقدر زیبا و پسندیده است واگر به دین و تقوا نسبت دهی او امثال این کارها را کهنه کرد و دور انداخت و از غیر او سر نمیزند.

اما در مورد جهاد در راه خدا، دوستان ودشمنانش میدانند که او سرور همه مجاهدان است. آیا جهاد برای غیر اوست؟ و دانستی که بزرگترین و هلاکبارترین غزوهای که پیامبر علیه مشرکان انجام داد بدر کبری بود که هفتاد نفر از مشرکان در آن کشته شدند. علی علیه السلام نیمی از آنها و مسلمانان و فرشتگان نیم دیگر را به هلاکت رساندند. و اگر به مغازی محمد بن عُمر الواقدی، تاریخ الأشراف یحیی بن جابر بلاذری و دیگر کتب رجوع کنی درستی آن را خواهی دید. صرف نظر از کسانی که در أحد، خندق و دیگر جنگها کشت. به درازا سخن گفتن در این فصل بی معنی است چرا که آن از معلومات بدیهی است مانند علم به وجود مکه، مصر و مانند آن.

اما فصاحت، علی علیه السلام امام فصیحان و سرور بلیغان است. در مورد سخنانش گفته شده: فروتر از کلام خالق و فراتر از کلام مخلوق است. مردم کتابت و خطابه را از او آموختند. عبد الحمید بن یحیی گفت: هفتاد خطبه از خطبههای کسی که موی پیشانیش ریخته حفظ کردم و جوشید سپس جوشید. ابن نباته گفت: از خطابه چیزی حفظ کردم که با انفاق کردن فقط بر گستردگی و فراوانی آن افزود میشود. صد فصل از مواعظ علی بن ابی طالب علیه السلام را حفظ کردم. وقتی محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: از پیش ناتوانترین مردم آمدم، به او گفت: چگونه ناتوانترین مردم است؟ به خدا که فصاحت قریش کمال نیافت مگر به وسیله او. همین کتابی که ما آن را شرح میدهیم برای دلالت به این که او در فصاحت و بلاغت بلامنازع است کفایت میکند. و همین بس است که بدانی برای هیچ یک از صحابه

فصیح، یک دهم و یا نصف یک دهمِ آنچه برای او گردآوری شده وجود ندارد. در این باب برای تو آنچه ابوعثمَان جاحظ در مدح او در کتاب البیان و التبیین و دیگر کتبش گفته کافی است.

اما در خوش خلقی، خوش رویی، چهره گشاده و تبسم، او مثال زدنی بود، تا جایی که دشمنانش آن را بر او عیب گرفتند. عمرو بن عاص به اهل شام گفت: بسیار شوخ مزاج است. و علی علیه السلام در این باره گفت: جای شگفت است از ابن نابغه، برای اهل شام ادعا میکند که من شوخ مزاج و اهل بازی و درگیری هستم و آن را پیشه خود ساختهام. عمرو بن عاص آن را از عمر گرفته که وقتی طلب خلافت می کرد گفت: تو را به پدرت قسم اگر لودگی در تو نبود. اما عمر به همین اکتفا کرد و عَمرو بر آن افزود و بافت. صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان و یارانش گفتند: در میان ما یکی از ما بود. نرم خو، بسیار متواضع و آرام بود، و از او همانند اسیری که با شمشیر بالای سرش ایستادهاند میترسیدیم. معاویه به قیس بن سعد گفت: خدا ابو الحسن را بیامرزد که خوش و سرحال و شوخ طبع بود. قیس گفت: بله رسول الله صلی الله علیه و آله مزاح میکرد به روی اصحابش تبسم میکرد و تو را میبینم که چیزی نشان میدهی و چیز دیگری را در جهت خوار کردن رفعت او قصد میکنی و با این کار بر او عیب میگیری. اما به خدا با وجود این شوخ طبعی و نرم خویی مهیبتر از شیری بود که دچار گرسنگی شده است. آن هیبت تقوا بود. چنانکه بی سر و پاهای شام تو را میترسانند نبود. این خصلت تا امروز میان دوستداران و محبّانش به ارث مانده و منتقل شده است، همان طور که ظلم، خشونت و سختی در جانب دیگر باقی مانده است. و هر کس کوچکترین شناختی از اخلاق و عادات مردم داشته باشد این موضوع را در مییابد.

اما پارسایی در دنیا، او سرور پارسایان بود، بی نظیر بود. رحل شتران برای رفتن به سوی او بسته میشد و زینها نزد او بر زمین نهاده میشد و غبار از آن گرفته میشد. هرگز از غذایی سیر نشد. غذا و لباسش سختتر و زمختتر از همه مردم بود. عبد الله بن ابی رافع گفت: روز عید نزد او رفتم، کیسه بستهای را آورد که داخل آن نان جوی خشک و فشردهای یافتیم، آورد و خورد. گفتم: ای امیرالمؤمنین

چه طور است آن را بستهای؟ گفت: ترسیدم این دو فرزندم آن را با روغن و چربی بیامیزند. لباسش یکبار با چرم و یکبار با لیف وصله خورده بود، و کفشهایش از لیف بود و کرباس زمخت بر تن میکرد و وقتی آستیش دراز بود با تیغ آن را میبرید و نمیدوخت. همواره بر روی دستانش میافتاد تا اینکه چیزی جز تار و پود باقی نمیماند. وقتی میخواست نان بخورد آن را با شیره ترش و نمک میخورد. و اگر از این ترقّی می کرد با گیاه زمین بود، و اگر بیش از این میشد اندکی شیر شتر بود. جز اندکی گوشت نمیخورد و میگفت: قلبهایتان را قبر حیوانات قرار ندهید. و با وجود این قویتر و نیرومندتر از همه مردم بود و گرسنگی از نیروی او نکاست. کم غذایی باعث سستی او نشد. اوست که دنیا را طلاق داد در حالی که اموال از همه بلاد اسلامی به غیر از شام نزد او میآمد و او آن تقسیم میکرد و پراکنده میساخت. سپس می فرمود:

- این چیده من است و بهترین آن در میانش است. چه هر چیننده ای دستش به سوی دهانش است.

و اما عبادت، او عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز میخواند و روزه میگرفت. مردم نماز شب، مداومت بر دعا و بر پاداشتن نافله را از او آموختند. در مورد مردی که محافظتش از نیایشش به جایی رسید که در لیله الهریر برای او میان دو صف بساطی پهن شد و نیایش خود را بر روی آن بر پا داشت، در حالی که تیرها به سویش میآمد و از سمت راست و چپ گوشش میگذشت، نهراسید و بر نخاست تا این که از وظیفهاش فارغ شد و در مورد مردی که پیشانیش از طولانی شدن سجدهاش مانند پینه شتر شده بود چگونه فکر میکنی. اما اگر تو در مناجات و دعاهایش بنگری و در تعظیم و اجلال خدای سبحان و آنچه از خضوع به خاطر هیبتش و خشوع به خاطر عزّتش و مطیع بودن برای او در آن است تأمل کنی اخلاص او را در مییابی و میفهمی که از چه قلبی بیرون آمده و بر چه زبانی جاری شده. به علی بن حسین علیه السلام که نهایت عبادت بود گفته شد: عبادت تو در مقابل عبات جدّت چه جایگاهی دارد؟ گفت: عبادت من در مقابل عبادت جدّم مانند عبادت جدّم در مقابل عبادت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

اما تلاوت قرآن و پرداختن به آن که در این باب به آن پرداخته میشود، همه اتفاق نظر دارند که او در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله قرآن را حفظ میکرد وغیر از او کسی قرآن حفظ نمیکرد، سپس او اولین کسی بود که آن را جمع آوری کرد. همه نقل کردهاند که او برای بیعت کردن با ابوبکر تأخیر کرد، اهل حدیث قائل به آنچه شیعه در مورد تأخیر او در بیعت با ابوبکر میگویند که به خاطر مخالفت با بیعت بود، نیستند: بلکه می گویند: مشغول جمع آوری قرآن شد و این دلیل بر آن است که او اولین کسی است که قرآن را جمع آوری کرد، چرا که اگر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله جمع آوری شده بود بعد از وفاتش نیازی به جمع آوری آن نبود، و اگر به کتب قراءه مراجعه کنی میبینی که همه ائمّه قراءات به او ارجاع داده میشوند. مانند أبی عمرو بن ابی العلاء و عاصم بن ابی النَجود و دیگران چرا که به عبد الرحمن السلمیّ الفارسی ارجاع داده میشوند. و ابو عبد الرحمن شاگرد او بود و قرآن را از او گرفت و این فن نیز از فنونی است که مانند بسیاری از چیزهایی که سابقا ذکر شد به او ختم می شود.

و اما عقل و تدبیر، او از درست اندیشترین و با تدبیرترین مردم بود و او بود که وقتی عمر عزم آن کرد که خود به شخصه به جنگ با روم و فارس برود راهنمایی کرد. او بود که به عثمان آنچه را که به صلاح او بود توصیه کرد که اگر میپذیرفت نمیشد آنچه شد. دشمنانش گفتند او صاحب فکر و اندیشه نیست چرا که او مقیّد به شریعت است و خلاف آن را نمیپذیرد و آنچه دین حرام میداند انجام نمیدهد. علی علیه السلام فرمود: اگر تقوا نبود زیرکترین عرب بودم، و دیگر خلفاء به اقتضای صلاح و دلخواهشان عمل میکردند، چه مطابق با شرع باشد چه نباشد. بیشک هر کس طبق آنچه که به اجتهاد خود به آن رسیده عمل کند و پایبند نباشد به ضوابط و قیودی که به موجب آن آنچه صلاح در آن دیده میشود ممتنع شود احوال دنیوی او به نظامندی نزدیکتر است و هر کسی بر خلاف این باشد احوال دنیوی او به گسترش و وسعت یافتن نزدیکتر است.

اما سیاست، او با قدرت حکمرانی میکرد و به خاطر خدا با خشونت رفتار میکرد، مراعات پسر عمویش را در کاری که به سپرده بود نکرد. مراعات برادرش

عقیل را در سخنی که به او گفت نکرد. گروهی را با آتش سوزاند و خانه مَصقَلَه بن هُبیره و جریر بن عبد الله البجلیّ را ویران کرد. گروهی را برید و جماعتی را به صلیب کشید. و از جمله سیاستهایش جنگهای او در زمان خلافتش در جمل، صفین و نهروان است. کمترین چیز از آنها قانع کننده است. هیچ حکمرانی در دنیا به یک دهم هجوم، تاخت و تاز و انتقام علی علیه السلام که در این جنگها به دست خود یا یارانش انجام داد نمیرسد. و اینها خصوصیتها و امتیازات بشر است که روشن ساختیم او در اینها پیشوایی است که از او پیروی میشود و سروری است که دنبالهرو او هستند. در مورد مردی که اهل ذمّه با وجود انکار نبوت او را دوست داشتند چه بگویم. و بزرگداشت فلاسفه او را علی رغم اینکه با یکتا پرستی عناد داشتند و پادشاهان فرنگ و روم تصویر او را در حالتی که شمشیر حمایل کرده و برای جنگ آماده است در عبادتگاهها و کنیسه ها میکشیدند و کشیدن تصویر او توسط فرمانروایان ترک و دیلم بر روی شمشیرهایشان. بر روی شمشیر عضد الدوله بن بویه، شمشیر پدرش رکن الدوله و شمشیر ارسلان وپسرش ملکشاه تصویر او بود. گویی که آنها برای پیروزی و موفقیت به او تفأل میزدند. چه بگویم در مورد مردی که همه دوست دارند به وسیله او فزونی جویند. و با منسوب بودن به او نیکویی و زیبایی یابند، حتی در جوانمردی که بهترین سخنی که در مورد آن گفته شده این است که: آنچه را که از خود نیکو میدانی از دیگران زشت نشماری، و صاحبان آن خود را به او منسوب کردهاند، و در این مورد کتابهایی نوشته اند، و برای آن اسنادی که به او ختم و محصور شده قرار داده اند، او را سرور جوانمردان نامیدهاند و مذاهب خود را بر پایه یک بیت مشهور روایت شدهای که روز اُحد از آسمان شنیده شد قرار داده اند: «لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علی» و چه بگویم در مورد مردی که ابو طالب، سرور وادی، شیخ قریش و بزرگ مکه، پدر او بود. گفتند: کمتر پیش میآید که فقیری سروری یابد و ابو طالب سروری یافت در حالی که او فقیر و بی چیز بود. قریش او را شیخ میخواند. در حدیث عفیف کندی آمده: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را در ابتدای دعوتش دید که همراه پسر و زنی نماز میخواند گفت: به عبّاس گفتم: این چیست؟ گفت: این پسر برادرم است که ادعا میکند فرستاده خدا به سوی

مردم است، و کسی از حرف او پیروی نکرده مگر این پسر که او نیز برادرزاده من و این زن که همسر اوست. گفت: گفتم: نظر شما چیست؟ گفت: ببینیم شیخ چه کار میکند – گفت: یعنی ابو طالب – و عهدهدار رسول الله صلی الله علیه و آله در کودکی وحامی و پشتیبان او در بزرگسالی بود. از او در مقابل مشرکین قریش محافظت کرد که در این راه سختی بسیار دید و مصیبت بزرگی تحمل کرد و بر یاری او و انجام کارش بردباری کرد. در خبر آمده که وقتی ابوطالب از دنیا رفت به او وحی و گفته شد: از آن خارج شو که یار تو از دنیا رفت. او علاوه بر این شرافت در پدرش، پسر عموی محمد صلی الله علیه واله، سرور اولین و آخرین و برادر جعفر ذوالجناحین که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: در اخلاق و شکل ظاهر شبیه به من هستی، میباشد، و همسرش سرور زنان عالم و دو پسرش سرور جوانان بهشت و پدرانش، پدران رسول الله و مادرانش مادران رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. و او به گوشت و خونش آمیخته است، از زمانی که خدا آدم را آفرید تا زمانی که عبد المطلب از دنیا رفت میان دو برادر: عبد الله و ابوطالب جدایی نیافکنده. مادرشان یکی است و از آن دو است سرور مردم، این اولی وآن دومی، این انذار دهنده و آن هدایتگر.

و چه بگویم در مورد مردی که در هدایت از مردم پیشی گرفت و به خدا و بندهاش ایمان آورد، در حالی که هر آنکه در زمین بود سنگ را میپرستید و خالق را انکار میکرد. در توحید کسی جز پیشرو در همه نیکیها محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بر او پیشی نگرفت. اکثر اهل حدیث بر این باورند که او اولین کسی از مردم است که رسول الله صلی الله علیه و آله را پیروی کرد و به او ایمان آورد و جز افراد کمی در این مورد اختلاف ندارند. و خود امام علیه السلام گفت: منم صدّیق اکبر، منم اولین فرق گذارنده میان حق و باطل، پیش از مسلمان شدن مردم مسلمان شدم، و پیش نماز خواندنشان نماز خواندم. هر کس به کتب اهل حدیث بنگرد این موضوع را در مییابد و به وضوح میفهمد. واقدی و ابن جریر طبری بر آن قائل

هستند و آن سخنی است که صاحب کتاب الإستیعاب آن را مقدم شمرده و تایید کرده است و بالله التوفیق(1).

46. نهج البلاغه: از خطبههای علی علیه السلام که در صفین ایراد کرد: پس از ستایش پروردگار، خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده و برای شما همانند حق من حقی تعیین فرموده است. پس حق گستردهتر از آن است که وصفش کنند ولی به هنگام عمل تنگنایی بیمانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است، نه دیگر آفریدهها. به خاطر قدرت الهی بر بندگان و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است. لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده است، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی تفضل، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید. پس خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم بر عهده بعضی دیگر واجب کرد، و آن حقوق را برابر هم گذاشت که برخی حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمیشود، مگر همانند آن را انجام دهد.

و در میان حقوق الهی، بزرگترین حق، حقّ رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است. حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملّت و رهبر و عزّت دین قرار داد. پس رعیّت اصلاح نمیشود جز آنکه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمیشوند جز با استقامت رعیّت. و آنگاه که مردم حق رهبری را ادا کنند و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابد و راههای دین پدیدار و نشانههای عدالت برقرار و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله پایدار گردد. پس، روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس میگردد. اما اگر مردم بر حاکم چیره شوند،

1- .شرح النهج : 1 : 7 – 14

یا زمامدار بر رعیّت ستم کند، وحدت کلمه از بین میرود، نشانههای ستم آشکار و نیرنگ بازی در دین فراوان میگردد. و راه گسترده سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله متروک، هواپرستی فراوان و احکام دین تعطیل و بیماریهای دل فراوان شود. مردم از اینکه حق بزرگی فراموش میشود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج مییابد، احساس نگرانی نمیکنند. پس در آن زمان نیکان خوار و بدان قدرتمند میشوند، و کیفر الهی بر بندگان، بزرگ و دردناک خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و بر آن نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمیتواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگزارد – هر چند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد و در کار بندگی تلاش فراوان نماید – لکن باید به مقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند، که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن و یاری دادن به یکدیگر بر پا داشتن حق است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند و در دیدهها بی ارزش باشد، کوچکتر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند، یا دیگری به یاری او بر خیزد.

پس یکی از یاران به پا خاست و با سخنی طولانی امام را ستود. حرف شنوایی و اطاعت از امام را اعلام داشت، آنگاه امام علیه السلام فرمود: کسی که عظمت خدا در جانش بزرگ و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است که هر چه جز خدا را کوچک شمارد. و از او سزاوارتر کسی که نعمتهای خدا را فراوان در اختیار دارد و بر خوان احسان خدا نشسته است، زیرا نعمت خدا بر کسی بسیار نگردد جز آنکه حقوق الهی بر او فراوان باشد. از پستترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایشاند و کشورداری آنان بر کبر و خود پسندی استوار باشد و خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آن میباشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست میداشتم، آن را رها میکردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است، گاهی مردم ستودن

افرادی را برای کار و تلاش روا میدانند. اما من از شما میخواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم. پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن میگویند حرف نزنید و چنانکه از آدمهای خشمگین کناره میگیرید دوری نجویید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید که اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت، بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمیدانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ما و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جای گمراهی هدایت و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود(1).

توضیح: سخن حضرت علیه السلام: «أوسع الأشیاء فی التواصف»، یعنی هر کسی حق و عدل را توصیف میکند و میگوید: اگر ولایت یابم عدالت پیش گیرم، اما اگر برای او فراهم شود به گفتهاش عمل نمیکند و با مردم به انصاف رفتار نمیکند. معالم الشئ: یعنی تصور چیزی و آنچه که به آن دلالت دارد. الأذلال: مجاری و راهها. اختلاف الکلمه: اختلاف نظرات و خواستهها. جزری گفت: اصل «الدغل» یعنی درختی پر شاخ و برگ که فاسدان در آن پنهان میشوند و أدغلت فی هذا الأمر: وقتی که چیزی مخالف آن را واردش کند(2).

المحاجّ جمع محجّه یعنی مسیرِ راه. اقتحمته عینی: حقیرش شمردم. الإطراء: زیاده روی در مدح. کلامش: «من البقیّه» در اکثر نسخهها با باء مفرده آمده، یعنی: مرا به خاطر آنچه از طاعت خدا در من میبینید ستایش نکنید که آن باعث میشود از عهده وظایفی که نسبت به خدا دارم و حقوقی که باقی مانده برنیایم. و همچنین حقوقی از شما که خدا بر من واجب کرد از

1- .نهج البلاغه1 (عبده چاپ مصر)1 : 459 – 463

2- . النهايه 2 : 25

نصیحت و هدایت وراهنمایی، و گفته شده که به این معناست: به خاطر اعترافم در پیشگاه خدا و در حضور شما به اینکه در حکمرانی من بر شما حقوقی بر عهده من است که انجام ندادهام و امیداوارم که انجام دهم. و در برخی از نسخههای قدیمی تصحیح شده با تاء مثنّی فوقانی(التقیه) یعنی از ترس خدا در حقوقی که هنوز انجام ندادهام. کلام امام علیه السلام: «و لا تتحفّظوا منّی» یعنی: از گفتن چیزی که میخواهید بگویید به خاطر ترس از خشم من، امتناع نکنید چنانکه در مورد پادشاهان شود. البادره: تندی و آنچه در هنگام غضب سر میزند. المصانعه: مدارا و رشوه.

میگویم: همه خطبه در باب خطبههای حضرت علیه السلام خواهد آمد.

47. نهج البلاغه: از سخنان حضرت علیه السلام که به عبد الله بن زمعه(1) که یکی از شیعیان ایشان بود، وقتی در زمان خلافتش نزد او آمد و از او مالی خواست، امام علیه السلام گفت: این مال نه از آن من است نه از آنِ تو بلکه آن فیئ مسلمانان و دست آورد شمشیرهایشان است اگر در جنگ در جنگشان با آنها مشارکت داشتی تو نیز مانند آنها سهم میبری وگرنه محصول دست آنها برای غیر دهانهای آنها نیست(2).

48. نهج البلاغه: روایت شده که شریح بن حارث قاضی امیرالمؤمنین علی السلام در زمان او خانهای به هشتاد دینار خرید. خبرش به او رسید و او را فرا خواند و گفت: به من خبر رسیده که خانهای به هشتاد دینار خریدهای و سندی نوشته و شاهدانی برای آن گرفتهای. شریح به او گفت: اینگونه است ای امیر المؤمنین.گفت: به حالت غضب به او نگریست، سپس فرمود: ای شریح اما کسی به سراغ تو خواهد آمد که به سندت نمینگرد و از تو مدرک نمیخواهد تا اینکه تو را در حالی که مردهای از آن خارج میکند و بی هیچ مال و دارایی به قبرت میسپارد. پس، ای شریح بنگر، نکند که این خانه را از دارایی خود نخریده باشی، یا نقدی که بر شمرده ای از حلال به دست نیامده باشد. که اگر چنین باشد هم در دنیا زیان کرده ای

1- . عبدالله بن زمعه بن الاسود و مادرش قریبه دختر ابی امیه بن المغیره خواهر ام سلمه ام المومنین بود او از اشراف قریش بود و برای پیامبر صلی الله علیه واله اذان می گفت .(اسد الغابه 3 : 164) .
2- . نهج البلاغه 1 : 489

و هم در آخرت اما اگر آنگاه که این خانه را می خریدی نزد من آمده بودی، برایت قباله ای می نوشتم به این نسخه و تو حتی یک درهم و چه جای بیش از آن، رغبت نمی کردی که به بهای این خانه دهی. و نسخه آن قباله چنین است: این خانه ای است که بنده ای ذلیل، از مرده ای که برای کوچ کردن او را در جای خود برانگیخته است، خریده است. خانه ای از سرای فریب در کوی از دست شدگان و محله به هلاکت رسیدگان. این خانه را چهار حدّ است: حد نخستین، منتهی می شود به آنجا که آفات کمین گرفته اند، و حدّ دوم به آنجا که مصیبتها را سبب است. و حدّ سوم به خواهشهای تباه کننده نفسانی، و حدّ چهارم به شیطان اغواگر. و در آن از حد چهارم باز می شود. خریدار که فریب خورده آمال خویش است آن را از فروشنده ای که اجل او را برانگیخته تا براندش، به بهای خارج شدن از عزّت قناعت و دخول در ذلّتِ طلب و خواری، خریده است. در این معامله ضرر و زیان خریدار در آنچه خریده است، بر عهده کسی است که اندامهای پادشاهان را ویران سازد و جان از تن جباران بیرون کند و پادشاهی از فرعونان چون شهریاران ایران و قیصرهای روم و تبّعهای یمن و حِمیَرها بستانده است. و نیز آن کس که دارایی خود را گرد آورد و همواره بر آن افزود و کاخهای استوار برآورد و آنها را بیاراست و آرایه ها ساخت و اندوخته ها نهاد تا به گمان خود برای فرزند، مرده ریگی نهد. همه اینان را برای عرضه در پیشگاه حسابگران و آنجا که ثواب و عقاب را معین می کنند، حاضر آورد. در آنجا حکم قطعی صادر شود و کار داوری به پایان آید. « وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ» {در آنجا تبهکاران زیانمند شوند} عقل هر گاه که از اسارت هوس بیرون آید و از علایق دنیوی در امان ماند، به این گواهی دهد(1).

امالی الصدوق: از شریح مانند آن همراه افزودهای روایت شده که در ابواب مواعظ امام علیه السلام خواهد آمد(2).

توضیح: «شخص بصره» با فتحه فهو شاخص: زمانی که چشمانش را باز کند و پلک نزند و آن کنایه از مردن است. و ممکن است از «شخص من البلد» باشد یعنی

1- .نهج البلاغه (عبده ط مصر) 2 : 4. 5
2- .امالی الصدوق : 187 – 188

رفت و راهی شد، یا از «شخص السهم» زمانی که از هدف بگذرد و منظور: تو را از آن در حالی که بر روی شانههای مردان حمل میشوی خارج میکند. سلّمه إلیه: به آن میدهد و عطا میکند.کلام امام «خالصا» یعنی از دنیا و بهره آن در حالی که چیزی از آن برای تو نیست. کلام امام علیه السلام که فرمود: «فإذاً أنت» در اغلب نسخهها با تنوین است و جزایِ شرط محذوف است. یعنی اگر آن را اینچنین خریده باشی در دنیا و وآخرت زیان کردهای. و در برخی از نسخ با الف بدون تنوین آمده که إذا فجائیه است مانند کلام خدای تعالی:«فإذا هم خامدون»(1) {و بناگاه

[همه] آنها سرد در جای فسردند}، و أزعجه: او را نگران کرد و از جا کند. الخطّه با کسره زمینی است که انسان با خط علامت گذاری میکند تا آن را آباد کند. از آن جمله خطوط کوفه و بصره است و شاید برای بیان این موضوع باشد که مالکیت آنها بر آن زمین، تام نیست بلکه از جهت علامتی است که انسان بر زمین میکشد تا در آن اقدامی انجام دهد. کلام امام علیه السلام: «تجمع هذه الدار» یعنی بر آن احاطه مییابد. گفته میشود: أرداه یعنی: او را هلاک کرد. کلامش: «و فیه یشرع» در صورت مجهول بودن، یعنی با فتحه خواندن، شاید کنایه از این باشد که علت خرید این خانه شیطان و تحریک او باشد. یا کنایه از اینکه این خانه درِ وسوسه های شیطان را به روی انسان باز میکند. کلامش: «بالخروج» باء عوض است: خروج ثمن معامله است، سخن امام علیه السلام: «فما أدرک» ما شرطیه و أدرک به معنیِ پیوست است و اسم اشاره، مفعول آن است. الدّرک با حرکت یعنی پیامد. البلبله: اضطراب، آشفتگی و فاسد کردن چیزی به طوری که دیگر قابل استفاده نباشد. و منظور از آن مرگ یا ملکش یا پروردگار عظیم الشأن است، و سخنش: «إشخاص» مبتدا و «علی مبلبل» خبر آن است. گفته میشود: نجد، یعنی خانه را با بالش فرش کردن. التنجید: تزیین کردن، و ممکن است منظور از آن بلندی - نجد - که زمین مرتفع است باشد. گفته میشود: اعتقد ضیعه و مالاً یعنی آن را بدست آورد.

1- یس / 29

و بدان که تناسب لفظ «درک» برای اسناد معاملات کافی است و لازم نیست مطابقت کند با معنای لفظی درک در معامله به اینکه ضرر از جهت مبیع است یا ثمن که معیوب در آمده یا مستحق غیر در آمده، منظور از الدرک پیامد و گناه است یعنی مسؤلیّت، کسر شأنی و زیانی که خریدار در بهره اخروی دچار میشود است که در قیامت به آن جزا داده خواهد شد.

میگویم: در نظر من ممکن است مشتری این شخص باشد از آن جهت که تابع هوی است، و به همین دلیل یکبار او را عبد ذلیل یعنی اسیر در بند هوی خواند. و در جای دیگر این موضوع را تبیین کرد و از او به فریب خورده آرزو نام برد و فرشنده نیز این شخص است چرا که خدا به او عقل داده و عقل او را بیدار ساخته و به او خبر رفتن داده و آگاه کرده که او میمیرد و حتما خواهد مرد. دریابنده و مخاطب آن نفس است چرا که دربردارنده عقل است. وقتی کار عقل این است که سعادت جاودانه و پاداش أخروی و سرای باقی را بدست آورد و این اسیر هوی آن را در راه کسب سرای فانی که مملوء از آفتها و بلاهاست به کار گرفته و به او در عوض دست آوردش خروج از عزت قناعت و ورود به ذلت خواهش عطا کرده پس دعوای (درک) در قیامت بر فروشنده است بر علیه خریدار که: تو کسب مرا تباه کردی و سهم مرا نابود ساختی و در عوض تلاش من، خواری، زیان و پستی به من دادی، و در این زمان باطل کنندگان زیان میکنند، و این چیزی است که به ذهن خطور کرد، و آنچه نزد تو آوردم را بگیر و از شکرگزاران باش.

49. الکافی: از محمد بن علی حلبی روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره غذا پرسیدم، فرمود: سرکه و روغن بخور، آن گوارا است، و علی علیه السلام بسیار از آن میخورد و من بسیار از آن میخورم و آن گوارا است(1).

50.الکافی: از یعقوب بن سالم روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میگفت: امیرالمؤمنین علیه السلام سرکه و روغن میخورد و پولش را زیر فرش یا حصیرش میگذاشت(2).

1- . فروع الکافی (جلد ششم از چاپ جدید) : 328
2- . فروع الکافی (جلد ششم از چاپ جدید) : 328

51. الکافی: از أمامه دختر ابی العاص بن ربیع که مادرش زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود روایت شده که گفت: امیرالمؤمنین در ماه رمضان نزد من آمد و شام، خرما و کمأه(گونه ای قارچ) آورده شد. امام علیه السلام خورد و کمأه را دوست داشت(1).

52 .الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام نزد شما بود، نزد بنی دیوان آمد و با دیناری سه لباس خرید، پیراهن تا بالای پاشنه، لنگ تا نصف ساق و رداء از روبرو تا سینه و پشت سر تا باسنش بود. سپس دستانش را به سوی آسمان بالا برد و تا ورود به خانه همواره خدا را به خاطر آنچه بر او پوشانده سپاس میگفت. سپس گفت: این لباسی است که مسلمانان باید بپوشند. امام صادق علیه السلام گفت: اما امروز نمیتوانند بپوشند و اگر چنین کنیم میگویند: مجنون است، میگویند: ریاکار است. خدای عزّو جلّ میگوید: « وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ »(2) {و لباس خویش را پاک کن}. گفت: و لباست را بالا بگیر و بر زمین نکش. وقتی قائم ما علیه السلام برخیزد این لباس باشد(3).

53. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی لباس میپوشید دستش را میکشید، اگر به انگشتان میرسید میبرید(4).

54 . الکافی: از حسن الصقیل روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام به من گفت: میخواهی پیراهن علی را که زمان ضربه خوردن بر تن داشت به تو نشان دهم میخواهی خونش را به تو نشان دهم؟ گفت: گفتم: بله، او را فرا خواند و آن در داخل گونی مانندی بود بیرون آورد و باز کرد، پیراهن کرباسی شبیه سنبلانی(5)

بود و

1- . فروع الکافی(بخش ششم از چاپ جدید) : 369 – 370 . کمأه گیاهی است که به آن شحم الأرض هم می گویند ، در فصل بهار زیر زمین یافت می شود ، ریشه ای گرد است که ساق و رگ ندارد و رنگش مایل به تیره است .
2- . مدثر / 4

3- . فروع الکافی (بخش ششم از چاپ جدید) : 455 – 456
4- . فروع الکافی (بخش ششم از چاپ جدید) : 457
5- . لباسی منسوب به بلاد روم

گریبانش تا پایین شکاف داشت. و اثر خون سفید شبیه شیر شبیه شیارهای روی شمشیر بر آن بود. گفت: این پیراهن کرباس علی است که زمان ضربه خوردن بر تن داشت و این اثر خون اوست. بدنش را وجب کردم که سه وجب بود و پایین را وجب کردم و آن دوازده وجب بود(1).

توضیح: شطیب السیف: شیارهای روی شمشیر.

55. الکافی: از زراره بن أعین روایت شده که گفت: پیراهنی را که علی علیه السلام هنگام شهادت بر تن داشت نزد امام باقر علیه السلام دیدم که پایینش دوازده وجب و بدنش سه وجب بود و خون غلیظی بر آن بود.

56. نهج البلاغه: به خدا این لباسم را آنقدر وصله زدم که از وصله زنندهاش شرم کردم. کسی به من گفت: آیا آن را دور نمیاندازی؟ گفتم: دور شو از من. صبحگاهان مردم کسی را که شب را راه پیموده میستایند(2).

توضیح: السری بر وزن هدی: تمام شب را حرکت کردن، و این مثلی است که در مورد کسی که سختیهای حاضر را به خاطر آسایش آینده تحمل میکند.

عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح این سخن گفت: در اخبار علی علیه السلام که ابو عبد الله احمد بن حنبل در کتاب فضائلش ذکر کرده و آن روایت من از عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش ابو عبدالله احمد است، گفت: به علی علیه السلام گفته شد: ای امیرالمؤمنین برای چه پیراهنت را وصله میزنی؟ گفت: قلب خاشع میشود و مؤمنان به آن اقتدا میکنند.

احمد روایت کرد که علی علیه السلام در بازار لنگ و رداء بر تن، میگشت و تازیانه همراه او بود. همانند یک بادیه نشین، یکبار گشت تا به بازار کرباس فروشها رسید به یک نفر گفت: ای شیخ این پیراهن را به سه درهم به من بفروش(3)،

وقتی پدر

1- . فروع الکافی (بخش ششم از چاپ جدید) : 457

2- .نهج البلاغه (عبده ط مصر) 1 : 315
3- .در منبع : به من پیراهنی بفروش که قیمتش سه درهم باشد ، وقتی شیخ او را شناخت از او چیزی نخرید سپس نزد دیگری رفت و وقتی او را شناخت از او چیزی نخرید ، نزد غلامی کم سن و سال آمد و از او پیراهنی به سه درهم خرید .

پسرک آمد او را با خبر کردند. سپس درهمی برداشت و نزد علی علیه السلام آمد تا به او بدهد. فرمود: این چیست؟ یا فرمود: برای چیست؟ گفت: ای سرورم پیراهنی که پسرم به شما فروخته دو درهم میارزید. درهم را نگرفت و فرمود: با رضایتم به من فروخته و با رضایتش گرفته است.

احمد از ابو البَوار کتان فروش در کوفه روایت کرد که گفت: علی علیه السلام زمانی که خلیفه بود همراه غلامش به بازار آمد، و دو پیراهن از من خرید و به غلامش گفت: هر کدام را میخواهی انتخاب کن. یکی را برداشت و علی علیه السلام دیگری را برداشت، گفت: سپس آن را پوشید و دستش را کشید و آستینش را بلند یافت. گفت: اضافه را ببر، بریدم سپس لبهاش را تو گذاشت و رفت.

احمد از صمال بن عمیر روایت کرد و گفت: پیراهنی را که علی علیه السلام هنگام ضربت خردن بر تن داشت دیدم، آن کرباس سنبلانی بود و خونش را دیدم که همچون روغن بر آن سرازیر شده است.

و احمد روایت کرد و گفت: وقتی عثمان در پی علی علیه السلام فرستاد او را در حالی یافتند که عباء به خود پیچیده و شترش را میراند. واخبار در این موضوع بسیار است و آنچه ذکر کردیم ما را کفایت است(1).

57 . نهج البلاغه: از سخنان علی علیه السلام این است که فرمود: سوگند به خدا اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سربرم و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، خوشتر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگانم ستم و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش میرود. و در خاک، زمانی طولانی اقامت میکند؟ به خدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من در خواست داشت تا یک مَن از گندمهای بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده، گویا با العِظلِم(عصاره گیاه قرمز رنگ مایل به تیره) رنگ

1- . شرح النهج 2 : 714 – 715

شده بودند، پی در پی مرا دیدار و در خواست خود را تکرار میکرد. چون به گفتههای او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او می فروشم و به دلخواه او رفتار میکنم و از راه و رسم عادلانه خود دست بر میدارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی مینالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته؟ اما مرا به آتشی میخوانی که خدای جبّارش با خشم خود آن را گداخته است؟تو از حرارت ناچیز مینالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفتآورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد، و ظرفی سر پوشیده از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمّی یا قی کرده آن مخلوط کردند. به او گفتم هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است گفت: نه. نه زکات است نه صدقه بلکه هدیه است. گفتم زنان بچه مرده بر تو بگریند. آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدهای؟ یا هذیان میگویی؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچهای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد. همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پستتر است. علی را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای ناپایدار چه کار؟ به خدا پناه میبرم از خفتن عقل و زشتی لغزشها و از او یاری میجویم(1).

توضیح: السعدان: نوعی گیاه که بهترین چراگاه شتر است و این گیاه خاری دارد که به آن حسک السعدان میگویند. المسهّد: بیخواب. صفده یصفده: او را بست و محکم کرد. و همچنین تصفید. الحطام: آنچه که به سبب خشک بودن میشکند. متاع دنیا را به خاطر فناپذیر بودن به آن تشبیه کرده است. القفول: بازگشت از سفر و آن یا کنایه از پیری است چرا که جوانی روی آوردن به دنیا و پیری روی برگرداندن

1- . نهج البلاغه 1 : 479 – 481

از آن است. یا کنایه از مرگ چرا که آخرت موطن اصلی است و با مرگ به آن یا به آنچه که روح پیشتر به آن تعلق داشته است باز میگردد. و اسناد به نفس مجازی است و یا منظور از نفس بدن است. و به نظر من بهتر این است که قفول جمع قفل باشد که استعاره از بندها و مفاصل بدن است. الإملاق: فقر. کلام امام علیه السلام: «شعث الألوان» یعنی تیره رنگ و گرسنگی به تیرگی توصیف میشود. العظلم با کسره: نیلی و گفته شده: خال است. سخن امام علیه السلام که فرمود: « ذی دنف» یعنی بیماری دردناک داشتن. الثکل: از دست دادن مادر فرزندش را. کلامش: «شنئتها» یعنی بدش آمد و از آن نفرت یافت. شاید منظور از صله مدارا و رشوه باشد که برای رسیدن به خواسته از آن استفاده میشود. و شاید منظور از صدقه زکات مستحب باشد که حرام بودن آن برای امام دور نیست. و ممکن است منظور از حرام بودن چیزی است که کراهت شدید دارد. گفته میشود: هبلته یعنی ثکلته و الهبول با فتحه هاء، زنی است که فرزندی برای او نمانده باشد. المختبط: زمین خورده. و ذو الجنّه: کسی که شیطان با او تماسی یافته است. و الذی یهجو: کسی که به خاطر بیماری هذیان میگوید، بیماری که در بیهوشی نیست مانند تب داشتن و برسام(1)

گرفتن. الجلب با ضمّه: پوست. القضم: جویدن انگشت. السبات با ضمّه: خواب.

میگویم: خطبه و شرح آن پیشتر آمد و فقط به خاطر اختلافی میان آن دو بود تکرار کردم.

58 . امالی الطوسی: جَابِر بن عَبد اللَّه الأنصارِی گفت: روزی صبح هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم گفتم: صبح را چگونه آغاز کردی ای امیر المؤمنین؟ فرمود: با نعمتی از جانب خدا و فضلی از جانب مردی که برادری را دیدار نکرد و بر مؤمنی با سرور وارد نشد، گفتم: و آن چیست؟ فرمود: اندوهی از او رفع میکند یا دینی از او ادا میکند یا فقرش را برطرف میکند. جابر گفت: روزی علی علیه السلام را دیدم و گفتم: چگونه صبح کردی ای امیر المؤمنین؟ فرمود: صبح

1- . البرسام : التهاب میان لایه بین کبد و قلب

کردیم در حالی که از نعمتها و فضل خدا چیزی نزد ماست که علی رغم شمارش بسیار نمیتوانیم بشماریم، نمیدانیم کدام نعمت را شکرگزار باشیم. زیبایی چیزی که گسترانده یا زشتی چیزی که پوشانده؟ گفت: و عبد الله بن جعفر: روزی صبح هنگام بر عمویم علی علیه السلام وارد شدم در حالی که بیمار بود. گفتم: چگونه صبح کردی ای امیر المؤمنین؟ فرمود: چگونه صبح میکند کسی که با بقایش نابود و با دوایش بیمار میشود و از جای امنی که گزیده آورده میشود(1).

میگویم: برخی اخبار امام صلوات الله علیه و آله در خطبه حسن علیه السلام بعد از وفاتش و ابواب خطبهها و مواعظ و دیگر ابواب این کتاب خواهد آمد. و بسیاری از آنها در ابواب گذشته ذکر شد.

1- .امالی بن الشیخ : 49 – 50

باب صد و هشتم : علت خضاب نکردن امام علیه السلام

روایات:

1. علل الشرایع: از ابن طَریف از ابن نُباته روایت شده که گفت: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم: چرا خضاب نمیکنی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله خضاب میکرد؟ فرمود: منتظر بدبخت‌ترین انسانها هستم تا ریشم را با خون سرم خضاب کند. طبق وعده‌ای که محبوبم رسول الله صلی الله علیه و آله به من داده است(1).

2. الکافی: از حفص الأعور روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره خضاب کردن ریش و سر سوال کردم که آیا از سنّت است؟ فرمود: بله. گفتم: امیرالمؤمنین علیه السلام خضاب نمیکرد. فرمود: سخن رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: این با این خضاب میشود او را منع کرد.

3. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله خضاب میکرد و علی علیه السلام را چیزی منع نکرد جز گفته پیامبر که این با این خضاب میشود.

نهج البلاغه: به امام صلوات الله علیه گفته شد: کاش موی سفیدت را خضاب میکردی ای امیر المؤمنین. فرمود: خضاب زینت است و ما در مصیبتیم. منظورش رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله بود(2).

1- . علل الشرایع : 69
2- . نهج البلاغه 2 : 255 . و در آن : یرید به وفاه رسول الله صلی الله علیه واله آمده است .

باب صد و نهم : بازگشت خورشید برای امیرالمؤمنین و سخن گفتنش با حضرت علیه السلام

روایات:

1. علل الشرایع: از حنان روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: علت اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عصر را ترک کرد و به تأخیر انداخت چه بود در حالی که او دوست داشت نماز ظهر و عصر را باهم بخواند؟ گفت: وقتی او نماز ظهر را خواند رو به سوی جمجمهای که افتاده بود کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام با آن سخن گفت: ای جمجمه تو اهل کجا هستی؟ گفت: من فلان بن فلان، پادشاه سرزمین آل فلان هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: داستانت را برای من تعریف کن چه بودی و دورانت چگونه بود؟ جمجمه شروع کرد به تعریف کردن داستانش و خیر و شری که در دوران او بود، به آن سرگرم شد تا اینکه خورشید غروب کرد. با آن به سه حرف از انجیل سخن گفت تا عربها سخن او را نفهمند. گفت: اکنون که رفتهام باز نمیگردم(1). به سوی خدای عزّوجلّ دعا کرد و خدا هفتاد هزار فرشته با هفتاد هزار زنجیر آهنی فرستاد که آن را در گردنش انداختند و بر روی صورتش کشیدند تا اینکه بازگشت در حالت سفید و پاکیزه و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خواند. سپس مانند ستارهای غروب کرد و این سبب تأخیر نماز عصر بود

1- . یعنی امیر المومنین علیه السلام به خورشید گفت بازگرد ، گفت : باز نمی گردم اکنون که رفتهام.

ابن سعید الهاشمی از فرات با اسناد و الفاظش این حدیث را برای من نقل کرد(1).

2. امالی الصدوق: از أمّ جعفر یا أمّ محمد دختران محمد بن جعفر از أسماء بنت عُمیس که او مادربزرگش بود نقل کرد. گفت: همراه مادربزرگم أسماء بنت عمیس و عمویم عبدالله بن جعفر راهی شدم تا به الضهیاء(2)

رسیدیم. أسما بنت عمیس برایم نقل کرد و گفت: دخترم، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در این مکان بودیم. رسول الله نماز ظهر را خواند و علی علیه السلام را فرا خواند و از او برای انجام کاری یاری خواست. سپس عصر فرارسید، پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و نماز عصر خواند. علی علیه السلام آمد و کنار رسول الله صلی الله علیه و آله نشست. خدا بر پیامبرش وحی کرد و پیامبر سرش را در آغوش علی علیه السلام گذاشت تا اینکه خورشید غروب کرد و اثری از آن بر روی زمین و کوه دید نمیشد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر خواندی؟ گفت: نه ای رسول الله. با خبر شدم که تو نماز نخواندی، وقتی سرت را در آغوشم گذاشتی آن را حرکت ندادم. گفت: خدایا این بنده تو علی است که به خاطر پیامبرت بی حرکت مانده. پس شرق زمین را بر او باز گردان. خورشید طلوع کرد و زمین و کوهی باقی نماند مگر اینکه خورشید بر آن تابید، سپس علی علیه السلام برخاست و وضو گرفت و نماز خواند سپس تاریک شد.

قصص الأنبیاء: از عون بن محمد بن علی بن ابی طالب از مادرش امّ جعفر از مادربزرگش أسماء بنت عمیس مانند آن نقل شده و بعد از نقل خبر گفت: و چه بسا علی علیه السلام پیش از آن هم با اشاره نماز خوانده باشد(3).

3. علل الشرایع: از أمّ مقدام ثقفیّه روایت شده که گفت: جُویریه بن مُسهِر به من گفت: همراه علی بن ابی طالب هنگام عصر از پل رود الصراه گذر کردیم. فرمود: این زمین عذاب کشیده است بر هیچ نبی و وصی ای شایسته نیست در آن نماز

1- . علل الشرایع : 124
2- .در العلل و (م) : بالصهباء و در هر دو حالت مکانی است نزدیک خیبر .
3- .نسخه خطی

بخواند، هر کس از شما بخواهد نماز بخواند، میتواند، مردم در چپ و راست پراکنده شده و نماز خواندند. من گفتم: به خدا امروز در نمازم از این مرد تقلید میکنم و نماز نمیخوانم تا او نماز بخواند. حرکت کردیم تا اینکه خورشید شروع به پایین رفتن کرد، و از این مسئله شگفتی بزرگی در من این ایجاد شد، تا اینکه خورشید غروب کرد و زمین را پیمودیم. فرمود: ای جویریه اذان بگو، گفتم: میگویی اذان بدهم در حالی که خورشید غروب کرده؟ گفت: اذان بگو، اذان دادم سپس به من فرمود: اقامه بگو، اقامه گفتم. و وقتی گفتم «قد قامت الصلواه» دیدم لبهایش حرکت میکند و سخنی شنیدم که گویی عبرانی بود. خورشید بالا آمد تا مانند آنچه در زمان عصر بود شد. نماز خواند و وقتی بازگشتیم به جایش بازگشت و ستارهها ظاهر شدند. من گفتم: شهادت میدهم که تو وصی رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. فرمود: ای جویریه آیا نشنیدی که خدای عزّوجلّ میگوید: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ » گفتم: بله البته، فرمود: من با نام بزرگش، خدا را خواندم و آن را بر من بازگرداند(1).

بصائر الدرجات: أحمد بن محمد از حسین بن سعید مانند آن نقل شده است(2).

کتاب الروضه و الفضائل: با استناد به محمد بن علی الباقر از پدرش از جد شهیدش علیهم السلام مانند آن روایت شده است(3).

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: از ابی بصیر مانند آن روایت شده است(4).

توضیح: الصَراه رودی در عراق. وجوب الشمس: غروب و سقوط خورشید.

4. قرب الاسناد: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز عصر را خواند و علی علیه السلام آمد و نماز عصر نخوانده بود، در این زمان خدا بر رسولش وحی کرد، سرش را در آغوش علی علیه السلام قرار داد. رسول الله از آغوش او بلند شد در حالی که خورشید غروب کرده بود،

1- . علل الشرایع : 124

2- . بصائر الدرجات : 58
3- . الروضه : 30 . الفضائل : 71
4- .نسخه خطی

فرمود: ای علی آیا نماز عصر خواندی؟ فرمود: نه ای رسول الله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا علی در اطاعت تو بود. در این موقع خورشید برای او بازگشت.

5. کشف الیقین: از موسی بن جعفر و پدرانش صلوات الله علیهم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن با خورشید سخن بگو که آن با تو سخن میگوید، علی علیه السلام فرمود: سلام بر تو ای بنده مطیع خدا. خورشید گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و امام متقین و رهبر سفید رویان ای علی تو و شیعیانت در بهشت هستید ای علی اولین کسی که زمین از او شکافته میشود محمد و سپس تو هستی، اولین کسی که زنده میشود محمد و سپس تو هستی، اولین کسی که پوشانده میشود محمد و سپس تو هستی، علی علیه السلام با حالت سجده سر بر زمین گذاشت در حالی که چشمانش اشک میریخت. پیامبر نیز به سمت او به زمین افتاد و گفت: ای برادر و دوست من سرت را بالا بگیر، خدا در مقابل اهل هفت آسمان به تو مباهات میکند(1).

کشف الغمّه: از مناقب خوارزمی: عبدالرحمن بن قاسم همدانی برای ما نقل کرد: از ابی محمد العسکری از پدرانش علیهم السلام مانند آن روایت شده است(2).

6 . الخرائج: از معجزات علی علیه السلام این است که رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بعد از نماز ظهر برای کاری فرستاد، از همان جا در پی کار رفت و پیامبر نماز عصر را بر مردم خواند. وقتی علی علیه السلام وارد شد آنچه انجام داده بود را برای او تعریف کرد، در این لحظه بر پیامبر وحی نازل شد. و سرش را در آغوش علی علیه السلام قرار داد در همین حالت ماندند تا اینکه خورشید غروب کرد. در وقت غروب پیامبر به حالت عادی بازگشت، به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر خواندی؟ فرمود: نه کراهت داشتم که سرت را بردارم و نشستن زیر سر تو در حالی که در این حالت هستی را با فضیلتتر از نمازم دیدم. رسول الله برخاست به سوی قبله و فرمود: خدایا علی در طاعت تو و نیاز پیامبرت

1- .الیقین فی امره امیر المومنین : 25 – 26

2- .كشف الغمه : 44 – 45

بوده است خورشید را بر او بازگردان تا نمازش را به جا آورد، خورشید بازگشت تا موقعیتی که در عصر بود قرار گرفت. علی علیه السلام نماز خواند سپس خورشید مانند ستارگان سقوط کرد. روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی خورشید فرمانبردار توست دعا کن. دعا کرد و خورشید بازگشت. و او با اشاره نماز را خوانده بود(1).

7. الخرائج: از ابن عباس روایت شده گفت: وقتی پیامبر مکه را فتح کرد و با این سخنش که «بعد از فتح هجرتی نیست» هجرت را برداشت. به علی علیه السلام فرمود: وقتی فردا شد با خورشید سخن بگو تا مقامت در نزد خدا شناخته شود. وقتی صبح شد برخاستیم، علی علیه السلام وقتی خورشید طلوع کرد به سمت آن آمد و گفت: سلام بر تو ای بندهای که مطیع پروردگارت هستی. خورشید گفت: و سلام بر تو ای برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله مژده که پروردگار عزّت و بزرگی به تو سلام میرساند و به تو میگوید: مژده باد که برای تو، دوستدارانت و شیعیانت چیزی است که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است. علی علیه السلام با حالت سجده به زمین افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: حبیب من سرت را بالا بگیر که خداوند در مقابل فرشتگان به تو مباهات میکند(2).

8. الارشاد: از میان کارهای برجسته ای که خدا به دست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داده و اخبار مملو از آن است. زندگینامه نویسان و مورخان آن را روایت کردهاند و شعراء اشعاری در مورد آن سرودهاند. دو بار بازگشت خورشید برای آن حضرت علیه السلام است، یکبار در زمان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و یکبار بعد از وفات آن حضرت. در مورد بازگشت بار اول خورشید برای ایشان، روایتی است که اسماء بنت عمیس و ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدریّ در جمله گروهی از صحابه آن را نقل کردهاند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در منزلش بود

1- .در خرائج چاپ شده نیافتیم .
2- .در خرائج چاپ شده نیافتیم .

و علی علیه السلام مقابل ایشان حضور داشت. در این زمان جبرئیل علیه السلام آمد و از جانب خدای سبحان برای او وحی آورد وقتی بیهوشی ناشی از وحی ایشان را در بر گرفت، سر بر روی پای علی علیه السلام قرار داد و سرش بر نداشت تا اینکه خورشید غروب کرد. علی علیه السلام بر این حالت تا نماز عصر صبر کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته نماز خواند و حرکات رکوع و سجده را با اشاره به جا آورد. وقتی به هوش آمد به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر را از دست دادی؟ گفت: به خاطر محل قرار گرفتن شما و حالتی که در اثر شنیدن وحی به شما دست داد نتوانستم آن را ایستاده به جا آورم. به او گفت: دعا کن تا خدا خورشید را برای تو بازگرداند و نماز را چنانکه از دست دادی ایستاده به جا آوری، که خداوند به خاطر اینکه خدا و رسولش را اطاعت کردهای دعایت را پاسخ میگوید. امیرالمؤمنین علیه السلام از خدا خواست تا خورشید را بازگرداند، پس بازگشت تا اینکه در محلی از آسمان که زمان نماز عصر قرار داشت جای گرفت. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عصر را در زمانش به جا آورد و بعد خورشید غروب کرد. اسماء گفت: به خدا زمان غروبش صدایی همچون صدای کشیده شدن ارّه بر روی چوب شنیدیم.

و بازگشت آن بعد از پیامبر صلی الله علیه واله، زمانی است که خواست در بابل از فرات عبور کند. بسیاری از یارانش مشغول عبور دادن چهارپایان و باروبنه خویش شدند و علی علیه السلام خود همراه گروهی که با او بودند نماز عصر را خواند، مردم از عبور دادن آنها فارغ نشدند تا اینکه خورشید غروب کرد و بسیاری از آنها نماز را از دست دادند. و اکثراً فضیلت جماعت با او را از دست دادند. در این مورد با هم صحبت کردند، وقتی صبحتهای آنها را در این باره شنید از خدا خواست تا خورشید را بر او باز گرداند تا همه اصحابش برای نماز عصر در وقتش گرد هم آیند، و خدا تعالی خواسته او را در بازگشت خورشید اجابت کرد. و در افق مانند حالتی که زمان عصر قرار داشت جای گرفت و وقتی مردم سلام دادند خورشید پنهان شد، و صدایی ترسناک از آن شنیدند که مردم را دچار وحشت کرد. بسیار تسبیح گفتند، لااله الا الله گفتند و استغفار کردند و خدا را به خاطر نعمتی که میان آن

ظاهر کرده بود سپاس گفتند، و خبر این موضوع در آفاق پیچید و ذکر آن در میان مردم منتشر گشت. سید بن محمد حمیری در این باره میگوید: « ردّت علیه الشمس » تا آخر ابیاتی که خواهد آمد(1).

9. تفسیر العیاشی: از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت شده که فرمودند: علی علیه السلام به خاطر نیازی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که بیهوش بود و سرش بر بالین جبرئیل قرار گرفته بود و جبرئیل به شکل دحیه کلبی بود، وقتی علی علیه السلام وارد شد جبرئیل به او گفت: سر پسر عمویت را بگیر که تو به آن سزاوارتر از منی، چرا که خدا در کتابش میفرماید: « وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ»(2) { و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند}. علی علیه السلام نشست و سر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بالین گرفت و همچنان سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالین او بود تا اینکه خورشید غروب کرد، رسول الله به هوش آمد و سرش را بلند کرد و به علی علیه السلام نگریست و فرمود: ای علی جبرئیل کجاست؟ فرمود: ای رسول الله من کسی جز دحیه کلبی ندیدم سرت را به من داد و گفت: ای علی سر پسر عمویت را بگیر که تو از من به آن سزاوارتری چرا که خدا در کتابش میفرماید: « وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ » { و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند}. نشستم و سرت را گرفتم، در بالینم بود تا اینکه خورشید غروب کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا نماز عصر خواندی؟ فرمود: نه، فرمود: چه چیز تو را از نماز خواندن بازداشت؟ فرمود: از هوش رفته بودی و سرت بر بالین من بود، دوست نداشتم بر تو سختی رسد ای رسول الله و اکراه داشتم که برخیزم و نماز بخوانم و سرت را زمین بگذارم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا علی در اطاعت تو و رسول تو بوده که نماز عصر را از دست داده، خدایا خورشید را بر او باز گردان نماز عصر را در وقتش به جا آورد. گفت: خورشید طلوع کرد و سفید و پاک در زمان عصر قرار گرفت. اهل مدینه به آن

1- .الإرشاد للمفید : 163 - 164
2- .انفال / 75- احزاب / 6

نگریستند و علی علیه السلام برخاست و نماز خواند، و وقتی از نماز بازگشت خورشید غروب کرد و نماز مغرب خواندند(1).

10. مناقب ابن شهر آشوب: ابوبکر بن مردویه در المناقب، ابو اسحاق ثعلبی در تفسیرش، ابو عبدالله بن منده در المعرفه، ابو عبدالله نطنزی در الخصائص، خطیب در الأربعین و ابو أحمد جرجانی در تاریخ جرجان روایت کردند: خورشید برای علی علیه السلام بازگشت. و ابو بکر ورّاق کتابی دارد که به راویان موضوع بازگشت خورشید پرداخته است، و ابو عبدالله جُعَل، کتابی در جواز بازگشت خورشید دارد. برای ابوالقاسم حسکانی کتاب مسئلهٌ فی تصحیح ردّ الشمس و ترغیم النواصب الشمس است. ابو الحسن شاذان کتاب بیان ردّ الشمس علی امیرالمؤمنین علیه را نوشته است و ابو بکر شیرازی در کتابش با استناد به شُعبه از قَتاده از حسن بصری از ام هانی این حدیث را کامل ذکر کرده است. سپس گفت: ابو الحسن بعد از این خبر فرمود: خدای عزّو جلّ دو آیه در این مورد نازل کرد: کلام خدای تعالی: « وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً »(2)

{ و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید } یعنی این جانشین آن قرار میگیرد برای هر کس که بخواهد فریضهای را که از یاد برده یا خواب بوده به جا آورد و یا بخواهد شکرگزاری کند. و همچنین نازل کرد: « یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ »(3)

{ شب را به روز در میپیچید و روز را به شب در میپیچد }. و ذکر کرد که خورشید مکرر برای او بازگشت: آنچه که سلمان روایت کرده است و روز البِساط، روز خندق، روز حنین، روز خیبر، روز قرقیسینا، روز ببراثا(4)، روز الغاضریّه، روز

1- . تفسیر العیاشی : ج 2 ص 70 ،البرهان 2 : 98
2- .فرقان / 62
3- .زمر / 5
4- . در منبع: قرقیسا و یوم براثا . و در المراصد (3 : 1080) گفت : قرقیسا شهری است در خابور در مصب آن و کنار فرات است . یک سمت

از آن به خابور و سمت دیگر به فرات می رسد و برثا محله ای بود در قسمتی از بغداد که در مسجدی بنا شده بود که شیعیان در جمع می شدند و آثار آن تا امروز باقی است .

نهروان، روز بیعه الرضوان، روز صفین، در نجف، در بنی مازر، در وادی العقیق و بعد از أحد، و کلینی در الکافی روایت کرد که خورشید در مسجد الفَضیح در مدینه بازگشت. اما قول معروف دوبار است، یکی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در کراع الغمیم و دیگری بعد از وفاتش در بابل.

در زمان حیات پیامبر، روایتی است که ام سلمه، اسماء بنت عمیس، جابر انصاری، ابوذر، ابن عباس، خدریّ، ابوهریره و امام صادق علیه السلام نقل کردهاند: رسول الله صلی الله علیه و آله در کُراع الغمیم نماز خواند وقتی سلام داد بر او وحی نازل شد و علی علیه السلام آمد و او در این حالت بود و به پشتش تکیه داد، پیوسته در این حال بود تا اینکه خورشید غروب کرد. و قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل میشد. وقتی وحی پایان یافت. فرمود: ای علی نماز خواندی؟ فرمود: نه و داستان را برایش گفت. گفت: دعا کن تا خدا خورشید را برایت باز گرداند، از خدا خواست و خورشید پاک و سفید بر او بازگشت. و در روایت ابو جعفر طحاوی آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا علی در اطاعت تو و پیامبرت بود، خورشید را بر او بازگردان. پس بازگشت، علی علیه السلام برخاست و نماز خواند وقتی نمازش پایان یافت خورشید افتاد و ستارگان آشکار شدند.

در روایت ابو بکر مَهرَوَیه: أسماء گفت: به خدا زمان غروبش صدایی مانند صدای کشیده شدن ارّه بر چوب شنیدیم. گفت: و آن در الضَهیاء در غزوه خیبر بود. و روایت شده که او با اشاره نماز خواند و وقتی خورشید بازگشت به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را تکرار کرد.

و اما بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی است که جویریه بن مُسهِر، ابو رافع و حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده اند: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در بابل از فرات عبور کرد، خود همراه گروهی که با او بودند نماز عصر را خواند. سپس مردم از عبور دادن آنها فارغ نشدند تا اینکه خورشید غروب کرد و اکثراً نماز عصر را از دست دادند. و در این باره صحبت کردند. از خدا خواست تا خورشید را بر او بازگرداند که آن را بر او بازگرداند. در افق بود و وقتی مردم سلام دادند پنهان شد، و صدای ترسناکی از آن شنیده شد که مردم در اثر آن وحشت زده

شدند و بسیار تسبیح و لا إله إلا الله و تکبیر گفتند. مسجد الشمس در الصاعدیّه در سرزمین بابل معروف است.

و از ابن عباس به طرق مختلف روایت شده است که گفت: خورشید بازنگشت مگر برای سلیمان وصی داود، یوشع وصی موسی و علی بن ابی طالب وصی محمد صلوات الله علیهم أجمعین.

اما طعنه ملحدان به اینکه این اتفاق محاسبات و حرکات را باطل میکند، پاسخش این است که خدای تعالی خورشید را همراه فلک بازگرداند و اختلافی در محاسبات و حرکات پیش نمی آید و میگوییم خورشید بازگشته و سپس حرکتی در آن رخ میدهد که ظاهر میشود و به جای خودش باز میگرد و بر فلک ظاهر نمیشود. و این مبتنی بر حادث بودن عالم و إثبات محدث است. و اما اعتراض ابن فورک(1)

در کتاب الفصول من تعلیق الأصول مبنی بر اینکه اگر این موضوع درست باشد همه مردم در همه نقاط جهان آن را میدیدند. پاسخ آن همان است که در پاسخ اعتراض به شق القمر دادم.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از جابر روایت کرد که گفت: خورشید هفت بار با علی علیه السلام سخن گفت: بار اول به او گفت: ای امام المسلمین نزد پروردگارم مرا شفاعت کن تا عذابم نکند. بار دوم گفت: به من امر کن تا دشمنانت را بسوزانم که من آنها را از چهرههایشان میشناسم. بار سوم در بابل بود که وقت نماز عصر از دست رفته بود. به او فرمود: به جایت بازگرد، خواسته او را لبیک گفت. بار چهارم فرمود: ای خورشید! آیا خطایی از من سراغ داری؟ گفت: قسم به عزت پروردگارم که اگر خدا مخلوقات را مانند تو میآفرید، آتش را خلق نمیکرد. بار پنجم: آنها در زمان خلافت ابی بکر در نماز دچار اختلاف شدند و با علی علیه

1- . به ضم فاء و فتحه راء ، او استاد ابوبکر محمد بن حسن بود ، ابن فورک اصبهانی، متکلم ، عارف، ادیب، فاضل و واعظ بود ، مدتی در عراق درس خواند سپس به ری رفت و اهل نیشابور از او خواستند به آنجا برود او نیز اجابت کرد و مدرسه ای برای او در آنجا بنا کردند. در آن درس داد و

نزدیک صد کتاب نوشت و در سال 446 یا 406 از دنیا رفت و در نیشابور دفن شد (الکنی والألقاب 1 : 374)

السلام مخالفت کردند. خورشید آشکارا سخن گفت که «حق برای او به دست او و با اوست» و قریش و هر کس که حاضر بود آن را شنید. بار ششم زمانی بود که او را صدا زد و خورشید سطلی از آب حیات آورد و برای نماز وضو گرفت. به او فرمود: تو که هستی؟ گفت: من خورشید تابانم. و بار هفتم زمان وفاتش بود که آمد و به او سلام داد و از یکدیگر خداحافظی کردند.

از سلمان و ابی ذر و ابن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی مکه فتح شد و به هوازن رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر خیز ای علی و به کرامتت نزد خدا بنگر و با خورشید وقتی طلوع کرد صحبت کن. علی علیه السلام برخاست و فرمود: سلام بر تو ای بنده سخت کوش در طاعت پروردگارت، و خورشید به او پاسخ داد و گفت: و علیک السلام ای برادر و وصیّ رسول الله و ای حجت خدا بر خلقش. علی علیه السلام به حالت سجده برای شکرگزاری خدای تعالی به زمین افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله او را بلند کرد و صورتش را نوازش کرد در حالی که می فرمود: برخیز دوست من، با گریهات اهل آسمان را به گریه انداختی، خدا در برابر حاملان عرشش به تو مباهات میکند. سپس گفت: سپاس خدایی را که مرا بر دیگر انبیا برتری داد و با جانشینِ سرور اوصیا مرا تایید کرد. سپس قراءت کرد: « وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً »(1)

{هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است } ادامه آیه.

11. مجالس المفید: از عروه بن عبدالله بن بشیر جعفی روایت شده که گفت: نزد فاطمه بنت علی بن ابی طلب علیه السلام رفتم و او بسیار پیر بود، در گردنش گردنبندی از مهرههای سوراخ شده و در دستانش دو دستبند بود. گفت: خوب نیست که زنان شبیه مردان باشند سپس گفت: أسماء بنت عمیس با من سخن گفت: خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد و وحی او را از خود بی خود کرد، علی علیه السلام با لباسش او را پوشاند، تا اینکه خورشید غروب کرد. وقتی پیامبر صلی

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 459 – 363 . آل عمران / 83

الله علیه و آله به هوش آمد فرمود: ای علی نماز عصر نخواندی؟ فرمود: ای رسول الله نتوانستم بخوانم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا خورشید را بر علی بن ابی طالب بازگردان. در حالی که خورشید غروب کرده بود، بازگشت تا جایی که به اتاق من و نیمی از مسجد رسید(1).

توضیح: شاید منظورش از شباهت در اینجا، ترک آرایش و زینت است. گفته میشود: سرّی عنه الهمّ – منبی بر مجهول از باب تفعیل – یعنی بر طرف شد.

12. امالی الصدوق: از ابن عباس روایت شده که گفت: وقتی خدای عزّو جلّ مکه را فتح کرد، خارج شدیم در حالی که هشت هزار مرد بودیم و شب کردیم در حالی که ده هزار نفر مسلمان شدیم، و رسول الله صلی الله علیه و آله هجرت را برداشت و فرمود: بعد از فتح مکه هجرتی نیست. گفت: سپس به هوازن رسیدیم و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی برخیز و به کرامتت نزد خدای عزّوجلّ بنگر، با خورشید وقتی طلوع کرد سخن بگو. ابن عباس گفت: به خدا قسم به هیچ کس حسادت نکردم مگر به علی بن ابی طالب در آن روز، به فضل گفتم: برخیز ببینیم علی بن ابی طالب چگونه با خورشید سخن میگوید. وقتی خورشید طلوع کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بر خاست و گفت: سلام بر تو ای بنده صالح و سخت کوش در اطاعت پروردگارت. خورشید جواب داد و گفت: و علیک السلام ای برادر و وصیّ رسول الله صلی الله علیه و آله و ای حجت پروردگار بر خلقش. گفت: علی علیه السلام به حالت سجده برای شکرگزاری خدای عزّوجلّ بر زمین افتاد. گفت به خدا قسم رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که برخاست و سر علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد. صورتش را نوازش کرد در حالی که میفرمود: بر خیز ای دوست من با گریهات اهل آسمان را به گریه انداختی و خدای عزّو جلّ در برابر حاملان عرشش به تو مباهات میکند(2).

1- .امالی الشیخ المفید : 55 – 56
2- .امالی الصدوق : 351

قصص الأنبياء: از ابن موسی، از أحمد بن جعفر بن نصر از عمر بن خلّاد از ابی قتاده مانند آن روایت شده است(1).

13. بصائر الدرجات: از جُویریه بن مُسهِر روایت شده که گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام از قتال با خوارج آمدیم تا اینکه وقتی به سرزمین بابل رسیدیم نماز عصر فرا رسید. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام پیاده شد و مردم پیاده شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم این سرزمین نفرین شده است و سه بار دچار عذاب شده است. آن یکی از مؤتفکات(2)

است و آن اولین سرزمینی است که در آن بت پرستیده شده. بر هیچ نبی و وصی نبی جایز نیست در آن نماز بخواند. به مردم فرمان داد و از دو طرف راه پراکنده شدند و نماز خواندند، و بر چهار پای رسول الله صلی الله علیه و آله سوار شد و رفت. جویریه گفت: گفتم: به خدا که امروز در نمازم امیرالمؤمنین را دنباله روی خواهم کرد و از او تقلید خواهم کرد. گفت: پشت سرش حرکت کردم، به خدا قسم که از پل سوراء گذر نکردیم تا اینکه خورشید غروب کرد. گفت: به او ناسزا گفتم یا خواستم ناسزا بگویم. گفت: علی علیه السلام فرمود: ای جویریه اذان بگو. گفت: گفتم: بله ای امیر المؤمنین. گفت: به طرفی رفت و وضو گرفت سپس برخاست و سخنی که آن را عبرانی پنداشتم به زبان آورد، سپس به نماز فرا خواند، به خدا قسم به خورشید نگریستم که از میان دو کوه خارج شد و صدایی داشت. نماز عصر را خواند و من همراه او خواندم. گفت: وقتی از نماز فارغ شدیم، شب بازگشت همچنان که بود، رو کرد به من و گفت: ای جویریه بن مسهر خدای تعالی میفرماید: «فسبّح باسم ربک العظیم» من از خدا با نام بزرگش خواستم و خورشید بر من بازگشت(3).

14. بصائر الدرجات: از ابو الجارود روایت شده که گفت: شنیدم که جویریه میگفت: علی علیه السلام شبانه ما را از کربلا به فرات حرکت داد، وقتی به بابل رسیدیم به من گفت: نام این مکان چیست ای جویریه؟ گفتم: اینجا بابل است ای

1- .نسخه خطی
2- . شهرهایی که خدا آنها را ویران کرد و بر سر اهل آن خراب کرد .

3- .بصائر الدرجات : 58

امیر المؤمنین. گفت: آیا نه این است که بر هیچ نبی و وصی نبی جایز نیست که در سرزمینی که دو بار عذاب شده نماز بخواند. جویریه گفت: گفتم: الان عصر است ای امیرالمؤمنین نماز واجب شده است ای امیر المؤمنین. گفت: به تو خبر دادم که بر هیچ نبی و وصی نبی جایز نیست در سرزمینی که دو عذاب شده و منتظر سومی است نماز بخواند. وقتی ستاره دنباله دار ظاهر شود و پل بابل بسته گردد صد هزار نفر را در آن میکشند که سم سپاهِ سواران در آن فرو میرود. جویریه گفت: به خدا امروز در نمازم از امیرالمؤمنین علیه السلام تقلید میکنم. علی علیه السلام سر چهارپای رسول الله صلی الله علیه واله، دُلدُل را چرخاند تا اینکه از سُوراء گذشت به من فرمود: اذان عصر بگو ای جویریه، اذان گفتم. علی علیه السلام در گوشهای خلوت کرد و سخنی را به سریانی یا عبرانی به زبان آورد و خورشید را با صدا و فروریختنی دیدم که سفید و پاک ظاهر شد. گفت: سپس فرمود: اقامه بگو، اقامه گفتم. سپس با ما نماز خواند و ما همراه او نماز خواندیم. وقتی سلام دادیم ستارهها در هم تنیده شدند و گفتم: قسم به پروردگار کعبه او وصیّ پیامبر است(1).

15. الخرائج: از أسماء بنت عمیس روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه حنین علی علیه السلام را برای کاری فرستاد در حالی که پیامبر نماز عصر خوانده بود و علی علیه السلام نخوانده بود، وقتی برگشت رسول الله سرش را بر بالین علی علیه السلام گذاشت و برداشت. به رسول الله صلی الله علیه و آله وحی نازل می شد، او را با لباسش پوشانید در همین حالت ماند تا اینکه نزدیک غروب خورشید شد، سپس رسول الله به هوش آمد و فرمود: آیا نماز خواندی ای علی؟ فرمود: نه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا خورشید را بر علی باز گردان. بازگشت تا اینکه به نیمی از مسجد رسید. اسماء گفت: محل طلوع در الصهباء بود(2).

16. از عیون المعجزات منسوب به سید مرتضی رضی الله عنه، از سُلَیم بن قیس هلالی روایت شده که گفت: شنیدم ابوذر جُندَب بن جُنادَه غفّاری گفت: محمد

1- . بصائر الدرجات : 59
2- .در الخرائج چاپ شده نیافتیم.

صلی الله علیه و آله را دیدم که شبی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی فردا شد به سوی کوههای بقیع برو و در جای بلندی از زمین بایست، وقتی خورشید تابید به آن سلام کن. خدای تعالی به آن امر کرده که به خاطر آنچه در توست پاسخت را بدهد، وقتی فردا شد امیرالمؤمنین خارج شد و همراهش ابوبکر، عمر و گروهی از مهاجرین و انصار بودند تا اینکه به بقیع رسیدند. بر زمین مرتفعی ایستاد. وقتی خورشید طلوع کرد علی علی السلام فرمود: سلام بر تو ای مخلوق جدید و مطیع فرمان خدا، صدا و پاسخ گوینده ای از آسمان را شنیدند که میگوید: و علیک السلام ای اول و ای آخر ای ظاهر و ای باطن، و ای کسی که بر همه چیز آگاهی. وقتی ابوبکر، عمر، انصار و مهاجرین سخن خورشید را شنیدند از هوش رفتند. سپس بعد از ساعاتی بیدار شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن محل بازگشته بود. با گروه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: تو میگویی علی علیه السلام بشری است مانند ما در حالی که خورشید با چیزی که خدا خود را به آن خطاب کرده، مخاطب قرار داد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: از آن چه شنیدید؟ گفتند: شنیدیم که میگوید: سلام بر تو ای اول. فرمود: راست گفته او اولین کسی که به من ایمان آورده. گفتند: شنیدیم که میگوید: ای آخر. فرمود: راست گفته او آخرین کسی از مردم است که با من وداع میکند، مرا غسل میکند کفن میپوشاند و در قبرم قرار میدهد. گفتند شنیدیم میگوید: ای ظاهر. فرمود: راست گفته باطن همه سرّ من از آن اوست. گفتند شنیدم میگوید: ای کسی که بر همه چیز آگاهی. فرمود: راست گفته او آگاه به حلال، حرام، واجبات، سنتها و از این قبیل است. همه بر خاستند و گفتند: به راستی که محمد صلی الله علیه و آله ما را در حیرت افکند و از در مسجد بیرون رفتند. ابو محمد العونی در این باره میگوید:

- پیشوای من با خورشید سخن گفته و نور آن را بازگردانده آیا کسی که با خورشید سخن گفته در میان قوم مانندی دارد.

الفضائل:از ابی ذرّ مانند آن روایت شده است(1).

1- .الفضائل : 72 – 73

توضیح: الطخیاء با مدّ: شب تاریک، و تکلّم بکلمه طخیاء لا یُفهم یعنی سخن نامفهومی گفت.

17. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات: از جابر بن عبدالله گفت: در یکی از راههای مدینه عمار را دیدم، از او درباره رسول الله صلی الله علیه و آله جویا شدم، خبر داد که او در مسجد در میان گروهی از قومش است، وقتی نماز صبح را خواند به سوی ما آمد و ما در همین حال بودیم که خورشید طلوع کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او برخاست و پیشانیش را بوسید و کنار خود نشاند به طوری که پاهایش با پاهای او تماس یافت، سپس فرمود: ای علی! برخیز و با خورشید سخن بگو که آن با تو سخن می گوید، اهل مسجد برخاستند و گفتند: آیا ممکن است خورشید با علی صحبت کند؟ یک نفر گفت: پیوسته مقام پسر عمویش را بالا می برد و نامش را می ستود. در این هنگام علی علیه السلام بیرون آمد و به خورشید فرمود: ای خلق خدا چگونه صبح کردی؟ گفت: به خیر ای برادر رسول الله صلی الله علیه وآله، ای اول و ای آخر، ای باطن و ای ظاهر، ای کسی که به همه چیز آگاهی، علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، پیامبر لبخندی زد و فرمود: ای علی تو می گویی یا من بگویم؟ فرمود: از زبان شما بهتر است ای رسول الله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخنانی که به تو گفت: ای اول، تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورد، و ای آخر، تو آخرین کسی هستی که مرا در هنگام غسل کردنم می بینی، ای ظاهر، تو آخرین کسی هستی که به خزانه اسرار من اطلاع می یابی، ای باطن، تو دربردارنده علم من هستی، و اما آگاه به همه چیز، خدای تعالی علمی از حلال و حرام، واجبات، أحکام، تنزیل و تاویل، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و مشکل نازل نکرد مگر اینکه تو به آن آگاهی، و اگر نبود اینکه گروهی از امّت من در مورد تو چیزی را که نصرانی ها در مورد عیسی گفتند، بگویند، در مورد تو سخنی به زبان می آوردم که گروهی بر تو نمی گذشتند مگر اینکه خاک پای تو را برای شفاء بر می داشتند، جابر

گفت: وقتی سخن عمار تمام شد سلمان آمد و عمار گفت: و این سلمان همراه ما بود، سلمان نیز همان چیزهایی که عمار گفت بیان کرد(1).

18. کنز جامع الفوائد وتأویل الآیات : امام باقر محمد بن علی علیهما السلام فرمود: روزی، در حالی که سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالین علی علیه السلام بود خوابید و علی علیه السلام نماز عصر نخوانده بود وخورشید در حال غروب بود. رسول الله بیدار شد و علی علیه السلام درمورد نمازش با او صحبت کرد، پیامبر دعا کرد و خورشید برای او باز گشت به همان هیأت وقت عصر. و حدیث بازگشت خورشید را ذکر کرد و فرمود: ای علی برخیز و به خورشید سلام بده وبا آن سخن بگو که آن با تو سخن خواهد گفت، آن حضرت فرمود: ای رسول الله چگونه به او سلام دهم؟ فرمود: بگو سلام بر تو ای خلق خدا، گفت: علیک السلام ای اول و ای آخر، ای ظاهر و ای باطن، ای کسی که دوستدارانش را نجات می دهد و دشمنانش را نابود می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: خورشید چه پاسخی به تو داد ؟ و علی علیه السلام آن را پنهان می کرد، پیامبر به او فرمود: بگو خورشید به تو چه پاسخ داد، آنچه گفته بود را به او گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خورشید راست گفته و آنچه خدا امر کرده بر زبان آورده است، تو اولین ایمان آورنده هستی، تو آخرین وصی هستی، پس از من پیامبری نیست و پس از تو وصی ای نیست، و تو ظاهر بر دشمنانت هستی، و تو باطن علمی هستی که بر آن آگاهی یافتهای، و کسی در آن برتر از تو نیست، صندوقچه علم من و خزانه وحی پروردگارم هستی، و فرزندان تو بهترین فرزندان هستند، و شیعیان تو هستند که در روز قیامت نجیبند(2).

19. الکافی: عمار بن موسی گفت: من و امام صادق علیه السلام وارد مسجد فَضیح شدیم، فرمود: ای عمار این قسمت هموار را می بینی؟ گفتم: بله، گفت: زن جعفر که امیرالمؤمنین پس از او همسرش شد در این مکان نشسته بود و دو پسرش که از جعفر بودند همراه او بودند، گریه کرد. پسرانش به او گفتند: چه چیز تو را به

1- [1]. نسخه خطی،البرهان 4 : 287
2- . نسخه خطی ، البرهان 4 : 387

گریه انداخت ای مادر؟ گفت: به خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کردم، گفتند آیا برای امیرالمؤمنین گریه می کنی و برای پدرمان گریه نمی کنی؟ گفت: نه این طور نیست، سخنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام در این مکان به من گفت به یاد آوردم و مرا به گریه انداخت، گفتند: کدام سخن ؟ گفت: همراه امیرالمؤمنین در این مسجد بودم به من فرمود: این قسمت هموار را می بینی ؟ گفتم: بله، فرمود: من و رسول الله در آن نشسته بودیم که سرش را بر بالین من گذاشت، سپس لرزید و صدای خوابش بلند شد، وقت نماز عصر فرا رسید، دوست نداشتم سرش را از روی پایم حرکت دهم تا باعث اذیت رسول الله صلی الله علیه و آله شوم، تا اینکه وقت تمام شد و نماز از دست رفت، رسول الله صلی الله علیه و آله بیدار شد و گفت: ای علی نماز خواندی؟گفتم: نه، گفت: دلیلش چه بود ؟ گفتم: اکراه داشتم که شما را بیازارم، گفت: برخاست و به طرف قبله رفت و دو دستش را بلند کرد و گفت: خدایا خورشید را به زمان نماز بازگردان تا علی نماز بخواند، و خورشید به زمان نماز بازگشت و نماز عصر را خواندم سپس همچون ستارگان فرو افتاد(1).

قصص الأنبیاء: الصدوق، از پدرش از سعد از موسی بن جعفر بغدادی مانند آن را روایت کرده است(2).

توضیح: غطیط النائم: خرخرِ شخص خواب

20. امالی الطوسی: از یحیی بن العلاء الرازی گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: وقتی امیرالمؤمنین به سمت نهروان خارج شد و وارد اولین زمین از بابل شدند، وقت نماز عصر فرا رسید، از آن گذر نکردند تا اینکه خورشید غروب کرد، مردم در چپ و راست فرود آمدند و نماز خواندند به جز اشتر، او گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینم که فرود آمده نماز بخواند، نماز می خوانم، گفت: وقتی فرود آمد گفت: ای مالک این زمین شوره زار است نماز در آن جایز نیست(3)،

و

1- . فروع الکافی (بخش چهارم از چاپ جدید) 561 – 562
2- . نسخه خطی

3- . جایز نبودن نماز به خاطر شوره زار و لم یزرع بودن نیست بلکه به خاطر این است که این زمین نفرین شده و یکی از مؤتفکات است چنانکه در شماره 13 ذکر شد .

هر کس نماز بخواند باید نمازش را تکرار کند، سپس گفت: به طرف قبله رفت و سه کلمه که نه عربی بود و نه فارسی بر زبان آورد که ناگهان خورشید، سفید و پاک ظاهر شد و قتی با ما نماز خواند، خورشید افتاد و در این هنگام صدایی مانند صدای ارّه شنیدیم(1).

21. کتاب الصفینِ نصر بن مزاحم: از عبد خیر که گفت: همراه علی علیه السلام در سرزمین بابل حرکت می کردم، گفت: وقت نماز عصر فرا رسید، گفت: به مکانی نمی رسیدیم مگر اینکه آن را بدتر از دیگری می یافتیم، گفت: تا اینکه به مکانی بهتر از آنچه دیده بودیم رسیدیم، و خورشید نزدیک غروب کردن بود، علی علیه السلام فرود آمد و من همراه او فرود آمدم، گفت: دعا کرد و خورشید به میزان زمان نماز عصر بازگشت، گفت: نماز عصر را خواندیم سپس خورشید غروب کرد(2).

22. الطرائف: ابن المغازلی در کتاب المناقب با إسنادش خبر بازگشت خورشید را روایت کرد: به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می شد و سرش بر بالین علی علیه السلام بود، علی علیه السلام نماز عصر نخوانده بود، تا اینکه وقت فضیلت نماز گذشت، و گفته شد: تا اینکه خورشید غروب کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا علی در اطاعت تو و پیامبرت بود خورشید را بر او باز گردان، دیدم که غروب کرده بود سپس دیدم بعد از آن که پنهان شد طلوع کرد،

و همچنین در ابن المغازلی از ابی رافع گفت: خورشید بر علی علیه السلام بازگشت بعد از آن که غروب کرده بود تا اینکه به زمان نماز عصر بازگشت. علی علیه السلام برخاست و نماز عصر را به جا آورد وقتی نماز عصر را تمام کرد خورشید پنهان شد.

و این برای خدای تعالی از راههای بسیار ممکن است، از آن جمله اینکه از ابتدا شبیه خورشید را در محلی که به آن بازگردانده، خلق کند، یا قسمتی از زمین را پایین آورد تا خورشید ظاهر شود، یا شبیه خورشید را به شکل آن خلق کند و حکم آن را برای نماز علی علیه السلام مانند حکم آن خورشید قرار دهد. و راههای

1- [1].امالی بن الشیخ : 64

2- . نسخه خطی

دیگری از مقدورات خدای سبحان که خود می داند، همچنین روایت کرده اند که در گذشته خورشید برای برخی انبیاء متوقف شده است(1).

می گویم: سید مرتضی رضی الله عنه در شرح بائیّه سید حمیری، آنجا که می گوید:

- خورشید وقتی که به غروب نزدیک شده و وقت نماز از دست او رفته بود برای او بازگشت.

و به جای «لما فاته» «حین تفوته» نیز روایت شده است، گفت: این خبر معروف از بازگشت خورشید برای علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است، چرا که روایت شده پیامبر در حالی که سرش بر بالین امیرالمؤمنین علیه السلام بود خوابید. وقتی زمان نماز عصر گذشت، علی علی علیه السلام کراهت داشت که برای ادای نماز برخیزد و پیامبر صلی الله علیه و آله از خوابش بیدار شود، وقتی وقت نماز گذشت و پیامبر بیدار شد، دعا کرد که خدا آن را بر او بازگرداند، پس بازگرداند، و نماز را در وقتش به جا آورد، و اگر کسی بگوید: این اقتضا می کند که به خاطر ترک نماز عاصی باشد، دو پاسخ به آن می دهیم: اول اینکه فقط زمانی عاصی است که بدون عذر نماز را ترک کرده باشد، و کسی نمی تواند انکار کند که نیازردن پیامبر عذری برای ترک نماز است، و اگر گفته شود: عذر آوردن برای ترک همه اعمال نماز فقط زمانی که فاقد عقل و تشخیص باشد درست است مانند خواب و بی هوشی و شبیه آن، و علی علیه السلام در آن حال دارای هیچ یک از این صفات نبوده است، اما عذری که در آن که عقل و تشخیص ثابت باشد مانند بیماری مزمن، زخمی بودن، در بند بودن، بیماری شدید و آشفتگی جنگ، تنها عذر برای به جا آوردن همه اعمال نماز است و عذر برای ترک اصل نماز نیست، و طبق آنچه گفتیم هر معذوری باید نماز را در حد توان خود و لو با اشاره به جا بیاورد، می گوییم، اینکه علی علیه السلام در حالی که نشسته و به خاطر شفقتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد نمی تواند بایستد، با اشاره نماز بخواند انکار نمی شود، و در این صورت فایده بازگشت خورشید در ادای کامل اعمال نماز است. و همچنین فضیلتی

1- . الطرائف : 21

برای او و نشانه عظمت شأنش می باشد، و جواب دیگر اینکه وقت نماز به تمامی از دست نرفته بود بلکه او فضیلت و امتیاز نماز اول وقت را از دست داده بود. دو چیز این وجه را قویتر می کند: یکی روایت دیگر است، چرا که کلامش: «حین تفوته » صراحت دارد به این موضوع که «فوت» حادث نشده و فقط نزدیک شده است، و مسئله دیگر، کلامش: «و قد دنت للمغرب» یعنی خورشید، و این همچنین اقتضا می کند که خورشید غروب نکرده و فقط نزدیک غروب شده است.

و اگر گفته شود: اگر وقت، از دست نرفته پس اینکه دعا کند تا خورشید بازگردد و نماز را در وقتش بخواند، در حالی که در وقتش خوانده است چه معنایی دارد ؟ میگوییم: فایده بازگشت خورشید در درک فضیلت نماز اول وقت است، سپس برای اینکه نشانه ای باشد برای مقام رفیع او و عظمت شأنش در خرق عادت به خاطر او.

و اگر گفته شود: پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد تا خورشید برای او بازگردد پس خرق عادت فقط برای پیامبر رخ داده نه کس دیگری، می گوییم: به خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کرد تا بازگردد و فضیلت نماز را که از دست داده بازیابد، پس امتیاز و فضیلت خرق عادت میان آن دو تقسیم می شود.

اگر گفته شود: چگونه بازگشت خورشید ممکن است در حالی که منجمان معتقدند این محال است و هیچ قدرتی نمی تواند آن را انجام دهد، فرض کن طبق مذاهب اسلامی ممکن باشد، آیا این طور نیست که اگر خورشید از زمان غروب به زمان زوال بازگردد، باید اهل شرق و غرب آن را بدانند، چون بنا به خرق عادت طلوع در برخی سرزمین ها به تأخیر می افتد و شب طولانی می شود. و روز برای مردمی دیگر طولانی تر از پیش می شود. و ممکن نیست غروب خورشید و طلوع آن بعد از غروب برای اهل سرزمین مخفی بماند، و خبر آن همه جا پخش می شد و این اتفاق بزرگ در تاریخ ثبت می شد و آشکارتر و بزرگتر از طوفان می بود. می گوییم: نشانه های درست و روشن دال برآن است که آسمان و خورشید، ماه و ستارگانی که در آن است به خودی خود و به طبیعتش، چنانکه مردم یاوه می بافند، حرکت نمی کند بلکه خدای متعال است که به اختیار خود آن را حرکت و تغییر می

دهد. دلایل این را در بسیاری از کتاب هایمان جستجو کردیم و این جا مجال ذکرش نیست، اما آگاهی اهل شرق و غرب و اهل هر پستی و بلندی ای به این امر چنانکه در سوال ذکر شده، واجب نیست، چون نیاز نیست بگوییم که خورشید از زمان غروب به زمان زوال یا نزدیک به آن، چنانکه در سؤال ذکر شده بازگشته است. بلکه می گوییم: زمان با فضیلت نماز عصر زمانی است که بدون فاصله با زمان اداء چهار رکعت نماز ظهر در وقت زوال پهلو بگیرد، و هر زمانی که – هر چند کوتاه و کم – از این وقت بگذرد این فضیلت ثابت است و اگر خورشید به این مقدار اندک که در آن یک رکعت به جا آورده شود باز گردد بر اهل شرق و غرب پنهان می ماند، و آن را احساس نمی کنند، بلکه ممکن است بر کسی که در همان حال، حاضر است اگر در آن دقت و تأمل نکند پنهان بماند، پس سوال بنا بر جواب دومِ ما که مبنی بر از دست رفتن فضیلت است، باطل می شود، اما جوابَ دیگر مبنی بر این است که زمان، به خاطر عذری که ذکر کردیم با غروب خورشید از دست رفت پس سؤال در مورد آن باطل است، چرا که میان پنهان شدن قرص کامل خورشید و پنهان شدن قسمتی از آن و ظهور قسمتی دیگر جز زمان اندک و جزئی نیست که در آن ظهور قسمتی از خورشید بعد از پنهان شدن کامل آن بر هر کسی که دور یا نزدیک است پنهان می ماند. اگر به علت آن که خرق عادت است پی نبرد به این نتیجه نمی رسد و هر کس به این نتیجه برسد که نور خورشید پنهان شده سپس قسمتی از آن بازگشته جایز دانسته که آن همراه با ابرها یا حایلی باشد.

- تا اینکه در وقت عصر، نورش آشکار شد، سپس مانند ستارگان سقوط کرد.

التبلّج: گرفته شد از بلج الصبح یبلج بلوجا، وقتی روشن شود. و البلجه: آخر شب و جمع آن بلج است. همچنین البلجه با فتحه به معنای میان ابروهاست وقتی که قرین هم نباشند، گفته می شود: رجل ابلج و امرأه بلجاء، هویّ الکوکب : پنهان شدن آن است، گفته می شود: هویت أهوی هویّا، وقتی به پایین بیافتد، و همچنین الهویّ فی السیر یعنی کسی که در آن رفت، و گفته می شود: هوی من السقوط است، فهو هاوٍ و هوی من العشق فهو هوٍ مانند عمی است، پس هو عام است، و هوت الطّعنه

تهوی، وقتی که زبان باز کند، و گفته می شود: مضی هویٌّ من اللیّل یعنی ساعتی از آن.

- خورشید یک بار دیگر برای او در بابل متوقف شد در حالی که برای مردمی که آن را بیان کنند متوقف نشد.

این بیت در بر دارنده خبر بازگشت خورشید بر امیرالمؤمنین علیه السلام در بابل است، و روایت در این مورد مشهور است، علی علیه السلام وقتی وقت نماز عصر را از دست داد خورشید بر او باز گشت و نماز را در وقتش به جا آورد، در این جا نمی توان خرق عادت را به کسی غیر از او نسبت داد چنانکه در زمان پیامبر صلی الله علی واله ممکن بود.

و صحیح در مورد از دست رفتن نماز یکی از دو وجهی است که پیشتر در بازگشت خورشید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گفتیم. و آن اینکه فضیلت نماز اول وقت را به خاطر کاری از دست داد و خورشید بر او باز گشت تا فضیلت نماز اول وقت را بازیابد. این وجه را در بیت اول تبیین کردیم و سخن کسی را که ادعا می کند که آگاهی ازاین امر باید میان همه خلق فراگیر شود تا جایی که آن را ثبت کنند و بنگارند، باطل کردیم، اما کسی که ادعا کند نماز را به خاطر سپری کردن همه وقتش برای عبور دادن سپاه از دست داده و یا اینکه چون سرزمین بابل بی ارزش است و نماز خواندن در آن جایز نیست، نماز را به جا نیاورده سخنش باطل است، چرا که سپری کردن وقت برای عبور دادن سپاه نمی توان عذری برای از دست دادن نماز که فریضه است باشد و قدر و منزلت امیرالمؤمنین بالاتر و و دینداریاش محکم تر از آن است که این مسئله عذری برای او در از دست دادن نماز واجب باشد. اکراه داشتن از نماز در سرزمینی بی ارزش اختیاری است و زمانی که نماز گزار نمیتواند جای دیگری نماز بخواند و بیم از دست دادن وقت دارد واجب است که نماز را به جا آورد و کراهت از بین می رود ، اما کلامش: «حبست ببابل» منظور از آن بازگشت است و اکراه داشته که لفظ « الردّ » یعنی بازگشت را بیاورد چون قبلا آورده است. و اگر گفته شود (حبست) به معنای (وقفت) است و معنایش مخالف معنای (ردّت) است، می گوییم: هر دو معنا در اینجا یکسان است چرا که وقتی خورشید به

جایی که از آن عبور کرده بازگردد در واقع از مسیری همیشگی و مکانهایی که از آن می گذشته بازمانده و اما «معرب» کسی است که دلیلش را با فصاحت و واضح بیان کند، گفته می شود: أعرب فلان عن کذا وکذا، وقتی آن را تبیین کند و روشن سازد(1)،

- مگر برای أحمد، یا برای او و برای بازگشت آن تفسیر مسئله عجیبی است

آنچه که من می دانم و در روایت مشهور است «إلّا لیوشع أو له» است، روایت شده خورشید برای یوشع بازگشت، و در هر دو روایت سوالی وجود دارد و آن اینکه گفته می شود: چرا گفت: «أو له» در حالی که باز گشت برای هر دو صورت گرفته و اگر برای هر یک از آنها بازگشته باشد، آوردن «أو» جایز نیست، و واو بهتر است چرا که موجب اشتراک و اجتماع است، آیا نمی دانی که جایز نیست گفته شود: «جاءنی زید أو عمرو» در حالی که هر دو آمده اند و فقط زمانی که یکی از آن دو آمده باشند گفته می شود و پاسخ آن، این است که اگر روایت «إلّا لأحمد أو له» باشد آمدن لفظ أو در اینجا درست است چرا که گروهی بازگشت خورشید را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به او نسبت می دهند و نه امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین گروهی از معتزله که معتقدند خرق عادت فقط برای پیامبران است و نه دیگران، این موضوع را که بازگشت خورشید در زمان پیامبر رخ داده را تایید و آن را به نبوّت نسبت میدهند، بنابر این است که شاعر گفته: خورشید در بابل برای او متوقف شد و بنا به گفته گروهی که می گویند برای کسی جز احمد صلی الله علیه و آله متوقف نشد، یا بنا بر گفته گروهی دیگر برای او متوقف شد، چرا که بازگشت خورشید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت نسبت مختلف است و به همین خاطر شک ایجاد شده است، اما اگر روایت - شعر - با «یوشع علیه السلام » باشد، «أو» در اینجا به معنای واو است گویی که گفته: جز برای یوشع و برای او همانطور که خدای تعالی می فرماید: « فهی کالحجاره أو أشدّ قسوه»(2)،

{ همانند سنگ یا سخت تر از آن } ، بنا بر یکی از تأویلات در آیه. پایان نقل قول(3).

1- ، مراجعه شود به ج 2 : 340 – 343

2- . بقره / 74
3- . به نسخه منبع دست نیافتیم جز نسخه خطی ای در کتابخانه ملی تهران و با آن مطابقت دادیم.

می گویم: ممکن است علی علیه السلام مأمور به ترک نماز در هر دو مکان بوده تا کرامتش آشکار شود یا اینکه گفته شود: هر کس قادر به بازگرداندن خورشید است، ترک نماز تا زمان غروب خورشید برای او جایز است. اما وجوهی که ذکر کرده بیشتر با اصول اصحاب ما همخوانی دارد.

محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم در کتاب العلل گفت: علت اینکه خورشید بر امیرالمؤمنین علیه السلام باز گشت و برای همه اهل زمین طلوع نکرد، عالم گفت: به این خاطر است که خدا آسمان را با ابر پوشاند، به جز قسمتی که امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش در آن بودند، آن قسمت را آشکار قرار داد تا خورشید بر آنها طلوع کند.

می گویم: علّامه رحمه الله در کتاب کشف الیقین گفت: زاهدی بود که مردم را موعظه می کرد، روزی موعظه نمود و شروع به مدح علی علیه السلام کرد در حالی که خورشید نزدیک غروب بود و افق تاریک شده بود، خورشید را خطاب قرار داد و گفت:

- ای خورشید غروب نکن تا مدح من برای همتای مصطفی و جانشین او خاتمه یابد.

- رویت را بازگردان که من قصد مدح او را دارم آیا فراموش کردی روزی را که به خاطر او بازگشتی.

- اگر برای مولا توقف کردی پس باید برای سواره و پیاده او هم توقف کنی.

خورشید متوقف شد و افق روشن گشت تا اینه مدح پایان یافت و این اتفاق در حضور جماعت بسیاری که به حد تواتر می رسد رخ داد و این داستان نزد عوام و خواص شهرت یافت. (1)

1- . کشف الیقین : 167

باب صد و دهم : اجابت شدن دعاهای امیرالؤمنین صلوات الله علیه در زنده کردن مردهها، شفای مریضان و به بلا دچار شدن دشمنان و مانند آن

روایات:

1. الخرائج: روایت شده است که یک زن و مرد برای قضاوت نزد او رفتند، مرد صدایش را برای زن بالا برد، علی علیه السلام فرمود: ساکت شو – و او از خوارج بود –ناگهان سرش تبدیل به سر سگ شد. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین بر سر این خارجی فریاد زدی و سرش تبدیل به سر سگ شد، چرا اینکار را با معاویه نمی کنی؟ فرمود: وای بر تو اگربخواهم معاویه را با تختش اینجا بیاورم ازخدا می خواستم که چنین کند اما ما خزانه دار خدا هستیم، نه خزانه دار طلا و نقره و نه انکار، بلکه خزانه دار اسرار تدبیر خدا هستیم، آیا نخوانده ای: « بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ »(1) { بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند} و در روایتی فرمود: آنها را فقط برای اقامه حجت و إکمالِ آزمون فرا می خوانم و اگر به من اذن داده شود که برای هلاکت معاویه دعا کنم تأخیر نمی شود(2).

2. الخرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده: علی علیه السلام دایی گروهی از بنی مخزوم بود، روزی جوانی از آنها آمد و گفت: ای دایی دوست همسالی داشتم که درگذشت و من برای او بسیار اندوهگین شدم، گفت: دوست داری

1- . انبیاء / 26 – 27
2- . الخرائج و الجرائح : 16 – 17

او را ببینی ؟ گفت: بله، پس ما را بر سر قبر او ببر، دعا کرد و گفت: ای فلانی به اذن خدا برخیز، ناگهان مرده بر سر قبر نشست در حالی می گفت: (وینه وینه)، معنایش را پرسید. گفت: یعنی لبیک لبیک ای سرور ما. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این چه زبانی است؟ آیا در زمان مرگ از عرب ها نبودی؟ گفت: بله، اما بر ولایت فلان و فلان مُردم و زبانم تبدیل به زبان اهل آتش شد(1).

3. الخرائج: از امام باقر علیه السلام روایت شده: علی علیه السلام روزی از کوچه های کوفه می گذشت به مردی رسید که مار ماهی حمل می کرد، فرمود: او را ببینید، اسرائیلی حمل می کند، مرد نپذیرفت و گفت: از کی مارماهی اسرائیلی شده است؟ علی علیه السلام فرمود: در روز پنجم از شقیقه این مرد دودی بلند می شود و در دم جان می دهد، روز پنجم دچار آن شد و مُرد، و به قبرش برده شد. وقتی دفن شد امیرالمؤمنین علیه السلام همراه گروهی بر سر قبرش آمد، به جانب خدا دعا کرد سپس با پا به سینه او ضربه زد، ناگهان مرد پیش رویش ایستاد در حالی که می گفت: هر کس سخن علی علیه السلام را نپذیرد مانند کسی است که سخن خدا و رسولش را نپذیرفته، سپس گفت: به قبرت بازگرد، به قبر بازگشت و قبر روی او قرار گرفت.

4. الخرائج: از علی بن حمزه از علی بن حسین از پدرش علیهما السلام روایت شده است: علی علیه السلام ندا سر می داد هر کس که دِین یا وعده ای نزد رسول الله صلی الله علیه و آله دارد نزد من بیاید، هر کس که نزد او می آمد و دین یا وعده را طلب می کرد سجاده اش را بلند می کرد و آن را همانطور می یافت و به او پرداخت می کرد، دومی به اولی گفت: او با این کار شرف دنیا را از ما ربوده، چاره چیست ؟ گفت: شاید تو هم مانند او ندا سر دهی آن را چنان که او یافت بیابی، و اگر چنین شد تو فقط از طرف رسول الله ادا می کنی، ابوبکر همانطور ندا سر داد، امیرالمؤمنین باخبر شد و فرمود: او از کارش پشیمان می شود، وقتی فردا شد یک اعرابی نزد او آمد و او در میان گروهی از مهاجرین و انصار نشسته بود، گفت: کدام

1- در منبع چاپ شده نیافتیم .

یک از شما وصی رسول الله است؟ به ابوبکر اشاره شد، گفت: تو وصی رسول الله و جانشینش هستی؟ گفت: بله چه می خواهی ؟ گفت: هشتاد شتری را که رسول الله برای من ضمانت کرده بود بده، گفت: این شترها چیست ؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله هشتاد شتر سرخِ سرمه کشیده را برای ضمانت کرد، به عمر گفت: حالا چکار کنیم ؟ گفتَ: بادیه نشینان نادانند، از او بپرس آیا شاهدی برای گفته ات داری؟ از او شاهد خواست، گفت: کسی مثل من برای رسول الله در آنچه که ضمانت می دهد شاهد می گیرد؟ به خدا تو وصی و جانشین رسول الله نیستی، سلمان به طرف او برخاست و گفت: ای بادیه نشین دنبال من بیا تا تو را به سوی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله راهنمایی کنم، بادیه نشین او را دنبال کرد تا یه علی علیه السلام رسید گفت: تو وصی رسول الله صلی الله علیه و آله هستی ؟ فرمود: بله چه می خواهی ؟ گفت: رسول الله هشتاد شتر سرخ سرمه کشیده برای من ضمانت کرده، آنها را بده، علی علیه السلام فرمود: تو و خانواده ات اسلام آوردید؟ بادیه نشین بر دستانش افتاد و بوسه زد در حالی که می گفت: شهادت میدهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و اینکه تو وصی و جانشین رسول الله هستی، شرط میان ما این بود و همه ما اسلام آوردیم، علی علیه السلام فرمود: ای حسن تو و سلمان همراه این بادیه نشین بروید به فلان وادی و ندا سر بده: ای صالح ای صالح، وقتی به تو پاسخ داد، بگو: امیرالمؤمنین به تو سلام می رساند و می گوید: هشتاد شتری را رسول الله صلی الله علیه و آله برای این بادیه نشین ضمانت کرده بیاور، سلمان گفت: به آن وادی رفتیم و حسن ندا سر داد و پاسخ داد: لبیّک ای پسر رسول الله، پیام امیرالمؤمنین علیه السلام را به او رساند، گفت: بله اطاعت، طولی نکشید که افسار شتری از زمین خارج شد حسن علیه السلام افسار را گرفت و به بادیه نشین داد و گفت: بگیر: و شترها پیوسته خارج می شدند تا اینکه هشتاد شتر کامل بیرون آمدند (1).

5. الخرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده: گفت: فلانی و فلانی و ابن عوف نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند تا او را سرزنش کنند، اولی گفت: «

1- . الخرائج و الحرائج : 17

اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا » خدا {ابراهیم را خلیل کرد} برای تو چکار کرد ؟ دومی گفت: «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً» {خدا با موسی سخن گفت} برای تو چکار کرد؟ و ابن عوف گفت: عیس بن مریم مرده ها را زنده می کرد خدا برای تو چکار کرد؟ به اولی گفت: خدا ابراهیم را خلیل و مرا حبیب قرار داد، و به دومی گفت: خدا از ورای پرده با موسی سخن گفت و من عرش پروردگارم را دیدم و با من سخن گفت و به سومی گفت: عیسی بن مریم مرده ها را به اذن خدا زنده می کرد و من اگر بخواهید مردههایتان را برایتان زنده می کنم، گفتند: می خواهیم و بر آن هم رأی شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله در پی علی علیه السلام فرستاد و آمد، به او فرمود: آنها را بر سر قبرها ببر، سپس به آنها فرمود: دنبال او بروید، وقتی به وسط قبرستان رسید، کلامی به زبان آورد، ترس، لرزه و وحشتی بر دلهایشان افتاد که خدا می داند، و رنگشان تغییر کرد و دلهایشان این را نمی پذیرفت، گفتند: ای ابا الحسن لغزش ما را ببخش، گفت: شما به خدا شک کردید، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در پی علی علیه السلام فرستاد و او را دعا کرد.

سید المرتضی رضی الله عنه در عیون المعجزات از أحمد بن زید از أحمد بن محمد بن ایوب با اسنادش مانند آن را روایت کرده است، و در آن است که: گفتند: بس است ای اباالحسن از ما بگذر، خدا از تو بگذرد، از به پایان رساندن کلام و دعایش دست برداشت، و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشت، گفتند: از ما بگذر، به آنها گفت: شما به خدا شک کردید و او روز قیامت از شما نمی گذرد.

الفضائل: مانند آن روایت شده است (1).

توضیح: کلامش: «و علی ذلک دارو» یعنی بر این خواسته هم رأی و نظر شدند، و گفته می شود: امتقع لونه – مبنی بر مفعول – وقتی رنگش از ناراحتی و ترس تغییر یابد.

6. الخرائج: از سعد الخفّاف از زاذان ابی عمرو روایت شده، به او گفتم: ای زاذان تو قرآن می خوانی و خوب میخوانی نزد چه کسی آموختی؟ گفت: تبسّمی

1- . الفضائل : 69 – 70

کرد و گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر من گذر کرد در حالی که شعر می سرودم، خُلق نیکویی داشتم از صدای من خوشش آمد، گفت: ای زاذان چرا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین من کجا قرآن کجا؛ به خدا جز آن مقداری که در نماز می خوانم دیگر چیزی از قرآن نمی خوانم، فرمود: به من نزدیک شو، به او نزدیک شدم به زبانی که نمی شناختم و نفهمیدم که چه بود در گوشم سخن گفت، سپس گفت: دهانت را باز کن، در دهانم آب دهان ریخت، به خدا هنوز از نزدش قدم بر نداشته بودم که قرآن را با اعراب و حرکاتش حفظ شدم، و از آن به بعد هرگز محتاج این نشدم که از کسی در مورد آن سوال کنم، سعد گفت: داستان زاذان را برای امام باقر علیه السلام تعریف کردم، گفت: زاذان راست گفته امیرالمؤمنین علیه السلام با اسم اعظمی که رد نمی شود برای زاذان دعا کرد.

7. الخرائج: از امام صادق علیه السلام گفت: اشتر بر علی علیه السلام وارد شد سلام داد، پاسخ داد سپس گفت: چه چیز باعث شده در این وقت وارد شوی؟ گفت: محبت شما ای امیر المؤمنین، گفت: آیا بر در کسی را دیدی؟ گفت: بله چهار نفر، اشتر همراه او بیرون رفت ویک فرد نابینا، زمینگیر و پیس را دید، علی علیه السلام فرمود: اینجا چه می کنید ؟ گفتند: به خاطر بیماریی که داریم آمدیم، بازگشت و درِ جعبهای را که داشت باز کرد و پوست زرد رنگی از آن خارج کرد و بر آنها خواند و همه بدون بیماری برخاستند.

8. بصائر الدرجات: از عیسی شلقان گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام دایی بنی مخزوم بود، جوانی از آنها نزد او آمد و گفت: ای دایی! برادرم و پسر پدرم درگذشتند و من بسیار برای او اندوهگین شدم، گفت: آیا می خواهی او را ببینی ؟ گفت: بله، گفت: قبرش را به من نشان بده، همراه او رفت و ردای بلند رسول الله صلی علیه وآله با او بود، وقتی به قبر رسید لباهایش حرکت کرد سپس با پا به او ضربه زد و از قبرش خارج شد در حالی که می گفت: «رمیکا» به زبان فارسی، علی علیه السلام به او فرمود: آیا در زمان مرگ

از عرب ها نبودی؟ گفت: بودم، ولی بر سنّت فلانی و فلانی مُردیم و زبانمان عوض شد(1).

9. الخرائج: از امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت شده که غلامی یهودی در زمان خلافت ابوبکر نزد او آمد و گفت: السلام علیک یا ابوبکر، بر گردن او زده شد و به او گفته شد: چرا با عنوان خلافت به او سلام نکردی؟ سپس ابوبکر به او گفت: چه میخواهی ؟ گفت: پدر من یهودی مُرد و گنجها و اموالی به جا گذاشت، اگر تو آنها را آشکار کنی و به من برسانی به دست تو اسلام می آورم و بنده تو میشوم، و یک سوم این مال را به تو و یک سوم به مهاجران و انصار می دهم و یک سوم آن برای من، ابوبکر گفت: ای خبیث آیا غیر از خدا کسی به غیب آگاهی دارد ؟ و ابوبکر برخاست، یهودی نزد عمر رفت، به او سلام داد و گفت: من نزد ابوبکر رفتم تا چیزی از او بخواهم و آزرده شدم، و من خواسته ام را از تو می خواهم و داستانش را برای او تعریف کرد، گفت: آیا غیر از خدا کسی از غیب آگاهی دارد ؟ سپس یهودی نزد علی علیه السلام رفت و او در مسجد بود، به او سلام کرد و گفت: ای امیر المؤمنین، و ابوبکر و عمر می شنیدند، پس او را نیشگون گرفتند و گفتند: ای خبیث چرا به اولی آنطور که به علی سلام کردی سلام ندادی در حالی که ابوبکر خلیفه است؟ یهودی گفت: به خدا او را به این اسم، نام نگذاشتم مگر اینکه آن را در کتاب پدرانم و اجدادم، در تورات یافتم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا به آنچه می گویی وفا میکنی ؟ گفت: بله، خدا، فرشتگان و همه حاضران را گواه می گیرم، گفت: قبول است، پوست سفیدی خواست و مطلبی در آن نوشت، سپس گفت: می توانی بنویسی؟ گفت: بله، فرمود: الواحی با خود به سرزمین یمن ببر و در وادی برهوت در حضرموت برو، وقتی در زمان غروب خورشید به جانب وادی رسیدی آنجا بنشین، کلاغهایی با منقار سیاه نزد تو می آیند و غارغار می کنند، وقتی آنها صدا کردند، اسم پدرت را فریاد بزن و بگو: ای فلانی من فرستاده وصی رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، با من سخن بگو، پدرت به تو پاسخ خواهد داد، سوال از گنجی که به جا

1- . بصائر الدرجات : 76

گذاشته را فراموش نکن. در این لحظه هر آنچه پاسخ داد در لوحهایت بنویس، وقتی به سرزمینت خیبر رسیدی آنچه در الواحت نوشتی پیروی کن و به هر آنچه در آن است عمل کن، یهودی رفت تا اینکه به وادی یمن رسید، و چنانکه به او دستور داده بود در آنجا نشست، که ناگهان کلاغهای سیاه سر رسیدند و غارغار کردند، یهودی فریاد زد و پدرش پاسخ گفت: وای بر تو چه چیز باعث شده در این زمان به این سرزمین بیایی در حالی که این از سرزمین های اهل آتش است؟ گفت آمدم از گنجهایت سوال کنم، کجا بر جای گذاشتی؟ گفت: در فلان دیوار در فلان جا، غلام آن را نوشت، سپس گفت: وای بر تو، دین محمد را پیروی کن، کلاغها رفتند و یهودی بازگشت به سرزمین خیبر، همراه غلامان، کارگران، شتر و کیسه ها رفت تا آنچه در الواح بود را دنبال کند، گنجی از ظرفهای نقره و گنجی از ظرف های طلا خارج کرد. سپس بار قافله ای کرد و آمد تا نزد علی علیه السلام رسید، گفت: ای امیرالمؤمنین گواهی می دهم خدایی جز الله نیست و اینکه محمد رسول خداست و تو وصی محمد و برادرش هستی و به حق چنانکه نامیده شده امیرالمؤمنین هستی، این قافله درهم و دینار را همانطور که خدا و رسولش خواسته خرج کن، مردم جمع شدند و به علی علیه السلام گفتند: از کجا این را دانستی ؟ فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر بخواهید شما را از چیزی سختر از این آگاه می کنم. گفتند: آگاه کن، فرمود: روزی همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در زیر یک سایبان بودم در حالی که من شصت و شش جای پا را میشمردم. همه فرشتگان بودند که من با زبانشان و صفات و اسم و جای پایشان میشناسم.

توضیح: وجأت عنقه وجاء: او را زد، کلامش: « مات ابوه »(1)، کلامش را تغییر داده تا توهّم نسبت آن به خود او صلوات الله علیه ایجاد نشود، و نعب الغرابیب، ینعب با فتحه و کسره یعنی فریاد زد.

10. الخرایج: روایت شده که قومی از نصرانی ها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: می رویم و قوم و خانواده خود را می آوریم، اگر تو صد شتر سیاه

1- این جمله را در متن روایت ذکر نکرده است و شاید در برخی از نسخ افتاده باشد و آشفتگی برخی عبارت دال بر آن است .

از سنگ برای ما خارج کردی که از هر یک بچه شتری باشد، ایمان می آوریم، رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها قول داد، به سرزمینشان برگشتند، بعد از وفات رسول الله بازگشتند و وارد مدینه شدند و دنبال پیامبر گشتند، به آنها گفته شد: پیامبر وفات کرد، گفتند: در کتابهایمان یافتیم که هیچ پیامبری از دنیا نمی رود مگر اینکه یک وصی دارد، وصی پیامبر شما محمد کیست ؟ ابوبکر را نشان دادند، بر او وارد شدند و گفتند: ما از محمد طلبی داریم، گفت: آن چیست ؟ گفتند: صد شتر و همراه هر یک بچه شتری که همه سیاه باشند، گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله ارثی به جا نگذاشته که بتوان آن را ادا کرد، یکی از آنها به زبان خودشان به دیگری گفت: قضیه محمد چیزی جز باطل نبود، وسلمان آنجا حاضر بود و زبانشان را می فهمید به آنها گفت: من شما را نزد وصی محمد صلی الله علیه و آله میبرم، در این لحظه علی علیه السلام وارد مسجد شد، به طرف او رفتند و پیش رویش نشستند و گفتند: ما از پیامبر شما صد شتر با ویژگی های مخصوص طلب داریم، علی علیه السلام گفت: و در این صورت اسلام می آورید ؟ گفتند: بله، فردا را به آنها وعده داد، سپس آنها را به قبرستان برد، منافقان گمان می کردند او رسوا خواهد شد، وقتی رسید دو رکعت نماز خواند و پنهانی دعا کرد، سپس با عصای رسول الله صلی الله علیه و آله بر سنگ ضربه زد و از آن صدای ناله شتری در حال زایمان شنیده شد در این حال سنگ شکافته شد و سر شتری از آن خارج شد سر افسار را گرفت و به پسرش حسن گفت: بگیر، صد شتر همراه هر یک بچه ای که همگی سیاه بودند بیرون آمدند، همه نصرانی ها ایمان آوردند، سپس گفتند: شتر صالح پیامبر یکی بود و سبب هلاک گرو بسیاری شد، ای امیرالمؤمنین دعا کن تا شترها و بچه هایشان در سنگ داخل شوند تا چیزی از آن سبب هلاکت امّت محمد نشود، دعا کرد و همانطور که بیرون آمده بودند داخل رفتند.

11. الخرائج: جمیع بن عُمَیر روایت کرد: علی علیه السلام مردی به نام غَیرَار را متهم کرد که اخبار او را به معاویه می رساند، آن را انکار کرد و نپذیرفت، علی علیه السلام به او گفت: آیا به خدا قسم می خوری که این کار را نکردی ؟ گفت: بله، پیش آمد و قسم خورد، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: اگر دروغ گفته باشی،

خدا چشمانت را کور کند، جمعه ای نگذشت تا اینکه کور بیرون آمد در حالی که راهنمایی میشد، و خدا بینایی اش را گرفته بود (1)،

الإرشاد: عبد القاهر بن عبد المطلب بن عطاء از ولید بن عمران از جمیع بن عمیر مانند آن روایت کرده است(2).

12. الخرائج: روایت از أصبغ بن نباته: گفت: پشت سر علی بن بی طالب حرکت می کردیم و یک مرد از قریش همراه ما بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مردان را کشتی و کودکان را یتیم کردی و کردی آنچه کردی، علی علیه السلام رو به او کرد و فرمود: ساکت شو، ناگهان او تبدیل به سگی سیاه شد، و به او پناه می برد و دمش را تکان می داد، دلش برایش سوخت تا اینکه لبهایش را جنباند و او تبدیل به مردی شد همانطور که بود، مردی از قوم گفت: ای امیرالمؤمنین تو چنین کارهایی می توانی انجام دهی در حالی که معاویه با تو دشمنی می کند ؟ گفت: ما بندگان بزرگوار خدا هستیم و در سخن بر او پیشی نمی گیریم و به فرمان او عمل می کنیم(3).

13. الخرائج: از سلمان فارسی: گفت: زنی از انصار که به او أمّ فروه گفته می شد به شکستن بیعت ابوبکر تحریک می کرد و به بیعت کردن با علی علیه السلام تشویق می کرد، خبرش به ابوبکر رسید او را فرا خواند و از او خواست که توبه کند، امتناع کرد، ابوبکر گفت: ای دشمن خدا آیا به متفرق کردن اجتماعی که مسلمانان گرد آن جمع شدهاند تشویق میکنی؟ نظرت در مورد امامت من چیست ؟ گفت: تو امام نیستی؟ گفت: پس من چه کسی هستم ؟ گفت: امیر قومت هستی که تو را به ولایت انتخاب کردند و گرامیت داشتند، امام از جانب خدا و رسولش انتخاب می شود و نباید ظلم کند، امام و امیر برگزیده باید به آنچه در ظاهر و باطن است و آنچه از خیر و شر در مشرق و مغرب اتفاق می افتد آگاه باشد، اگر در خورشید یا ماه برخیزد برای او بازگشتی نیست، امامت سزاوار پرستنده بت و کسی که کافر بوده و

1- . در منبع چاپ شده آن را نیافتیم .
2- . الإرشاد : 166
3- [3]. الخرائج : 19

سپس اسلام آورده نیست، و تو از کدام دسته هستی ای ابن ابی قحافه ؟ گفت: من از ائمهای هستم که خدا برای بندگانش برگزیده است، گفت: به خدا دروغ بستی اگر تو از کسانی که خدا برگزیده است بودی تو را در کتابش ذکر می کرد چنانکه غیر تو را ذکر کرده است، خدای عزّو جلّ فرمود: « وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ »(1) {و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند. }. وای بر تو اگر امام هستی نام آسمان دنیا چیست ؟ و نام آسمان دومی، سومی، چهارمی، پنجمی، ششمی و هفتمی چیست ؟ ابوبکر مبهوت ماند و پاسخی نداد، سپس گفت: نام آنها نزد خدایی است که آنها را خلق کرده است، گفت: اگر جایز بود که زنان به مردان یاد دهند به تو می آموختم، ابوبکر گفت: ای دشمن خدا اگر نام آسمان ها را یکی یکی نگویی تو را می کشم. گفت: آیا مرا به کشتن تهدید می کنی؟ به خدا اهمیتی نمی دهم که مرگم به دست چون تویی صورت گیرد، اما به تو می گویم، آسمان دنیا ایلول، دوم ربعول، سوم سحقوم، چهارم ذیلول، پنجم ماین، ششم ماجیر و هفتم ایوث است، ابوبکر و همراهانش متحیّر شدند، به او گفتند نظرت در مورد علی علیه السلام چیست ؟ گفت: انتظار دارید در مورد امام الأئمه و وصی أوصیا چه بگویم، کسی که زمین و آسمان به نور او روشن شده است، و کسی که یکتا پرستی جز با شناخت او کامل نمی شود. اما تو عهد شکنی کردی و تغییر دادی و دینت را فروختی. ابوبکر گفت: او را بکشید به راستی که مرتد شده است، کشته شد، علی علیه السلام در زمین خود در وادی القری بود، وقتی آمد و خبر قتل ام فروه به او رسید، بر سر قبر او رفت، بر سر قبرش چهار پرنده سفید با منقارهای سرخ بودند در منقار هر یک از آنها دانه اناری بود و داخل شکاف قبر می شد، وقتی پرندگان به علی علیه السلام نگریستند بالهای خود را به حرکت در آوردند و سر و صدا کردند، با زبانی شبیه زبان آنها به آنها پاسخ داد، گفت: اگر خدا بخواهد انجام می دهم، کنار قبرش ایستاد و دستش را به طرف آسمان گرفت و گفت: ای زنده کننده جانها بعد از مرگ،

1- . سجده / 24

ای احیا کننده استخوانهای پوسیده، ام فروه را برای ما زنده کن و او را عبرتی برای کسی که تو را سرکشی کرده قرار ده، ناگهان صدایی آمد: ای امیرالمؤمنین کارت انجام شد، ام فروه در حالی که لباس سبز رنگی از ابریشم سبز به او پیچیده شده بود بیرون آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین ابن ابی قحافه خواست که نور تو را خاموش کند و خدا برای نور تو روشنایی و درخشش خواست، این خبر به ابوبکر و عمر رسید و حیرت زده شدند، سلمان به آنها گفت: اگر ابوالحسن به خدا قسم خورد که اولین وآخرین انسانها را زده کند، چنین می کند، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به شوهرش بازگرداند و دو پسر برای او به دنیا آورد و بعد از علی علیه السلام شش ماه زندگی کرد(1) .

14. الخرائج: امام رضا علیه السلام از علی علیه السلام روایت کرد: علی علیه السلام روزی در مجلسی بود و مردم گرد او بودند، مردی از عرب آمد و به او سلام کرد و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله وعده ای به من داده به دنبال ادا کنده وعده او بودم که به نزد تو راهنمایی شدم، آیا برایم محقق می شود؟ علی علیه السلام فرمود: آن چیست ؟ گفت: صد شتر سرخ رنگ، به من گفت: اگر من از دنیا رفتم نزد ادا کنده دین من و جانشینم بیا، او به تو خواهد داد، به من دورغ نگفته است، پس اگر آنچه ادعا کرده ای حق است شتاب کن، علی علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام فرمود: بر خیز ای حسن، به سوی او برخاست و به او گفت: برو و فلان عصای رسول الله صلی الله علیه و آله را بگیر و به بقیع برو و با آن به فلان صخره سه ضربه بزن و بنگر چه از آن خارج می شود، به مرد بده و به او بگو: آنچه می بینی را پنهان کن، حسن علیه السلام به آن مکان رفت و عصا همراهش بود، آنچه به او دستور داده شده بود را انجام داد، سر شتری با افسارش از صخره بیرون آمد، صد شتر بیرون کشید، سپس صخره بسته شد، شترها را به مرد داد و به او دستور داد تا آنچه دیده را پنهان کند، بادیه نشین گفت: رسول الله و پدرت راست گفتند(2).

1- . الخرائج و الجرائح : 82
2- . در منبع چاپ شده نیافتیم .

15. الخرائج: روایت شده که سیاهی بر علی علیه السلام وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین من دزدی کردم مرا پاک کن، فرمود: شاید از جای بدون حِرز(جای بسته و قفل شده) دزدی کردهای و رویش را از او برگرداند و گفت: ای امیرالمؤمنین از حرز دزدی کردم مرا پاک کن، علی علیه السلام فرمود: شاید کمتر از حد نصاب دزدی کرده ای، و سرش را برگرداند و گفت: ای امیرالمؤمنین به اندازه نصاب دزدی کردم، وقتی سه باز اعتراف کرد امیرالمؤمنین آن را قطع کرد، رفت و در راه می گفت: (دست)مرا قطع کرد امیرالمؤمنین، امام المتقین، رهبر سفید رویان، بزرگِ دین و سرور وصیان، و پیوسته او را مدح می کرد، حسن و حسین علیه السلام با او روبرو شدند و این را شنیدند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند: در راه سیاهی را دیدیم که تو را مدح می کرد، امیرالمؤمنین علی السلام کسی را فرستاد تا او را نزد او باز گرداند، علی علیه السلام به او گفت: من تو را قطع کردم و تو مرا مدح می کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین تو مرا پاک گردانیدی و محبت تو با گوشت و استخوان من در آمیخته، اگر مرا قطعه قطعه کنی محبت تو از قلب نمی رود، امیرالمؤمنین علیه السلام برای او دعا کرد و قسمت بریده شده را جایش قرار داد و بهبود یافت و مثل قبل شد.(1)

16. الخرائج: روایت از سعد بن خالد الباهلی: پیامبر ناخوش احوال بود و تب داشت، همراه علی علیه السلام بر او وارد شدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: أم ملدم بر من فرود آمده است، علی علیه السلام دست راستش را بیرون آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم دست راستش را بیرون آورد، علی علیه السلام آن را روی سینه رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد، و گفت: ای ام ملدم برو بیرون، که او بنده خدا و رسولش است، گفت: دیدم که رسول الله تکیه داد و نشست سپس لباس از تن خارج کرد و گفت: ای علی! خدا تو را به خصلتهایی فضلیت داده است، از آن جمله این است که دردها را رام دست تو کرده، چیزی را دفع نمی کنی مگر اینکه به اذن خدا دفع می شود (2).

1- . الخرائج و الجرائح : 85
2- . الخرائج و الجرائح : 86

17. الخرائج: روایت شده که یکی از خوارج همراه مردی دیگر برای قضاوت نزد علی علیه السلام رفتند، میان آن دو قضاوت کرد، خارجی گفت: قضاوتت عالانه نبود، علی علیه السلام فرمود: ساکت شو ای دشمن خدا، تبدیل به سگی شد و لباسش در هوا به پرواز در آمد، دمش را تکان می داد و چشمانش اشک آلود شد، علی علیه السلام بر او رحم آورد، پس دعا کرد و خدا او را به شکل انسان در آورد و لباسش از هوا به او بازگشت، علی علیه السلام گفت: آصف وصی سلیمان بود و خدا داستان او را اینگونه تعریف می کند: « قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ »(1) {گفت: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم}. کدام یک از آن دو نزد خدا گرامی ترند پیامبر شما یا سلیمان ؟ گفته شد: در جنگ با معاویه چه نیازی به یار داری ؟ گفت: من اینها را فقط برای اقامه حجت و إکمال آزمون فرا می خوانم، اگر به من اذن داده شود برای هلاکتش دعا کنم، تاخیر نمی کنم(2).

18. الخرائج: روایت شده که قصابی به کنیز فردی گوشت میفروخت و به او ظلم می کرد، کنیز گریه کرد و رفت، علی علیه السلام را دید و به او شکایت کرد، همراه آن کنیز به سراغش رفت و قصاب را به رعایت انصاف در حق او دعوت کرد و به او نصیحت می کرد و می فرمود: باید ضعیف در نظر تو همانند قوی باشد پس بر کنیز ظلم نکن، و قصاب علی علیه السلام را نمی شناخت، دستش را بلند کرد و گفت: برو بیرون ای مرد، علی علیه السلام بازگشت و چیزی نگفت، به قصاب گفته شد: این علی بن ابی طالب علیه السلام است، دستش را قطع کرد، آن را گرفت و برای معذرت خواهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، علی علیه السلام برای او دعا کرد و دستش بهبود یافت(3).

19. مناقب ابن شهر آشوب، الإرشاد: ولید بن حارث و غیر او از معروفین راویانشان روایت می کنند که وقتی آنچه که بُسر بن أرطاه در یمن انجام داد به

1- [1]. نمل / 40
2- . الخرائج و الجرائح : 86- 87
3- . الخرائج . الجرائح : 123

امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، گفت: خدایا بسر دینش را به دنیا فروخته عقلش را بگیر و از دینش چیزی که باعث شود بر او رحمت آوری باقی نگذار، بسر بود تا اینکه دیوانه شد، شمشیر می خواست، شمشیری از چوب به او داده می شد، با آن می زد تا اینکه از هوش می رفت، وقتی به هوش می آمد می گفت: شمشیر شمشیر، به او داده می شد و با آن می زد، پیوسته این چنین بود تا اینکه مرد (1).

20. الإرشاد: از طلحه بن عَمیرَه گفت: علی علیه السلام برای سخن پیامبر که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، شاهد طلبید، دوازده مرد از انصار گواهی دادند، و در میان قوم مالک بن انس گواهی نداد، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای انس، گفت: بله، فرمود: چه چیز مانع شده که گواهی دهی در حالی که آنچه آنها شنیده اند تو هم شنیدهای؟ گفت: ای امیرالمؤمنین پیر شدم و فراموش کرده ام، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدایا اگر دروغ می گوید او را به سفیدیای یا پیسی دچار کن که عمامه آن را نپوشاند. طلحه گفت: خدا را گواه می گیرم که سفیدیای در بین دو چشمش دیدم(2).

الخرائج: از طلحه مانند آن روایت شده است(3).

21. الإرشاد: زید بن ارقم گفت: علی علیه السلام در مسجد از مردم سوال کرد و گفت: مردی می طلبم که به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی دهد، که می گفت: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»، دوازده نفر از اهل بدر برخاستند شش نفر از سمت راست و شش نفر از سمت چپ و به آن گواهی دادند، زید بن ارقم گفت: من از کسانی بودم که این سخن را شنیدم و کتمان کردم و خدا بینایی ام را گرفت، و از اینکه شهادت نداده بود پشیمان بود و استغفار می کرد (4).

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 434 ، الإرشاد : 152
2- . الإرشاد : 166- 167
3- . آن را درالخرائج نیافتیم.
4- . الإرشاد : 167

الخرائج: از زید مانند آن روایت شده است(1).

22. الإرشاد: از حکیم بن جُبیر گفت: علی علیه السلام را در منبر دیدیم که می گوید: من بنده خدا و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، وارث پیامبر رحمت شدم و با سرور زنان بهشت ازدواج کردم و من سرور وصیین و آخرین وصی پیامبران هستم، کسی غیر از من این را ادعا نکند مگر اینکه خدا او را به بلائی دچار کند، مردی از عَبس که در میان قوم نشسته بود گفت: چه کسی نمی تواند این را بگوید ؟ من بنده خدا و برادر رسول الله هستم، از جایش حرکت نکرد تا اینکه شیطان او را به زمین کوبید و از پایش گرفته تا در مسجد کشید، از قومش پرسیدیم که آیا قبلا هم این اتفاق برایش افتاده بود ؟ گفتند: نه به خدا (2).

مناقب ابن شهر آشوب: از ابی یحیی که گفت: علی علیه السلام را دیدم تا پایان روایتی که گذشت(3).

الخرائج: از حکیم بن جبیر و جماعتی مانند آن روایت شده است(4).

23. مناقب ابن شهر آشوب: عبدالله بن مسعود گفت: خود را در معرض نفرین علی علیه السلام قرار ندهید که رد نمی شود.

الأعثَم در الفتوح: علی علیه السلام دستش را به سوی آسمان گرفت و می گفت: خدایا طلحه بن عبدالله به خواست خود با من عهد بست سپس بیعت مرا شکست، خدایا درباره او شتاب کن و به او مهلت نده، و زبیر بن عوّام خویشاوندیاش را با من برید و عهدشکنی کرد و دشمن مرا حمایت کرد در حالی که می دانست به من ظلم می کند، مرا از او هر طور و هر مکان و زمانی که می خواهی کفایت کن.

تاریخ طبری، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: جای شگفت است که آن دو رام ابوبکر و عمر شدهاند و با من مخالفت می کنند، به خدا آن دو می دانند که من

1- . در الخرائج آن را نیافتیم .
2- . الإرشاد : 167

3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 477
4- در الخرائج چاپ شده نیافتیم

کمتر از مردی که گذشت نیستم، خدایا آنچه را بستهاند باز کن و قطعیت نبخش بر آنچه که در خود محکم کرده اند و در آنچه انجام دادند بدی را به آنها نشان بده.

فضائل العَشَره و اربعین الخطیب، زاذان روایت کرد: مردی سخن او را دروغ شمرد، علی علیه السلام فرمود: نفرین کنم که اگر مرا دروغگو خوانده باشی خداوند چشمانت را بگیرد؟ گفت: بله، نفرین کرد، برنگشت تا اینکه بینایی اش رفت.

تاریخ البلاذِری و حِلیه الأولیاء و کتب اصحاب ما از جابر انصاری: امیرالمؤمنین علیه السلام از انس بن مالک، براء بن عازب، اشعث و خالد بن یزید خواست تا به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه» شهادت دهند، کتمان کردند، به انس فرمود: خدا تو را نمیراند تا به مرض پیسیای که عمامه آن را نپوشاند مبتلا کند، و به اشعث گفت: خدا تو را نمیراند تا دو چیز ارزشمندت را بگیرد و به خالد گفت: خدا تو را نمیراند مگر به مرگ جاهلی، و به براء گفت: خدا تو را نمیراند مگر به همان صورتی که مهاجرت کردهای، جابر گفت: به خدا انس را دیدم که پیسی گرفته بود آن را با عمامه می پوشانید اما پنهان نمی شد، و اشعث را دیدم که دو چیز ارزشمند(چشم) خود را از دست داده بود، و می گفت: سپاس خدایی را که باعث شد امیرالمؤمنین نفرین کند در دنیا کور شوم و برای آخرتم نفرین نکرد تا عذاب شوم، و خالد وقتی مُرد او را در منزلش دفن کردند، قبیله کِنده از آن با خبر شد و اسب و شتر آورد و بر در منزلش پی کرد و به مرگ جاهلی مرد، و اما بَراء، او از طرف معاویه والی یمن شد و در آنجا مُرد و از آن مهاجرت کرده بود و آنجا سراه بود.

در جنگ بنی زُبید علی علیه السلام مردی را نفرین کرد که در صورتش خالی بود، تمام صورتش را گرفت تا اینکه همه چهره اش سیاه شد.

علی علیه السلام به مردی فرمود: اگر دروغگو باشی خدا غلام ثقیف را بر تو مسلّط گرداند، گفتند: غلام ثقیف چیست؟ فرمود: غلامی که هیچ حرمتی از خدا را فرو نگذاشته مگر اینکه آن را شکسته است، و حَجّاج آن مرد را کشت.

علی علیه السلام حکمی را صادر کرد و کسی که حکم به زیانش بود گفت: ای علی به خدا ظلم کردی، فرمود: اگر دروغ گفته باشی خدا صورتت را تغییر دهد، سرش تبدیل به سر خوک شد.

الصاحب در رساله الفرّاء از ابی العیناء: جد بزرگ ابی العیناء امیر المومین علیه السلام را دید و با او بد سخن گفت، او و فرزندانش را نفرین کرد تا کور شوند، پس هر کس از فرزندانش کور باشد او نسبش درست است.

و گفته می شود: علی علیه السلام وابصه بن معبد جُهَنی- و او از اهل صُفه در رقه بود – وقتی به او گفت: اهل عراق را فریب دادی و آمده ای تا اهل شام را فریب دهی؟ - را نفرین کرد تا کور، لال و کر شود و مرضی بد بگیرد، در دم دچار شد، و مردم تا امروز بر مناره ای که از آن اذان می داد سنگ می زنند.

ابو هاشم عبدالله بن محمد حنفیه: علی علیه السلام فرزندان عباس را به پراکندگی نفرین کرد و هیچ کس قبری دور تر از قبر آنها ندید. عبدالله در مشرق، معبد در مغرب، قُثَم در منفعه الرواح، ثمامه در اُرجوان و متمِّم در خازِر و کَثیّر در این باره سروده:

- پروردگارش را خالصانه دعا کرد شگفتا از سوگند خورنده ای که چه بسیار محقق کننده است

- دعا کرد به دوری و از منازل آشنا دور شدند و در خشکی و دریای دور دست قرار گرفتند

- یکی در مشرق همواره مقیم شد و یکی از آنان در مغرب که ضرر نکردند.

فضائل العشره و خصائص العلویّه: ابن مسکین گفت: من و داییم ابو امیه بر خانه ای از خانه های قبیله مراد گذر کردیم، گفت: این خانه را می بینی؟ گفتم: بله، گفت: وقتی که آنها آن را بنا می کردند علی علیه السلام بر آن گذر کرد قطعه ای بر روی او افتاد و او را زخمی کرد، دعا کرد که ساختش به پایان نرسد، خشتی بر روی آن گذاشته نمی شد، گفت: بر آن گذر می کردم، شباهتی به خانه ها نداشت.

در حدیث طِرِمّاح بن عَدِی و صعصه بن صوحان: دو مرد برای قضاوت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند، به سود یکی و به ضرر دیگری حکم داد، آنکه

محکوم شده بود گفت: به مساوات حکم نکردی، در حق رعیت عدالت نکردی و قضاوت تو نزد خدا مورد قبول نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ساکت شو ای سگ،در دم شروع به پارس کردن کرد.

وقتی فرمود: «بدانید که من برادر رسول الله، پسر عمویش، وارث علم او و صندوقچه ذخیره او هستم، آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داد و طلب کرد از دست من خارج نشد، آنچه خزید و آنچه به تدریج حرکت کند، آنچه فرود آید و آنچه بالا رود، آنچه تاریک شود و آنچه روشن شود، از من دور نمی شود، و همه اینها برای هر کس که سؤال کند شرح داده شده و هر کس بخواهد فرا گیرد کشف شده است. هلال بن نوفل کندی در این باره گفت، و تأملی کرد تا اینکه گفت: ای پسر ابی طلب آنجایی قرار بگیر که حقایق قرار دارند، و از سر رسیدن مصیبت ها پرهیز کن، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو به جهنّم، به خدا سخنش پایان نیافته بود که به شکل کلاغ سفید یعنی پیسی گرفتهای در آمد.

نفرین علی علیه السلام جماعتی را گرفت، از آن جمله زید بن أرقم که کور شد و بلعاء بن قیس که پیسی گرفت.

عبدالله بن ابی رافع شنیدم که می فرمود: خدایا مرا از دست آنها خلاص کن، خدا میان من و شما جدایی اندازد و خدا بهتر از آنها را برای من و بدتر از من را برای آنها جایگزین کند، نبود مگر همان روز تا اینکه کشته شد.

و در روایتی: خدایا من از آنها و آنها از من بیزار شدند و من از دست آنها و آنها از دست من خسته شدند، من و آنها را خلاص کن، در آن شب وفات یافت.

از کسانی که علی علیه السلام برای او دعا کرد: أمّ عبد الله بن جعفر گفت: بر علی گذر کردم در حالی که حامله بودم، بر شکمم دست کشید و دعا کرد و گفت: خدایا آن را پسری مبارک و خجسته قرار بده، و پسری به دنیا آوردم.

انتباه الخرگوشی، امیرالمؤمنین علیه السلام در شب احرام صدای گریه ای شنید به حسین علیه السلام امر کرد آن را دنبال کند، وقتی به آن رسید جوانی را یافت که نصف بدنش خشک شده بود، او را آورد و علی علیه السلام از حالش پرسید، گفت: مرد سرخوشی بودم و پدرم مرا نصیحت می کرد، روزی وقتی نصیحت می کرد او را

ص: 229

زدم، در این مکان مرا نفرین کرد، شعری سرود و وقتی سخنش پایان یافت نیمی از بدنم خشک شد، پشیمان شدم، توبه کردم و دلش را به دست آوردم، سوار بر شتری شد تا مرا به این مکان بیاورد و برایم دعا کند، وقتی به نیمه های صحرا رسید شتر به خاطر پرواز پرنده ای رم کرد و پدرم مرد، علی علیه السلام چهار رکعت نماز خواند سپس گفت: در حال سلامت بر خیز، پس سالم بر خاست، گفت: راست گفتی، اگر از تو راضی نبود شنیده نمی شدم.

کوری دعای امیرالمؤمنین علیه السلام را شنید: «خدایا از تو می خواهم،ای پروردگار ارواح نابود شونده، و پروردگار جسمهای پوسیده، از تو می خواهم به حق اطاعت روح های بازگردنده به جسمهایشان، و به اطاعت جسمهای پیوسته به اعضایشان، و به شکافته شدن قبرها از اهلش، و به دعوت راستینت که آنها را می خوانی، اختصاص دادن حق در بین آنها به خودت، زمانی که خلایق ظاهر می شوند و منتظر قضاوت تو هستند، و قدرت تو را مشاهده می کنند، و از تاختن تو بیمناکند، و امید به رحمت تو دارند، « يَوْمَ لا يُغْنِى مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ »(1) {روزی

که دوست سودی برای دوست ندارد، و آنها یاری نمی شوند، مگر کسی که خدا بر او رحم کند،که او عزیز مهربان است، از تو می خواهم ای رحمان که نور را در چشمم، یقین را در قلبم و ذکرت را شب و روز بر زبانم قرار دهی مادامی که زنده هستم، {تو بر هر چیز توانایی}. کور آن را شنید و حفظ کرد و به خانه اش بازگشت و برای نماز پاکیزه شد سپس دعا را خواند وقتی به عبارت « نور را در چشمم قرار ده» رسید کور به اذن خدا بینا شد.

عُقَدُ المغربی: عمر خواست هُرمُزان را بکشد، آب خواست، کاسه ای آورده شد، دستش می لرزید، در مورد آن از او سوال کرد، گفت: میترسم پیش از آن که آن را بنوشم مرا بکشی، گفت: بخور اشکالی ندارد، کاسه را از دستش انداخت و شکست و گفت: وقتی مرا امان دادهای هرگز آن را نمی نوشم، گفت: خدا تو را بکشد از من امان گرفتی در حالی که من نفهمیدم، و در روایات ما او به امیرالمؤمنین علیه السلام

1- . دخان / 41-42

شکایت کرد، دعا کرد و کاسه سالم و پر از آب شد، وقتی هرمزان معجزه را دید اسلام آورد.

استجابت دعاهای متواتر از نشانه های آشکار در میان خلق خدا است که پیوسته در عاداتی هستند که آنها را جز برای امری بزرگ و اقامه حقی حتمی تغییر نمی دهد. و این ویژگی انبیاء و ائمّه علیهم السلام است(1).

24. مناقب ابن شهر آشوب: باقر علیه السلام فرمود: رسول الله به سختی بیمار شد و علی علیه السلام وارد مسجد شد و گروهی از انصار را دید، به آنها گفت: آیا دیدن رسول الله شما را خوشحال می کند؟ گفتند: بله، برای آنان اذن خواست و داخل شدند، علی علیه السلام آمد و کنار سر رسول الله صلی الله علیه و آله نشست، دستش را از زیر لحاف بیرون آورد و سینه رسول الله صلی الله علیه و آله را آشکار کرد که تب بشدت او را تکان میداد. فرمود: ای امّ مِلدم از رسول الله خارج شو و آن را راند. رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و مشکلی نداشت، فرمود: ای پسر ابوطالب انقدر خصلت های نیک به تو عطا شده که تب از تو می هراسد.

حاتمی با استناد به ابن عباس: روزی سیاهی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و اعتراف کرد که دزدی کرده است، سه بار از او سوال کرد، گفت: ای امیرالمؤمنین مرا پاکیزه کن من دزدی کردهام، علی علیه السلام دستور داد دستش قطع شود، ابن کوّاء او را دید و گفت: چه کسی دستت را قطع کرده ؟ گفت: شیر حجاز و بزرگ عراق، کوبنده قهرمانان، انتقام گیرنده از جاهلان، اصالتش کریم و فضیلتش شریف است،حلال شده از دو إحرام و وارث اهل مشعر و پدر دو نوه، پیشگام پیشگامان، آخرین وصی از آل یاسین، تایید شده توسط جبرئیل، یاری شده توسط میکائیل، حبل متین، محافظت شده توسط همه سربازان آسمان، به خدا او امیرالمؤمنین است بر خلاف میل مخالفان، - در سخنی از او – ابن کَواء گفت: دستت را قطع کرده و تو او را مدح می کنی؟ گفت: اگر مرا تکه تکه کند چیزی جز محبتش نمی افزایم، بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و او را از داستان سیاه با خبر کرد،

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 433 – 439

گفت: ای ابن کواء اگر دوستدارانمان را تکه تکه کنیم چیزی جز محبت ما نمی افزایند، و اگر چربی و عسل در دهان دشمنانمان بگذاریم جز دشمنی نمی افزایند، و به حسن علیه السلام فرمود: عموی سیاهت را بیاور، حسن علیه السلام سیاه را نزد امیرالمؤمنین علیه حاضر کرد، دستش را گرفت و در محلش قرار داد و با ردایش پوشاند و پنهانی کلماتی به زبان آورد، و دستش سالم شد، و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام می جنگید تا اینکه در نهروان شهید شد، گفته می شود نام این سیاه أفلح بود.

یکی از دستان هشام بن عدی همدانی در جنگ صفین جدا شد، علی علیه السلام دستش را برداشت و چیزی خواند و آن را چسباند، گفت: ای امیرالمؤمنین چه خواندی ؟ گفت: فاتحه الکتاب، گفت: فاتحه الکتاب؟ - انگار کوچکش شمرد – دستش دو قسمت شد و علی علیه السلام او را رها کرد و رفت.

ابن بابویه در کتاب خود معروف به الفضائل روایت کرده و همچنین در کتاب علل الشرائع از حنان بن سَدیر از امام صادق علیه السلام در خبری آمده است: پرسیده شد چرا امیرالمؤمنین در بابل نماز عصر را به تأخیر انداخت ؟ گفت: وقتی او نماز ظهر را خواند رو به جمجمه انداخته شدهای کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام با آن سخن گفت: ای جمجمه اهل کجا هستی ؟ گفت: من فلان بن فلان پادشاه سرزمین آل فلان هستم، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: برایم تعریف کن چه بودی و در زمان تو چه بوده است ؟ جمجمه شروع کرد به تعریف داستانش و آنچه از شر در زمانش بوده، مشغول آن شد تا اینکه خورشید غروب کرد، با سه حرف از انجیل با او سخن گفت تا عرب ها چیزی از سخنش نفهمند، تا آخر داستان.

و غلاه گفتند: علی علیه السلام جمجمه را صدا زد سپس گفت: ای جُلَندی بن کِرکِر شریعه کجاست ؟ گفت: همین جا، و در آنجا مسجدی بنا کرد و نامش را مسجد جمجمه نهاد و این جلندی پادشاه حبشه صاحب فیلی بود که خانه ابرهه را ویران کرد.

و همچنین گفتند: علی علیه السلام ماهیای را خطاب قرار داد: ای میمونه شریعه کجاست ؟ سرش را از فرات بیرون آورد و گفت: کسی که نام مرا در آب بداند، شریعه بر او پنهان نمی ماند .

أمالی شیبانی: رُشَید الهَجَری گفت: همراه علی بن ابی طالب علیه السلام در راهی بودیم که رو کرد و فرمود: ای رشید آنچه را که من می بینم، می بینی؟ گفتم: نه ای امیر المؤمنین، برای تو پرده هایی کنار می رود که برای غیر تو کنار نمی رود. گفت: من مردی را در میان آتش می بینم که می گوید: «ای علی برای من استغفار کن»، خدا او را نبخشد(1).

توضیح:« ثبج الشی ء» میان آن چیز و در قسمت اعظم آن

25. مناقب ابن شهر آشوب: کتاب علوی بصری: گروهی از یمن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما از بازماندگان مردمان پیشین از آل نوح هستیم، و پیامبر ما یک وصی داشت به نام سام، در کتابش خبر داده که هر پیامبری معجزه دارد و وصیّی دارد که جانشین او می شود، وصیّ تو کیست ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله با دستش به طرف علی علیه السلام اشاره کرد، گفتند: ای محمد اگر از او بخواهیم که سام بن نوح را به ما نشان دهد، چنین میکند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله به إذن خدا، و فرمود: ای علی! همراه آنها داخل مسجد برو و در محراب پایت را بر زمین بزن، علی علیه السلام رفت - و همراهشان کتابهایی بود - تا اینکه به محراب پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل مسجد رسید، دو رکعت نماز خواند، سپس برخاست و با پایش بر زمین زد، زمین شکافته شد و قبر و تابوتی ظاهر شد، پیری از تابوت بر خاست که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید، و خاک را از سرش می تکاند، ریشی داشت که تا نافش آمده بود، بر علی علیه السلام درود فرستاد و گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خدا، سرور پیامبران است، و تو علی وصی محمد سرور وصیین هستی و من سام بن نوح هستم، آنان کتابهایشان را باز کردند و او را چنانکه در کتابها وصف کرده بودند

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 472 – 474

یافتند، سپس گفتند: می خواهیم از کتابهایش سوره ای بخواند، شروع به خواندنش کرد تا اینکه سوره پایان یافت، سپس به علی علیه السلام سلام فرستاد و خوابید همانطور که بود و زمین بسته شد، و همگی گفتند: «إنّ الدین عند الإسلام» و ایمان آوردند، و خدا نازل کرد: « أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ وَ هُوَ یُحْیِ الْمَوْتی » {آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته اند خداست که دوست راستین است و اوست که مردگان را زنده می کند} تا کلامش: « أُنِیبُ » { به سوی او باز می گردیم }(1).

26. رجال الکشی: علی علیه السلام از قصر خارج شد و سوارانی که شمشیر حمایل کرده و عمامه بر سر داشتند با او روبرو شدند، گفتند: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای امیر المؤمنین، سلام بر تو ای مولای ما، علی علیه السلام فرمود: چه کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اینجاست؟ خالد بن زید ابو ایوب، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، قیس بن سعد بن عُباده و عبدالله بن بُدَیل بن ورقاء برخاستند و همگی شهادت دادند که در روز غدیر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» شنیدند، علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عازب فرمود: چه چیز مانع شد که برخیزید و شهادت دهید در حالی که شما هم آنچه را که مردم شنیدند، شنیدید ؟ سپس دعا کرد: خدایا اگر از روی دشمنی آن را پنهان کردند آنها را مجازات کن، براء بن عازب کور شد و دو پای انس بن مالک پیسی گرفت، انس قسم خورد که هرگز فضیلت و منقبتی از علی بن ابی طالب علیه السلام را پنهان نکند و براء به دنبال منزلش بود و گفته می شد: آن در مکانی است چنین و چنان، و میگفت: کسی که دچار نفرین شده چگونه راه را می یابد(2).

27. الفضائل: امیرالمؤمنین علیه السلام به مدائن آمد و وارد ایوان کسری شد، دُلَف بن مجیر همراه او بود، وقتی نماز خواند، برخاست و به دلف گفت: همراه من بیا و گروهی از اهل ساباط با او بودند، پیوسته در منزلهای

کسری میگشت و به دلف

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 476 ، شورا / 9 - 10
2- [2]. معرفه أخبار الرجال : 30 -31

می گفت: کسری در این مکان چنین و چنان داشته است، دلف می گوید به خدا او اینچنین بود. پیوسته اینگونه بود تا اینکه همه قسمت ها را همراه کسانی که با او بودند گشت و دلف می گفت: ای سرور من! گویی که شما این اشیاء را در این خانه ها قرار داده اید، سپس علی علیه السلام به جمجمه ای پوسیده نگاه کرد و به یکی از یارانش گفت: این جمجمه را بردار، سپس علی علیه السلام به ایوان آمد و آنجا نشست و تشت آبی خواست، به مرد گفت: این جمجمه را در تشت قرار بده، سپس گفت: ای جمجمه تو را قسم می دهم که بگویی من کیستم و تو کیستی ؟ جمجمه با زبانی فصیح گفت: تو امیر المؤمنین، سرور وصیین و امام متقین هستی و من بنده خدا و پسر کنیز خدا، خسرو انوشیروان هستم، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: حالت چگونه است ؟ گفت: ای امیرالمؤمنین من پادشاهی عادل، مهربان و دلسوز مردم بودم، ظلم را نمی پسندیدم، ولی بر دین مجوس بودم و محمد صلی الله علیه و آله در زمان پادشاهی من به دنیا آمد، و در شب ولادت از کنگره های قصر من بیست و سه کنگره فرو ریخت، خواستم به خاطر فراوانی شنیدن از انواع شرف، فضیلت، جایگاه و مرتبه او و شرف اهل بیتش در آسمان ها و زمین به او ایمان بیاورم، اما از آن غافل شده و به پادشاهی مشغول شدم، افسوس از نعمت و جایگاهی که به خاطر ایمان نیاوردن از دست دادم، و من به خاطر ایمان نیاوردنم از بهشت محروم و با وجود این کفر خدا تعالی به برکت عدل و انصافی که با مردم داشتم از عذاب آتش رهایی بخشیده، من در آتش ولی آتش بر من حرام است. افسوس، اگر ایمان می آوردم همراه تو بودم ای سرور اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و ای امیر امّتش، گفت: مردم گریستند، و مردمانی که از ساباط بودند نزد قوم خود بازگشتند و آنها را از آنچه اتفاق افتاده بود آگاه کردند، آشفته شدند و در معنای امیرالمؤمنین دچار اختلاف شدند، مخلصان آنها گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام بنده خدا، ولی او و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است و گروهی گفتند: بلکه او پیامبر صلی الله علیه و آله است و گروهی گفتند: بلکه او پروردگار است و آنها عبدالله بن سبا و یارانش بودند، و گفتند: اگر او پروردگار نیست چگونه مرده ها را زنده می کند؟ گفت: امیرالمؤمنین این را شنید و به تنگ آمد و آنها را احضار کرد و فرمود: ای مردم شیطان بر شما غلبه کرده است، من

جز بنده خدا نیستم که با امامت، ولایتش و جانشینی رسولش صلی الله علیه و آله به من نعمت داده است، از کفر بازگردید، من بنده خدا و پسر بنده او هستم، و محمد صلی لله علیه واله برتر از من است، و او نیز بنده خداست، ما جز بشری مانند شما نیستیم، گروهی از کفر بازگشتند و گروهی در کفر باقی ماندند و بازنگشتند، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آنها اصرار کرد که بازگردند اما بازنگشتند، آنها را در آتش سوزاند، و گروهی از آنها در بلاد پراکنده شدند و گفتند: اگر در او ربوبّیت نبود ما را در آتش نمی سوزاند، پناه می بریم به خدا از درماندگی(1).

می گویم: در عیون المعجزات از کتاب الأنوار تالیف ابو علی الحسن بن همام مانند آن روایت شده و در آخرش افزوده است: آنان که سوختند، پودر شدند و در باد رها شدند، خدا سه روز بعد آنها را زنده کرد و به منازلشان بازگشتند.

28. الفضائل: ابورواحه انصاری از مغربی روایت کرد، گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم خواست با معاویه بجنگد، به جمجمه ای که کنار فرات بود نگاه کرد، زمان زیادی بر آن گذشته بود، امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن گذر کرد و آن را صدا زد، با لبیک به او جواب داد و پیش رویش غلتید و با کلامی فصیح سخن گفت، به او دستور داد تا بازگردد، به جایش بازگشت، وقتی از جنگ نهروان فارغ شد جمجمه پوسیده ای دید و گفت: بیاوریدش، آن را با تازیانه اش تکان داد و گفت: به من بگو که هستی ؟ فقیری یا ثروتمندی، بدبخت یا خوشبخت، پادشاه یا رعیت؟ با زبانی فصیح گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین من پادشاهی ستمکار بودم، من دویز بن هُرمُز پادشاه پادشاهان بودم، مشرق و مغرب زمین، بلندی ها و دره ها، خشکی و دریاهای آن را صاحب شدم، من کسی هستم که هزار شهر را در دنیا گرفتم و هزار پادشاه از پادشاهانش را کشتم، ای امیرالمؤمنین من کسی هستم که پنجاه شهر ساختم و از پانصد هزار دختر باکره ازاله بکارت کردم و هزار غلام ترک، هزار ارمنی، هزار رومی و هزار زنگی را خریدم. و با هفتاد نفر از دختران پادشان ازدواج کردم، هیچ ملکی در زمین نبود مگر اینکه بر آن پیروز شدم و بر

1- . الفضائل : 74 – 75

اهلش ظلم کردم، وقتی ملک الموت به سراغم آمد به من گفت: ای ستمکار، ای طغیانگر با حق مخالفت کردی، اعضایم به لرزه افتاد و بندهایم متزلزل شد، زندانیانم که هفتاد هزار نفر از فرزندان پادشاهان بودند و از زندان رها شده بودند، بر من ظاهر شدند، وقتی ملک الموت روح مرا بالا برد اهل زمین از ستم من آسوده گشتند، و من تا ابد در آتش معذب خواهم بود، خدا مرا به هفتاد هزار فرشته عذاب سپرده که در دست هر یک از آنها عصایی از آتش است که اگر با آن به کوههای زمین ضربه زده شود، کوهها آتش گرفته خرد خواهد شد، و هر وقت که فرشته با یکی از این عصاها بر من ضربه می زند آتش می گیرم و می سوزم، و خدا مرا زنده می کند و به خاطر ستم به بندگانش مرا تا ابد عذاب می کند، و همچنین خدای تعالی به تعداد موهای بدنم مار و عقرب مأمور کرده تا مرا بگزنید و نیش بزنند و مارهاو عقربها به من می گویند: این سزای ستمی است که به بندگانش کردی، سپس جمجمه ساکت شد، و همه سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام گریستند و بر سرهایشان زدند، و گفتند: ای امیرالمؤمنین حق تو را بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله ما را آگاه کرد نادیده گرفتیم، و فقط حق و بهره خود را از تو از دست دادیم، چرا که چیزی از تو کم نمی شود، پس ما را به خاطر کوتاهی که سرزده و اینکه مقام تو را برای دیگری پسندیدیم حلال کن. ما پشیمان هستیم، علی علیه السلام دستور داد تا جمجمه پوشانده شود، و در این زمان آب نهروان از حرکت باز ایستاد، و هر حیوان و ماهی ای که در نهر بود به روی آب آمد، و هر یک از آنها با امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و برای او دعا کرد و به امامت او گواهی داد، در این رابطه یکی از آنها می گوید:

- سلام من بر زمزم و صفا، سلام من بر سدره المنتهی.

- در نهروان جمجمه های اهل خاک در روز روشن با تو سخن گفتند.

- ماهی های آن بر تو آشکار شدند و به ولایت تو اذعان کردند(1)

1- . الفضائل : 75 - 77

29. الفضائل: روایت شده که علی علیه السلام در پی گروهی از خوارج بود، وقتی به مکانی که امروز به ساباط(1)

معروف است رسید، مردی از شیعیانش نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین من از شیعیان تو هستم، برادری داشتم که به او علاقمند بودم، عمَر او را با سپاه سعد بن ابی وقاص به جنگ اهل مدائن فرستاد و در آنجا کشته شد، قبر و مقتلش را به من نشان بده، او را نشانش داد، نیزه را کشید در حالی که بر چهارپای خاکستریش سوار بود و انتهای نیزه را در قبر فرو برد، مردی سبزه و بلند بیرون آمد که به عجمی صحبت می کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت: چرا عجمی صحبت می کنی در حالی که تو مردی از عرب ها هستی، گفت: من تو را دشمن می داشتم و دشمنانت را دوست می داشتم که زبانم در آتش تغییر کرد. گفت: ای امیرالمؤمنین او را به آنجایی که آمده بازگردان ما نیازی به او نداریم، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: بازگرد، به قبر بازگشت و پوشیده شد(2).

30. الفضائل: گفته شد: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در بصره بعد از پیروزی بر اهل آن از منبر بالا رفت و فرمود: سخنی را می گویم که غیر از من کسی آن را نمی گوید مگر اینکه کافر باشد، من بردار پیامبر رحمت، پسر عمویش، همسر دخترش، پدر نوه هایش هستم، مردی از اهل بصره برخاست و گفت: من سخنی مانند سخن تو می گویم: من بردار رسول الله و پسر عموی او، سپس سخنش تمام نشده بود که لرزه ای به جانش افتاد، پیوسته می لرزید تا اینکه مرد، لعنت خدا بر او باد(3).

31. کتاب الروضه و الفضائل: با استناد به ابن ابی جَعده، گفت: در مجلس انس بن مالک در بصره حاضر شدم و او حدیث می گفت، مردی از قوم برخاست و گفت: ای صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله این لکه خال مانند که در تو می بینیم چیست؟ پدرم از رسول الله صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد که فرمود: خدا

1- . شهری معروف در ماوراء النهر در ده فرسخی خجند و ساباط کسری روستایی بود نزدیک مدائن (مراصد الاطلاع 2 : 680)
2- . الفضائل : 70

3- . الفضائل : 102

مؤمنی را به پیسی و جذام مبتلا نمی کند، گفت: در این هنگام انس بن مالک سرش را پایین انداخت و چشمانش پر اشک شد سپس سرش را بالا گرفت و گفت: نفرین بنده صالح علی بن ابی طالب علیه السلام در من اثر کرد، گفت: در این هنگام مردم از اطرافش برخاستند و قصد او کردند و گفتند: ای انس به ما بگو علت چه بود ؟ به آنها گفت: دست بردارید، گفتند: باید ما را از آن آگاه کنی، گفت: در جاهایتان بنشینید و حدیثی از من بشنوید که آن علت نفرین علی بود، بدانید که فرشی از مو از فلان روستا از روستاهای مشرق که به آن «عندف» گفته می شد به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده شد، رسول الله صلی الله علیه و آله مرا در پی ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید و عبدالرحمن بن عوف الزُهری فرستاد آنها را نزد او آوردم، و پسر عمویش علی بن ابی طالب علیه السلام نزد او بود، به من گفت: فرش را پهن کن و آنها را بر روی آن بنشان، سپس گفت:ای انس بنشین تا به آنچه در مورد آنهاست خبر دهد. سپس فرمود: ای علی بگو: ای باد ما را حمل کن، ناگهان ما به هواء رفتیم، گفت: به برکت خدا حرکت کنید، گفت: هر جا که خدا خواست حرکت کردیم، سپس گفت: ای باد ما را پایین بگذار، ما را پایین گذاشت، گفت: آیا می دانید کجا هستید؟ گفتیم: خدا، رسولش و علی علیهما السلام داناترند، گفت: اینان اصحاب کهف و رقیم از آیات شگف آور خدا هستند، بر خیزید ای اصحاب رسول الله و سلام کنید بر آنها، در این هنگام، ابوبکر و عمر برخاستند، و گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم، گفت: کسی به آن دو پاسخ نداد. گفت: من و عبدالرحمن بن عوف برخاستیم و گفتیم: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم من خادم رسول الله صلی الله علیه و آله هستم کسی به ما پاسخ نداد، در این هنگام امام علی علیه السلام برخاست و فرمود: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم که از آیات شگفت آور خدا هستید، گفتند: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای وصی رسول الله صلی الله علیه واله، فرمود: ای اصحاب کهف چرا به اصحاب رسول الله صلی لله علیه و آله پاسخ ندادید، گفتند: ای جانشین رسول الله ما جوانانی هستیم که به پروردگار خود ایمان آوردند و خدا بر هدایت آنها افزود، و ما اجازه پاسخ دادن به سلام نداریم مگر به إذن پیامبری یا وصی پیامبری و تو وصی خاتم پیامبران و مرسلین و خاتم وصیین

هستی، سپس گفت: ای صدای اصحاب رسول الله آیا شنیدید؟ گفتند: بله ای امیر المؤمنین، گفت: در جای خود بنشینید، در جای خود نشستیم سپس گفت: ای باد ما را حمل کن، تا جایی که خدا خواست حرکت کردیم تا اینکه خورشید غروب کرد، سپس گفت: ای باد ما را پایین بگذار، ناگهان بر روی زمین قرار گرفتیم، گویی که زعفران بود بدون صدا و همدم، گیاهش خاراگوش(گیاهی است که کرم ابریشم می خورد و خوشبو است) بود و در آن آبی نبود، گفتیم: ای امیرالمؤمنین نماز نزدیک شده و همراه ما آبی نیست که با آن وضو بگیریم، برخاست و به مکانی از این زمین آمد و با پا به آن ضربه زد و چشمه آبی بیرون آمد، گفت: هر چه می خواهید بر گیرید، و اگر طلب نمی کردید جبرئیل آبی از بهشت برای ما می آورد، گفت: وضو گرفتیم و نماز خواندیم تا اینکه شب به نصفه رسید، سپس گفت: در جای خود قرار گیرید به نماز با رسول الله صلی الله علیه و آله یا قسمتی از آن خواهید رسید. سپس گفت: ای باد ما را حمل کن، ناگهان کنار رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفتیم، در حالی که یک رکعت از نماز صبح را خوانده بود، آن را ادا کردیم در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بر ما پیشی گرفته بود، رو کرد به ما و گفت: ای انس تو سخن می گویی یا من سخن بگویم؟ گفت: البته از دهان شما شیرین تر است، گفت: شروع به سخن گفتن کرد از ابتدا تا انتهایش گویی که با ما بوده است، سپس گفت: ای انس اگر پسر عمویم از تو برای آن شهادت خواهد شهادت می دهی؟ گفتم: بله ای رسول الله، وقتی ابوبکر خلافت را در دست گرفت. علی آمد و من نزد ابوبکر بودم و مردم گرد او جمع شده بودند، به من گفت: ای انس آیا تو فضیلت مرا در فرش و روز چشمه آب و روز چاه ندیدی ؟ به او گفتم: ای علی! به خاطر پیری فراموش کردم، آنجا به من گفت: ای انس اگر بعد از وصیت پیامبر صلی الله علیه واله به خاطر چاپلوسی آن را کتمان کردی، خدا تو را دچار سفیدی در صورتت و سوزی در شکمت و کوری چشمانت کند، از جای خود بر نخاستم مگر اینکه پیسی گرفتم و

کور شدم، و اکنون نمی توانم در ماه رمضان و دیگر روزها روزه بگیرم چرا که خنکی در شکمم باقی نمی ماند، انس پیوسته در این حال بود تا اینکه در بصره مُرد(1).

32. بشاره المصطفی: از عبد الواحد بن زید، گفت: به مکه رفتم در حالی که طواف می کردم کنیزکی پنج ساله را دیدم و او از پرده کعبه گرفته بود، او کنیزکی مثل خود مخاطب قرار داده و می گفت: نه، حق برگزیده به وصی بودن، حاکم عدالت و کسی که دلیلش درست است و کسی که همسر فاطمه مرضیه سلام الله علیها است این چنین نیست، به او گفتم: ای کنیزک چه کسی صاحب این صفات است؟ گفت: به خدا او عَلَم الاعلام، درِ أحکام و قسمت کننده بهشت و آتش، ربّانی این امت و رأس ائمه، برادر پیامبر و وصی و جانشین او در امتش است او مولای من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. به او گفتم: علی با چه چیز در نزد تو صاحب این صفت شده است؟ گفت: به خدا پدرم بنده او بود و پیش روی او در صفّین کشته شد، روزی بر مادرم که در خیمه اش بود وارد شد و من و برادرم آبله گرفته و کور شده بودیم، وقتی ما را دید آه کشید و سرود:

- هرگز به خاطری مصیبتی که دچار آن شدم آه نکشیدم مانند آهی که برای کودکانِ

پدر مرده کشیدم.

- پدرشان که عهده دار آنها در سختی ها سفرها و شهرها بود، فوت کرد.

سپس ما را به خود نزدیک کرد و دست مبارکش را بر چشم من و بردارم کشید و دعاهایی کرد سپس دستش را بلند کرد و من، پدرم به فدایت باد به خدا از فرسنگ ها به شتر می نگریستم و همه اینها به برکت علی علیه السلام بود. کیسه ام را باز کردم و دو دینار را که باقی مخارج من بود به او دادم، لبخندی زد و گفت: صبر کن، بخشنده ترین خلیفه، جانشین برترین خلیفه شد بر ما. و امروز ما تحت کفالت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام هستیم، سپس گفت: آیا علی را دوست داری؟ گفتم: بله، گفت: مژده باد بر تو که به دستاویزی ناگسستنی چنگ زده ای، گفت: سپس برگشت در حالی که می گفت:

1- . الروضه : 37 – 38 . الفضائل : 173 – 175

- محبت علی در دل جوان مردی انگیخته نشد مگر اینکه از سوی پروردگارش برای او نعمتها دیدم.

- و در گذر زمان قدمی از او نلغزید، مگر اینکه بعد از آن قدم او ثابت شد.

- مرا خشنود نمی کند که از شیعیان او نباشم و هر آنچه عرب و عجم دارد از آن من باشد(1)

مناقب ابن شهر آشوب، الخرائج: از عبدالواحد بن زید مانند آن روایت شده است (2).

33. کنز جوامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: با حذف إسنادها از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده، گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که خارج از کوفه بود، پشت سر او رفتم تا اینکه به قبرستان یهودیان رسید، در وسطش ایستاد و ندا داد: ای یهود ای یهود، از دل قبر به او پاسخ دادند: لبّیک لبّیک مطلایخ – منظورشان ای سرور ما بود – گفت: عذاب را چگونه می بینید؟ گفتند: به سرکشی کردنمان نسبت به تو مانند هارون، ما و هر کس که تو را نافرمانی کرد تا قیامت در عذاب هستیم، سپس فریادی زد که نزدیک بود آسمانها دگرگون شود از ترس آنچه دیدم بیهوش با صورت افتادم، وقتی به هوش آمدم امیرالمؤمنین علیه السلام را بر تختی از یاقوت سرخ دیدم و بر سرش تاجی از جواهر بود، لباسهای سبز و زرد رنگی بر تن داشت و صورتش مانند قرص ماه بود، گفتم ای سرورم این مُلکی بزرگ است، گفت: بله ای جابر ملک ما از ملک سلیمان بن داود بزرگتر و قدرتمان از قدرت او بیشتر است، سپس بازگشت و وارد کوفه شدیم، پشت سر او وارد مسجد شدم، گام بر می داشت و می گفت: نه، به خدا هرگز چنین نمی کنم و نه، به خدا هرگز چنین نخواهد بود، گفتم: ای سرورم با چه کسی صحبت می کنی و چه کسی را خطاب قرار می دهی؟ من کسی را نمی بینم، گفت: ای جابر برهوت بر من آشکار شد اولی و دومی را دیدم که داخل تابوت در برهوت عذاب می شوند و مرا صدا می زنند: ای اباالحسن ای امیرالمؤمنین ما را به دنیا بازگردان تا به

1- . بشاره المصطفی : 86 – 87

2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 472

فضیلت تو و ولایتت اعتراف کنیم، گفتم: نه، به خدا این کار را نمی کنم، نه به خدا هرگز چنین نخواهد شد، سپس این آیه را خواند: « وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ »(1)

{اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند }. ای جابر کسی با وصی پیامبری مخالفت نکند مگر اینکه خدا او را نا بینا و واژگون در عرصه قیامت محشور کند(2).

34. عیون المعجزات: از أعمش، گفت: روزی در حالی که در مسجد الحرام بودم به مردی نگریستم که نماز می خواند، طولانی کرد و نشست، دعای زیبایی می خواند تا اینکه رسید به اینجا که گفت: پروردگارا گناهم بزرگ است و تو بزرگتر از آنی، و گناه بزرگ را جز تو که بزرگ هستی نمی بخشد، سپس بر زمین افتاد و استغفار می کرد، می گریست و در گریهاش فریاد می زد، و من می شنیدم و می خواستم سجده اش را تمام کند و سرش را بالا بیاورد تا با او سخن بگویم و از گناه بزرگش سوال کنم، وقتی سرش را بالا گرفت، رویم را به سوی او کردم و به صورتش نگریستم، صورتش صورت سگ و موی سگ و بدنش بدن انسان بود، به او گفتم: ای بنده خدا گناه تو چیست که سزاوار این شدهای که خدا جسمت را زشت گرداند؟ گفت: گناهم بزرگ است و دوست ندارم کسی آن را بشنود، پیوسته با او بودم تا اینکه گفت: مردی ناصبی بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام را دشمن می داشتم، و این را آشکار می کردم و پنهان نمی کردم، روزی مردی بر من گذر کرد در حالی که امیرالمؤمنین را به ناسزایی یاد می کردم، گفت: تو را چه شده؟ اگر دروغگو باشی خدا تو را از دنیا خارج نگرداند مگر اینکه ظاهرت را زشت کند و پیش از آخرت در دنیا مشهور شوی، سالم خوابیدم و خدا صورتم را تبدیل به صورت سگ کرد، به خاطر کاری که از من سرزده بود پشیمان شدم، و به خاطر آن به سوی خدا توبه کردم، و از خدا بخشش و مغفرت می خواهم، أعمش گفت: متحیّر

1- . انعام / 28
2- . نسخه خطی، البرهان 1 : 522

ماندم و در مورد او و سخنش می اندیشیدم، با مردم در مورد آنچه دیده بودم سخن می گفتم و تأییدکنندگان کمتر از تکذیب کنندگان بودند(1).

35. الکافی: از حبّه العُرَنی، گفت: تا ظهر با امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفتیم در وادی السلام ایستاد گویی که او مخاطب اقوامی است، با ایستادن او ایستادم تا اینکه خسته شدم، سپس نشستم تا اینکه ملول گشتم، سپس برخاستم و دچار همان شدم که بار اول شدم، سپس نشستم تا اینکه خسته شدم، برخاستم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیرالمؤمنین به خاطر ایستادن طولانی دلم برای شما سوخت، زمانی استراحت کنید، سپس رداء را پهن کردم تا روی آن بنشیند، فرمود: ای حبّه آن نیست مگر گفتگو و همدمیِ مؤمنی، گفت: گفتم: ای امیرالمؤمنین آنها نیز این چنین هستند؟ فرمود: بله اگر برای تو آشکار میشد میدیدی که دسته دسته پاهای خود را جمع کرده و نشسته اند و با هم سخن می گویند، گفتم: جسم هستند یا روح؟ فرمود: روح هستند، مؤمنی نیست که در مکانی از زمین بمیرد مگر اینکه به روح او گفته شود: به وادی السلام ملحق شو و آن مکانی از بهشت است(2).

36. می گویم: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: علی علیه السلام در خطبه اش گفت: من بنده خدا و بردار رسولش هستم، کسی پیش و پس از من این را نگفته مگر اینکه دروغگوست، و وارث پیامبر رحمت شدم، با سرور زنان این امت ازدواج کردم، و من خاتم وصیین هستم، مردی از عَبس گفت: چه کسی نمی تواند مانند این را بگوید؟ به نزد قومش بازنگشت تا اینکه دیوانه شد و دچار صرع شد، از آنها پرسیدند آیا پیش از این دیده اند که بر او عارض شود؟ گفتند: پیش از این ندیده بودیم که برای او اتفاق بیافتد(3).

37. مهج الدعوات: از گروهی روایت کرده اند که حدیث را به حسین بن علی علیهما السلام اسناد دادهاند، گفت: در شبی تاریک و کم نورهمراه علی بن ابی طالب علیه السلام در طواف بودم، طواف خالی شده، زوّار خوابیده بودند و چشم ها آرام

1- . نسخه خطی
2- . فروع الکافی (بخش سوم از چاپ جدید) : 243

3- . شرح النهج 1 : 254

گرفته بود، صدای استغاثه کننده و پناه جوینده را با لحنی اندوهگین از دلی دردمند شنیدم که می گفت:

- ای اجابت کننده دعای مضطرّ در تاریکی، ای دفع کننده زیان و مصیبت همراه بیماری.

- زائرانت اطراف کعبه خوابیدند و بیدار شدند و دعا کردند و چشمان تو ای قیّوم نخوابید.

- به جودت فضیلتِ عفو از جرمم را به من عطا کن، ای کسی که خلق در حرم به او اشاره می کنند.

- اگر اسرافکار شامل عفو تو نشود، پس چه کسی سرکشان نعمتها را میبخشد؟

حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمود: پدرم به من فرمود: ای اباعبدالله آیا صدای منادی که از گناهش به خدا استغاثه می کرد شنیدی ؟ گفتم: بله شنیدم، فرمود: او را در نظر داشته باش شاید او را ببینی، پیوسته در تاریکی گام بر میداشتم و میان خفتگان میرفتم وقتی میان رکن و مقام قرار گرفتم فردی ایستاده بر من آشکار شد، دقت کردم او ایستاده بود گفتم: سلام بر تو ای بنده معترف، ای استغفار کننده و پناه آورده، به پسر عموی رسول الله پاسخ بده، در سجده و قیامش شتاب کرد و سلام داد، چیزی نگفت تا اینکه با دست اشاره کرد: پیش بیا، نزدیکش رفتم و او را نزد امیرالمؤمنین بردم و گفتم: خدمت شما، به او نگریست، جوانی بود زیبا رو و پاکیزه لباس، به او گفت: مرد از کیست؟ گفت: از یکی از عربها، گفت: حالت چگونه است و گریه و استغاثه ات به خاطر چیست؟ گفت: حال کسی که عاق شده و گرفتار مصیب است و اندوه او را احاطه کرده چگونه است؟ اگر توبه کند دعایش اجابت نمی شود، علی علیه السلام به او فرمود: و این به خاطر چیست؟ گفت: من در میان عرب سرگرم به لهو و لعب بودم، سرکشی را در رجب و شعبان هم ادامه می دادم، و ملاحظه خدا را نمی کردم، پدری مهربان و دلسوز دارم که مرا از مهلکه های روزگار برحذر می دارد و از عذاب آتش می ترساند و می گوید: چقدر روز و شب، روزگار و ماهها و سالها و فرشتگان بزرگوار از تو می نالند، وقتی در نصیحت اصرار کرد او را راندم و ملامت کردم، بر او حمله کرده و او را زدم، روزی قصد درهمی کردم که در

ص: 245

خیمه بود، رفتم تا آن را بردارم و در کاری که می خواستم خرج کنم، او مانع من شد، او را با زدن آزردم و دستش را پیچاندم و آن را گرفتم با دستش به پاهایش اشاره کرد می خواست از جایش برخیزد، از شدّت درد و ناراحتی نتوانست آن را حرکت دهد و می گفت:

- بین من و مُنازل (پسرم)، خویشاوندی یکسان شده؛ چنان که قطره باران را طالب آن طلب میکند.

- پروردم تا اینکه قوی و بلند شد وقتی بر میخاست کتفش مانند کتف بچه گاوی بود.

- در زمان کودکی وقتی گرسنه می شد برترین و بهترین غذا را برای او می آوردم.

- وقتی در آغاز جوانیش قوی شد و کلامش مانند نیزه رُدَینی تیز و گزنده شد.

- اینچنین مالم را غصب کرد و دستم را پیچاند؛ خدایی که بر او چیره است دستش را بپیچاند.

سپس قسم خورد که به خانه خدا می آید و از خدا بر من یاری می طلبد. هفته ها روزه گرفت و رکعت ها نماز خواند و دعا کرد و سوار بر شتری چابک مسیر فلات و وادی را پیمود و از کوه ها بالا رفت تا اینکه روز بزرگ حج به مکه رسید از شترش پیاده شد و رو به سوی بیت الله الحرام آورد، دوید و آن را طواف کرد و به پرده هایش آویزان شد و دعا خواند و می گفت:

- ای کسی که حاجیان با تلاش از سرزمین های پست و هموار از دورترین نقاط نزد او می آیند.

- من نزد تو آمدم ای کسی که ناامید نمی کنی آنکه را که تو را می خواند و به یگانه بی نیاز دعا می کند.

- این جایگاه مُنازل است کسی که از عاق من می ترسد پس ای جبار حق مرا از فرزندم بگیر.

- تا به یاری تو قسمتی از او فلج شود ای پاک منزّهی که زاده نشده و نزاییده است.

گفت: قسم به کسی که آسمان را برافراشت و آب را بیرون آورد، دعایش تمام نشده بود که بر من آنچه میبینی نازل شد، سپس دست راستش را بیرون آورد که

فلج شده بود، من سه سال است که از او می خواهم در مکانی که مرا نفرین کرده برایم دعا کند اما پاسخم را نمی دهد، تا اینکه امسال شد و قبول کرد، او را سوار بر شتری که ده یا هشت ماه از وضع حملش گذشته بود کردم به سرعت حرکت کردم به امید سلامتی تا اینکه به وادی الأراک و حطمه وادی السیاک رسیدیم، پرنده ای در شب رمید و شتری که او بر آن بود از آن رمید و او را بر زمین وادی انداخت میان دو سنگ افتاد و مرد او را آنجا دفن کردم، و بزرگتر از آن این است که مرا جز به نام کسی که دچار نفرین پدرش شده نمی شناسند، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: یاری کننده تو آمد، آیا می خواهی دعایی را که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را به من آموخته به تو بیاموزم که در آن اسم اکبر، اعظم و اکرم الله آمده است و دعای کسی را که با آن او را بخواند اجابت می کند، و به کسی که از او طلب کند عطا می کند، و با آن اندوه را برطرف و سختی را دفع می کند، غم را می برد و بیماری را شفا می بخشد، شکسته را درست می کند، فقیر را بی نیاز، قرض را ادا می کند، چشم را باز می گرداند، گناهان را می بخشد و بدیها را می پوشاند؟ تا آخر آنچه علی علیه السلام در فضیلت آن ذکر کرد، حسین علیه السلام فرمود: شادمانی من از فایده دعا بیشتر از خوشحالی مرد به خاطر سلامتیاش بود، سپس دعا را بنا بر آنچه در کتابش خواهد آمد ذکر کرد، سپس به جوان گفت: وقتی شب دهم شد دعا کن و فردا خبرش را برای من بیاور، حسین بن علی علیه السلام فرمود: جوان کتاب را گرفت و رفت، وقتی فردا شد هنوز کامل صبح نشده بود که جوان صحیح و سالم نزد ما آمد و کتاب در دستش بود و می گفت: به خدا این اسم اعظم الله است قسم به خدای کعبه به من پاسخ داد، علی علیه السلام به او فرمود: برایم تعریف کن، گفت: وقتی چشمها آرام گرفت و پرده شب کامل تاریک شد با دستم دعا را بالا گرفتم و خدا را بارها به حقش خواندم و در بار دوم پاسخ داده شدم: کافی است، خدا را با اسم اعظمش خواندی، سپس خوابیدم و رسول الله صلی الله علیه و آله را در خوابم دیدم که دست

مبارکش را بر من کشید و می فرمود: جانب خدای عظیم را نگه دار تو خوب شدی، سالم بیدار شدم چنانکه می بینی خدا به تو جزای خیر دهد(1).

می گویم: شرح آن در کتاب دعا خواهد آمد .

38. کتاب الاختصاص، منتخب البصائر: معاویه بن عمار گفت: ابوبکر بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و به او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد کار تو بعد از ایام ولایت در غدیر چیزی به ما نگفته است و من گواهی می دهم و اعتراف می کنم که تو مولای من هستی، و امیر بودن تو بر مؤمنین را در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله پذیرفتم، و رسول الله به ما خبر داد که تو وصی، وارث و جانشین او هستی در خانواده و زنانش، و تو وارث او هستی و میراث او از آن تو شد، به ما خبر نداد که تو بعد از او جانشینش در میان امت هستی، و من در آنچه میان من و توست جرمی مرتکب نشده ام، و مرا در آنچه میان ما و خداست گناهی نیست، علی علیه السلام به او فرمود: حتی اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را به تو نشان دهم که به تو بگوید من به آنچه تو در دست گرفتی سزاوارترم و اگر خود را از آن کنار نکشی خدا و رسولش را مخالفت کرده ای؟ گفت: اگر او را به من نشان دهی تا قسمتی از این را بگوید اکتفا می کنم، علی علیه السلام به او فرمود: بعد از اینکه نماز مغرب را خواندی به دیدار من بیا تا او را نشانت دهم، گفت: بعد از مغرب نزد او بازگشت، دستش را گرفت و او را به مسجد قبا برد، ناگهان رسول الله را دید که سمت قبله نشسته است، به او گفت: ای فلانی بر مولایت علی علیه السلام هجوم آوردی و در جای او نشستی که آن جایگاه پیامبری است و غیر او سزاوار آن نیست، چرا که او وصی و جانشین من است، گفته مرا دور انداختی و با آنچه به تو گفتم مخالفت کردی و در معرض خشم خدا و خشم من قرار گرفتی، این لباسی را که به ناحق بر تن کردی برکن که تو از اهل آن نیستی، وگرنه وعده تو آتش است گفت: هراسان رفت تا خلافت را به او واگذارد و امیرالمؤمنین علیه السلام راه افتاد و با سلمان در مورد آنچه اتفاق افتاده بود صحبت کرد، سلمان به ایشان گفت: این سخن

1- . مهج الدعوات : 231 – 240

را برای دوستش آشکار می کند و به او خبر می دهد، امیرالمؤمنین علیه السلام خندید و فرمود: ولی خود، او را با خبر خواهد کرد و او را باز می دارد که انجام دهد، سپس فرمود: نه به خدا هرگز این را یاد نخواهند کرد تا اینکه بمیرند، گفت: دوستش را دید و تمام سخن را برایش گفت، به او گفت: چقدر فکرت ضعیف و قلبت ناتوان است، آیا نمی دانی که آن یکی از جادوهای ابن ابی کبشه است(1)

؟ آیا سحر بنی هاشم را فراموش کردی ؟ بر آنچه هستی ثابت بمان(2).

39. کتاب الاختصاص: از امام جعفر صادق علیه السلام، فرمود: وقتی ابوبکر خود را خلیفه کرد عمر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: آیا ندانستی که ابوبکر خلیفه شد؟ علی علیه السلام به او فرمود: چه کسی او را چنین قرار داد؟ گفت: مسلمانان این را پسندیدند، علی علیه السلام به او فرمود: به خدا بسیار زود است که با رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و پیمان او را شکستند، به راستی که او را به غیر اسمش نامیدند، به خدا رسول الله صلی الله علیه و آله او را جانشین نکرد، عمر گفت: پیوسته در زمان حیات پیامبر و بعداز مرگش بر او دروغ می بندی، به او فرمود: ای عمر همراه ما بیا تا بدانی کدامیک از ما در زمان حیات و بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله بر او دروغ می بندد، با او راه افتاد تا اینکه به قبر رسید که روی آن نوشته شده بود: ای عمر! آیا کفر ورزیدی به کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید و بعد تو را به صورت مردی آراست؟. علی علیه السلام به او فرمود: آیا راضی شدی؟ به خدا، خدا تو را در زمان حیات او و بعد از مرگش رسوا کرد .(3)

می گویم: مانند آن با همه اسنادها در کتاب الفتن ذکر شد .

1- در القاموس (2 : 285) گفت: مشرکان به پیامبر ابن ابی کبشه می گفتند ، او را به ابی کبشه تشبیه می کردند که مردی از خزاعه بود و با قریش در بندگی بتها مخالفت کرد و یا اینکه آن کنیه ابن عبد مناف جد مادری پیامبر است چرا که به او شبیه بود یا کنیه همسر حلیمه سعدیه یا کنیه عموی پسرش بود .
2- . الاختصاص : 272 – 273 . مختصر بصائر الدرجات : 109 – 110
3- . الاختصاص : 274

باب صد و یازدهم : آنچه از معجزات امیرالؤمنین صلوات الله علیه در به سخن آوردن حیوانات و رام شدن آنها برای ایشان آشکار شد

روایات:

1. قصص الانبیاء: سلمان فارسی که خدا از او خشنود باد گفت: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که بادیه نشینی بر روی شترش آمد، سلام داد و گفت: کدام یک از شما محمد است؟ به رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره شد. گفت: ای محمد! از آنچه در شکم شتر من است مرا خبر بده تا بدانم که آنچه آوردهای حق است و به خدای تو ایمان بیاورم و تو را پیروی کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله رو کرد و گفت: حبیب من علی علیه السلام تو را راهنمایی می کند، علی علیه السلام افسار شتر را گرفت سپس دستش را بر گردنش کشید و چشمش را به طرف آسمان کرد و گفت: خدایا من به حق محمد و اهل بیتش و به اسمای حسنا و کلمات تامه تو، از تو می خواهم که این شتر را به سخن آوری تا ما را از آنچه در شکمش است با خبر کند، ناگهان شتر رو به علی علیه السلام کرد در حالی که می گفت: ای امیرالمؤمنین او روزی سوار من شد و می خواست به دیدن پسرعمویش برود، با من نزدیکی کرد و من از او حامله هستم، بادیه نشین گفت: وای بر شما پیامبر این است یا این؟ گفته شد: این پیامبر و او برادر و پسر عمویش است، بادیه نشین گفت: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و اینکه تو رسول الله هستی، و از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا از خدای عزّ و علا بخواهد او را از آنچه در شکم شتر است کفایت کند، پس او را کفایت کرد و اسلامش نیکو گردید.

راوندی گفت: معمول نیست که شتر از انسان حامله شود اما خدا جلّ ثناؤه در این موضوع عادت را بر هم زد تا دلیلی برای پیامبرش باشد، با این وجود ممکن است که نطفه مرد به همان شکل در شکم شتر بوده باشد و دیگر تبدیل به علقه نشده باشد و خدا آن را به سخن آورد تا فقط بدین وسیله صدق رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته شود(1).

2. الخرائج: از حارث بن أعور روایت شده، گفت: در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر روی منبر خطبه می گفت به گوشه مسجد نگریست و فرمود: ای قنبر آنچه را که در آن سوراخ است بیاور، ناگهان ماری سیاه وسفید به بهترین شکل ممکن، آورد. مار رو به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و محرمانه با او سخن گفت، سپس به سوراخ بازگشت، مردم تعجب کردند، گفتند: ما را چه می شود شگفت زده نمی شویم؟ گفت: می بینید که این مار با جان و دل با رسول الله بیعت کرد و از میان شما عدهای میشنوند و عدهای نمیشنوند و اطاعت نمیکنند، حارث گفت: همراه امیرالمؤمنین در کناسه بودیم که شیری از بیابان روی آورد و آمد، از اطرافش پراکنده شدیم، شیر آمد تا اینکه پیش رویش ایستاد و دستانش را بر گوشهایش قرار داد. علی علیه السلام به او فرمود: به اذن خدا بازگرد و از امروز به بعد وارد دارالهجره نشو و از طرف من این خبر را به درندگان برسان.

توضیح: الرقطه: سیاهی که نقطه های سفید در آن باشد. الکناسه با ضمه: مکانی در کوفه است. التقضقض: پراکندگی. الهجره: دارالهجره، کوفه دارالهجره حضرت علی صلوات الله علیه بود.

3. الخرائج: از یکی از کوفیان، گفت: شیری وارد کوفه شد و گفت: مرا نزد امیرالمؤمنین علیه السلام راهنمایی کنید، همراهش رفتند و نزد او راهنماییش کردند، وقتی شیر به او نگریست به طرفش رفت، به او پناه برد و دمش را تکان می داد، علی علیه السلام به پشتش دست کشید، سپس به او فرمود: برو بیرون، شیر سرش را

1- [1]. نسخه خطی

داخل کشید و دمش را بر زمین انداخت بدون اینکه به راست و چپ بنگرد رفت تا اینکه از کوفه خارج شد.

4. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام، فرمود: علی علیه السلام شبی کفش خود را در آورد تا وضو بگیرد، خداوند پرندهای فرستاد که یکی از کفش ها را برداشت، علی علیه السلام پرنده را دنبال می کرد و آن پرواز می کرد تا اینکه صبح و هوا روشن شد، سپس کفش را انداخت، مار سیاهی از کفش خزید(1).

5. کشف الیقین: یکی از خدمتکاران حَفیّه گفت: همسرم مُنقِذ بن اَبقَع اسدی یکی از نزدیکان علی علیه السلام با من چنین گفت: در نیمه شعبان همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و او به مکانی که در شب به آن پناه می برد رفت، و من همراه او بودم تا اینکه به آن مکان رسید، و از چهارپایش پیاده شد، گوشهایش را بالا گرفت و به من چسبید، امیرالمؤمنین علیه السلام این را حس کرد و گفت: پشت سرت چیست؟ گفتم پدر و مادرم به فدایت چهارپا به چیزی می نگرد و به آن خیره شده است و سروصدا می کند نمی داند چه برسرش آمده، امیرالمؤمنین علیه السلام به سیاهی نگریست و گفت: قسم به خدای کعبه، درنده است، از محرابش برخاست در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود و گام بر می داشت، سپس گفت: حضرت فریاد زد که بایست، درنده آرام گرفت و ایستاد، در این زمان چهارپا آرام گرفت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای شیر آیا ندانستی که من لیثم، من ضرغامم و من قَسور و حیدرم ؟ سپس فرمود: چه بر سرت آمده ای شیر ؟ سپس فرمود: خدایا زبانش را به سخن بیاور، درنده گفت: ای امیرالمؤمنین و ای بهترین وصیین ای وارث علم انبیاء و ای جدا کننده حق از باطل، هفت روز است چیزی شکار نکردهام، و گرسنگی مرا آزار می دهد، از دو فرسخی شما را دیدم و نزدیکتان شدم و گفتم: میروم ببینم این گروه چه کسانی هستند، و اگر بر آنها توانایی داشتم و درمیان آنها برای من شکاری بود، امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او گفت: ای شیر آیا ندانستی که من پدر یازده بچه شیر هستم، چنگالهای من از چنگالهای تو بهتر است، و اگر دوست

1- . قرب الاسناد : 81 – 82

داشته باشی نشانت می دهم، سپس درنده پیش رویش دراز کشید و شروع به دست کشیدن بر سرش کرد و می گفت: چه بر سرت آمده ای شیر ؟ تو سگ خدا در زمینش هستی، گفت: ای امیرالمؤمنین گرسنگی گرسنگی. گفت: پس فرمود: خدایا به حق محمد و اهل بیتش او را روزی بده، گفت: برگشتم و دیدم که شیر چیزی شبیه به بدن شتر را می خورد تا اینکه آن را تمام کرد سپس گفت: ای امیرالمؤمنین به خدا ما گروه درندگان هرگز کسی را که تو و خاندانت را دوست دارد نمی خوریم، و داییم فلانی را خورد، و ما خانوادهای هستیم که به محبت هاشمی و خاندان او منسوب هستیم، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای درنده خانه ات کجاست و کجا هستی ؟ گفت: ای امیرالمؤمنین من مسلط بر سگهای شام هستم و همچنین خانواده ام و آنها شکار ما هستند و ما در نیل پناهگاه داریم. گفت: چه چیز تو را به کوفه آورده است ؟ گفت: ای امیرالمؤمنین به حجاز آمدم و با چیزی روبه رو نشدم و من در این در این خشکی و بیابانهایی که نه آبی در آن است و نه خیری(گرفتار شدم) و من امشب به سوی مردی می روم که به او سنان بن وابل می گویند، از جنگ صفین گریخته در قادسیه فرود می آید او روزیِ امشب من است و او از اهل شام است و من به سوی او می روم.

سپس از پیش امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، به من گفت: از چه چیز تعجب کردی ؟ این شگفت آورتر از خورشید یا چشمه یا ستارگان یا غیر این است؟ قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر می خواستم آنچه را که رسول الله از آیات و عجایب به من آموخته به مردم نشان دهم کافر میشدند، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به مکان خود بازگشت و مرا راهی قادسیه کرد، در شب سوار شدم و پیش از آنکه مؤذن اقامه بگوید به قادسیه رسیدم و شنیدم که مردم می گفتند: حیوان درنده ای سنان را درید، همراه کسانی که می آمدند آمدم تا او را ببینم، شیر چیزی جز سر و قسمتی از انگشتانش باقی نگذاشته بود، من می نگریستم در حالی که سرش به کوفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام حمل می شد. حیرت زده شدم و با مردم در مورد سخن امیرالمؤمنین و درنده صحبت کردم، مردم شروع کردن به تبرک جستن به خاک زیر پای امیرالمؤمنین و از آن شفا می طلبیدند. سپس آن

حضرت برخاست و خطبه خواند و خدا را مدح و ستایش کرد و سپس فرمود: ای گروه مردم! ممکن نیست کسی ما را دوست داشته باشد و وارد آتش شود و ممکن نیست کسی ما را دشمن بدارد و وارد بهشت شود، و من تقسیم کننده بهشت و آتشم، میان بهشت و آتش تقسیم می کنم، این به سمت راست بهشت و این به سمت چپ جهنّم، روز قیامت به جهنّم می گویم: این برای من و آن برای تو، تا اینکه شیعیان من مانند برق تیز و رعد تند و پرنده سریع و اسب پیشتاز از صراط می گذرند. مردم همگی با هم و یکپارچه برخاستند و می گفتند: سپاس خدایی را که تو را بر بسیاری از خلقش برتری داد، گفت: سپس امیرالمؤمنین این آیه را خواند: «الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ» {همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند پس از آن بترسید و[لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است پس با نعمت و بخششی از جانب خدا [از میدان نبرد] بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است }(1).

کتاب الروضه، الفضائل ابن شاذان: از منقذ بن ابقع مانند آن روایت شده است(2).

6. کشف الیقین: موسی بن جعفر کاظم علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در صفا در مکه سعی به جا می آورد که ناگهان خزنده ای را دید که بر روی زمین می خزد با امیرالمؤمنین روبرو شد، گفت: سلام بر تو ای خزنده، خزنده گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیر المؤمنین، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای خزنده در این مکان چه می کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین چندین و چند سال است که اینجا هستم، خدا را تسبیح می گویم، تقدیس و تمجید می کنم و حق بندگیش را به جا می آورم، امیرالمؤمنین فرمود: ای خزنده! اینجا صفاست، صاف است غذا و آبی در آن نیست، غذا و آبت را از کجا می آوری ؟ خزنده پاسخ داد و

1- . اليقين فى امره امير المؤمنين : 65 – 67 ، آل عمران / 173 – 174
2- . الروضه : 40 – 41 ، الفضائل : 179 – 181

میگفت: ای امیرالمؤمنین قسم به نزدیکی تو به رسول الله صلی الله علیه و آله من هر وقت گرسنه می شوم برای شیعیان و دوستداران تو دعا می کنم و سیر میشوم و هر زمان که تشنه شوم دشمنان و ظالمان بر تو را نفرین می کنم و سیراب میشوم(1).

کتاب الروضه، الفضائل: از امام حسن عسکری علیه السلام، مانند آن آمده است(2).

7. کشف الیقین: عمار بن یاسر گفت: نزد مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، ناگهان با صدایی که مسجد کوفه را پر کرد گفت: ای عمار! ذوالفقار بُرنده عُمرها را بیاور، ذوالفقار را برای او آوردم، گفت: ای عمار برو و مرد را از ظلم به این زن بازدار، اگر دست برداشت که هیچ وگرنه با ذوالفقار او را باز می دارم، گفت: رفتم و مرد و زنی را دیدم که از افسار شتری گرفته اند، زن می گوید: شتر مال من است، و مرد می گوید: شتر مال من است، گفتم: امیرالمؤمنین تو را از ظلم کردن به این زن نهی کرده، گفت: علی علیه السلام مشغول کار خویش است و دست خود را با خون مسلمانانی که در بصره کشته، می شوید آنگاه می خواهد شتر مرا از من بگیرد و به این زن دروغگو بدهد؟ عمار رضی الله عنه گفت: بازگشتم تا مولایم را با خبر سازم که او را دیدم بیرون آمد و خشم در چهره اش نمایان بود، فرمود: وای بر تو شتر این زن را رها کن، گفت: آن مال من است، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دروغ می گویی ای ملعون، گفت: ای علی! چه کسی شهادت می دهد که این شتر مال اوست؟ گفت: شاهدی که هیچ کس در کوفه آن را دروغگو نمی شمارد، مرد گفت: اگر شاهدی شهادت دهد و راستگو باشد شتر را به او می دهم، علی علیه السلام فرمود: سخن بگو ای شتر از آنِ که هستی؟ با زبانی فصیح گفت: ای امیرالمؤمنین و ای بهترین وصیین من بیش از ده سال است که از آن این زن هستم، علی علیه السلام گفت: شترت را بگیر، و ضربه ای به مرد زد که او را دو نیم کرد(3).

1- . الیقین فی امره امیر المؤمنین : 72
2- . الروضه : 36، الفضائل : 171
3- . الیقین فی إمره امیر المومنین : 72 – 73

8. کشف الیقین: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان علی علیه السلام فرات دچار مدّ شد و مردم به نزد او آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما بیم غرق شدن داریم، چرا که آب فرات به حدی رسیده که مانند آن سابقه نداشته است، کناره های آن پر شده است، الله الله. امیرالمؤمنین سوار شد و مردم همراه او در راست و چپ بودند، بر مسجد سقیف گذر کرد یکی از جوانان آنها به استهزا چشمک زد. حضرت، خشمگین رو به او کرد و فرمود: ترش رویان پست اجداد، بازماندگان ثمود، چه کسی این بندگان را از من می خرد؟ بزرگانشان به سوی او رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین اینان جوانند، نمی دانند در چه موقعیتی هستند، ما را به خاطر آنها مواخذه نکن، به خدا ما از این کراهت داریم، و هیچ یک از ما از گفتن این کلام به تو خشنود نیست، پس از ما بگذر خدا از تو بگذرد، گفت: او شرم کرد و فرمود: از شما نمی گذرم مگر اینکه تا وقتی برگشتم مجلستان و هر روزنه، ناودان و چاه گندابی که در راه مسلمانان است را نابود کنید که این باعث آزار مسلمانان است، گفتند: چنین می کنیم، رفت و آنان را ترک کرد. مجلس خود را شکستند و هر آنچه دستور داده بود انجام دادند تا اینکه به فرات رسید که امواجش در تلاطم بود، ایستاد در حالی که مردم می نگریستند، به عبرانی سخنی گفت و فرات یک ذراع کم شد، گفت: کافی است ؟ گفتند: بر ما بیافزا، با عصایی که همراهش بود ضربه زد ناگهان ماهی ها با دهانهای باز ظاهر شدند، گفتند: ای امیرالمؤمنین ولایتت را بر ما عرضه کردی و ما آن را پذیرفتیم به جز مار ماهی و ماهی آبنوس، علی علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل وقتی از سفره پراکنده شدند عده از آنها به خشکی رفتند که تبدیل به بوزینه و خوک شدند و عده ای از آنها به دریا رفتند که مار ماهی و ماهی آبنوس شدند، سپس مردم به سوی او آمدند و گفتند: این اناری است که مانند آن را هرگز ندیدهایم، آب، آن را آورده و به خاطر بزرگی و عظمتش پل نگه داشته شده است، گفت: این انار از انارهای بهشت است، مردان را صدا زد و با طناب آن را بیرون آوردند، خانه ای در کوفه نماند مگر اینکه مقداری از آن انار، داخل آن شد(1).

1- . الیقین فی امره امیر المومنین : 154 – 155

توضیح: الصعر: کشیدگی به ویژه در گونه، وقد صعر خدّه و صاعر یعنی: از تکبر کشید. زجر الوادی: وقتی که بسیار امتداد یابد و مرتفع شود.

9. کشف الیقین: عمار بن یاسر گفت: در یکی از راههای مدینه امیرالمؤمنین علیه السلام را دنبال می کردم که ناگهان گرگی که سرش سیاه و بدنش سفید بود و موی بسیار داشت دیدم، شتابان می آمد تا اینکه به مکانی که امیرالمؤمنین و پسرانش حسن و حسین علیهم السلام در آنجا بودند رسید. گرگ گونهاش را به خاک می مالید و با دستش به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می کرد. علی علیه السلام فرمود: خدایا زبان این گرگ را به جریان بیانداز تا با من سخن بگوید، خدا زبان گرگ را جاری ساخت و گرگ به زبانی روان و سلیس می گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین، فرمود: سلام بر تو از کجا آمدی؟ گفت: از سرزمین فاجران کافر، فرمود: منظورت کجاست؟ گفت: سرزمین انبیاء نیکو کار، فرمود: به خاطر چه؟ گفت: برای اینکه یک بار دیگر در بیعت تو وارد شوم. فرمود: شما با ما بیعت کردید. گفت: فریاد زنندهای از آسمان بر ما فریاد زد که جمع شوید، در گردنه از بنی اسرائیل گرد آمدیم، و در آن علمهای سفید و پرچم های سبز بر افراشته شد، و در آن منبری از طلای سرخ نصب شد، جبرئیل از آن بالا رفت و خطبه ای بلیغ گفت که قلبها را جلا داد و چشمها را گریان کرد، سپس گفت: ای گروه وحوش خدای عزو جلّ محمد را خواند و اجابتش کرد، و بعد از او علی بن ابی طالب علیه السلام را خلیفه بندگانش قرار داد، و به شما دستور داد تا با او بیعت کنید، گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، به جز گرگ که حق و معرفت تو را انکار کرد. علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای گرگ گویی که تو از جن هستی؟ گفت: من از جن و یا انس نیستم، من گرگی شریف هستم، فرمود: چگونه شریف هستی در حالی که گرگی؟ گفت: شریفم چون از شیعیان تو هستم، گفت: و پدرم به من خبر داد که از فرزندان آن گرگی هستم که پسران یعقوب آن را شکار کردند و گفتند این برادر ما را دیروز خورد، و او متهم است(1).

1- . الیقین فی امره امیر المومنین : 155 – 156

توضیح: جوهری گفت: الأدرع: اسب و گوسفندی که سرش سیاه و دیگر قسمت هایش سفید باشد، و گفت: الزبب: طولانی بودن مو و زیادی آن، و شتر أزب: تقریبا هر شتر أزبّ رمنده است چرا که بر روی ابروهای آن موهایی است که وقتی باد بر آن میوزد میرمد.

10. الخرائج: رضی در کتاب خصائص الأئمه با استناد به ابن عباس ذکر کرده، گفت: در زمان عمَر مردی بود که در منطقه آذربایجان شترانی داشت که رام نبودند، از آنچه به او رسیده بود نزد او شکایت کرد، و اینکه امرار معاشش از آن بود. عمر به او گفت: برو و به درگاه خدای تعالی استغاثه کن، مرد گفت: پیوسته دعا می کنم و به درگاه خدا متوسل می شوم، هر زمان که به آنها نزدیک می شوم بر من هجوم می آورد. عمر نامهای برای او نوشت که در آن نوشته بود: «از عمر امیرالمؤمنین به بزرگان جن و شیاطین که این چهارپایان را برای او رام کنید ». مرد نامه را گرفت و رفت، عبدالله بن عباس گفت: بسیار غمگین شدم و علی علیه السلام را دیدم و آنچه اتفاق افتاده بود را به او گفتم، علی علیه السلام فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را خلق کرد شکست خورده باز می گردد، اضطرابم آرام گرفت و سختیم طولانی شد، و به هر کس که از کوه می آمد چشم دوختم. مردی را دیدم که بازگشت و در پیشانیش زخمی بود که تقریبا دست در آن داخل می شد. وقتی او را دیدم به سوی او شتافتم و گفتم: چه شده ؟ گفت: من به مکان رفتم و نامه را انداختم، تعدادی از آنها بر من هجوم آوردند و کارشان مرا به وحشت انداخت، و من توانی نداشتم، نشستم و یکی از آنها بر صورتم ضربه زد، گفتم: خدایا مرا از آنها کفایت کن در حالی که همه آنها بر من هجوم آورده بودند و می خواستند مرا بکشند، از من روی برگرداندند، افتادم و برادرم آمد و مرا در حالی که بیهوش بودم حمل کرد، پیوسته مداوا می کردم تا اینکه خوب شدم و این اثر در صورتم است، به او گفتم: نزد عمر برو و او را با خبر کن، نزد او رفت و در کنارش افرادی بودند، و او را از آنچه اتفاق افتاده بود با خبر کرد، او را سرزنش کرد و گفت: دروغ می گویی نوشته مرا نبردی، مرد قسم خورد که برده است، پس او را راند.

ابن عباس گفت: او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردم، خندید و فرمود: آیا به تو نگفتم؟ سپس رو به مرد کرد و فرمود: وقتی به مکانی که آنها هستند بازگشتی بگو: «خدایا من به وسیله پیامبرت، پیامبر رحمت و اهل بیت او که آنها را آگاهانه برای عالمیان برگزیدی به سوی تو روی می آورم، خدایا سرکشی آنها را بر من مهار کن و مرا از شرش کفایت کن، که تو کفایت کننده، بخشنده و غالب و چیره هستی». گفت: مرد بازگشت. در سال بعد وقتی آن مرد آمد همراه او اموالی بود که به جای قیمتهایشان نزد امیرالمؤمنین آورده بود و من همراه او بودم، علی علیه السلام به او فرمود: تو به من می گویی یا من به تو بگویم؟ مرد گفت: ای امیرالمؤمنین البته شما به من بگویید، گفت: گویی که من همراه تو بودم وقتی به طرف آنها رفتی و خاضعانه و رام به تو پناه آوردند، یکی یکی از موی پیشانیشان گرفتی، مرد گفت: درست گفتی ای امیرالمؤمنین گویی که همراه بودی همین طور بود، آنچه برای تو آورده ام از من بپذیر، گفت: خدا به تو برکت دهد، در راه هدایت گام بردار، خبر به عمر رسید و غمگینش کرد، مرد بازگشت، و هر سال به حج می رفت، و خدا مالش را فزون کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس که مال یا اهل و اولاد یا کاری بر او سرکش گردد باید خدا را با این دعا بخواند، و آن از هر آنچه که از خدا بترسد کفایت می کند إن شاالله(1).

مناقب ابن شهر آشوب: ابو العزیز کادش عکبری با اسنادش مانند آن را روایت کرده و در آخرش آورده: دارایی مرد برکت یافت تا جایی که فضای آن شهر بر او تنگ شد(2).

11. امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که علی علیه السلام در کوفه بود یهودیان او را احاطه کردند، گفتند: تو کسی هستی که ادعا کردی مارماهی از ما گروه یهودیان بوده سپس مسخ شده است؟ گفت: بله، سپس دستش را به زمین زد و چوبی از آن برداشت، آن را دو قسمت کرد، سخنی با آن گفت و بر آن آب دهن ریخت، سپس آن را در فرات انداخت. ناگهان مارماهی ها یک به یک به هم پیوستند و با

1- . الخرائج و الجرائح : 84 – 85
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 455

صدای بلند به امیرالمؤمنین علیه السلام میگفتند: ما گروهی از بنی اسرائیل هستیم، ولایت شما بر ما عرضه شد و ما از پذیرش آن امتناع کردیم و خدا ما را تبدیل به مار ماهی کرد.(1)

12. مناقب ابن شهر آشوب: عمَر بن حمزه علوی در فضائل الکوفه: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در محراب مسجد کوفه بود که مردی پیش رویش برخاست تا وضو بگیرد و به طرف محوطه باز کوفه رفت تا وضو بگیرد که ناگهان در راه یک افعی با او روبرو شد که میخواست او را ببلعد، از مقابل آن به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام گریخت، و آنچه در راه دیده بود برایش تعریف کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و رفت بر در سوراخی که افعی در آن بود ایستاد، شمشیرش را برداشت و بر در سوراخ گذاشت، فرمود: اگر معجزه ای مانند عصای موسی هستی افعی را خارج کن، ساعتی نگذشته بود که بیرون آمد و با او محرمانه سخن میگفت، سپس سرش را به طرف بادیه نشین بالا گرفت و گفت: تو وقتی پیش روی من ایستادی گمان کردی که من چهارمی چهار تا (خلیفه)هستم، گفت: درست است سپس بر سرش زد و اسلام آورد.

در الامتحان: عمار بن یاسر و جابر انصاری: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیابان بودم که از راه خارج شد او را دنبال کردم و دیدم که به آسمان می نگرد، سپس تبسّمی کرد و خندید و فرمود: احسنت ای پرنده که به فضل او بانگ سر دادی، به او گفتم: ای سرور من، کدام پرنده؟ فرمود: در هوا آیا دوست داری آن را ببینی و سخنش را بشنوی؟ گفتم: بله سرور من، به آسمان نگریست و با صدای آرام دعایی کرد، پرنده به طرف زمین آمد و بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد دستش را بر پشتش کشید و فرمود: به إذن خدا سخن بگو من علی بن ابی طالب هستم، خدا پرنده را به زبان عربی آشکار به سخن آورد، گفت: سلام، رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر المؤمنین، به او پاسخ داد و فرمود: غذا و آب تو در این بیابانی که هیچ گیاه و آبی در آن نیست از کجا تأمین می شود؟ گفت: ای سرور من وقتی گرسنه شدم

1- . الخرائج و الجرائح : 135

ولایت شما اهل بیت را به یاد می آورم و سیر می شوم و وقتی تشنه شدم از دشمنان شما بیزاری می جویم و سیراب می شوم، گفت: خدا یارت باشد و پرواز کرد، و این مانند کلام خدای تعالی است: « یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ »(1) {ای

مردم ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم }.

محمد بن وهبان أزدیّ دُبَیلی در معجزات النبوه از براء بن عازب در خبری از امیر المومین علیه السلام آورده: دستهای از مرغابیها بالای سر امیرالمؤمنین در آسمان گذشتند، سرو صدا کردند و فریاد زدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: به من و شما سلام دادند، منافقان با چشم به یکدیگر اشاره کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با نهایت صدایت فریاد بزن: ای مرغابیها پاسخ امیرالمؤمنین و برادر رسول پروردگار جهانیان را بدهید، قنبر این را فریاد زد، پرندگان بر روی سر امیرالمؤمنین علیه السلام به پرواز درآمدند، فرمود: به آنها بگو: فرود آیید، وقتی به آنها گفت مرغابیها را دیدم که سینه های خود را بر زمین زدند تا اینکه در صحن مسجد بر روی یک سطح قرار گرفتند، امیرالمؤمنین علیه السلام با زبانی که آن را نمی فهمیدیم شروع به صحبت با آنها کرد، آنها گردنهای خود را به او می چسباندند و سرو صدا می کردند، سپس به آنها فرمود: به إذن خدای عزیز و جبّار سخن بگویید، گفت: در این هنگام آنها به زبان عربی آشکار سخن گفتند: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان، تا آخر خبر. و این مانند کلام خدای تعالی است: « یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ » {ای کوه ها با او [در تسبیح خدا] همصدا شوید و ای پرندگان [هماهنگی کنید] }(2).

ابن وهبان و فتّاک: از جنگلی گذر کردیم که ناگهان شیری را که نشسته بود و بچه هایش پشت او بودند دیدیم، چهارپایم را برگرداندم تا بازگردم، علی علیه السلام فرمود: کجا ؟ پیش بیا ای جویریه بن مُسهر او فقط سگ خداست، سپس فرمود: « ما مِنْ دَابَّهٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها »(3) {هیچ

جنبنده ای نیست مگر اینکه او مهار هستی اش

1- 1. نمل / 16

2- . مناقب ال ابى طالب 1 : 451 – 452 ، سبأ / 10
3- . هود / 56

را در دست دارد } ادامه آیه. شیر به سوی او آمد درحالی که دمش را تکان می داد و میگفت: سلام، رحمت و برکت خدا بر تو ای امیرالمؤمنین و ای پسر عموی رسول الله صلی الله علیه واله، فرمود: سلام بر تو ای اباالحارث تسبیحت چیست؟ گفت: می گویم: پاک و منزّه است کسی که لباس هیبت بر من پوشانده و در دل بندگانش ترس مرا انداخته.

شیری را دید که به سوی او می آید، می غرد و سرش را بر زمین می مالد، به او چیزی گفت: از علی علیه السلام در مورد آن سوال شد. فرمود: از دام شکایت می کند و برای من دعا کرد و گفت: خدا یکی از ما را بر دوستداران تو مسلط نگرداند. (1)

از محمد بن حنفیه فرود آمدن کلاغی بر کفش او در حالی که برای وضو آن را در آورده و ماری در آن خزیده بود حکایت شده است که کلاغ آن را برداشت و به آسمان برد سپس آن را انداخت و مار از آن خارج شد و خدا او را از آن حفظ کرد.

و در اغانی آمده است که مدائنی گفت: سیّد حِمیَری در محله کُناس ایستاد و گفت: چه کسی فضیلتی از علی بن ابی طالب علیه السلام را برای من می آورد که من درباره آن شعری نگفته باشم تا اسب و هر آنچه دارم از آن او شود؟ شروع کردند به سخن گفتن با او و در مورد آن شعر می خواند تا اینکه مردی از ابی رعل مرادی روایت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام برای نماز تطهیر می کرد و کفشش را در آورد و افعی در آن خزید وقتی خواست آن را بپوشد کلاغی فرود آمد آن را به پرواز در آورد و سپس انداخت، و افعی از آن خارج شد، گفت: سیّد آنچه وعده داده بود را به اوعطا کرد و سرود:

- ای مردم شگفتا از کفش ابو الحسین و شگفتا از مار.

- دشمنی از دشمنان جن، بنده ای که در عصیانش از صواب به دور است.

- زشت رنگ سیاهی که برق می زند، دندانهایش آبی و آهنین دارای زهر.

- داخل کفش او شد و در آن خزید تا با دندانش پای او را نیش زند.

- عقابی از عقاب ها یا شبیه عقاب از آسمان بر آن فرود آمد.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 450

- آن را برد و به پرواز در آورد سپس آن را زمین انداخت از زیر ابرها.

- کفشش را بر زمین زد و از آن بیرون خزید و از ترس اینکه با سنگ زده شود هراسان گریخت.

- و از ابو الحسن علی علیه السلام در مقابل زهر آماده آن بعد از اینکه جاری شده بود دفاع کرد(1)

توضیح: تحلیق الطائر: ارتفاع گرفتن آن در پروازش، الحُباب: مار، مراد الإبل: محل رفت و آمد در چراگاه در حال رفتن و آمدن(2)،

البصیص: درخشش. و کلامش: حذر الحصاب یعنی از ترس اینکه با سنگ و شن زده شود.

13. مناقب ابن شهر آشوب: ابو منصور با استنادش و اصفهانی با اسنادش به مردی، گفت: من و علی بن ابی طالب علیه السلام در صفّین بودیم، شتری از شتران شام را دیدم که آمد و سوارکار و بارش بر آن بود، آنچه بر آن بود را انداخت و شروع به گشتن در میان صفوف کرد تا اینکه به علی علیه السلام رسید پوزه خود را ما بین سر و شانه علی علیه السلام قرار داد و با جلوی گردنش آن را حرکت می داد، علی علیه السلام فرمود: به خدا این نشانهای است میان من و رسول الله صلی الله علیه وآله، گفت: در آن روز مردم کوشیدند و جنگشان شدّت گرفت(3).

تفسیر ابو محمد حسن عسکری علیه السلام: وقتی یهودیان با علی علیه السلام در نبوّت مناظره کردند، شترهای یهودیان را صدا زد: ای شتران برای محمد و وصیّش شهادت دهید، شتران و لباسهایشان همگی به سخن آمدند: راست گفتی ای علی به راستی که محمد رسول الله و تو ای علی به حق وصیّ او هستی. برخی از آنها ایمان آوردند و دیگران رسوا شدند، نازل شد: « الم * ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 452 – 453
2- . این معنا در اینجا مراد نیست ، بلکه منظور از « مراده » سرکشی و طغیان است و طبق آنچه مصنف گفته اسم مکان است از «رود» که در

اینجا مناسب نیست.
3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 455

لِلْمُتَّقِينَ »(1) {الم

این است کتابی که در [حقانیّت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوا پیشگان است} کتاب امیرالمؤمنین و تقواپیشگان شیعیان او هستند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام: در کلام خدای تعالی: « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ »(2)

{ما امانت [الهی و بار تکلیف] را عرضه کردیم}، خدا امانت مرا بر آسمانهای هفتگانه با ثواب و عقاب عرضه کرد، گفتند: پروردگارا ما آن را با ثواب و عقاب بر دوش نمی گیریم بلکه بدون ثواب و عقاب حمل می کنیم، و خدا امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه کرد و اولین پرنده ای که ایمان آورد بازهای سفید و گنجشکان بودند و اولین پرندگانی که انکار کردند جغد و سیمرغ بودند که خدا در میان پرندگان آن دو را لعن کند، جغد نمی تواند روز ظاهر شود به خاطر دشمنی پرندگان با او و سیمرغ در دریاها پنهان شده و دیده نمی شود و خدا امانت مرا بر زمین ها عرضه کرد و هر قسمتی که به ولایت من ایمان آورد آن را پاکیزه و نیکو گردانید، گیاهان، نباتات و میوه هایش را شیرین و گوارا کرد و آبش را زلال قرار داد و هر قسمتی که امانت مرا انکار کرد آن را شوره زار و گیاهش را تلخ کرد و میوه اش را گیاهی خاردار و حَنْظَل (هندوانه تلخ) قرار داد و آب آن را شور و تلخ ساخت، سپس گفت: « وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ » {و آن را بر دوش انسان گذاشت} یعنی أمّت تو ای محمد، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامتش با آنچه از ثواب و عقاب در آن است و او « إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً » {بسیار ستم پیشه بود} نسبت به خود و «نادان» به کار دینش، هر کس حق آن را به جا نیاورد او ستمکاری بی پرواست(3).

14. أعلام الوری: از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی است که عمرو بن شمر از جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: سخن علی علیه السلام به جویریه بن مسهر در حالی که قصد رفتن داشت: آگاه باش که در مسیرت شیری را می بینی، گفت: چاره چیست؟ فرمود: از من به او سلام برسان و بگو که من از طرف او به تو امان داده ام، جویریه رفت و در حالی که بر روی چهارپایش حرکت می کرد

1- . بقره /1
2- . احزاب / 72
3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 457 – 458

شیری به سویش آمد که غیر او را نمیخواست، جویریه به او گفت: ای اباحارث امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به تو سلام رساند و او مرا از تو امان داده است، گفت: شیر از او روی برگرداند و سرش را پایین انداخت و میغرید تا اینکه در بیشه ناپدید شد، پنج بار غرید و ناپدید شد، جویریه به دنبال کارش رفت، وقتی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت به او سلام داد و گفت: اتفاقی چنین و چنان افتاد، فرمود: تو به شیر چه گفتی و او به تو چه گفت ؟ جویریه گفت: آنچه به من امر کردی به او گفتم و با آن از من روی برگرداند، و اما آنچه شیر گفت، خدا، رسولش و وصی رسول الله آگاه ترند، فرمود: او از تو روی برگرداند در حالی که می غرید، پنج غرش از او را شمردی، سپس از تو روی برگرداند، جویریه گفت: به خدا درست گفتی ای امیرالمؤمنین این چنین بود. علی علیه السلام فرمود: او به تو گفت: به وصی محمد از من سلام برسان و پنج بار دستانش را به هم پیوند داد(1).

مناقب ابن شهر آشوب: از امام باقر مانند آن، گفت: ابوالمفضّل شیبانی مانند آن را از جویریه نقل کرد. (2)

15. الفضائل، کتاب الروضه: با استناد به ابو هریره، گفت: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواندیم، سپس روی مبارکش را به ما کرد و شروع به صحبت با ما کرد، مردی از انصار نزد او آمد و گفت: ای رسول الله سگ فلان ذمّی لباسم را پاره کرد و ساق مرا زخمی کرد و از نماز با شما بازماندم، وقتی روز دوم شد مردی دیگر از صحابه آمد و گفت: ای رسول الله سگ فلان ذمّی لباسم را پاره کرد و ساقم را زخمی کرد و مرا از نماز با شما بازداشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر سگ درنده است کشتنش واجب است، سپس برخاست و ما همراه او برخاستیم تا به خانه مرد رسید. انس پیش رفت و در زد، گفت: چه کسی بر در است؟ أنس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر در شما است، گفت: مرد شتابان آمد و در را به روی پیامبر صلی الله علیه و آله باز کرد و گفت: پدر و مادرم به فدای شما ای رسول الله چه چیز شما را نزد من آورده در حالی که من بر دین شما نیستم، اگر

1- . اعلام الوری : 183 – 184
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 450

به دنبال من می فرستادید اجابت می کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به خاطر کاری که با تو داشتیم، سگت را بیاور که درنده شده و کشتنش واجب است، لباس فلانی را پاره و ساقش را زخمی کرده است، و امروز هم با فلانی چنین کرده، مرد شتابان به سراغ سگش رفت و طنابی بر گردنش انداخت و آن را کشید و در اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد، وقتی سگ به رسول الله نگریست به إذن خدای تعالی با زبانی فصیح گفت: سلام بر تو ای رسول الله چه چیز تو را به اینجا آورده و برای چه می خواهی مرا بکشی؟ فرمود: لباس فلانی و فلانی را پاره کرده و ساقشان را زخمی کردهای، گفت: ای رسول الله مردمی که ذکر کردی منافقانی دشمن هستند، پسر عموی تو علی بن ابی طالب را دشمن می دارند، اگر این چنین نبودند با آنها کاری نداشتم، اما آنها علی را انکار می کنند و او را دشنام می دهند، تعصّب و غرور عربی مرا گرفت و با آنها چنین کردم، گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله این را از سگ شنید به صاحبش دستور داد به آن توجه نشان دهد و در مورد او سفارش کرد، سپس برخاست که برود در این هنگام صاحب ذمّی سگ برخاست و گفت: ای رسول الله آیا میروی در حالی که سگم شهادت داد که تو رسول الله و پسر عمویت علی ولی خداست، سپس اسلام آورد و همه کسانی که در خانه او بودند یک یک اسلام آوردند (1).

می گویم: سیّد المرتضی در کتاب عیون المعجزات از ابی هریره مانند آن را روایت کرده است.

1- الروضه : 37 .و در الفضائل آن را نیافتیم .

باب صد و دوازدهم : آنچه از معجزات امیرالؤمنین علیه الصلاه و السلام در جمادات و نباتات آشکار شد

روایات:

1. بصائر الدرجات: حارث گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم تا به عاقول رسیدیم. او تنه درختی دید که پوستش ریخته و تنه اش باقی مانده بود، با دستش به آن ضربه زد سپس فرمود: به إذن خدا سبز و میوه دار باش، ناگهان گلابی ها در شاخه های آن به حرکت در آمدند، پس چیدیم و خوردیم و با خود بردیم، وقتی فردا شد، صبح درخت را دیدیم که سبز و دارای گلابی است (1).

الخرائج: از حارث أعور مانند آن روایت شده است.

توضیح: اللحاء با کسره و مد: پوست درخت .

2. الخرائج: از ثُمالی از رُمَیله – که از یاران علی علیه السلام بود – گفت: تعدادی از یارانش نزد او رفتند و گفتند: وصی موسی نشانه ها، علامات، دلایل و معجزات به آنها نشان می داد، و وصی عیسی همچنین به آنها نشان می داد، کاش چیزی به ما نشان دهی تا دلهایمان با آن اطمینان یابد، گفت: شما تحمل علم عالِم را ندارید و آیات و برهان های آن را نمی پذیرید، بر او اصرار کردند، آنها را به طرف خانه های مهاجرین برد تا اینکه آنها را به شوره زاری مشرف کرد، آهسته دعا کرد سپس گفت: پرده ات را کنار بزن، ناگهان باغها و رودهایی در یک طرف و آتش و شعله های در طرف دیگر آشکار شد، گروهی گفتند: سحر است سحر کرد، و دیگران

1- . بصائر الدرجات : 69

باور کردند و مانند آنها انکار نکردند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: قبر باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای آتش است(1) .

3. الخرائج: از امام باقر علیه السلام روایت شده است، گفت: اهل کوفه از زیاد شدن آب فرات به علی علیه السلام شکایت کردند، او، حسن و حسین علیهم السلام سوار شدند و به آنجا رفتند. حضرت در کنار فرات ایستاد در حالی که آب دو طرف آن بالا آمده بود، با عصای پیامبر صلی الله علیه و آله به آن زد و یک ذراع کم شد، ضربه ای دیگر زد و دو ذراع کم شد، گفتند: ای امیرالمؤمنین ای کاش بر ما بیافزایی، گفت: من از خدا خواستم و به من عطا کرد و دوست ندارم بنده ای اصرارگر باشم .

4. الخرائج: از امام باقر از پدرانش علیهم السلام روایت شده که حسین بن علی علیه السلام گفت: روزی کنار امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم و در آنجا درخت انار خشکیده ای بود، در این هنگام تعدادی از دشمنانش بر او وارد شدند و کنار او گروهی از دوستدارانش بودند، سلام کردند، امر کرد بنشینند. علی علیه السلام فرمود: من امروز به شما نشانهای می نمایانم که مانند سفره در بنی اسرائیل باشد، آنجا که خدا می فرماید: « إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ »(2)

{خدا فرمود من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد و[لی] هر کس از شما پس از آن انکار ورزد وی را [چنان] عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را [آن چنان] عذاب نکرده باشم }.سپس فرمود: به درخت نگاه کنید، در حالی که خشکیده بود، ناگهان آب در چوب آن به جریان افتاد، سپس سبز و پر شاخ و برگ شد و میوه هایش بالای سرمان آویزان شد، آنگاه رو کرد به ما و به کسانی که دوستدارش بودند گفت: دستانتان را دراز کنید و برکنید و بخورید، گفتیم: بسم الله الرحمن الرحیم، کندیم و اناری خوردیم که هرگز چیزی بهتر و شیرین تر از آن نخورده بودیم. سپس به کسانی که دشمنش بودند گفت: دستانتان را دراز کنید و برکنید، دستانشان را دراز کردند، بالا رفت، هر چقدر که مردی از آنها دستش را به سوی انار دراز می کرد بالا میرفت، و چیزی نچیدند. گفتند: ای امیرالمؤمنین حال

1- . الخرائج و الجرائح : 16

2- . مائده / 115

برادرانمان چگونه است دستانشان را دراز کردند، چیدند و خوردند، و ما دستانمان را دراز کردیم و نرسیدیم؟ علی علیه السلام فرمود: بهشت نیز این چنین است دست کسی جز دوستداران و یاران ما به آن نمیرسد و از آن دور نمیشود مگر دشمنان و کینه توزان ما، وقتی رفتند گفتند: این از سحر علی بن ابی طالب است، سلمان گفت: چه می گویید « أَ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ » {آیا این سحر است یا اینکه شما نمی بینید ؟ }

5. الخرائج: روایت شده که در زمان عمر اسیری نزد علی علیه السلام آورده شد، اسلام را بر او عرضه کرد، امتناع کرد و دستور به قتلش داد، گفت: مرا در حالی که تشنه ام نکشید، کاسه ای پر آوردند، گفت: آیا تا آن را بنوشم امان دارم؟ عمر گفت: بله، آب را بر زمین ریخت و فرو رفت، عمر گفت: او را بکشید که حیله کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: کشتنش جایز نیست تو به او امان دادی، گفت: با او چکار کنیم؟ گفت: به قیمت بنده ای او را به مردی از مسلمانان بدهید، گفت: چه کسی به او راغب است؟ فرمود: من، گفت: برای تو، امیرالمؤمنین علیه السلام او را گرفت و کاسه در دستش بود، دعا کرد و ناگهان آب در کاسه جمع شد، به خاطر آن اسلام آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد کرد، ملازم مسجد و عبادت شد .

6. الخرائج: روایت شده که آب فرات در زمان علی علیه السلام دچار مد شد و مردم گفتند: از غرق شدن بیم داریم، سوار شد و کنار فرات نماز خواند، به مجلس ثقیف گذر کرد و یکی از جوانانشان به استهزاء به او چشمک زد. رو به آنها کرد و فرمود: ای بازمانده قوم ثمود، ای ترش رویان، آیا شما چیزی جز بی اصل نسبانی پست هستید؟ چه کسی مرا از این بردگان خلاص می کند، شیوخی از آنها گفتند: اینان جوانانی نادانند، ما را به خاطر آنها مواخذه نکن و از ما بگذر، گفت: از شما نمی گذرم مگر اینکه وقتی برگشتم این مجلس ها را خراب کرده و هر منفذی را بسته و هر ناودان را کنده و هر گندابی را که در راه است نابود کرده باشید که همه اینها بر سر راه مسلمانان بوده و باعث آزار آنها می شود، گفتند: انجام می دهیم، رفت و ترکشان کرد، همه آنها را انجام دادند، وقتی به فرات رسید دعا کرد، سپس ضربه ای به فرات زد و یک ذراع از آن کم شد، گفت: ای امیرالمؤمنین این انار را آب آورده و

به خاطر بزرگی و عظمتش در پل گیر کرده است آن را برداشت و فرمود: این اناری از انارهای بهشت است و از میوه های بهشت کسی جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی خورد و اگر این چنین نبود آن را میان شما تقسیم می کردم.

7. الخرائج: از امام صادق علیه السلام که فرمود: وقتی علی علیه السلام از جنگ صفین فارغ شد بر ساحل فرات ایستاد و فرمود: ای وادی من کیستم؟ امواج آن برآشفت و شکافته شد در حالی که مردم حاضر بودند و از فرات صداهایی شنیدند: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و اینکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است و علی ولی الله امیرالمؤمنین و حجت خدا بر خلقش است.

8. الخرائج: از امام صادق از پدرانش علیهم السلام: علی علیه السلام وقتی از صفین آمد بر ساحل فرات ایستاد و تیری از تیردان خود برداشت و سپس چوبی زرد رنگ بیرون آورد و با آن به فرات ضربه زد و فرمود: شکافته شو، دوازده چشمه که هر چشمه مانند کوه بود شکافته شد و مردم به او می نگریستند، سپس با کلامی که آن را نفهمیدند سخن گفت و ماهی ها سرهایشان را بالا گرفتند و الله اکبر و لا اله الا الله گویان روی آوردند و گفتند: سلام بر تو ای حجت خدا در زمینش و ای نگهبان خدا بر بندگانش، قومت تو را در صفین تنها گذاشتند همچنان که قوم هارون بن عمران او را تنها گذاشتند، به آنها فرمود: شنیدید؟ گفتند: بله، فرمود: این نشانه من بود بر شما که شما را بر آن شاهد گرفتم.

9. امالی الطوسی: سلمان گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و پیامبر سنگ ریزه ای به او تقدیم کرد؛ سنگ ریزه در دست علی علیه السلام قرار نگرفت مگر اینکه گفت: خدایی جز الله نیست و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است به پروردگاری الله و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب خشنود شدم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از شما به خدا و ولایت علی بن ابی طالب خشنود شود از ترس خدا و عذابش ایمن می ماند.(1)

1- . امالی الشیخ الطوسی : 178

10. الخرائج: از أنس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله یک کف دست سنگ ریزه برداشت و در دستش تسبیح گفتند سپس آنها را در دستان علی علیه السلام ریخت و در دستش تسبیح گفتند تا اینکه تسبیح را از دستانشان شنیدیم سپس آن را در دستان ما ریخت و تسبیح نگفتند.

11. منتخب البصائر: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرا خواند و روانه یمن کرد تا میان آنها صلح ایجاد کنم، گفتم: ای رسول الله آنها مردمانی بسیار و مُسن هستند در حالی که من جوانی کم سن و سالم، فرمود: ای علی! وقتی به بلندترین نقطه گردنه افیق رسیدی با صدای بلند صدا بزن: ای درخت ای لجنزار ای خاک، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به شما سلام رساند، فرمود: رفتم وقتی به بلندترین نقطه گردنه رسیدم بر اهل یمن مشرف شدم که همگی به سوی من می آمدند تیرهایشان نشانه رفته، نیزه هایشان بلند، کمانهایشان بر دوش افکنده و سلاحهایشان را بیرون کشیده بودند، با صدای بلند فریاد زدم: ای درخت ای لجنزار ای خاک محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به شما سلام رساند، گفت: درخت، لجنزار و خاکی نبود مگر اینکه با صدایی واحد لرزید: و بر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بر تو سلام، پاهای مردم لرزید و چهارپاهایشان مضطرب شد و سلاح از دستشان افتاد و به سرعت به سوی من آمدند میانشان صلح ایجاد کردم و بازگشتم (1).

12. کتاب الاختصاص: از رُمَیله – که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود – گفت: تعدادی از یارانش گفتند: ای امیرالمؤمنین وصی موسی علیه السلام بعد از او به آنها نشانه ها می نمایاند و وصی عیسی علیه السلام بعد از او به آنها نشانه می نمایاند، کاش بر ما بنمایانی، فرمود: باور نمی کنید، بر او اصرار کردند، دست نه نفر از آنها را گرفت و آنها را به طرف خانه های مهاجرین برد تا اینکه بر شوره زاری مشرف شد، آهسته سخنی گفت و سپس با دستش گفت: پرده ات را کنار بزن، ناگهان هر آنچه که خدا در بهشت توصیف کرده با تازگی و درخشندگی اش پیش

1- . مختصر البصائر : 13-14

چشمانشان قرار گرفت، چهار نفر از آنها برگشتند در حالی که می گفتند: سحر است سحر است، مردی از آنها بر آن ثابت ماند ما شاالله، سپس در مجلسی نشست و چیزی از آن را نقل کرد، او را گرفتند و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و گفتند: ای امیرالمؤمنین او را بکش ما در دین خدا تملق گویی نمی کنیم، گفت: چکار کرده ؟ گفتند: شنیدیم که چنین و چنان می گوید، به او گفت: این سخن را از چه کسی شنیدی ؟ گفت: از فلان بن فلان شنیدم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردی چیزی از دیگری شنیده و نقل کرده و دلیلی برای کشتنش نیست، گفتند: در دین خدا تملق گویی کرده است، به خدا او را خواهیم کشت، فرمود: به خدا مردی از شما او را نمی کشد مگر اینکه خانوداه اش را هلاک می کنم .(1)

13. علل الشرایع: جابر گفت: تمیم بن جذیم با من سخن گفت: همراه علی علیه السلام بودیم و رو به سوی بصره می رفتیم، گفت: در حالی که ما فرود می آمدیم، زمین لرزید، علی علیه السلام بادستش به آن زد سپس فرمود: تو را چه شده؟ آنگاه رو به ما کرد و فرمود: اگر آن زلزله ای که خدا در کتابش ذکر کرده است بود به من پاسخ می داد، ولی این آن زلزله نیست (2).

کنز جامع الفوائد و تاویل الآیات الظاهره: از محمد بن سنان مانند آن آمده است(3).

توضیح: یعنی اگر این زلزله قیامت بود وقتی از زمین سوال کردم پاسخ مرا می داد همان طور که خدای تعالی در سوره الزلزال ذکر کرده است و توضیح آن در خبر بعدی خواهد آمد.

14. علل الشرایع: فاطمه سلام الله علیها فرمود: در زمان ابوبکر مردم دچار زلزله شدند، مردم ترسان به سوی ابوبکر و عمر رفتند و دیدند که آن دو هراسان نزد علی علیه السلام رفتهاند، مردم آن دو را دنبال کردند تا اینکه به در علی علیه السلام رسیدند. علی علیه السلام بدون توجه به آنچه در آن بودند بیرون آمد و رفت و مردم

1- . الاختصاص : 325 – 326
2- . علل الشرایع : 186

3- . نسخه خطی ، و آن را البرهان 4 : 494 آورده است .

به دنبال او رفتند، تا اینکه به زمین مرتفعی رسیدند، در آنجا نشست و آنها اطراف او نشستند، و به دیوارهای شهر می نگریستند که لرزان می رفت و می آمد، علی علیه السلام فرمود: گویی که آنچه می بینید شما را به ترس انداخته؟ گفتند: چگونه نترسیم در حالی که هرگز مانند آن را ندیده ایم، گفت: لبانش را حرکت داد سپس با دستش بر زمین زد، و فرمود: تو را چه شده؟ آرام بگیر، آرام شد، و از این بیشتر از زمانی که از در بیرون آمد شگفت زده شدند، به آنها فرمود: آیا از کار من شگفت زده شدید؟ گفتند: بله، فرمود: من مردی هستم که خدا فرمود: « إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها * وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها * وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها »(1)

{ آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند و انسان گوید [زمین] را چه شده است } من آن انسانی هستم که به آن می گوید: تو را چه شده است ؟ « يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها » { آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید }(2) با من سخن می گوید.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: از محمد بن هارون تلعبکری با استناد به هارون بن خارجه مانند آن روایت شده است (3).

15. بصائر الدرجات: از امیرالمؤمنین علیه السلام: که همراه یارانش در مسجد کوفه بود. مردی به او گفت: پدر و مادرم به فدای شما، من متعجبم از این دنیایی که در دستان این قوم است و در نزد شما نیست، فرمود: ای فلانی آیا گمان می کنی ما دنیا را می خواهیم و به ما عطا نمی شود؟ سپس مشتی از سنگ ریزه را برداشت و یکباره تبدیل به جواهر شد، گفت: این چیست؟ گفتم: این از بهترین نوع جواهر است، گفت: اگر بخواهیم می شود ولی آن را نمی خواهیم، سپس سنگ ریزه را انداخت و به حالت اولش بازگشت(4).

الخرائج: عمر بن یزید از ثمالی مانند آن روایت شده است (5).

1- . زلزله / 1-3
2- . علل الشرائع: 186، آیات سوره زلزال
3- . نسخه خطی . و در البرهان 4 : 494 آورده است .

4- . بصائر الدرجات : 109
5- . الخرائج . الجرائح : 114

کتاب الاختصاص: مانند آن از میثم تمار از کسی که از او نقل کرده روایت شده است(1).

16. کتاب الاختصاص، بصائر الدرجات: حسن بن ابوالحسن بصری گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بصره را فتح کرد، فرمود: چه کسی مرا به خانه ربیع بن حکیم راهنمایی می کند؟ حسن بن ابو الحسن به او گفت: من ای امیر المؤمنین، گفت: و در آن زمان پسرکی بودم که تازه به سن بلوغ رسیده گفت: داخل منزلش شد – و حدیث طولانی است – سپس بیرون آمد و مردم او را دنبال کردند، وقتی به قبرستان گذر کرد در حالیکه مردم او را در بر گرفته بودند، با تازیانه اش خطی کشید و دیناری خارج کرد سپس خط دیگری کشید و دیناری خارج کرد، تا جایی که سی دینار خارج کرد، در دستش زیر و رو کرد تا مردم آن را دیدند، سپس آنها را بازگرداند و با انگشت ابهامش کاشت، فرمود: بعد از من نیکوکار یا زشت کاری نزد تو خواهد آمد، سپس سوار چهارپای رسول الله شد و به خانه اش بازگشت، محل را علامت گذاشتیم و کندیم تا جایی که به زمین سخت رسیدیم، و چیزی نیافتیم، به حسن گفته شد: ای اباسعید نظرت در مورد این کار امیرالمؤمنین چیست؟ گفت: اما من نمیدانم که گنج های زمین پنهان می شود مگر به مانند آن (2).

17. الخرائج: از سلمان روایت شده است که گفت: به علی علیه السلام خبر رسید که عمر شیعیانش را یاد کرده است، در یکی از راههای باغهای مدینه با او روبرو شد. علی علیه السلام کمانی عربی در دست داشت فرمود: ای عمر به من خبر رسیده که شیعیان مرا یاد کردهای. گفت: از حد خودت تجاوز مکن. علی علیه السلام فرمود: تو مرا از رویارویی خود عاجز میشماری و به من چنین میگویی؟ سپس کمان را بر زمین انداخت و تبدیل به ماری همچون شتر شد که دهانش را باز کرده و به سوی عمر میرفت تا او را ببلعد، عمر فریاد زد: تورا به خدا ای اباالحسن دیگر تکرار نمیکنم و شروع کرد به التماس کردن به او. علی علیه السلام دستش را به مار زد و تبدیل به کمان شد همانطوری که بود. عمر هراسان به خانهاش رفت. سلمان

1- . الاختصاص : 270 – 271
2- . الاختصاص : 271 ، بصائر الدرجات : 109

گفت: وقتی شب شد علی علیه السلام مرا خواند و فرمود: به نزد عمر برو که مالی از ناحیه شرق برای او آورده شده و کسی از آن خبر ندارد و او میخواهد آن را پنهان کند، به او گفت: علی علیه السلام به تو میگوید مالی که از ناحیه مشرق برایت آورده شده بیاور و میان کسانی که برای آنها قرار داده شده تقسیم کن و آن را پنهان نکن که تو را رسوا میکند. سلمان گفت: پیام را به او رساندم و گفت: کار دوست تو مرا به حیرت افکند از کجا به آن پیبرد؟ گفتم: آیا چنین چیزی از او پنهان میماند؟ به سلمان گفت: آنچه را که به تو میگویم از من بپذیر، علی علیه السلام چیزی جز یک ساحر نیست و من برای تو از او بیمناکم. درست این است که از او جدا شوی و در گروه ما درآیی. گفتم: بد سخنی گفتی، چرا که علی علیه السلام از اسرار نبوّت چیزی که دیدی و بزرگتر از آن را به ارث برده. عمر گفت: نزد او باز گرد و به او بگو: با جان و دل دستورش را انجام میدهم، نزد علی علیه السلام بازگشتم و فرمود: آنچه را که میان شما گذشت برایت بگویم؟ گفتم: تو به آن از من آگاهتری، سپس آنچه میان ما اتفاق افتاده بود را بازگو کرد و فرمود: ترس مار تا زمان مرگ در دلش خواهد بود(1).

توضیح: کلام علی علیه السلام که فرمود: «إنّک لهاهنا» یعنی مرا از اینکه در مقابل تو مقاومت کنم عاجز میپنداری و چنین چیزی به من میگویی یا اینکه من در حضور مردم و همچنین در خلوت با تو مدارا میکنم. آیا با من سخن میگویی در حالی که جایگاه و علو مقام مرا میدانی؟

18. کشف الیقین: از عبدالله بن خالد بن سعید بن عاص روایت شده است که گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در حالی که از کوفه بیرون می رفت و به یک بلندی در دو فرسخی کوفه رسید که به آن النخله گفته میشد. پنجاه مرد یهودی از آن بیرون آمدند و گفتند: تو علی بن ابی طالب امام هستی؟ فرمود: بله خودم هستم. گفتند: ما صخرهای داریم که در کتب ما ذکر شده و نام شش نفر از پیامبران بر آن است به دنبال این صخره هستیم و آن را نمییابم، اگر تو امام هستی صخره را

1- . الخرائج و الجرائح : 20 - 21

برای ما بیاب. علی علیه السلام فرمود: دنبال من بیایید. عبدالله بن خالد گفت: مردم پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند تا اینکه به زمین همواری رسیدند، ناگهان کوهی بزرگ از شن را دیدند. علی علیه السلام فرمود: ای باد شن را از روی صخره پراکنده کن به حق اسم اعظم الله، زمانی نگذشته بود که شنها پراکنده شد و صخره نمایان گشت. علی علیه السلام فرمود: این هم صخره شما. گفتند: طبق آنچه شنیدهایم و در کتابهایمان خواندهایم نام شش نفر از پیامبران بر آن است ولی بر روی آن نمیبینیم. علی علیه السلام فرمود: نامهایی که بر آن است در قسمتی از صخره که بر روی زمین است میباشد، آن را برگردانید، هزار مرد از کسانی که حضور داشتند جمع شدند اما نتوانستند آن را برگردانند. علی علیه السلام فرمود: از آن کنار بروید، دستش را به طرف آن برد و برگرداند و نام شش نفر از پیامبران صلوات الله علیهم را که اهل شریعت بودند بر روی آن یافتند: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم الصلاه و السلام. یک نفر از یهودیان گفت: شهادت میدهیم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست و تو امیرالمؤمنین و سرور وصیین و حجت خدا در زمینش هستی. هر کس تو را بشناسد سعادت و نجات یابد و هر کس با تو مخالفت کند گمراه شده و در آتش افتد. مناقب تو فراتر از تعیین است و نشانههای صفات تو از شمارش خارج است(1).

کتاب الروضه، الفضائل ابن شاذان: از عمار بن یاسر مانند آن روایت شده است(2).

توضیح: فیروز آبادی گفت: اعصوصبت الإبل: با جدیّت حرکت کرد و متمرکز شد(3).

19. کشف الیقین: جعفر بن حسین بن جعفر از پدرش روایت کرد گفت: ریاحیّ در بصره از شیوخش برایم نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی وارد خانهاش شد و غذایی خواست. فاطمه زهراء سلام الله علیها به او پاسخ داد و گفت:

1- . الیقین فی امره امیر المومنین : 64
2- . الروضه : 36 . الفضائل : 77
3- . القاموس 1 : 105

چیزی نزد ما نیست و من دو روز است که حسن و حسین را سرگرم کردهام. گفت: به ما جامهای بدهید آن را نزد یکی از مردم در عوض چیزی گرو میگذاریم. جامه به او داده شد و آن را نزد یک فرد یهودی که از همسایگانش بود برد، به او فرمود: ای برادر یهودی در عوض این جامه پیمانهای جو به ما بده. یهودی جو را به او داد و در آستینش ریخت و چند گام رفت، یهودی او را صدا زد و گفت: قسمت میدهیم ای امیرالمؤمنین که توقف کنی تا با تو سخنی بگویم، نشست تا یهودی به او رسید و گفت: پسر عموی تو ادعا میکند که حبیب خدا و بنده خاص و خالص اوست و اشرف پیامبران در نزد خدای تعالی است، پس چرا از خدا نمیخواهد تا شما را از این فقری که در آن هستید بینیاز کند؟ علی علیه السلام لحظهای درنگ کرد و با انگشتش خراشی بر زمین کشید و به او گفت: ای برادر یهودی قسم به خدا که خدا بندگانی دارد که اگر او را قسم دهند که این دیوار را تبدیل به طلا کند، اجابت میکند، گفت: پس دیوار طلا شد و درخشید. علی علیه السلام به او فرمود: منظورم تو نیستی فقط برای تو مثال زدم. پس یهودی اسلام آورد(1).

20. الخرائج: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: یاران علی علیه السلام گفتند: ای امیرالمؤمنین کاش چیزی از آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله به تو رسانده به ما نشان دهی تا به آن اطمینان یابیم. گفت: اگر امر شگفتی از عجایب من ببینید کافر شده و میگویید: ساحری دروغگو و کاهن است، و این از بهترین سخنان شماست. گفتند: کسی از ما نیست مگر اینکه میداند تو وارث رسول الله صلی الله علیه و آله هستی و علم او به تو رسیده. فرمود: علم عالِم دشوار است و کسی جز مؤمنی که خدا دلش را در ایمان آزموده و با روحی او را تأیید کرده، توان تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: اما اگر نمیپذیرید اکنون برخی از عجائب و آنچه خدا از علم به من داده به شما نشان میدهم. هفتاد مرد که در نظر خودشان از بهترین شیعیان او بودند به دنبال او رفتند. علی علیه السلام به آنها فرمود: من به شما چیزی نشان نمیدهم مگر اینکه عهد و میثاق خدا را از شما بگیرم که به من کفر نورزید و

1- . الیقین فی امره امیر المومنین : 173 – 174

مرا به ساحر بودن متهم نکنید. به خدا به شما نشان نمیدهم مگر آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله به من آموخته. از آنها عهد و میثاقی محکمتر از آنچه خدا از از رسولانش گرفته،گرفت سپس گفت: رویتان را بر گردانید تا آنچه را که می خواهم دعا کنم پس شنیدند که دعاهایی خواند که مانند آن را نشنیده بودند سپس فرمود: رویتان را برگردانید، برگرداندند، در طرفی باغها، رودها و قصرهایی پدیدار شد و در طرفی دیگر آتشی زبانه میکشید، تا جایی که آنها در مشاهده بهشت و آتش شک نکردند. بهترین آنان در سخن گفتن گفت: این سحری بزرگ است. و کافر شده بازگشتند به جز دو مرد. وقتی همراه دو مرد بازگشت به آنها گفت: سخن آنان و عهد و میثاق گرفتن من از آن را شنیدید و دیدید که کفر ورزیدند و باز گشتند. اما به خدا این فردا حجت من بر آنها در نزد خداست، خدا میداند که من نه کاهنم نه ساحر و نه اینکه چنین چیزی از من و پدرانم دیده شده است. بلکه آن علم خدا و رسول اوست که خدا آن را به رسولش سپرده و رسول الله صلی الله علیه و آله آن را به من سپرده و من به شما رساندم. پس اگر به من شک کنید به خدا شک کردهاید، تا اینکه به مسجد کوفه رفت و دعاهایی کرد. ناگهان سنگ ریزههای مسجد تبدیل به مروارید و یاقوت شدند، به آن دو گفت: چه میبینید؟ گفتند: این مروارید و یاقوت است. گفت: اگر پروردگارم را در چیزی بزرگتر از این قسم دهم، قسم مرا راست میگرداند. یکی از آن دو کافر شده بازگشت، اما دیگری ثابت قدم ماند. علی علیه السلام به او گفت: اگر چیزی از آن برگیری پشیمان شوی و اگر رها کنی پشیمان شوی. طمعش او را رها نکرد تا اینکه مرواریدی برداشت و در آستینش قرار داد. وقتی صبح شد به آن نگریست که مرواریدی سفید بود که هیچ کس مانند آن را ندیده بود، گفت: ای امیرالمؤمنین من از این یک مروارید برداشتم. گفت: چه چیز تو را بر آن داشت؟ گفت: خواستم بدانم که آیا واقعی است یا نه. گفت: اگر تو آن را به جایی که از آن بر داشتی بازگردانی خدا بهشت را به تو در عوض آن میدهد و اگر تو آن را بازنگردانی خدا به تو در عوض آن آتش میدهد. مرد برخاست و آن را به جایی که از برداشته بود باز گرداند و خدا آن را تبدیل به سنگ ریزه کرد همان طوری که

بود. یکی از آنها گفت: او میثم تمار بود و برخی دیگر گفتند: بلکه او عمروبن حَمِق خُزاعی بود(1).

21. اعلام الوری، الإرشاد: از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی است که زندگینامه نویسان روایت کرده و خبر آن در میان عام و خاص مشهور شده است تا جایی که شعرا آن را به نظم در آورده و بلغا آن را به زبان آورده و علما و اندیشمندان آن را روایت کردهاند و آن حدیث راهب در سرزمین کربلا و صخره است که شهرت آن از تکلف در ذکر اسناد آن بینیاز میکند: گروهی روایت کردهاند که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که به سوی صفین میرفت یارانش دچار عطش شدیدی شدند و آبی که همراه داشتند تمام شد. در پی آب به راست و چپ رفتند اما اثری از آن نیافتند، امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از راه خارج کرده و اندکی حرکت کرد، در وسط بیابان دیری به چشم خورد. آنها را به طرف آن برد تا اینکه به محوطه آن رسیدند. دستور داد کسی ساکن آن را از وجود آنها مطلع کند. او را صدا زدند و با خبر شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آیا در نزدیکی مکان تو آبی وجود دارد که این مردم از آن یاری بجویند؟ گفت: میان من و آب بیش از دو فرسخ است، و در نزدیکی من آبی نیست. اگر برای من هر ماه آبی آورده نشود که با صرفهجویی مرا کفایت کند از تشنگی تلف میشوم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا شنیدید راهب چه گفت؟ گفتند: بله، آیا به ما امر میکنی به سمتی که اشاره میشود حرکت کنیم شاید آب پیدا کنیم؟ ما توان داریم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نیازی به این کار ندارید. گردن چهارپای خود را به سوی قبله کج کرد و مکانی نزدیک به صومعه را به آنها نشان داد و گفت: زمین این مکان را بکاوید. گروهی از آنها به آن مکان رفتند و آن را با بیل کندند،صخره بزرگی برای آنها نمایان شد که می درخشید پس گفتند: ای امیرالمؤمنین اینجا صخره ای است که کاری با آن نمی شود کرد به آنها گفت: این صخره بر روی آب است، اگر از جایش برداشته شود آب را مییابید. تلاش کردند تا آن را از جا بر کنند و مردم جمع شدند و خواستند آن را

1- . در الخرائج چاپ شده نیافتیم.

حرکت دهند اما نتوانستند، و بر آنها دشوار آمد. وقتی علی علیه السلام دید که جمع شده و تلاش میکنند صخره را بردارند و بر آنها دشوار آمده پایش را از روی زین برداشت و بر زمین نهاد سپس آستینهایش را بالا زد و انگشتانش را در زیر کناره صخره قرار داد و آن را حرکت داد و از جا کند و تا مسافت بسیاری پرتاب کرد، وقتی از جایش برداشته شد سفیدی آب برای آنها آشکار شد و به سوی آن شتافتند و از آن خوردند. آن آب شیرنترین، گواراترین و پاکترین آبی بود که در سفرشان خورده بودند. به آنها فرمود: توشه برگیرید و سیراب شوید، چنین کردند. سپس به طرف صخره آمد و آن را با دست برداشت و در همان جایی که بود قرار داد و دستور داد تا اثر آن با خاک از بین ببرند در حالی که راهب از بالای صومعهاش مینگریست، وقتی آنچه اتفاق افتاده بود را کامل فهمید صدا زد: ای مردم مرا پایین بیاورید مرا پایین بیاورید، برای پایین آوردنش چارهای اندیشیدند. در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و به او گفت: تو پیامبر مرسل هستی؟ فرمود: نه، گفت: فرشته ای مقرّبی؟ فرمود: نه، گفت: پس تو که هستی؟ فرمود: من وصی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هستم. راهب گفت: دستت را دراز کن؛ من به دست تو برای خدای تبارک و تعالی اسلام میآورم. امیرالمؤمنین علیه السلام دستش را دراز کرد و به او فرمود: شهادتین را بگو. گفت: شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و او یگانه بیهمتاست و شهادت میدهم که محمد بنده و فرستاده او و تو وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و بر حق ترین مردم به حکومت بعد از او هستی، امیرالمؤمنین شرایط اسلام را به او آموخت، سپس به او فرمود: چه چیز باعث شد که بعد از اقامت طولانی در این صومعه در مخالفت، اکنون مسلمان شوی؟ گفت: به تو میگویم ای امیر المؤمنین، این صومعه برای یافتن کسی که این صخره را از جا میکَند و آب را از زیر آن خارج میکند، بنا شد. عالم پیش از من رفت و این را نفهمیدند و خدای عزّو جلّ آن را روزی من کرد. ما در کتابی از کتابهایمان داریم و از عالمانمان نقل میکنیم که در این منطقه چشمهای است که صخرهای بر روی آن است و محل آن را جز پیامبر یا وصی پیامبری نمیداند. باید ولی خدایی باشد که به حق دعا کند و نشانهاش دانستن محل این صخره و قدرت او

در برداشتن آن است. من وقتی دیدم که تو این کار را انجام دادی آنچه که انتظارش را میکشیدیم به وقوع پیوست و آرزو محقق شد. من امروز به دست تو مسلمان شدم و به حق و ولایت تو ایمان آوردم.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این را شنید گریست تا آنجا که محاسنش از اشک خیس شد و فرمود: سپاس خدایی را که در کتابهایش یاد شدهام. سپس مردم را فراخواند و گفت: آنچه را که برادر مسلمان شما میگوید گوش کنید. سخن او را شنیدند و خدا را بسیار سپاس و شکر گفتند به خاطر نعمتی که به آنها در شناخت حق امیرالمؤمنین علیه السلام داده است. سپس حرکت کردند و راهب در رکاب او و در میان یارانش بود تا اینکه با اهل شام روبرو شد و راهب در میان کسانی بود که همراه او شهید شدند، علی علیه السلام نماز و دفن او را بر عهده گرفت و بسیار برای او استغفار کرد. وقتی او را یاد میکرد میگفت: او دوست من بود.

و در این خبر انواع معجزات است: اول علم غیب، دوم نیروی خارق العاده و تفاوتش با آن از مردم و همچنین بشارت به او در کتابهای پیشین خدا و این مصداق کلام خدای تعالی است که میفرماید: « ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ »(1) {این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل} و مانند آن را سید اسماعیل بن محمد حمیری رحمه الله در قصیده بائیه خود میگوید:

- بعد از غروب در سرزمین کربلا همراه کاروانی تمام شب را حرکت کرد.

- تا اینکه به راهبی که در صومعه بر پا شده در بیابانی خشک بود رسید.

-به محلی رسید که جز پیری که موی پیشانیاش ریخته و وحوش، انسانی نبود.

- نزدیک شد و صدا زد، و او مانند عقابی در لبه بلندی مشرف ایستاد.

- آیا در نزدیکی صومعهای که در آن جای گرفتهای آبی هست؟ گفت آبی نیست.

- مگر در دو فرسخی و چه کسی در میان شنزار و بیابانی وسیع برای ما آب میآورد!

1- .فتح / 29

- افسارها را به سوی زمین سختی چرخاند و صخرهای صاف که مانند نقره میدرخشید آشکار شد

- گفت آن را برگردانید، اگر برگردانید سیراب میشوید و اگر برنگردانید سیراب نمیشوید.

- جمع شدند تا آن را برگردانند اما مانند مرکبی چموش از آنها امتناع کرد.

- وقتی که آنها را عاجز کرد دستی به سوی آن برد که چون در کارزار وارد شود پیروز است.

- گویی که آن توپی است در دست کودکی است درشت بازو که آن را به بازی گرفته.

- آنها را از آن سیراب کرد از چشمهای بسیار گوارا و شیرین.

- وقتی همه سیراب شدند آن را بازگرداند و درخشید گویی که کسی به محل آن نزدیک نشده است.

و ابن میمون بر آن افزوده است:

- نشانههای راهبِ آن رازی است که در آن معجزهای است و به وصی شریف ایمان آورد.

- و در راه یاری او شهید راستین شد، چه بزرگوار راهبی است.

- منظورم پسر فاطمه و وصی است و هر کس در فضیلت و اعمال او سخن گوید دروغ نگفته.

- هرگز، هر دو طرفش از سام است و حام پدر و پدر پدر او نیست.

- کسی که نمیگریزد و در جنگی دیده نمیشود مگر اینکه لبه شمشیرش رنگین است(1)

توضیح: سید مرتضی رضی الله عنه در شرح این قصیده بائیه گفته است: السری: تمام شب را حرکت کردن. المتبتّل: راهب. القائم: صومعه. القاع:

زمینی که گل خالص است و در آن پستی و بلندی نیست. القاعده: پایه دیوار و هر چیزی که بنا میشود. الجدب: متضاد حاصلخیز است.

ص: 282

1- . إعلام الوری : 178 – 180 . الإرشاد : 157 – 160

سپس گفت: این داستان معروفی است که در روایت آمده است، ابو عبدالله برقیّ از شیوخش روایت کرده است: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام به قصد صفین رفتیم و از کربلاء گذشتیم. علی علیه السلام فرمود: آیا میدانید اینجا کجاست؟ به خدا قتلگاه حسین و یارانش است، سپس به حرکت ادامه دادیم تا اینکه به راهبی در صومعهای رسیدیم در حالی که نفس مردم از عطش بریده شده بود و از عطش به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند. آن به این خاطر بود که او راه بیابان را در پیش گرفته و آشکارا فرات را رها کرده بود. به راهب نزدیک شد و او را صدا زد. پس در بلندای صومعهاش ایستاد. علی علیه السلام فرمود: ای راهب آیا نزدیک صومعهات آبی هست؟ گفت: نه، اندکی رفت. سپس در محلی پیاده شد که در آن شن بود. به مردم دستور داد تا پیاده شوند و امر کرد تا آن شن را بکاوند، در زیر آن به صخرهای سفید برخورد کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام با دستش آن را برداشت و پرتاب کرد. در زیر آن آبی گوارا و زلال و شیرینتر از هر آبی یافتند. سیراب شدند و از آن برداشتند، شن و صخره به جای خود بازگشت همان طوری که بود. گفت: اندکی رفتیم و هر کدام از افراد محل چشمه را فهمیده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به حقی که بر شما دارم بازگردید و ببینید که آیا میتوانید محل چشمه را بیابید. مردم بازگشتند و در محل اثر بر جای مانده در شن ایستادند، آن شن را جستجو کردند اما چشمه را نیافتند. گفتند: ای امیرالمؤمنین نه به خدا آن را نیافتیم و نمیدانیم که کجاست. گفت: راهب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین شهادت میدهم که پدرم از پدر بزرگم – که از حواریون عیسی علیه السلام بود – به من خبر داده که زیر این شن چشمه آبی سفیدتر از برف و شیرین تر از هر آب شیرینی است، کسی جز پیامبر یا وصی پیامبر به آن دست نمییابد و من شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده او و تو وصی، جانشین و ادا کننده از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. میخواهم تو را در این سفرت همراهی کنم و هر چه از شرو خیر به تو میرسد به من نیز برسد. برای او دعای خیر کرد. علی علیه السلام فرمود: ای راهب همراه من و نزدیک به من باش. چنین کرد، وقتی لیله الهریر فرارسید و دو گروه روبرو شدند و مردم باهم درگیر شدند، راهب کشته شد. وقتی

صبح شد امیرالمؤمنین به یارانش فرمود: با ما برخیزید و کشتههایتان را دفن کنید.امیرالمؤمنین به دنبال راهب آمد، او را یافت و بر او نماز خواند و با دست خود او را در قبرش دفن کرد، سپس فرمود: به خدا که گویی او، منزلش و همسری که خدا او را با آن گرامی داشته را میبینم.

سپس گفت: معنای «یأتیه» یعنی به این مکانی که راهب در آن بود آمد. و معنای عامر یعنی در آن جا غیر از وحوش ساکنی نبود. ممکن است از العمره گرفته شده باشد که به معنای زیادت است. پیری که موی پیشانیاش ریخته، راهب است. بعد از این بیت این سخنش را ذکر میکند:

- در جای پوشیدهای بلند تنگ و صعب الوصول که قدم در آن استوار نمیشود گویی که عقابی سفید است.

المدمج: چیز پوشیده. الزّلق: آنچه که قدم بر روی آن استوار نمیشود. الأشمّ: بلند و مشرف. حلقوم أبیض: پرندهای بزرگ از پرندگان آب، مجرور بودن لفظ «ضیّق و مستعصب» به خاطر این است که صفت مدمج است. الماثل: ایستاده. راهب را به خاطر عمر طولانیاش به عقاب تشبیه کرده است. الشظیه: قطعه ای از کوه تنها المرقب: مکانی بلند. النقا: تپه شنی گرد که حرکت میکند. القیّ: صحرای وسیع. السبسب: بیابان. الوعث: شن زاری که کسی در آن رفت و آمد نمیکند. و معنای «اجتلی ملساء» یعنی به صخرهای صاف و براق نگریست و بر چشمشش آشکار شد. تبرق: میدرخشد. توصیف نقره به طلا کاری شده به خاطر شدت درخشش و براق بدون آن است. اعصوصب: برای از زمین کندن آن جمع شدند و یک گروه واحد شدند. و معنای «أهوی لها»: به سوی آن دراز کرد. المغالب: مرد پیروز. الحزورّ: کودک در حال رشد. العبل: فربه و چاق. المتسلسل: آب جاری در حلق. گفته میشود: همچنین به معنای سرد است. و ابن فاطمه سلام الله علیها همان امیرالمؤمنین علیه السلام است. سخنش پایان یافت، خدا جایگاه او را در بهشت رفیع گرداند(1).

1- . با نسخه خطی نفیسی در کتابخانه ملی طهران مطابقت دادیم .

22. مناقب ابن شهر آشوب: از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت شده که فرمود: قضاوتی به علی بن ابی طالب سپرده شد. در کنار دیواری نشست، مردی به او گفت: ای امیرالمؤمنین دیوار فرو میریزد. علی علیه السلام به او فرمود: بگذر، خداوند برای محافظت کفایت است. میان دو مرد قضاوت کرد و برخاست، دیوار فرو ریخت.

علی علیه السلام مؤمنی را دید که منافقی به خاطر طلبش گریبان او را گرفته است. گفت: خدایا به حق محمد و خاندان مطهرش دین این بندهات را ادا کن، سپس به او دستور داد سنگ و لجن را بردارد که برای او تبدیل به طلای سرخ شد و دینش را ادا کرد و آنچه باقی مانده بود بیش از صد هزار درهم بود.

گروهی از خالد بن ولید روایت کردهاند که گفت: علی علیه السلام را دیدم که حلقههای زره خود را با دستش می بافت و تعمیر میکرد. گفتم: این کار مخصوص داود علیه السلام بود. فرمود: ای خالد! خدا به وسیله ما آهن را برای داود نرم کرد پس برای خود ما چگونه خواهد بود؟

حمدان بن مُعافی از امام رضا و محمد بن صدقه از موسی بن جعفر و همچنین شیرویه دیلمی به سندش از امام موسی بن جعفر از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در کوچههای مدینه بودیم که دستش را در دست امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد، به خدا دو دستی بهتر از آن ندیده بودیم. وقتی بر نخلستانهای مدینه گذر کردیم، نخلی بر همتای خود فریاد زد: این محمد مصطفی و این علی مرتضی است. از آن دو گذر کردیم، دومی بر سومی فریاد زد: این نوح پیامبر و این ابراهیم خلیل است. از آن دو گذر کردیم. سومی بر چهارمی فریاد زد: این موسی است و این برادرش هارون است. از آن دو گذر کردیم. چهارمی بر پنجمی فریاد زد: این محمد سرور پیامبران و این علی سرور وصیّین است، پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد، سپس فرمود: ای

علی نخلهای مدینه را صیحانی(1)

نام بگذار که به فضیلت من و تو فریاد زدند. روایت شده که باغ متعلق به عامر بن سعد در تنگه سفلی بود.

علی علیه السلام یکی از انصار را دید که پوست میوهای را که از زباله برداشته میخورد، از او روی برگرداند تا از امام خجالت نکشد. به خانهاش آمد و برای او دو نان جو از افطار خودش برد و فرمود: هر وقت گرسنه شدی از این بخور. خداوند در آن برکت قرار داد. انصاری از آن خورد و در غذا گوشت، چربی، شیرینی، خرما، هندوانه و میوههای زمستانی و تابستانی یافت. مرد به خود لرزید و با صورت به زمین افتاد، علی علیه السلام او را بلند کرد و فرمود: چه شده است؟ گفت: من منافق بودم و به آنچه محمد صلی الله علیه و آله و تو می گویی شک داشتم، خداوند از آسمانها و پردهها برای من گشایش ایجاد کرد. هر آنچه را که وعده میدهید و به آن وعده داده میشوید دیدم و شک من برطرف شد.

عدَویّ هزار دینار از بیت المال گرفت. سلمان از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: مال را به بیت المال بازگردان که خدای تعالی میفرماید: « وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ »(2)

{و در قیامت به هر کس هر آنچه را که انجام داده به طور کامل داده می شود }. عدویّ گفت: چه بسیار است سحر فرزندان عبد المطلب. هیچ کس از این موضوع خبر نداشت، و شگفتآورتر از آن اینکه او را روزی دیدم که کمان محمد در دستش بود، او را مسخره کردم، کمان را از دستش رها کرد و گفت: دشمن خدا را بگیر. ناگهان تبدیل به ماری بزرگ شد که به سمت من میآمد، او را قسم دادم تا آن را گرفت و تبدیل به کمان شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام میثم تمّار را در پی کاری فرستاد. بر در مغازهاش ایستاد. مردی آمد تا خرما بخرد، به او گفت که درهم را بگذارد و خرما بردارد. وقتی میثم بازگشت درهم را جعلی یافت. با او در این باره سخن گفت، گفت: در این صورت خرما تلخ خواهد بود. خریدار بازگشت و گفت: این خرما تلخ است.

1- . کسی که بلند فریاد می زند.
2- . آل عمران / 161

میان خاص و عام مشهور است که اهل کوفه وقتی آب فرات فزونی گرفت از غرق شدن به امیرالمؤمنین پناه بردند. وضو گرفت و تنها نماز خواند و دعا کرد، سپس به سوی فرات پیش آمد در حالی که به عصایی که در دست داشت تکیه داده بود و با آن بر سطح آب ضربه زد و گفت: به اذن و خواست خدا پایین برو. آب کاهش یافت تا جایی که ماهیها نمایان شدند، بسیاری از آنها به امیرالمؤمنین سلام دادند و گروهی از ماهیها سخن نگفتند و آن مارماهی و ماهی آبنوس بود. مردم به خاطر این موضوع تعجب زده شدند و از او در مورد علت سخن گفتن عدهای و سکوت عدهای دیگر سوال کردند، گفت: خداوند برای من آن دسته از ماهیهای را که پاکیزه هستند به سخن آورد و آن دستهای که حرام و نجس دانسته ساکت گردانید و دور کرد.

و در روایت ابن ذکردان فارسی کندی آمده است که با عصایش ضربه زد و گفت: آرام بگیر ای ابا خالد، به قدر ذراعی کاهش یافت، گفت: برایتان کفایت است؟ گفتند: بر ما بیافزا، دو رکعت دیگر نماز خواند و ضربه دومی بر آب زد. آب یک ذراع کاهش یافت. گفتند: کفایت است ای امیر المؤمنین. گفت: به خدا اگر بخواهم سنگ ریزهها را برایتان آشکار میکنم. و این مانند صدای نخلها و سخن گفتن گرگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بود(1).

23. کتاب الروضه، الفضائل: از عمار بن یاسر روایت شده است که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و گفتم: من سه روز است که روزه میگیرم و گرسنگی تحمل میکنم و غذایی ندارم که بخورم. و امروز روز چهارم است. علی علیه السلام فرمود: دنبالم بیا ای عمار. مولایم به صحرا رسید و من پشت سر او بودم، در محلی ایستاد و آن جا را کند. چاهی پر از درهم نمایان شد، از آن درهمها دو درهم برداشت و یک درهم به من داد و دیگری را خود برداشت. عمار به او گفت: ای امیرالمؤمنین اگر از آن به مقداری که تو را بینیاز کند و از آن صدقه بدهی برمیداشتی اشکالی نداشت. فرمود: ای عمار این امروز ما را کفایت می کند. سپس چاه را

1- . مناقب آل ابی طالب1 : 465 – 469

پر کرد و پوشاند و برگشتند. سپس عمار از او جدا شد و مدتی غایب شد. سپس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت. فرمود: ای عمار گویی من همراه تو بودم که تو به دنبال گنج رفتی؟ گفت: ای مولای من به خدا به آن محل رفتم تا چیزی از آن گنج بردارم ولی اثری از آن نیافتم. به او فرمود: ای عمار خداوند سبحان و تعالی از آنجا که دانست ما میلی به دنیا نداریم آن را برای ما نمایان کرد و از آنجا که میدانست شما بدان رغبت دارید آن را از شما دور کرد(1).

24. کتاب الروضه: به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول الله قومم مرا به نزد تو فرستادند چرا که پیامبر ما موسی به ما وعده داده است که بعد از من پیامبر برانگیخته میشود که نام او احمد است و او عرب است، نزد او بروید و از او بخواهید که از کوه آنجا هفت شتر سرخ موی سیاه چشم خارج کند. اگر آن را برای شما خارج کرد بر او درود فرستید و به او ایمان آورید و نوری را که همراه او به عنوان وصی نازل شده پیروی کنید. او سرور پیامبران و وصیّش سرور اوصیاست، او به منزله هارون نسبت به موسی است. در این هنگام فرمود: الله اکبر همراه ما بیا ای برادر یهود، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به بیرون مدینه رفت و مسلمانان اطراف او بودند، نزد کوهی آمد. ردای خود را پهن کرد و دو رکعت نماز خواند و آهسته سخنی گفت. ناگهان کوه صدای مهیبی کرد و شکافته شد و مردم صدای شتران را شنیدند، فرد یهودی گفت: من شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و تو ای محمد فرستاده خدا هستی و آنچه آورده ای صدق و عدل است. ای رسول الله اجازه بده تا بروم نزد قوم خود و آنها را بیاورم تا وعده خود نسبت به شما را انجام دهند و به شما ایمان بیاورند. دانشمند نزد قوم خود رفت و آنها را از موضوع باخبر کرد. همگی آماده شدند تا به سوی مدینه حرکت کنند. وقتی وارد آن شدند مدینه را به خاطر از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله سوت و کور دیدند. وحی از آسمان پایان یافت و ابوبکر بر جای او نشست. بر او وارد شدند و گفتند: تو جانشین رسول

1- . الفضائل: 117 – الروضه: 8

الله هستی؟ گفت: بله، گفتند: وعدهای که پیامبر به ما داده بود انجام بده. گفت: وعده چه بوده است؟ گفتند: اگر تو به راستی خلیفه باشی بر وعده ما داناتری و اگر چیزی نمیدانی پس خلیفه نیستی. چگونه به ناحق در جای پیامبرت نشستهای در حالی که سزاوار آن نیستی؟ گفت: برخاست و نشست و در کارش حیران ماند و ندانست چه کار کند، در این هنگام مردی از مسلمانان گفت: دنبال من بیایید تا شما را نزد جانشین رسول الله ببرم. گفت: از نزد ابوبکر خارج شدند و به دنبال آن مرد رفتند تا این که به خانه زهراء سلام الله علیها رسیدند، در زدند و در باز شد و علی علیه السلام بیرون آمد و او به خاطر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار اندوهگین بود. وقتی آنها را دید فرمود: ای یهودیان آیا در پی وعدهای که رسول الله به شما داده آمدهاید؟ گفتند: بله، همراه آنها به بیرون مدینه رفت، نزد کوهی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانده بود. وقتی محلش را دید آه عمیقی کشید و فرمود: پدر و مادرم به فدای کسی که در این کوه بود. سپس دو رکعت نماز خواند و کوه ناگهان شکافته شد و شتران از آن خارج شدند که هفت شتر بودند. وقتی این اتفاق را دیدند همه یک صدا گفتند: شهادت میدهیم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداست و تو بعد از او خلیفه هستی، و هر آنچه که از جانب پروردگار ما آورده حق است. وتو به درستی جانشین، وصیّ و وارث علم او هستی. خداوند تو و او را از اسلام پاداش نیکو دهد. سپس مسلمان و یکتاپرست به سرزمین خود بازگشتند(1).

25. کنز جامع الفوائد و تاویل الآیات الظاهره: از أصبغ روایت شده که گفت: همراه علی علیه السلام بیرون رفتیم و او در بازار میگشت و به رعایت وزن و پیمانه امر میکرد تا این که به بابالقصر رسید، با پایش بر زمین زد و زمین لرزید، فرمود: اکنون تو را چه شده آرام بگیر. به خدا من آن انسانی هستم که که زمین اخبارش را به او میگوید و یا مردی از نسل من است.

1- . الروضه: 19، الفضائل: 137- 138

و همچنین از فضیل بن زبیر روایت شده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در فضای باز مسجد نشسته بود. زمین لرزید. علی علیه السلام با دستش به آن ضربه زد، سپس به آن فرمود: آرام بگیر قیامت نشده است. و اگر زلزله قیامت بود مرا با خبر میکرد و من کسی هستم که زمین اخبارش را به او میگوید. سپس قرائت کرد: «إذا زلزلت الأرض زلزالها»، آیا نمیبینید که آن از طرف پروردگارش سخن می گوید(1).

26. الطرائف: از أسماء بنت واثله روایت شده که گفت: از أسماء بنت عمیس شنیدم که میگوید: از بانویم فاطمه سلام الله علیها شنیدم که میگفت: شبی علی علیه السلام به خانه آمد و مرا در محل خوابم هراسان کرد، گفتم: چگونه تو را هراسان کرد ای سرور زنان عالم؟ گفت: شنیدم که زمین با او سخن می گوید و او با زمین سخن میگوید، صبح شد و من هراسان بودم. پدرم صلی الله علیه و آله را با خبر کردم. سجدهای طولانی کرد، سپس سرش را بالا گرفت و فرمود: ای فاطمه مژده بده به پاکیزه بودن نسلت، خداوند همسر تو را بر دیگران بندگانش برتری داد و به زمین دستور داد تا از اخبارش و آنچه در روی آن، در شرق و غربش رخ میدهد با او سخن گوید(2).

میگویم: اخبار زیادی در این مورد در باب ازدواج فاطمه سلام الله علیها آوردیم.

27. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: از حسن بن عبد الرحیم تمّار روایت شده که گفت: از مجلس یکی از فقها بازگشتم و سلمان شاذکونیّ را دیدم، به من گفت: از کجا میآیی؟ گفتم: از مجلس فلانی میآیم. به من گفت: در آنجا چه گذشت؟ گفتم: فضیلتی از فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفته شد. گفت: به خدا فضیلتی برای تو روایت میکنم که قریشیّ از قریشیّ روایت کرده تا اینکه به شش نفر از آنها رسید. سپس گفت: قبرهای بقیع در زمان عمر بن خطاب لرزید و مردم مدینه از آن به تنگ آمدند. عمر و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شدند تا دعا کنند که لرزش ساکن شود. پیوسته زیاد شد تا جایی که لرزش

1- . نسخه خطی. در البرهان نیز آورده است 4 : 494

2- . آن را در الطرائف چاپ شده نیافتیم.

به دیوارهای شهر رسید. اهل مدینه تصمیم به خروج از آن را گرفتند. در این هنگام عمر گفت: ابوالحسن علی بن ابی طالب را نزد من بیاورید، علی علیه السلام آمد. گفت: ای ابا الحسن آیا قبرهای بقیع و لرزش آن را نمیبینی که تا دیوارهای مدینه رسیده و اهل شهر تصمیم به ترک آن گرفتهاند؟ علی علیه السلام فرمود: صد مرد از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در بدر بودند را بیاورید. از میان صد نفر ده تن را انتخاب کرد و پشت سرش قرار داد و نود نفر را در پشت سر آنها. در مدینه کسی جز اینان باقی نماند مگر اینکه حاضر شد. تا جایی که هیچ بیوه و باکرهای نماند مگر اینکه بیرون آمد. سپس ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار را خواست و به آنها فرمود: در مقابل من باشید، به وسط بقیع رسید و مردم به او خیره شده بودند. با پایش بر زمین ضربه زد، سپس سه بار فرمود: تو را چه شده؟ آرام گرفت. فرمود: خدا و رسولش راست گفتند به خدا که این اتفاق، این روز، این ساعت و اجتماع مردم برای آن را به من خبر داد. خدای عزوجلّ در کتابش میفرماید: «إذا زلزلت الأرض زلزالها * و أخرجت الأرض أثقالها * و قال الإنسان مالها»(1)

{ آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود، و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند، و انسان گوید: «[زمین] را چه شده است؟» }، اما اگر ای زلزله، زلزله قیامت بود میگفت که او را چه شده و بارش را برای من خارج میکرد. سپس بازگشت و مردم همراه او بازگشتند و لرزش ساکن شد(2).

28. کتاب الإختصاص: ابو صباح کنانی از ابو سعید عقیص روایت کرده است که او همراه علی بن ابی طالب علیه السلام به طرف کربلا رفت و آنها دچار عطش شدیدی شدند. علی صلوات الله علیه به بیابان رفت، آستینش را بالا زد و شروع به کندن و کنار زدن خاک کرد تا اینکه سنگی سیاه بر او نمایان شد، آن را برداشت و کناری گذاشت. در زیر سنگ چشمه آبی گواراتر و زلال تر از آنچه میخواستم، نوشید و نوشیدیم، سپس چهارپایانمان را سیراب کردیم. بعد از آن جای چشمه را پوشاند و هموار کرد. ساعتی گذشت، ایستاد و فرمود: میخواهم که بازگردید و آن را

1- . زلزال / 3-1
2- . نسخه خطی، البرهان 4 : 494 – 495

بیابید. مردم به دنبال آن گشتند تا اینکه خسته شدند ولی نتوانستند آن را بیابند. نزد او بازگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم(1).

29. برسیّ در مشارق الأنوار از ابن عباس نقل میکند: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و میهمان شد، قرصی نان جو خشک و کاسهای آب خواست، سپس تکهای شکست و در آب انداخت و به مرد فرمود: آن را بردار، برداشت و آن تبدیل به ران کباب شده پرندهای شد. سپس تکه دیگری انداخت و فرمود: بردار، برداشت و آن تبدیل به تکهای از شیرینی شده بود. مرد گفت: ای مولای من، تکه خشکی را برای من قرار میدهی و من از آن انواع غذاها مییابم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بله این ظاهر است و آن باطن و به خدا کار ما نیز این گونه است.

روایت شده است که وقتی فضّه به خانه زهراء سلام الله علیها آمد در آن چیزی جز شمشیر، زره و آسیاب نیافت. او دختر پادشاه هند بود و نزد او ذخیرهای از اکسیر بود. قطعهای مس برداشت و آن را نرم کرد و به شکل شمش درآورد و اکسیر را بر آن ریخت و طلاء ساخت. وقتی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد طلا را پیش رویش قرار داد. وقتی آن را دید، گفت: آفرین بر تو ای فضه، اما اگر جسم را ذوب میکردی رنگ قیمتش بیشتر و گرانتر بود. گفت: ای سرورم آیا شما این علم را میشناسید؟ فرمود: بله، این کودک هم میداند و به حسین علیه السلام اشاره کرد. حسین علیه السلام آمد و حرفهای امیرالمؤمنین را گفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ما بزرگتر از این را میدانیم، سپس با دستش اشاره کرد و ردیفی از طلا و انواع گنجهای زمین به حرکت درآمد، سپس فرمود: آن را در کنار هم جنسانش قرار بده. قرار داد و حرکت کرد(2).

میگویم: اخبار بسیاری در این موضوع در باب غزوه تبوک، ابواب قصه های صفّین و باب جوامع معجزات علی علیه السلام آوردیم.

1- . الاختصاص: 219
2- . مشارق الأنوار: 98 – 99

باب صد و سیزدهم : قدرت و شوکت امام صلوات الله علیه در کودکی و بزرگسالی و تحمل سختیها و آن چه مربوط به اعجاز بدن شریف ایشان است

روایات:

1. مناقب بن شهرآشوب: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: فاطمه بنت اسد گفت: او را بستم و قنداق پیچ کردم، قنداق را پاره کرد، سپس دو قنداق پیچیدم آن دو را پاره کرد. سه، چهار، پنج و شش قنداق از جنس پوست یا ابریشم پیچیدم و آنها را پاره کرد. فرمود: ای مادر دستان مرا نبند من نیازمندم که انگشتانم را برای پروردگارم حرکت دهم.

انس از عمر خطاب روایت کرد و گفت: علی علیه السلام ماری را دید که به طرفش میآید و او در گهواره بود و در حال کودکی دستانش بسته بود. خود را برگرداند و دستش را خارج کرد و با دست راستش گردن مار را گرفت و به شدت فشار داد تا جایی که انگشتانش در آن داخل شد، مار را نگه داشت تا این که مرد. وقتی مادرش این را دید، فریاد زد و کمک خواست. همراهان جمع شدند سپس گفت: گویی که تو حیدره هستی.

حیدره: ماده شیری که به خاطر آزار بچههایش خشمگین شود.

جابر جعفی گفت: دایهای که علی علیه السلام را شیر داد زنی از بنی هلال بود. او را همراه بردار رضاعیاش که از او یک سال بزرگتر بود در چادرش گذاشت. کنار چادر چاهی بود، کودک به طرف چاه رفت و سرش را در چاه فرو برد، و با یک پا و یک دست در چاه معلق شد. دست او در دهانش و پای او در دستانش بود. مادرش آمد و او را دید و در میان مردم فریاد زد: ای مردم ! این کودک فرخنده -

میمون - را نگاه کنید. علی جان پسرم را نجات داد!. کودک را از سر چاه برداشتند و از نیرو و هوش او در شگفت بودند. مادرش او را مبارک نامید، و از آن زمان به بعد و تا به امروز آن پسر و فرزندانش در قبیله بنی هلال به «مُعلّق میمون» شناخته می شوند.

ابوطالب فرزندان خود و فرزندان برادرانش را جمع میکرد و از آنها میخواست با هم زورآزمایی کنند – و این در میان عربها یک عادت بود – علی علیه السلام با این که طفل بود آستینش را بالا میزد و با برادران بزرگ و کوچک و همچنین عموزادگان بزرگ و کوچک خود زورآزمایی میکرد و آنها را بر زمین میزد. پدرش میگفت: علی پیروز شد! پس او را ظهیر - پیروز - نامید. چون رشد کرد و بزرگ شد با مرد قوی پنجه میانداخت و او را بر زمین میکوبید. با دستش فرد بلند و نیرومند را میگرفت، میکشید و ازپا در میآورد. و چه بسا قسمت نرم شکمش را میگرفت و به هوا بلند میکرد و چه بسا به اسب در حال حرکت را دنبال میکرد و آن را برزمین میزد و به پشت برمیگرداند.(1)

توضیح: الجبّار: بزرگ، قوی و بلند. المراق با تشدید قاف: قسمت نرم شکم، مفرد ندارد و میم آن زائده است. الحصان بر وزن کتاب: اسب نر.

2. مناقب بن شهرآشوب: علی علیه السلام سنگی را از بالای کوه برمیداشت و با یک دست حمل میکرد، سپس پیش روی مردم میگذاشت. یک، دو و یا سه مرد نمیتوانستند آن را حرکت دهند. ابوجهل در این باره گفت:

- ای اهل کوفه قربانی در نزد شماست؛ این علی است که در نظرها بزرگ جلوه کرده است.

- هرگز در میان مردم برای او مانندی نیست گویی که آتشی است که جرقههایش را به سوی مردم پرتاب میکند.

- از او بر حذر باشید که او را روزی است که در میان بادیه و شهر نشینان آشکار خواهد کرد.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 439 – 440

علی علیه السلام دست کسی را نمیگرفت مگر اینکه نفسش را قطع میکرد و نمیتوانست نفس بکشد. و آنچه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از او ظاهر شد کندن هفده میل(1)

و حمل کردن آنها تا مسیر بود که برای حرکت دادن یکی از آنها به افراد نیرومند نیاز بود. به تنهایی آن را کند، حمل و نصب کرد و بر روی آن ها نوشت: این میل علی است. گفته میشود: او دو میل را زیر بغل میگرفت و یکی را با پا میغلتاند.

و از آن جمله ضربه زدن حضرت به ستون است که انگشت ابهامش در سنگ فرود رفت و آن در کوفه باقی مانده است. همچنین تصویر دست در تکریت، موصل و قطیعه الدقیق و غیره است.

و از آن جمله جای شمیشر در صخره کوه ثور در کنار غار پیامبر صلی الله علیه و آله و اثر نیزهاش در کوهی از کوههای بادیه و در صخرهای در قلعه جعبر است.(2)

توضیح: فیروز آبادی گفت: جعبر: مردی از بنی نمیر است که به خاطر استیلایش بر قلعه جعبر به او منسوب است.

3. مناقب ابن شهر آشوب: و از آن جمله مهر کردن سنگ ریزه است، ابن عباس گفت: صاحبان سنگ ریزهها سه نفر هستند: امّ سُلیم «وارث کتب» که در سنگ ریزهاش نبی و وصی علیهما السلام حک بود، بعد امّ الندی حبابه دختر جعفر والبیّه أسدیّه است و بعد از آن أمّ غانم أعرابیّه یمانیّه است که در سنگ ریزیشان امیرالمؤمنین علیه السلام مهر بود. و این مانند چیزی است که از سلیمان علیه السلام روایت شد که بر روی مس برای شیاطن و بر روی آهن برای جنّیان مهر میکرد و هر کس درخشش آن را میدید او را اطاعت میکرد.

ابوسعید خدری، جابر انصاری و عبدالله بن عباس در خبری طولانی آوردهاند که خالد بن ولید گفت: زمان بازگشت از جنگ اهل ردّه همراه سپاهم نزد أصلع یعنی علی علیه السلام آمدم و او در زمینش بود. سخن در گلویش همچون غرّش شیر و

1- . منارهای که در بلندیها برای مسافران نصب میشد تا به وسیله آن مسیر را بیابند.
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 440 – 441

ناله رعد جمع شده بود، به من فرمود: وای بر تو آیا انجام دادی؟ گفتم: آری، چشمانش سرخ شد و فرمود: ای حرام زاده! آیا همچون تویی پیش روی من میایستد یا جسارت میکند که نام مرا بر زبانش آورد؟- در میان سخنانش – سپس گفت: به خدا که مرا از روی اسبم واژگون ساخت و نتوانستم مانع او شوم، مرا به آسیاب حارث بن کلده میبرد، سپس از میله وسط آسیاب گرفت – آهن محکمی که آسیاب دور آن میچرخد – آن را با دو دستش کشید و دور گردن من پیچید، همان طور که پوست پیچانده میشود و یارانم گویی به ملک الموت مینگریستند. او را قسم دادم به حق خدا و رسولش، شرم کرد و مرا رها کرد. گفتند: ابوبکر جماعت آهنگران را فراخواند، گفتند: باز کردن این آهن امکان ندارد مگر این که آن را با آتش داغ کنیم. چندی روزی در آن حال باقی ماند و مردم به او میخندیدند. گفته شد: علی علیه السلام از سفرش آمد. ابوبکر خالد را نزد علی علیه السلام آورد تا شفاعت کند آهن را باز کند. علی علیه السلام فرمود: او وقتی فراوانی سربازان و کثرت افرادش را دید خواست مرا تحقیر کند و وقتی چنین چیزی به ذهنش خطور کرد من او را تحقیر کردم و او بر جانش بیمناک شد. سپس گفت: و اما آهنی که بر گردن اوست، هم اکنون نمیتوانم آن را جدا کنم. همگی برخاستند و او را قسم دادند، سر آهن را گرفت و با دست راستش یک وجب یک وجب آن را میپیچاند و میانداخت و این گونه است کلام خدای تعالی: « وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ »(1) {و آهن را برای او نرم گردانیدیم[که] زره های فراخ بساز و حلقه ها را درست اندازه گیری کن}.

در روایت ابن عباس، سفیان بن عیینه، حسن بن صالح، وکیع بن جرّاح و عبیده بن یعقوب أسدی و غیر آنها آمده است که: خالد آنچه را که به او امر کردم انجام نمیدهد. و در حدیث ابوذر آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام با انگشت سبابه و انگشت وسط او را گرفت و به شدت فشار داد. خالد فریاد بلندی زد و لباسش را خراب کرد و با پایش به زمین ضربه میزد. و در روایت عمّار آمده است: دستانش را بالا برد و انداخت و پایش را خیس کرد و آن کف آلود بود و بول خود

1- . سباء / 11

را در مسجد رها کرد. در کتاب بلاذری روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام با انگشت سبابه و انگشت وسطش گلوی او را گرفت و بلند کرد و او در بزرگی همانند شتر بود. او را به زمین زد، تهی گاهش را خرد کرد و جای خود را خیس کرد.(1)

توضیح: قماص البکر با ضمه و کسره: یعنی دستانش را با هم بلند کند و بیاندازد و با پاهایش ضربه بزند.

4. مناقب بن شهرآشوب: از اصحاب علی علیه السلام روایت شده است که آن حضرت سپاهیان را در جنگ صفین در روستای صندودیا(2) فرود آورد، مالک اشتر گفت: مردم را در جایی بدون آب فرود میآوری، گفت: ای مالک خدا ما را در این مکان سیراب خواهد کرد. تو و یارانت زمین را بکنید. کندند و ناگهان به صخرهای سیاه و بزرگ رسیدند که در آن دایره آبی نقره فام یافتند، با این که صد نفر بودند نتوانستند صخره را از جای برکنند. امیرالمؤمنین علیه السلام دستانش را به سوی آسمان بلند کرد در حالی که میفرمود: «طاب طاب یا عالم یا طیبو ثابوثه شیما کویا جانوثا تودیثا برجوثا آمین آمین یا رب العالمین یا رب موسی و هارون»، سپس صخره را برداشت و آن را چهل فرسخ آن طرفتر از چشمه انداخت. و آبی شیرین تر از شهد، خنک تر از برف و زلال تر از یاقوت نمایان شد. نوشیدیم و سیراب شدیم. سپس صخره را بازگرداند و به ما دستور داد تا بر روی آن خاک بریزیم. وقتی اندکی رفتیم، گفت: چه کسی از شما محل چشمه را میشناسد؟ گفتیم: همه ما، بازگشتیم و محل آن بر ما مخفی شد، راهبی را دیدیم که از دیرش میآید، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام او را دید فرمود: شمعون؟ گفت: بله، این اسمی است که مادرم مرا به آن نامیده است. کسی از آن خبر نداشت جزا خدا و سپس تو. گفت: چه میخواهی ای شمعون؟ گفت: این چشمه و نام آن را. گفت: این چشمه زاحوما است، (و در نسخه ای راجوه)، و این چشمه از بهشت است، سیصدو سیزده وصی از آن

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 441 – 442
2- . در المراصد(2: 853) گفته است: صندوداء روستایی بود در غرب فرات بالاتر از انبار که خراب شد.

نوشیدهاند و من آخرین وصیای هستم که از آن نوشیدم. گفت: در تمام کتابهای انجیل این گونه یافتم، و این دیر به خاطر یافتن کسی بنا شد که این صخره را از جای برمیکند و آب از زیر آن جاری میکند، عالِم پیش از من آن را نیافت و خدا آن را روزی من قرار داد. راهب اسلام آورد. و در روایتی آمده است: آن چاه شعیب است. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام سفر کرد و راهب پیش روی او بود تا این که به صفین رسید. وقتی دو گروه با هم روبرو شدند راهب اولی کسی بود که شهید شد، امیرالمؤمنین علیه السلام پیاده شد در حالی که اشک از چشمانش جاری بود و میفرمود: انسان قرین کسی است که او را دوست دارد و راهب در روز قیامت همراه ماست.

از ابوسعید تَیمیّ روایت شده است: رفتیم و دچار عطش شدیم، عدهای گفتند: کاش برگردیم و آب بنوشیم، گفت: تعدادی بازگشتند و من در میان کسانی بودم که بازگشتند. جستجو کردیم اما چیزی نیافتیم. نزد راهب آمدیم و گفتیم: چشمهای که این جا بود کجاست؟ گفت: کدام چشمه؟ گفتیم: همان که از آن نوشیدیم، سیراب شدیم و اکنون در پی آن هستیم. وقتی این را گفتیم، راهب گفت: جز پیامبر یا جانشین پیامبر آب از آن بیرون نمیآورد.

و از آن جمله کندن در خیبر است. از جابر انصاری روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر بعد از این که برای علی علیه السلام دعا کرد، پرچم را به او سپرد. و به سرعت شروع به پیش روی کرد و یارانش به او میگفتند: شتاب کن، تا این که به قلعه رسید و درش را کند و بر زمین انداخت، سپس هفتاد نفر از ما جمع شدند و میخواستند در را برگردانند.

ابو عبدالله حافظ با سندش از ابورافع روایت کرده است که وقتی علی به قموص نزدیک شد، شروع کردند به پرتاب کردن تیر و سنگ به سوی او. هجوم برد تا این که نزدیک در شد، آن را کند و به چهل فرسخی پشت سرش انداخت. چهل مرد خواستند آن را حمل کنند ولی نتوانستند.

ابوالقاسم محفوظ بُستی در کتاب الدرجات آورده است که او بعد از کشتن مَرحب بر آنها حمله کرد، شکست خوردند و به قلعه رفتند. علی علیه السلام تا در

قلعه پیش رفت و کوبه در را که وزنش چهل من بود گرفت و در را تکان داد، همه قلعه چنان لرزید که گمان بردند زلزله شده است. سپس تکان دیگری داد و در را کند و آن را چهل ذرع در هوا پرتاب کرد.

ابوسعید خدری گفت: قلعه خیبر لرزید تا جایی که صفیّه گفت: در طبقه بالا نشسته بودم چنان که عروس مینشیند. با صورت به زمین افتادم و گمان کردم زلزله است. گفته شد: او علی علیه السلام است که قلعه را میلرزاند میخواهد در را بکند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: در را کند و آن را سپر قرار داد، سپس آن را بر پشتش حمل کرد و بر قلعه هجوم برد. مسلمانان نیز هجوم بردند در حالی که در بر پشت آن حضرت بود.

و در الإرشاد آمده است که جابر گفت: علی علیه السلام روز خیبر در را نگه داشت تا این که مسلمانان از آن بالا رفتند و قلعه را فتح کردند. آنها بعد از آن در را آزمودند و چهل مرد نتوانست آن را بردارد. این روایت را ابوالحسن ورّاق معروف به غلام مصری از ابن جریر طبری نقل کرده است. در روایت گروهی آمده است: پنجاه مرد. و در روایت أحمد بن حنبل: هفتاد مرد.

ابن جریر طبری صاحب کتاب المسترشد گفته است: او در را فقط با دست چپش حمل کرد – و آن چهار ذراع در پنج وجب بود و چهار انگشت زخامت داشت و همچون سنگی سخت بود –و جای انگشتانش برروی آن باقی ماند. آن را بدون اینکه دست گیرهای داشته باشد حمل کرد، سپس در را سپر قرا داد. با هماوردان جنگید و بر آنها هجوم آورد و بعد از آن در را چهل ذراع پشت سرش پرتاب کرد.

و در کتاب رامشافزای آمده است: طول دروازه هجده ذراع بود و عرض خندق بیست ذراع، یک طرف دروازه را در یک سوی خندق قرار داد و طرف دیگر در را با دستش گرفت تا این که سپاهیان از روی آن عبور کردند و تعداد آنها هشت هزار و هفتصد نفر بود و در میان آنها کسانی بودند که میرفتند و میآمدند؛ با این حال، برای او سبک بود.

ابو عبدالله جذلی روایت کرده است: عمر به او گفت: به راستی که دروازه قلعه بر تو سنگین آمد. فرمود: چیزی نبود جز مانند سپرم که در دست دارم. و در روایت

أبان آمده است: به خدا آنچه علی علیه السلام از سختی حمل دروازه قلعه متحمل شد بیشتر از سختی کندن آن نبود.

الإرشاد: وقتی از قلعهها بازگشتند علی علیه السلام دروازه را با دست راستش گرفت و چندین ذراع آن را روی زمین کشید. و دروازه قلعه توسط بیست مرد از آنها بسته میشد.

در روایتی طولانی از ابن عباس نقل شده است که چهل مرد میتوانستد آن را باز کنند.

تاریخ طبری: ابورافع گفت: سپرش از دستش چپش افتاد، یکی از درهای آن را کند و سپر قرار داد. وقتی از جنگ فارغ شد خلق بسیاری از حرکت دادن آن عاجز شدند.

روض الجنان: یکی از صحابه گفت: ای رسول الله از نیروی او در برداشتن، پرتاب کردن و سپر قرار دادن در تعجب نکردیم، بلکه از پل قرار دادن آن در حالی که یک طرف آن در دستش بود شگفت زده شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی فرمود که معنای آن این است: ای فلانی تو به دست او نگریستی اکنون به پاهای او بنگر، گفت: به پاهایش نگریستم و دیدم که در هوا معلق است. گفتم: این شگفت آورتر است، پاهایش در هواست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در هوا نیست بلکه بر بالهای جبرئیل است. یکی از انصار چنین سرود:

- مردی که دروازه را در خیبر در جنگ یهودیان با قدرت حمل کرد تأیید شده است.

- دروازه قلعه کوه قموص را برداشت در حالی که مسلمانان و اهل خیبر ناظر بودند.

- آن را پرتاب کرد و حال آنکه هفتاد نفر که تلاش میکردند آن را بازگردانند دچار مشقت شدند

- با سختی و مشقت فراوان آن را بازگرداندند در حالی که همدیگر را به تلاش بیشتر تشویق میکردند.

توضیح: رقع بر وزن منع به معنای «شتاب کرد» است. قموص: کوهی در خیبر که قلعه ابوحقیق یهودی بر آن بنا شده است. الزجّ: پرتاب کردن.

ص: 300

5. اعلام الوری: از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است که مردم به او گفتند: برای ما عجیب است که امیرالمؤمنین در سرما با دو لباس نازک بیرون میآید و در تابستان با لباسی زمخت و کلفت. آیا از پدرت چیزی شنیدهای که بگوید از امیرالمؤمنین در این باره چیزی شنیده است؟ گفت: نه، گفت: پدرم هم صحبت شبانه علی علیه السلام بود. از او سوال کردم، گفت: از او در این باره سوال کرد. گفت: ای امیرالمؤمنین برای مردم عجیب است و او را از سخن مردم باخبر کرد. فرمود: آیا در خیبر همراه ما نبودی؟ گفت: بودم. فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد و پرچم را به او داد. او و یارانش شکست خورده و بازگشتند. سپس پرچم را به عمر داد او نیز همراه مردم شکست خورده بازگشت. رسول الله صلی الله علیه آله گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، گریزان نیست و خدا به دست او گشایش ایجاد کند. به دنبال من فرستاد و من چشم درد داشتم. در چشمم آب دهان ریخت و گفت: خدایا او را از اذیت سرما و گرما محافظت کن. بعد از آن هرگز احساس سرما و گرما نکردم. و در روایتی دیگر آمده است: در چشمم دمید و بعد از آن هرگز چشم دردی نداشتم. پرچم را برای من تکان داد و آن را به من داد. به راه افتادم و برای من گشایش ایجاد کرد و دعا کرد که سرما و گرما ضرری به من نرساند.

از سوید بن غفله روایت شده است که گفت: در اوج زمستان علی علیه السلام را در دو لباس دیدیم، به او گفتیم: فریب سرزمین ما را نخور این جا سرد است و مانند سرزمین تو نیست. گفت: من به سرعت تحت تاثیر سرما قرار میگرفتم، وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به سوی خیبر فرستاد به او گفتم: من چشم درد دارم. در چشمم آب دهان ریخت و برایم دعا کرد و بعد از آن هرگز احساس سرما یا گرما نکردم و دچار چشم درد نشدم.(1)

1- . اعلام الوری: 187 – 188

باب صد و چهاردهم : معجزات امیرالؤمنین در خبر از غیب گفتن و علم به زبانها و همچنین بلاغت و فصاحت ایشان صلوات الله علیه

روایات:

1. الخرائج: جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام با یارانش را به بیرون از کوفه رفت و فرمود: به من بگویید که اگر به شما خبر دهم بعد از مدتی در این جا رودی کنده میشود و در آن آب جریان مییابد، سخن مرا باور میکنید؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: بله به خدا که چنین خواهد شد. گویی که من هم اکنون در این مکان به رود مینگرم که در آن آب و کشتیها در حرکت است و از آن بهره برده میشود. وآن چنان شد که او فرمود.(1)

2. امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که برای کشتن خوارج میرفت فرمود: اگر نمیترسیدم از این که سخنی بگویید و عمل را رها کنید شما را به آنچه خدا در مورد کسانی که با این قوم بجنگند و آگاه به گمراهی آنان باشند، بر زبان پیامبرش – علیه وآله السلام – مقرر کرده با خبر میکردم. و این که در میان آنها مردی است که به او صاحب سینه گفته میشود. سینهای مانند سینه زنان دارد و آنها بدترین خلق و مخلوقات هستند و نزدیک ترین بندگان به خدا با آنها میجنگند. و ناقصالخلقه در آن زمان در میان مردم شناخته شده نبود. وقتی کشته شدند علی علیه السلام در میان کشته شدگان به دنبال او میگشت و میگفت: به خدا که دروغ نگفتم، به من دروغ گفته نشده، تا این که در میان قوم پیدا شد و پیراهنش را پاره کرد و در کتف او غدّه

1- . الخرائج و الجرائح: 122

ای مانند سینه زنان بود. بر روی آن موهایی بود که وقتی کشیده میشد کتفش نیز همراه آن کشیده میشد و وقتی رها میشد کتفش به جایش بازمیگشت. وقتی او را یافت بانگ الله اکبر سر داد و گفت: این برای کسی که خواهان بصیرت باشد عبرتی است.(1)

3. الإرشاد: اهل تاریخ و سیره نویسان در حدیثشان از جندب بن عبدالله ازدی روایت کردهاند که گفت: همراه علی علیه السلام جنگ جمل و صفین را دیدم و در جنگ با کسانی که با آنها جنگیدم تردید نکردم، تا این که در نهروان فرود آمدم و در جنگ این قوم دچار تردید شدم و گفتم: قاریان و برگزیدگانمان را میکشیم. این امری بزرگ است. صبحگاهان به راه افتادم و همراهم ظرف آبی بود، تا اینکه از صفها خارج شدم، نیزهام را بر زمین زدم و سپرم را روی آن قرار دادم و سایبانی ساختم. نشسته بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و فرمود: ای برادر ازدی آیا آبی به همراه داری؟ گفتم: بله، ظرف را به او دادم. رفت تا این که دیگر ندیدمش، سپس بازگشت و طهارت کرده بود. در سایه سپر نشست. سواری آمد و به دنبال او میگشت. گفتم: ای امیرالمؤمنین این سوار در پی شماست. فرمود: به او اشاره کن. به او اشاره کردم آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین قوم عبور کردند و نهر را بستهاند. فرمود: هرگز، عبور نکردهاند، گفت: به خدا عبور کردهاند. فرمود: هرگز، چنین نکردهاند. گفت: در این حال بود که مرد دیگری آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین قوم عبور کردهاند. فرمود: هرگز، عبور نکردهاند. گفت: به خدا نزد شما نیامدم مگر این که پرچمها و بار و بنه آنها در آن سمت دیدم. فرمود: به خدا چنین نکردهاند، و آن قتلگاه و محل ریخته شدن خونشان است. سپس برخاست و من همراه او برخاستم و با خود گفتم: شکر خدایی را که مرا به این مرد آگاه گردانید و کار او را به من شناساند. یکی از این دو حالت است: یا او مردی دروغگو و گناه کار است و یا این که دلیلی از پروردگارش و عهدی از پیامبرش دارد. خدایا من با تو عهدی میبندم که در روز قیامت در مورد آن از من سوال کنی، اگر من قوم را دیدم که عبور کردهاند اولین کسی

1- . الإرشاد: 150

باشم که با او میجنگم و اولین کسی باشم که نیزه را در چشمش فرو میکنم و اگر قوم عبور نکرده بودند به کشتار و جنگ بپردازم. به سوی صفوف رفتیم و پرچمها و بارو بنه را سرجای خود دیدیم. گفت: از پشت گردنم گرفت و به جلو هل داد و فرمود: ای برادر أزدی آیا موضوع برایت روشن شد؟ گفتم: بله ای امیر المؤمنین. فرمود: این تو و این هم دشمنت. مردی از آنها را کشتم سپس دیگری را کشتم، بعد از آن با فرد دیگری درگیر شدم همدیگر را میزدیم که باهم به زمین افتادیم، یارانم مرا بردند و وقتی به هوش آمدم از جنگ با قوم فارغ شده بود(1).

4. الإرشاد: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم من شما را به سوی حق دعوت کردم و شما از من روی برگرداندید. شما را با تازیانه زدم و مرا ناتوان کردید. ولی بعد از من کسانی بر شما ولایت مییابند که این را از شما نمیپذیرند تا شما را با تازیانه و آهن شکنجه کنند. هر کس در دنیا مردم را عذاب کند خدا در قیامت او را عذاب میکند و نشانه آن این است که صاحب یمن به سراغ شما میآید و بر پشت شما قرار میگیرد و مردی به نام یوسف بن عمر میآید و حاکمان و حاکمانِ حاکمان را میگیرد. همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.(2)

5. الإرشاد: عبدالعزیز بن صُهیب از ابی عالیه روایت کرده است که گفت: مُزرع بن عبدالله گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: سپاهی خواهد آمد که وقتی به صحرا رسید در زمین فرو خواهند رفت. به او گفتم: تو از غیب با من سخن میگویی. گفت: آنچه به تو میگویم را حفظ کن. چیزی که امیرالمؤمنین به من خبر داده اتفاق خواهد افتاد. و مردی دستگیر، کشته و در میان دو کنگره از کنگرههای این مسجد به صلیب کشیده خواهد شد. گفتم: تو از غیب با من سخن میگویی؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام که مورد اعتماد و امین است به من چنین گفته است. ابو عالیه گفت: جمعهای بر ما نگذشت مگر این که مزرع دستگیر، کشته و میان کنگرهها به صلیب کشیده شد. گفت: خبر سومی هم به من داد که فراموش کردم(3).

1- . الإرشاد: 150 – 151
2- . الإرشاد: 152
3- .الإرشاد: 154

6. الإرشاد: از جُویریه بن مُسهر عبدی روایت شده است که گفت: وقتی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام راهی صفین شدیم و به بلندیهای کربلا رسیدیم، علی علیه السلام در گوشهای از سپاه ایستاد، سپس به چپ و راست نگریست و اشک ریخت و گفت: به خدا این جا توقفگاه و محل مرگ آنها است. گفته شد: ای امیرالمؤمنین این جا کجاست؟ گفت: این جا کربلا است مردمانی در آن کشته میشوند که بدون حساب به بهشت میروند. سپس حرکت کرد و مردم تفسیر سخنان او را نفهمیدند تا این که حادثه حسین بن علی علیه السلام و یارانش در کربلا رخ داد.(1)

7. الخصال: از أصبغ بن نباته روایت شده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به ما دستور داد تا از کوفه به مدائن برویم. روز یک شنبه حرکت کردیم و عَمروبن حُریث همراه هفت نفر تخلف کردند و به مکانی در حیره به نام خورنَق رفتند. گفتند: تفریح میکنیم. وقتی چهارشنبه شد می رویم و به علی علیه السلام پیش از آن که گرد آیند ملحق می شویم در این هنگام که صبحانه میخوردند، سوسماری را دیدند و آن را شکار کردند. عمرو بن حریث آن را گرفت و کف دستش را بلند کرد و گفت: با او بیعت کنید، این امیرالمؤمنین است. هفت نفر با آن بیعت کردند و عمرو هشتمی آنها بود. شب چهارشنبه حرکت کردند و روز جمعه به مدائن رسیدند در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه میگفت. آنها از هم جدا نشدند، باهم بودند تا این که به در مسجد رسیدند. وقتی وارد شدند امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها نگریست و فرمود: ای مردم رسول الله صلی الله علیه و آله هزار حدیث را به عنوان راز به من سپرد. هر حدیث هزار در دارد، هر در هزار کلید دارد، و من شنیدم که خدای جلّ جلاله میفرماید: « یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»(2)

{ [یادکن] روزیرا که هرگروهی را با پیشوایشان فرامی خوانیم }. و من برای شما به خدا قسم میخورم که روز قیامت هشت نفر با امامشان که سوسمار است فراخوانده میشوند. اگر

1- . الإرشاد: 156 – 157
2- . بنی اسرائیل / 71

بخواهم نام آنها را بگویم میتوانم. گفت: دیدم که عمرو بن حریث همانند برگ نخل از شرم و حیاء افتاد.(1)

بصائر الدرجات: حسین بن محمد از معلّی مانند آن را روایت کرده است.(2)

الخرائج: از ابن نباته مانند آن روایت شده است.(3)

8. مناقب بن شهرآشوب: إسحاق بن حسّان با سندش از أصبغ مانند آن را روایت کرده است و در آن آمده است: هشتمی با او بیعت کرد، سپس او را رها کردند و رفتند. و گفتند: علی بن ابی طالب علیه السلام ادعا میکند غیب میداند، او را خلع کردیم و به جای او با سوسمار بیعت کردیم، و به مدائن آمدند.(4)

9. عیون أخبار الرضا علیه السلام: با اسناد سه گانه از امام رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت شده است که فرمود: گویی که من قصرهایی را میبینم که اطراف قبر حسین علیه السلام بنا شده است، و گویی من کجاوهها را میبینم که از کوفه به سوی قبر حسین میروند. شبها و روزهایی نمیگذرد تا این که از همه جا به سوی او روانه میشوند. و این در زمان پایان حکومت بنی مروان اتفاق میافتد.(5)

10. بصائر الدرجات: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر مرد مورد اعتمادی مییافتم اموال را همراه او به مدائن برای شیعیان میفرستادم. مردی از صحابه با خود گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام میآیم و میگویم: من آن را میبرم، و او به من اعتماد میکند. وقتی اموال را از او گرفتم راه کرخه را در پیش میگیرم. گفت: ایامیرالمؤمنین من این اموال را به مدائن میبرم، گفت: سرش را به طرف من بلند کرد و سپس گفت: از من دور شو تا راه کرخه در پیش گیری.(6)

1- . الخصال 2 : 174 – 175
2- . بصائر الدرجات: 87
3- . الخرائج و الجرائح: 120 – 121
4- . مناقب آل ابی طالب 1 : 420 – 421

5- . عيون الأخبار: 212
6- . بصائر الدرجات: 65

مناقب بن شهرآشوب: ابراهیم بن عمر با استناد به او مانند آن را روایت کرده است.(1)

11. بصائر الدرجات: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی با جویریه بن عُمَر عبدی بر سر اسب مادهای اختلاف پیدا کرد و هر دو ادعا کردند که اسب مال او است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا یکی از شما مدرکی دارد؟ گفتند: نه، به جویریه فرمود: اسب را به او بده، به او گفت: ای امیرالمؤمنین بدون مدرک؟ به او گفت: به خدا که من به تو از خودتت داناترم، آیا عمل خود را در جاهلیت فراموش کردهای؟ او را از آن مطلع کرد.(2)

12. کتاب الخصائص، بصائر الدرجات: از سوید بن غفَلَه روایت شده است که گفت: من نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که مردی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین من از وادی القری نزد تو آمدهام در حالی خالد بن عرفطه مرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: او نمرده است. دوباره تکرار کرد. علی علیه السلام به او فرمود: نمرده است، قسم به کسی که جانم در دست اوست نمرده است. برای سومین بار تکرار کرد، گفت: سبحان الله به تو میگویم که او مرده است و تو میگویی که نمرده است. علی علیه السلام به او فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست نمرده است. نمیمیرد تا این که سپاهِ گمراهی را رهبری کند در حالی که پرچم آن را حبیب بن جمّاز حمل میکند. گفت: حبیب این را شنید و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به او گفت: تو را قسمت میدهم در حالی که من شیعه تو هستم تو مرا به کاری نسبت دادهای که به خدا از خود سراغ ندارم. علی علیه السلام به او فرمود: اگر حبیب بن جمّاز هستی آن را حمل خواهی کرد. حبیب بن جمّاز روی برگرداند و گفت: اگر حبیب بن جمّاز هستی آن را حمل خواهی کرد. ابوحمزه گفت: به خدا نمرد

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 418
2- . بصائر الدرجات: 67

تا اینکه عمربن سعد به سوی حسین بن علی علیه السلام فرستاده شد و خالد بن عرفطه را طلایهدار و حبیب را پرچمدارش قرار داد.(1)

میگویم: ابن ابی الحدید آن را در شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات بن هلال ثقفی روایت کرده است.(2)

13. بصائر الدرجات: از محمد بن عبدالله بن جابر کَرخی – که مردی نیک و کاتب إسحاق بن عمّار بود سپس از این کار توبه کرد – از ابراهیم کرخی روایت شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، فرمود: ای ابراهیم در کجای کَرخ ساکنی؟ گفتم: در محلی که به آن شادروان میگویند. گفت: به من فرمود: آیا قَطُفتا(3)

را میشناسی؟ گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به سوی اهل نهروان رفت در قطفتا فرود آمد و اهل بادورَیا(4)

گرد او جمع شدند. از سنگین بودن مالیاتشان به او شکایت کردند و به زبان نبَطی با او سخن گفتند، و این که همسایگانی دارند که زمینهایشان وسیعتر و مالیاتشان کمتر است، به زبان نبطی به آنهاپاسخ داد: «رعرو رضا من عودیا» گفت: معنایش این است که چه بسا رجزی کوچک بهتر از رجزی بزرگ باشد.(5)

توضیح: ممکن است منظور از رجز نوعی شعر معروف باشد که علی علیه السلام آن را به عنوان مثال ذکر کرده است. و ممکن است در اصل الجرز با دو ضمه بوده است و آن به معنای زمین بدون گیاه است، یا الجزر با حرکت یعنی گوسفند چاق که آن هم به عنوان مثال ذکر شده است.

1- .الاختصاص: 280، بصائر الدرجات: 85، روایت در اعلام الوری: 177 و الإرشاد : 155 – 156 وجود دارد.
2- .شرح نهج البلاغه 1 : 253
3- . محلهای بزرگ دارای بازار در قسمت غربی بغداد، مجاور مقبره الدیر که قبر معروف کرخی آن جا است و با دجله کمتر از یک میل فاصله دارد و مشرف بر رود عیسی است و عمارت از آن به دجله متصل است.
4- .از نواحی غربی بغداد و امروزه از ناحیه رود عیسی محسوب میشود.

5- . بصائر الدرجات: 96

14. کتاب الاختصاص، بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود، زنی آمد و علیه شوهرش یاری خواست. علی علیه السلام در قضاوت حق را به شوهرش داد و زن خشمگین شد، گفت: به خدا که قضاوتت به حق و با مساوات نبود. در میان مردم با عدالت رفتار نمیکنی و قضاوتت مورد پسند خداوند نیست. مدتی به او نگریست، سپس فرمود: دروغ گفتی ای بیادب بیحیا و ای کسی که از جایی که زنان باردار میشوند باردار نمیشوی. گفت: زن برگشت و فرار کرد در حالی که شیون میکرد و میگفت: وای بر من وای بر من، ای پسر ابی طالب! پردهای را که پوشیده بود دریدی. گفت: عمرو بن حریث او را دید و گفت: ای کنیز خدا، سخنی به علی علیه السلام گفتی که مرا مسرور کرد سپس او نیش و کنایهای به تو زد و تو بازگشته، گریختی و شیون میکنی. گفت: به خدا قسم علی علیه السلام از حق به من خبر داد و از آنچه که آن را از زمانی که با شوهرم ازدواج کردهام از او و همچنین از پدر و مادرم پنهان داشتهام. عمرو نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و او را از آنچه زن گفته بود باخبر کرد، و در میان سخنانش میگفت: ما از تو پیشگویی سراغ نداریم. به او فرمود: ای عمرو وای بر تو! این پیشگویی نیست بلکه خدا روحها را دو هزار سال قبل از جسمها خلق کرد، و زمانی که روحها را در جسمها فرود آورد میان پیشانی آنها نوشت: مؤمن یا کافر، آنچه که به آن مبتلا خواهند شد، و آنچه که از اعمال خیر و شر هر چند به اندازه گوش موشی انجام خواهند داد. از این رو قرآن را بر پیامبرش نازل کرد و فرمود: « إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ »(1)

{به یقین دراین [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست }. و رسول الله صلی الله علیه و آله هوشیار بود و سپس بعد از او من و ائمه که از فرزندان من هستند هوشیارانند. وقتی نیک نگریستم از سیمای آن زن به دورنش پی بردم.(2)

بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام مانند آن روایت شده است.(3)

1- . حجر / 75
2- . الاختصاص: 302، بصائر الدرجات: 102 – 103

3- . بصائر الدرجات: 103

15. کتاب الاختصاص، بصائر الدرجات: از حارث اعور روایت شده است که گفت: روزی همراه امیرالمؤمنین در جلسه قضاوت بودم که زنی آمد و علیه شوهرش یاری خواست. زن دلیل و حجتش را گفت و مرد هم چنین کرد. علی علیه السلام زن را محکوم کرد. او به شدت خشمگین شد، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین به خدا قسم ظالمانه مرا محکوم کردی و خدای تعالی این را به تو دستور نداده است. به او فرمود: ای سَلْفَع(کسی که از پشت حائض میشوی) ای مَهیَع ای قَردَع! بلکه بر علیه تو به حقی که میدانم قضاوت کردم. وقتی این سخن را از امام شنید بازگشت و فرار کرد و پاسخی نداد. عمرو بن حریث او را دنبال کرد و گفت: ای کنیز خدا، به خدا قسم که امروز از تو چیز عجیبی شنیدم و شنیدم که امیرالمؤمنین سخنی به تو گفت، از نزد او برخاستی و فرار کردی و پاسخی به او ندادی، خدا تو را حفظ کند به من بگو چه گفت که نتوانستی به او پاسخ دهی؟ گفت: ای بنده خدا چیزی به من گفت که جز خدای تبارک و تعالی و من کسی از آن مطلع نبود. و فقط به خاطر ترس از این که چیزی بزرگتر از آن چه مرا بدان رسوا کرد بگوید از نزد او برخاستم. صبر بر یکی بهتر از این است بر یکی پس از دیگری صبر کنم. عمرو به او گفت: خدا تو را حفظ کند به من بگو او به تو چه گفت؟ گفت: ای بنده خدا چیزی به من گفت که اکراه دارم و زشت است که مردان از عیوب زنان باخبر شوند. عمرو به او گفت: به خدا قسم نه تو مرا میشناسی و نه من تو را میشناسم. چه بسا بعد از امروز هرگز همدیگر را نبینیم. عمرو گفت: وقتی دید که به او اصرار میکنم، گفت: علی علیه السلام به من فرمود: ای کسی که از پشت حائض میشوی. به خدا قسم دروغ نگفت، من از جایی که زنان حائض میشوند حائض نمیشوم و این که فرمود: «ای مهیع»، به خدا قسم من دوستدار زنان هستم و نه دوستدار مردان و این که فرمود: «ای قردع»، من ویران کننده خانه شوهرم هستم و در آن باقی نمیمانم. عمرو به او گفت: وای بر تو از کجا این را میدانست؟ آیا گمان نمیکنی که او ساحر یا پیشگو و یا اربابی بزرگ است که تو را از آن چه در توست خبر داده است؟ و این علم بزرگی است. به او گفت: سخنی بد در مورد او بر زبان آوردی ای بنده خدا، او نه ساحر است نه پیشگو و نه ارباب بلکه از اهل بیت نبوت، وصی رسول الله و وارث او است. او مردم را از آن چه رسول

الله صلی الله علیه و آله به او آموخته باخبر میکند. اما خود او بعد از پیامبرمان حجت خدا بر این خلق است.

گفت: عمرو به سوی مجلسش رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای عمرو! چگونه حلال دانستی که مرا به آن چه به من نسبت دادی متهم کنی؟ فرمود: به خدا قسم سخن زن در مورد من از سخن تو نیکوتر بود. به خدا قسم و من و تو در پیشگاه خدا خواهیم ایستاد، بنگر که چگونه از دست خدا رها خواهی شد. گفت: ای امیرالمؤمنین! من به سوی خدا و تو از آن چه کردهام توبه میکنم. مرا ببخش خدا تو را ببخشد. گفت: نه به خدا قسم هرگز این گناه تو را نمیبخشم تا این که من و تو در پیشگاه کسی که هیچ ظلمی به تو نمیکند بایستیم.(1)

توضیح: مانند آن را در باب «آنان که هوشیارانند» و باب «علم حضرت علیه السلام» آوردیم. و سلفع، السلسع، المهیع و القردع را به این معانی که در این روایات آمده نیافتم. حتی برخی از آنها معنایی ندارد و شاید از اصطلاحات ساخت خود آنها باشد و همچنین احتمال تصحیف راویان نیز وجود دارد. در روایت راوندی در الخرائج «السلقلق» به جای «السلفع» و در القاموس: السلقان، یعنی کسی که از پشتش حائض میشود آمده است.(2)

16. الاختصاص، بصائر الدرجات: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زنی زشت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و او در منبر بود و علی علیه السلام پدر و برادر آن زن را کشته بود. زن گفت: این قاتل عزیزان من است. علی علیه السلام به او نگریست و فرمود: ای کسی که از پشت حائض میشوی، ای بی حیاء، ای ادب، ای دو جنسه، ای کسی که آن طور که زنان حائض میشوند حائض نمیشوی و ای کسی که از آلت تناسلیاش چیزی آشکارا آویزان است. گفت: رفت و عمرو بن حریث لعنه الله او را دنبال کرد – از طرفداران عثمان بود – به او گفت: ای زن ما همواره از پسر ابو طالب چیزهای عجیب میشنویم و درست و غلط آن را نمیدانیم. این خانه من است. داخل شو. من کنیزان ام ولدی دارم، بنگرند ببینند

1- .الاختصاص: 305- 306، بصائر الدرجات: 104 – 105

2- .القاموس 3 : 246

درست است یا غلط و چیزی به تو میبخشم. گفت: وارد شد، به مادران فرزندانش دستور داد و نگاه کردند و دیدند چیزی از شرمگاهش آویزان است. گفت: وای بر من علی بن ابی طالب علیه السلام چیزی از من میدانست که جز مادر و مامایم کسی از آن خبر نداشت. گفت: عمرو بن حریث لعنه الله چیزی به او بخشید.(1)

الخرائج: از امام صادق علیه السلام مانند آن روایت شده است.(2)

میگویم: ابن ابی الحدید آن را از کتاب الغارات از محمد بن جبله خیاط از عکرمه از یزید أحمسی روایت کرده است و در آن «ای سلقلق و ای جلعه» آمده است. ابن ابی الحدید گفت: السلقلق یعنی بی شرم و اصل آن السلق است و آن یعنی گرگ. الجلعه یعنی دریده زبان. و الرکب یعنی محل موی زهار.(3)

17. الاختصاص، بصائر الدرجات: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود و اصحابش گرد او بودند، مردی از شیعیانش آمد و گفت: خدا میداند که من در نهان به محبت تو اقرار میکنم همان طور که در عیان به محبت تو اقرار میکنم. و تو را در نهان دوست دارم همان طور که در عیان دوست دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: راست گفتی، اما برای فقر پردهای قرار بده که حرکت فقر به سمت شیعیان ما از حرکت سیل به پایین دره سریعتر است. گفت: مرد بازگشت و از خوشحالی میگریست به خاطر سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «راست گفتی». مردی از خوارج با دوست خود که به امیرالمؤمنین نزدیک بود سخن میگفت. یکی از آنها به دوستش گفت: به خدا قسم هرگز چنین روزی ندیده بودم. مردی نزد او آمد، به او گفت: راست گفتی، دیگری گفت: من از این تعجب نکردم، وقتی به او گفت: تو را دوست میدارم، چارهای نداشت جز این که بگوید: راست گفتی. میدانی که من او را دوست دارم؟ گفت: نه. گفت: من برمیخیزم و چیزی را که مرد به او گفت به او میگویم و پاسخی را به من میدهد که به آن مرد داد.گفت: مرد برخاست و مانند سخن

1- . الاختصاص: 305 – 306، بصائر الدرجات: 104 – 105

2- . الخرائج و الجرائح: 121
3- . شرح نهج البلاغه 1 : 254

اولی به او گفت: مدتی به او نگریست سپس فرمود: دروغ گفتی به خدا قسم تو مرا دوست نداری و من نیز تو را دوست ندارم. فرد خارجی گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین به من این چنین میگویی و خدا میداند که خلاف این است، دستت را دراز کن با تو بیعت کنم. فرمود: بر چه چیز؟ گفت: بر آن چه که ابوبکر و عمر به آن عمل کردند. گفت: دستش را دراز کرد و به او فرمود: بیعت کن خدا هر دو را لعنت کند. به خدا قسم که گویی تو را میبینم که در گمراهی کشته شدی و جنبندگان عراق صورتت را لگد کوب کردند. قدرتت تو را فریب ندهد. گفت: طولی نکشید که اهل نهروان بر او شوریدند و مرد نیز همراه آنها بود و کشته شد.(1)

18. الخرائج: از امام محمد باقر از پدرش علیهما السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام از کربلا گذر کرد، یارانش او را دیدند در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود و می فرمود: این جا توقفگاه آنان و محل اقامتشان است، این جا محل ریخته شدن خونشان است. خوشا به حال خاکی که خون عزیزان بر آن ریخته میشود.

امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام مردم را حرکت داد تا این که به یک یا دو ذراعی کربلا رسید، از مردم پیش افتاد و در محلی که به آن مقدفان گفته میشد قرار گرفت. فرمود: در آن دویست پیامبر و دویست آزاد مرد کشته شده است که همگی شهید هستند. و آن جا توقفگاه و قتلگاه شهدای عاشق است که هیچ کس از پیشینیان از آنان سبقت نمیگیرد و کسی از آیندگان به آنان نمیرسد.(2)

19. الخرائج: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام پسرانش را جمع کرد – آنها دوازده نفر بودند – و به آنها فرمود: خداوند دوست دارد که سنّت یعقوب برای من قرار دهد، آن زمان که پسرانش را جمع کرد – و آنها دوازده نفر بودند – و به آنها گفت: من به یوسف توصیه میکنم به او گوش کنید و او را اطاعت کنید. و من به حسن و حسین توصیه میکنم. به آن دو گوش کنید و آن دو را اطاعت کنید. عبدالله، پسرش به او گفت: از محمد بن

1- . الاختصاص: 312، بصائر الدرجات: 114
2- . این روایت و آن چه بعد از آن تا روایت

علی اطاعت نکنیم؟ - منظورش محمد بن حنفیه بود – علی علیه السلام به او فرمود: آیا در حالی که زنده هستم به من جسارت میکنی؟ گویی که تو را میبینم سر بریده در خیمهات پیدا شده و معلوم نیست چه کسی تو را کشته است. وقتی زمان مختار بود نزد او آمد، گفت: آن جا نبودی. خشمگین شد و نزد مصعب بن زبیر که در بصره بود رفت و گفت: جنگ اهل کوفه را به من بسپار. و طلایهدار مصعب بود. در حروراء روبرو شدند و وقتی شب میان آنها مانع شد، صبحگاهان او را سر بریده در خیمهاش یافتند و معلوم نبود چه کسی او را کشته است.

20. الخرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: جبیر خابور صاحب بیت المال معاویه بود. در کوفه مادری پیر و کهنسال داشت، به معاویه گفت: من در کوفه مادری پیر دارم و مشتاق دیدار او شدهام، به من اجازه بده نزد او بروم و حقی را که بر من دارد ادا کنم. معاویه گفت: در کوفه چه کار میکنی در آن جا مرد ساحر و پیشگو به نام علی بن ابی طالب وجود دارد و مطمئن نیستم که تو را فریب ندهد. جبیر گفت: مرا با علی چه کار، من فقط نزد مادرم میروم، او را میبینم و حقی را که بر من واجب است ادا میکنم. معاویه گفت: در کوفه چه کار میکنی؟ به او اجازه داد و جبیر خابور آمد. علی علیه السلام به او فرمود: تو گنجی از گنجهای خدا هستی و معاویه نزد تو ادعا کرده است که من پیشگو و ساحر هستم. گفت:بله به خدا قسم معاویه چنین گفت. سپس فرمود: و تو مالی داری که مقداری از آن را در عین التمر دفن کردهای. گفت: درست گفتی ای امیرالمؤمنین! این چنین است. علی علیه السلام فرمود: ای حسن او را در آغوش بگیر و فرودآور و با او نیکو رفتار کن. وقتی فردا شد او را فراخواند سپس به اصحابش گفت: این در کوه اهواز در میان چهار هزار مردِ تا دندان مسلح خواهد بود. همراه او خواهند بود تا این که قائم ما اهل بیت برخیزد و همراه او میجنگد.

توضیح: رجل مدجِّج و مدجَّج یعنی تا دندان مسلح. و علی علیه السلام او را از آن چه در رجعت انجام خواهد داد با خبر کرد.

21. الخرائج: از ابی ظبیه روایت شده است که گفت: علی علیه السلام آشنایان را گرد آورد و در حالی که بر آنان اشراف داشت فرمود: چنین کنید، گفتند: نمیکنیم.

علیه علیه السلام گفت: به خدا قسم یهودیان و مجوسیان را بر علیه شما به کار گرفته خواهند شد، سپس بهرهای نخواهید برد. و این چنین شد.

22.الخرائج:از ابی بصیر از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که فرمود: گروهی خواستند در ساحل عدن مسجدی بسازند. هر وقت آن را میساختند فرو میریخت. نزد ابوبکر آمدند، گفت: دوباره بسازید کارکنید و انجام دادند و محکم ساختند، فرو ریخت، دوباره ساختند. مردم را خطاب قرار داد و قسم داد که هر کدام از شما به آن دانا است بگوید. علی علیه السلام فرمود: سمت راست و چپ قبله را بکنید دو قبر بر شما ظاهر میشود که بر روی آنها جامی است که روی آن نوشته شده: «من رضوی و خواهرم حیّا دو دختر تبّع هستیم. چیزی را با خدا شریک قرار نمیدهیم»، آن دو را غسل داده و کفن کنید و بر آنها نماز بخوانید و دفن کنید. آن گاه مسجد خود را بسازید، بنایش بر پا خواهد شد. انجام دادند و همان طور بود و بنا ساخته شد.

کتاب النجوم: از کتاب الدلائل با سندش از ابوبصیر مانند آن روایت شده است.(1)

23. الخرائج: روایت شده است که علی علیه السلام روزی فرمود: اگر مرد مورد اعتمادی مییافتم اموالی را همراه او به مدائن برای شیعیانم میفرستادم. مردی با خود گفت: نزد او میروم و میگویم: من اموال را میبرم و او به من اعتماد میکند. و وقتی که اموال را از او گرفتم راه شام را به سوی معاویه در پیش میگیرم. نزد علی علیه السلام آمد و گفت: من اموال را میبرم. امام سرش را بالا گرفت و فرمود: از من دور شو، راه شام را به سوی معاویه در پیش میگیری؟

24. الخرائج: داود عطار گفت: مردی گفت: مردی از نزدیکان امیرالمؤمنین علیه السلام به سراغ من آمد و به من گفت: راه بیفت تا بر امیرالمؤمنین علیه السلام عرض سلام کنیم. گفت: و من این را دوست نداشتم. پیوسته همراه من بود تا این که با او آمدم و بر علی علیه السلام سلام عرض کردیم. امیرالمؤمنین علیه السلام تازیانه

1- . فرج المهموم فی تأریخ علماء النجوم: 223

را بلند کرد و با آن بر ساق من زد و من از جا پریدم. فرمود: فکر میکنی باهوشی؟ تو میسره هستی، سپس رفت، به من گفته شد: امیرالمؤمنین با تو کاری کرد که با کسی چنین نکرد. گفت: من مملوک آل فلان بودم و نامم میسره بود، از آنها جدا شدم و خود را منسوب به کسی کردم که از او نیستم و امیرالمؤمنین مرا به نامم خواند.

25. الخرائج: معاویه بن جریر حضرمی روایت کرد و گفت: علی علیه السلام از سپاهیان سان دید. ابن ملجم نزد او آمد. از اسم و نسبش پرسید. به کسی غیر پدرش منتهی شد، فرمود: دروغ گفتی، تا این که به پدرش منتهی شد، فرمود: درست گفتی.

26. الخرائج: از مردی از مراد روایت شده است که گفت: در جنگ بصره بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بودم که ابن عباس بعد از جنگ آمد و گفت: حاجتی دارم، علی علیه السلام فرمود: حاجتی که به خاطر آن آمدهای را خوب میدانم، برای ابن حکم امان میخواهی؟ گفت: بله میخواهم که امانش دهید. گفت: به او امان دادم اما برو او را نزد من بیاور. او را نزد من نمیآوری مگر این که پشت سرت باشد که این برای او سزاوارتر است. ابن عباس او را آورد در حالی که پشت سرش حرکت میکرد گویی که بوزینهای است. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آیا بیعت میکنی؟ گفت: بله، در حالی که در دل نمیخواست. گفت: خدا به آن چه در دلها است داناتر است. وقتی دستش را دراز کرد تا بیعت کند، به تندی دستش را از دست مروان کشید و گفت: ما را نیازی به آن نیست این دست یهودی است. اگر بیست بار هم با دستش با من بیعت کند با مقعدش آن را میشکند. سپس گفت: کافی است ای پسر حکم، تو ترسیدی که سرت در این جنگ بیافتد. به خدا هرگز چنین نشود تا این که فلان و فلان از پشت تو خارج شوند و به این أمّت ظلم کنند و جام بردباری و صبر را به آنها بنوشانند.

توضیح: جزری گفت: النتر: گرفتنی که در آن قدرت و خشونت باشد.(1) و گفت: «هیه» یعنی «ایه» که همزه تبدیل به هاء شده است و «ایه» اسم فعل امر است، اگر فردی در سخنی که میان شما دو نفر شناس باشد، پرگویی کرد به او «ایه» میگویی بدون تنوین. و اگر پرگویی در سخنی ناآشنا میان شما بود، با تنوین میگویی.(2) گفت: المعمعه: شدت جنگ و جدیّت در کارزار.(3)

27.الخرائج: از مینا روایت شده است که گفت: علی علیه السلام سروصدایی ازسپاه شنید و گفت: چه شده است؟ گفتند: معاویه مرده است، گفت: هرگز، قسم به کسی که جانم در دست اوست هلاک نخواهد شد تا این که این أمّت گرد او جمع شوند. گفتند: پس برای چه با او میجنگی؟ گفت: برای آن چه میان من و خدای تعالی است عذری میجویم.

مناقب بن شهرآشوب: عبدالرزاق از پدرش از مینا مانند آن را روایت کرده است.(4)

28.الخرائج: از معجزات علی صلوات الله علیه این است که وقتی اشعث بن قیس اجازه خواست علی علیه السلام را ببیند، قنبر او را پس زد و دماغش را خون آلود کرد. علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود: مرا با تو چه کار است ای اشعث؟ به خدا قسم که اگر به غلام ثقیف نزدیک شوی موهای تهیگاهت به لرزه میافتد. گفت: غلام ثقیف کیست؟ گفت: غلامی که بر آنها ولایت مییابد و کسی از عربها نمیماند مگر این که او را دچار خواری میکند. گفت: چقدر ولایت مییابد؟ گفت: بیست سال اگر به آن برسد. راوی گفت: حجّاج سال هفتاد و پنج ولایت یافت و سال نود مُرد.

توضیح: جزری گفت: «إنّ من اقتراب الساعه أن یتمرّس الرجل بدینه کما یتمرّس البعیر بالشجره» یعنی دینش را بازیچه قرار دهد همان طور که شتر با درخت سرگرم می شود و با آن خود را میخارد. التمرّس: شدت پیچش.(5)

1- . النهایه 4 : 124
2- . النهایه 4 : 262
3- . النهایه 4 : 100

4- . مناقب آل ابی طالب 1 : 418 – 419
5- . النهایه4 : 89

میگویم: در سال هفتاد و پنج عبدالملک حجّاج بر عراق ولایت یافت، ولی در سال هفتاد و سه برای جنگ با عبدالله بن زبیر سپاه به او سپرده شد. و تا سال نود و پنج والی عراق بود و ولایتش بیست سال تمام بود همان طور که علی علیه السلام فرموده بود، چه بسا که پنج سال از نسخهها افتاده باشد. و شاید سخن علی علیه السلام که فرمود: اگر به آن برسد برای مبهم قرار دادن موضوع بود تا آن ملعون به این مسئله مغرور نشود یا برای چند ماه کم بودن از بیست سال گفته است.

29. الخرائج: و از آن جمله سخنی است که در کتابها و آثار منتشر شده و آن سخن حضرت پیش از جنگ با فرقه های سه گانه بعد از بیعت با اوست که فرمود: من امر شدهام به جنگ با نا کثین (بیعت شکنان)، قاسطین (ظالمان) و مارقین (از راهشدگان). یعنی جمل، صفّین و نهروان. و با آنها جنگید. و چنان بود که علی علیه السلام از آن خبر داده بود. علی علیه السلام به طلحه و زبیر وقتی اجازه خواستند که به عمره بروند فرمود: نه به خدا قسم که قصد عمره ندارید بلکه میخواهید به بصره بروید. و همان طور بود که گفت. علی علیه السلام به ابن عباس که خبر اجازه گرفتن آن دو برای عمره را به حضرت داد فرمود: من به آنها اجازه دادم با این که از مکری که پنهان کرده بودند آگاه بودم. و از خدا در مقابل آنها یاری جستم و خدا مکرشان را بازمیگرداند و مرا بر آنها پیروز میگرداند. و همان طور بود که فرمود.

و در ذی قار در حالی که برای گرفتن بیعت نشسته بود فرمود: از طرف کوفه هزار مرد نه یکی بیشتر و نه یکی کمتر نزد شما میآیند و با من تا مرگ بیعت میکنند. ابن عباس گفت: مضطرب شده و ترسیدم که افراد کمتر یا بیشتر از آن باشد و کار ما خراب شود. مردم را میشمردم، تعدادشان به نهصد و نود و نه نفر رسید سپس تمام شدند. گفتم: إنّا لله و إنّا إليه راجعون. چه چیز باعث شد که چنین بگوید؟ در حالی که در این فکر بودم، فردی را دیدم که میآید، نزدیک شد. عبای پشمی بر تن داشت و همراه او شمشیر، سپر و ظرف آبی بود. نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام شد

و گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت ببندم. علی علیه السلام فرمود: بر چه با من بیعت میبندی؟ گفت: بر اطاعت مطلق و جنگیدن در رکاب تو تا این که خدا برای تو گشایش ایجاد کند. فرمود: نامت چیست؟ گفت: اویس قرنی، گفت: بله، الله اکبر، محبوب من رسول الله صلی الله علیه و آله به من خبر داده بود که مردی از أمّتش را خواهم دید که به او اویس قرنی میگویند. از حزب الله است و شهید میمیرد، و مانند قبیله ی ربیعه و مضر شامل شفاعتش میشود. ابن عباس گفت: آرامش یافتیم.

30. الخرائج: روایت شده است که فردی یهودی به علی علیه السلام گفت: محمد صلی الله علیه و آله فرمود: در هر اناری دانهای از بهشت است. من یکی را شکستم و همهاش را خوردم، علی علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله راست گفت، دستش را بر ریشش زد و دانه اناری از آن افتاد، علی علیه السلام آن را برداشت و خورد و گفت: کافری آن را نخورد و الحمد لله.

31. الخرائج: از معجزات حضرت صلوات الله علیه که در روایات متواتر آمده خبر مرگ خویش را پیش از آن داد و این که شهید از دنیا میرود. از سخنان ایشان این است که فرمود: به خدا قسم محاسنم را از بالای آن – به موی سفید جلوی پیشانی اش اشاره کرد – خضاب خواهد کرد. بدبخترین مردم بازداشته نمیشود از این که آن را با خون خضاب کند.

و سخن حضرت علیه السلام که فرمود: ماه رمضان فرا میرسد و آسیاب شیطان در آن به گردش درمیآید. بدانید که شما امسال در یک صف واحد به حج میروید و نشانهاش این است که من در میان شما نیستم. حضرت در این ماه یک شب نزد امام حسن، یک شب نزد امام حسین و شبی نزد عبدالله بن جعفر شوهر دخترش زینب، افطار میکرد. و به خاطر آن بیش از سه لقمه نمیخورد. در مورد این مسئله از او سوال شد، فرمود: امر خدا بر من فرا میرسد در حالی که شکمم خالی است. فقط یک یا دو شب است. و در شب ضربت میخورم. در شبی که آن بدبخت در پایان آن به حضرت ضربه زد، علی علیه السلام به طرف مسجد رفت و غازها فریاد میزدند، مردم آنها را میراندند. فرمود: رهایشان کنید آنان نوحهگرانند.

و از معجزات ایشان این است که وقتی خبر آن چه بسربن أرطاه در یمن انجام داده بود رسید، حضرت فرمود: خدایا بُسر، دین خود را به دنیایش فروخته است، عقلش را از او بگیر. بسر زنده ماند تا این که دیوانه شد، شمشیری از چوب داشت که با آن بازی میکرد تا این که مُرد.

و از آن جمله سخن ایشان است که فرمود: شما بعد از من با دشنام و ناسزا گفتن بر من روبرو میشوید، پس دشنام دهید و اگر برائت جستن از من بر شما عرضه شد از من برائت مجویید. و همان طوری شد که فرمود.

و از آن جمله سخن حضرت علیه السلام به جُوَیریَه بن مُسهِر است که فرمود: به سوی فرد خشن و ظالمی که خود را منسوب به قومی کرده که از آنان نیست کشیده و برده میشوی، دست و پایت را قطع کرده و سپس تو را به صلیب میکشد. زمانی سپری شد تا این که زیاد در زمان معاویه به ولایت رسید، دست و پایش را قطع کرده و او را به صلیب کشید.

توضیح: عَتَلَه یَعتِلُه و یعتُلُه: با خشونت او را کشید و برد. العُتُلّ با دو ضمه و لام مشدّد: بلندی منیع، سخت و خشن. الزنیم: کسی که به قومی میپیوندد و در اصل از آنها نیست، حرامزاده و فرد پستی که به پستی و شرور بودن معروف است.

32. الخرائج: از ابن مسعود روایت شده است که گفت: در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم که مردی صدا زد: چه کسی مرا نزد مردی راهنمایی میکند که از او علمی به دست آورم؟ و رفت. گفتم: ای مرد آیا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدهای که فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن است؟ گفت: بله، گفتم: پس کجا میروی در حالی که علی بن ابی طالَب این جا است؟ مرد بازگشت و پیش روی امام علیه السلام نشستیم، فرمود: اهل کدام سرزمین هستی؟ گفت: اهل اصفهان. به او گفت: بنویس: علی بن ابی طالب علیه السلام املاء کرد: پنج خصلت در اهالی اصفهان وجود ندارد: سخاوت، شجاعت، امانتداری، غیرت و محبت ما اهل بیت. گفت: بر من بیافزا ای امیر المؤمنین. به زبان اصفهانی گفت: «ارُوت این وَسِ» یعنی این برای امروزت کافی است.

توضیح: اهالی اصفهان در آن زمان تا ابتدای سیطره حکومت قدرتمند صفویان أدام الله برکاتهم، از سرسختترین دشمنان بودند. سپاس خدایی را که آنها را از دوستدارترین مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام، مطیعترین نسبت به امرشان، داناترین نسبت به علمشان و مشتاقترین برای فرجشان قرار داد، تا جایی که تقریبا در این سرزمین و روستاهای دور و نزدیکش هیچ متهم به خلافی یافت نمیشود و به برکت این، خصلتهای چهارگانه نیز در میان آنها تغییر یافت. خداوند ما و ساکنان دیگر سرزمینها را توفیق یاری قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و شهادت زیر پرچم ایشان عنایت فرماید و در دنیا و آخرت ما را با ایشان قرین گرداند.

33. الخرائج: روایت شده است که علی علیه السلام حسن بصری را دید که در نهری وضو میگیرد، گفت: ای لفتی، طهارتت را کامل کن. گفت: دیروز مردانی را که کشتی که وضویی به کمال میگرفتند. فرمود: تو بر آنان اندوهگینی؟ گفت: بله. فرمود: خداوند اندوهت را طولانیتر کند. أیّوب سجستانی گفت: هرگز حسن را ندیدیم مگر این که اندوهگین بود، گویی از دفن عزیزی بازمیگردد یا اجاره دهنده الاغی است که الاغ خود را گم کرده است. در مورد این موضوع از او سوال کردم. گفت: دعای مردی صالح در من اثر کرد. لفتی به زبان نَبَطی یعنی شیطان و این نامی بود که مادرش در کودکی برای او گذاشته بود، کسی این را نمیدانست تا این که علی علیه السلام او را به این نام صدا زد.

توضیح: خربندج، شاید معرّب خربنده یعنی اجاره دهنده الاغ باشد.

34. الخرائج: سعد بن طَریف از أصبغ بن نُباته روایت کرده است که گفت: وقتی مردی پیش روی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار میگرفت به او می فرمود: ای فلانی آماده باش و برای خود هر چه میخواهی فراهم کن که در فلان روز، فلان ماه و فلان ساعت بیمار میشوی. و همان طور میشد که میگفت. سعد گفت: این سخن را به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: فرمود: همین طور بود. گفتم: آیا تو نیز ما را با خبر نمیکنی تا آماده شویم؟ فرمود: این دری است که علی بن حسین علیه السلام آن را به روی پاسخ بسته است تا زمانی که قائم ما برمیخیزد.

35. الخرائج: روایت شده است که وقتی ابوبکر بر مسند قدرت نشست، خالد بن ولید را نزد بنی حَنِیفه فرستاد تا زکات اموالشان را بگیرد. به خالد گفتند: رسول الله صلی الله علیه و آله هر سال مردی را میفرستاد که صدقات ما را از ثروتمندانمان میگرفت و میان فقیرانمان تقسیم میکرد. تو نیز چنین کن. خالد به مدینه بازگشت و به ابوبکر گفت: آنها به ما زکات ندادند. سپاهی همراه او فرستاد و خالد بازگشت و نزد بنی حنیفه آمد و بزرگشان را کشت و همسرش را تصاحب کرده و در دم با او هم بستر شد. زنانشان را اسیر کرد و آنها را به مدینه بازگرداند. بزرگ قومشان در جاهلیت دوست عمر بود. عمر به ابوبکر گفت: خالد را بعد از این که به خاطر کاری که با زن او کرد با تازیانه مجازات زدی، بکش. ابوبکر گفت: خالد یار ماست، غفلت کرده. اسیران را وارد مسجد کرد و خَوله در میان آنها بود. بر سر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله آمد، به او پناه برد، گریه کرد و گفت: ای رسول الله از کارهای این قوم به تو شکایت میکنم. ما را بیگناه و در حالی که مسلمان هستیم اسیر کردهاند. سپس گفت: ای مردم برای چه ما را اسیر کردهاید در حال که شهادت میدهیم خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؟ ابوبکر گفت: زکات ندادید. گفت: موضوع چنان که گمان کردهای نیست بلکه چنین و چنان است. بر فرض این که مردان زکات ندادهاند گناه زنان مسلمان چیست که اسیر شوند؟ هر مرد از آنها زنی از میان اسیران انتخاب کرد. طلحه و خالد بن عنان آمدند و دو لباس به طرف خوله انداختند و هر دو میخواستند او را از میان اسیران انتخاب کنند. خوله گفت: هرگز چنین نخواهد شد و کسی جز آن که مرا از سخنی که هنگام تولد بر زبان آوردم با خبر کند صاحب من نخواهد شد. ابوبکر گفت: از مردم ترسیده است، او پیش از این چنین چیزی ندیده است و امری دست نیافتنی طلب میکند. خوله گفت: به خدا قسم من راست میگویم. علی علیه السلام آمد، ایستاد و به آنها و به خوله نگریست و فرمود: صبر کنید تا از حال او جویا شوم. سپس صدا زد ای خوله گوش کن، سپس گفت: وقتی مادرت تو را حامله بود و دچار درد زایمان شد و کار بر او دشوار گشت فریاد زد: خدایا مرا از این کودک سالم نگهدار. این دعا منجر به نجات شد. و وقتی مادرت تو را به دنیا آورد، در زیر او فریاد زدی: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله

صلی الله علیه و اله، بعد از اندکی آقایی صاحب من میشود که برای او از من فرزندی خواهد بود». مادرت این سخن تو را بر روی لوحی مسی نوشت و در محلی که به دنیا آمدی دفن کرد. در شبی که مادرت از دنیا رفت تو را به این موضوع وصیت کرد و وقتی زمان اسارتتان فرا رسید همه تلاش تو این بود که لوح را برداری. آن را برداشتی و بر بازوی راستت بستی. لوح را بیاور من صاحب آن هستم، من امیرالمؤمنین و پدر آن فرزند مبارک هستم که نامش محمد است. گفت: خوله را دیدم که به طرف قبله رفت و گفت: خدایا تو تفضّل کننده و منّانی، به من توفیق بده تا شکر نعمتی که به من دادی به جا آورم. و به کسی نعمتی نمیدهی مگر این که آن را در حق او تمام میکنی. خدایا به حق صاحب این خاک و گویندهای که از آن چه بود خبر داد، فضلت را بر من تمام کن. سپس لوح را بیرون آورد و به طرف او انداخت. ابوبکر آن را برداشت و عثمان که از بهترین قرائت کنندگان بود آن را خواند. در لوح چیزی بیشتر یا کمتر از آن چه علی علیه السلام گفته نبود. ابوبکر گفت: او را ببر ای اباالحسن، علی علیه السلام او را به خانه اسماء بنت عمیس فرستاد. وقتی برادرش آمد با او ازدواج کرد و محمد را باردار شد و او را به دنیا آورد.

36. الخرائج: روایت شده است که روزی صحابه گفتند: هیچ حرفی از حروف معجم بیش از ألف در کلام کاربرد ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و فی البداهه خطبهای طولانی مشتمل بر ستایش خدا و درود و سلام بر پیامبرش محمد صلی الله علی و آله ایراد کرد و همچنین خطبه دربردارنده ی بیم و امید، توصیف بهشت و جهنّم، پند و اندرز و موعظه و غیر ذلک برای مردم بود در حالی که در آن الف نبود. این خطبه معروف است.

37. مناقب بن شهرآشوب: در روایت ثابت بن أفلج آمده است که گفت: نیمه شب اسبم را گم کردم. به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم. وقتی به در رسیدم قنبر بیرون آمد و به من گفت: ای ابن أفلج به سراغ اسبت برو و آن را از عوف بن طلحه سعدی بگیر.

غریب الحدیث و الفائق: علی علیه السلام فرمود: این خانه را بسیار طواف کنید، گویی که من مردی حبشی را که موی پیشانیش ریخته و گوش کوچکی دارد میبینم که آن را ویران میکند.

صاحب الحلیه از حارث بن سُوَید روایت کرد و گفت: شنیدم که علی علیه السلام میگوید: حجّ به جا آورید پیش از آن که حجّ به جا نیاورید. گویی که به مردی حبشی که گوش کوچکی دارد و طاس است مینگرم که در دستش کلنگی است و با آن سنگها را یک به یک ویران میکند.

از مروان أصفر روایت شده است که گفت: سواری از شام آمد و علی علیه السلام در کوفه بود. خبر مرگ معاویه را آورد و نزد علی علیه السلام رفت، علی علیه السلام به او فرمود: تو خود مرگش را دیدی؟ گفت: بله و بر روی او خاک ریختم. علی علیه السلام فرمود: او دروغگو است. گفته شد: ای امیرالمؤمنین از کجا میدانی او دروغگو است. فرمود: معاویه نخواهد مرد مگر این که چنین و چنان کند - کارهایی که در زمان قدرتش انجام داد –به او گفته شد: پس برای چه با او میجنگی در حالی که این موضوع را میدانی؟ گفت: برای حجّت.(1)

الخرائج: از عوف بن مروان مانند آن روایت شده است.(2)

38.مناقب ابن شهر آشوب: از راغب روایت شده است که علی علیه السلام فرمود: ابن هند نخواهد مرد تا این که صلیب بر گردنش آویخته میشود. و همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.

از عمّار وابن عباس روایت شده است که گفتند: وقتی علی علیه السلام بر منبر رفت به ما فرمود: برخیزید و در میان صفها بگردید و صدا بزنید آیا کسی هست که مجبور شده باشد؟ مردم از هر طرف فریاد زدند: خدایا ما راضی شدیم و اسلام آوردیم و رسول تو و پسر عمویش را اطاعت کردیم. گفت: ای عمّار به بیت المال برو و به هر نفر سه دینار بده و به من هم سه دینار بده. عمّار و ابوهیثم همراه گروهی از مسلمانان به بیت المال رفتند و امیرالمؤمنین به مسجد قبا رفت که در آن جا نماز

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 418 – 419

2- . در منبع چاپ شده آن را نیافتیم.

بخواند. در بیت المال سیصد هزار دینار یافتند و مردم صد هزار نفر بودند. عمّار گفت: به خدا قسم از جانب خدا حق بر شما آمده است. به خدا قسم او مقدار مال و تعداد مردم را نمیدانست. و با این آیه اطاعت این مرد بر شما واجب شد. طلحه، زبیر و عقیل نپذیرفتند. پایان داستان.

گروه مرجئه و ناصبه از ابو جهم عَدَوی که از دشمنان علی علیه السلام بود نقل کردهاند که گفت: نامه عثمان را نزد معاویه بردم – و مصریها در ذیخشر فرود آمده بودند- نامه را با ظرافت پیچاندم و در غلاف شمشیرم قرار دادم. از راه منحرف شده و سیاهی شب را قصد کردم تا این که در کنار تپهای قرار گرفتم، ناگهان مردی بر روی الاغ دیدم که به سوی من میآید و دو مرد همراه او هستند و پیشاپیش او راه میروند. او علی بن ابی طالب علیه السلام بود که از طرف بادیه میآمد. نشان داد که مرا شناخته ولی من چنین نکردم تا این که صدایش را شنیدم که فرمود: کجا میروی ای صَخر؟ گفتم: بادیه. صحابه را مرخص کرد. فرمود: این که در غلاف شمشیرت است، چیست؟ گفتم: هرگز دست از شوخی برنمیداری، سپس از او گذر کردم و رفتم.(1)

أصبغ گفت: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را خواندیم. مردی که لباس سفر بر تن داشت آمد رو کرد. علی علیه السلام فرمود: اهل کجایی؟ گفت: شام. فرمود: چه چیز تو را این جا آورده؟ گفت: حاجتی دارم. فرمود: به من بگو وگرنه من داستانت را به تو میگویم. گفت: مرا از آن باخبر کن ای امیر المؤمنین. فرمود: معاویه در فلان روز از فلان ماه در فلان سال گفت: هر کس علی را به قتل برساند به او ده هزار دینار داده میشود. فلانی پرید و گفت: من، گفت: تو. وقتی به خانهاش بازگشت پشیمان شد و گفت: نزد پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و پدر دو پسرش بروم و او را به قتل برسانم؟ ندا دهنده معاویه روز دوم ندا داد: هر کس علی را به قتل برساند بیست هزار دینار به او داده میشود. دیگری پرید و گفت: من. گفت: تو. سپس پشیمان شد و از معاویه خواست او را معاف کند، معاویه پذیرفت. سپس ندا

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 419

دهنده روز سوم ندا داد: هر کس علی را به قتل برساند سی هزار دینار به او داده میشود. تو پریدی – و مردی از حِمیَر هستی – گفت: درست گفتی. گفت: نظرت چیست؟ آیا آن چه به تو دستور داده شده انجام میدهی یا این که کار دیگری میکنی؟ گفت: نه، باز میگردم. علی علیه السلام فرمود: ای قنبر شتر و زاد و توشهاش را برای سفر آماده کن و خرجش را به او بده. (1)

در روایتی از حسن بن علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: أشعث بن قیس کندی در خانهاش مأذنهای بنا کرد. و زمانی که در ساعات نماز صدای أذان را از مسجد جامع کوفه میشنید، بالای مأذنه میرفت و فریاد میزد: ای مرد به راستی که تو دروغگو و ساحر هستی، - و پدرم او را زبانه آتش مینامید – در مورد آن سؤال شد، گفت: وقتی زمان مرگ أشعث فرا رسد، زبانهای از آتش که از آسمان به زمین کشیده شده در او وارد شد و او را سوزاند. و دفن نشد مگر در حالی که تیره و سیاه شده بود. وقتی مُرد دیگران که حاضر بودند آتشی را دیدند که مانند زبانهای کشیده شده در او داخل شد و او را سوزاند در حالی که أشعث فریاد واویلا سرمیداد. (2)

توضیح: مِأذنه با کسره یعنی محلی که در آن اذان میدهند، همچنین به معنای مناره و دیر است.

39. مناقب ابن شهر آشوب: ابن بُطّه در الإبانه و أبو داود در السُنَن از ابومَخلَد روایت کردهاند که گفت: علی علیه السلام در مورد خوارج خطاب به اصحابش فرمود: به خدا قسم از شما ده نفر کشته نمیشود و از آنها ده نفر جان به در نمیبرد. – و در روایتی آمد است: از آنها ده نفر جان به در نمیبرد و از ما ده نفر کشته نمیشود – از اصحاب علی علیه السلام نه نفر کشته شد و از آنها نه نفر گریخت. دو نفر به سجستان، دو نفر به عمّان، دو نفر به الجزیره، دو نفر به یمن و یک نفر به تلّ موزون گریخت. خوارج در این مکانها بودند.

1- .مناقب آل ابی طالب 1 : 420
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 422

أعثم گفت: یاران امیرالمؤمنین علیه السلام که کشته شدند اینان بودند: رُوَیبَه بن وبَر العِجلی، سعد بن خالد السَبیعیّ، عبدالله بن حَمّاد الأرحَبی، الفَیّاض بن خَلیل الأزدی، کَیسوم بن سَلَمه الجُهَنی، عُبید بن عُبید الخَولانیّ، جُمَیع بن حَشَم الکندی و ضَبّ بن عاصم الأسدی.

از حسن بن ذکردان – که سیصد و بیست و پنج سال داشت – روایت شده است که گفت: وقتی در شهر خودم بودم علی علیه السلام را در خواب دیدم. در مدینه نزد او رفتم و به دست او مسلمان شدم. علی علیه السلام مرا حسن نامید. احادیث بسیاری از او شنیدهام و همراه علی علیه السلام همه جنگهارا دیدهام. روزی از روزها به او گفتم: ای امیرالمؤمنین برای من دعایی بکن. فرمود: ای فارسی! تو عمر طولانی داری و به شهری که مردی از عموزادگانم، بنی عبّاس آن را بنا میکند میروی که در آن زمان نامش بغداد است و تو به شهر نمیرسی و در محلی که به آن مدائن میگویند میمیری. همان طور شد که حضرت فرمود، شبی که وارد مدائن شد مرد.

مسعَده بن یَسَع در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بر سرزمین بغداد گذر کرد و گفت: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: بغداد، گفت: بله در این مکان شهری بنا میشود و آن را وصف کرد. و گفته میشود: تازیانهای از دستش افتاد. نام سرزمین را پرسید، گفتند: بغداد. خبر داد که در این جا مسجدی بنا میشود که به آن مسجد السوط میگویند.(1)

زاذان در روایتی طولانی از سلمان فارسی نقل کرده است که گفت: جاثلیق (رئیس کلیسایی) همراه تعدادی از نصرانیها نزد ابوبکر آمد و در مورد مسائلی سوال کرد که ابوبکر عاجز ماند. عمر گفت: ای نصرانی دست از این لجاجت بردار وگرنه خونت را مباح میشماریم. رئیس کلیسا گفت: ای فلانی با کسی که در طلب هدایت آمده عادلانه رفتار کن. مرا نزد کسی راهنمایی کنید که از او آن چه نیاز دارم بپرسم. علی علیه السلام آمد و از مسیحی خواست که از او بپرسد. نصرانی گفت: آن چه از

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 422

این شیخ پرسیدم از تو میپرسم. به من بگو که آیا تو در نزد خدا مؤمن هستی یا در نزد خودت؟ من در نزد خدا مؤمن هستم، همان طور که در اعتقاد خود نیز مؤمن هستم. گفت: به من بگو جایگاهت در بهشت کجاست؟ گفت: در کنار پیامبر أمّی در بهشت أعلی. هیچ شک و تردیدی به آن چه پروردگارم به من وعده داده ندارم. گفت: این وعده به جایگاهی را که گفتی چگونه دریافت کردی؟ گفت: به وسیله کتاب نازل شده و راستگویی پیامبر مرسل. گفت: چگونه به راستگویی پیامبرت پی بردی؟ گفت: با آیات آشکار و معجزات قانع کننده. گفت: از خدا به من خبر بده، او کجاست؟ گفت: خدای تعالی باعظمتتر از آن است که در جایی باشد و فراتر از مکان است. و در زمان و مکان نمیگنجد. اکنون نیز این گونه است. از حالی به حال دیگر تغییر نمیکند. گفت: به من بگو که آیا خدای تعالی با حواس قابل درک است تا طالب هدایت با حواس به دنبال او باشد یا اگر این گونه نیست، راه شناخت خدا چیست؟ گفت: خدای جبار برتر از آن است که به مقدار وصف شده، یا با حواس درک شود و با انسانها مقایسه شود. و راه شناخت او مخلوقاتی است که عقل را به شگفت آورد و عبرت گیرندگان را به وسیله آن چه آشکار و معقول است رهنمون شود. گفت: به من بگو منظور پیامبرتان از این که گفته مسیح مخلوق است چیست؟ گفت: معتقد به خلقت او همراه تدبیر، ظهور و تغییر او از حالی به حال دیگر است که ملازم اوست، و همچنین زیادت و نقصانی که از آن جدا نمیشود. نبوت را از او نفی نمیکند و او را از عصمت، کمال و تایید خارج نمیکند. گفت: با چه چیز از مردمی که پایینتر از تو هستند جدا شدی؟ گفت: با آن چه از علمم (به آن چه که بوده و خواهد بود) که به تو نشان دادم. گفت: چیزی از آن چه گفتی برای اثبات ادعایت بیاور. علی علیه السلام فرمود: ای نصرانی تو از اقامتگاهت خارج شدی در حالی که از آن کسی که برای سوال پرسیدن قصد او کردهای نفرت داشتی. چیزی خلاف آن چه از طلب هدایت نشان دادی در دل پنهان داشتی. در خوابت مقام من به تو نشان داده شد و در خواب به تو گفته شد که با من سخن بگویی و برحذر داشته شدی از این که با من مخالفت کنی و به تو دستور داده شد که از من اطاعت کنی. گفت: به خدا قسم درست گفتی. من شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده

خداست و تو وصی رسول الله و شایستهترین مردم به مقام او هستی. کسانی که همراه او بودند مسلمان شدند.

عمر گفت: ای مرد! سپاس خدایی را که تو را هدایت کرد، ولی باید بدانی که علم نبوّت در اهل بیت صاحب نبوّت و حکومت بعد از او به خواست مردم در دست کسی است که ابتدا با او سخن گفتی. گفت: آن چه گفتی را فهمیدم و من به کار خود یقین دارم.(1)

أصبغ بن نباته گفت: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من تو را در نهان چنان که در عیان دوست دارم، دوست میدارم. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام لحظاتی با چوبی که در دست داشت زمین را خراشید سپس سرش را بالا گرفت و گفت: به خدا قسم دروغ گفتی. سپس مرد دیگری آمد و گفت: من تو را دوست میدارم. زمانی طولانی با چوب زمین را خراشید، سپس سرش را بالا گرفت و گفت: راست گفتی. سرشت ما سرشتی است که بر آن رحمت آورده شده و خدا روزی که عهد میبست عهد آن را بسته است. هیچ استثنایی در آن وجود ندارد و تا قیامت هیچ چیز در آن داخل نمیشود.(2)

عبدالله بن ابی رافع گفت: به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدم که رو به ابو موسی اشعری کرده بود و فرمود: به کتاب خدا حکم کن و از آن فراتر نرو. وقتی پشت کرد علی علیه السلام فرمود: گویی او را میبینم که فریب خورده است. گفتم: ای امیرالمؤمنین با این که میدانی او فریب میخورد چرا به او گفتی؟ گفت: ای پسرم! اگر خدا با علمش در میان بندگانش عمل می کرد با پیامبران برای آنان استدلال نمیکرد.

مسند العشره: أحمد بن حنبل از ابو الوضی غیاثا روایت کرده است که گفت: همراه علی بن ابی طالب علیه السلام قصد کوفه کرده بودیم. وقتی به مسافت دو یا سه شبه از حروراء رسیدیم گروه بسیاری از مردم از ما جدا شدند. این موضوع را به

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 417 -418
2- .مناقب آل ابی طالب 1 : 419

امیرالمؤمنین علیه السلام گفتیم، فرمود: کار آنها شمارا به وحشت نیاندازد. آنها بازخواهند گشت. همان طور شد که حضرت فرمود.

علی علیه السلام به طلحه و زبیر وقتی که برای اجازه گرفتن برای عمره آمده بودند گفت: به خدا قسم قصد عمره ندارید، میخواهید به بصره بروید. و در روایتی: فقط به دنبال فتنه هستید. علی علیه السلام فرمود: با چهره دروغگو وارد و با چهره نیرنگباز خارج شدند. و آن دو را نمیبینم مگر در سپاهی. و برای آنها سزاوارتر این است که کشته شوند. و در روایت ابو هیثم بن تَیِّهان و عبدالله بن رافع آمده است: به خدا قسم از کارتان مطلع شدم و قتلگاه شما به من نشان داده شد. رفتند. امام میگفت: آن دو میشنوند که: «فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ» هر کس خیانت کند در واقع به خود خیانت کرده است.

صفیّه بنت حارث ثقفیّه همسر عبدالله بن خلَف خُزاعی در روز جمل بعد از جنگ به علی علیه السلام فرمود: ای قاتل عزیزان و ای پراکنده کننده جماعت. علی علیه السلام فرمود: ای صفیّه من تو را به خاطر این که بر من غضب کنی سرزنش نمیکنم چرا که پدر بزرگت را در جنگ بدر، عمویت را در جنگ احد و همسرت را در این جنگ کشتم. اگر من قاتل عزیزان بودم کسانی که در این خانه هستند را میکشتم. تفتیش کردند و مروان و عبدالله بن زبیر را در آن یافتند.

اعمش از مردی همدانی روایت کرد و گفت: در صفّین همراه علی علیه السلام بودیم. اهل شام میمنه سپاه عراق را شکست دادند، اشتر فریاد زد که عقب نشینی کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام به اهل شام می فرمود: ای ابومسلم آنها را بگیر – سه بار – اشتر گفت: آیا ابومسلم از آنها نیست؟ گفت: منظورم خولانیّ نیست بلکه مردی را میگویم که در آخر الزمان از مشرق میآید و خدا به وسیله او اهل شام را هلاک میکند. و حکومت بنی امیه را از آنها میگیرد.(1)

در تاریخ بغداد آمده است که ابوبکر جرجانی گفت: ابو الدنیا در روزگار ابوبکر به دنیا آمد. او گفت: من همراه پدرم به دیدار امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 421

وقتی نزدیک کوفه رسیدیم به شدت دچار عطش شدیم. به پدرم گفتم: بنشین تا من در صحرا جستجو کنم شاید آب پیدا کنم. به سمت آن رفتم. ناگهان چاه آبی دیدم شبیه دره یا وادی بود. شست و شو کردم و از آن نوشیدم تا سیراب شدم. سپس نزد پدرم آمدم و گفتم: برخیز، خداوند برای ما گشایش ایجاد کرده است. در نزدیکی ما یک چشمه آب وجود دارد. رفتیم ولی چیزی نیافتیم. همچنان آشفته بود تا این که مُرد. او را دفن کردم و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم. او عازم صفّین بود و چهارپایش آماده شده بود، آمدم و پایش را گرفتم. رو به من کرد. افتادم تا پایش را ببوسم. زخمی شدید در صورتم افتاد – ابوبکر مفید گفت: زخم را در صورتش آشکار دیدم – سپس از ماجرای من سوال کرد و او را از قصهام آگاه کردم. گفت: چشمهای بود که کسی از آن ننوشد مگر این که عمر طولانی یابد. مژده باد تو را که عمر طولانی خواهی کرد. و مرا معمّر نامید. او کسی است که أشَجّ نامید میشد.

خطیب گفت: او در سال سیصد به بغداد آمد و همراه او شیوخی از شهرش بودند. از آنها در مورد او سوال کردند گفتند: او در میان ما به طول عمر معروف است. به من خبر رسید که او در سال سیصد و بیست و هفت مرد. شیخ ما نیز در أمالی وفاتش را این چنین ذکر کرده است.(1)

حذیفه بن یمان در زمان عثمان به علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم معنا و تفسیر حرفت را نفهمیدم تا امشب که به یاد آوردم آن چه را که در حرّه به من گفتی و داشتم میآمدم: «ای حذیفه آن زمان که عین ها بر عین ظلم کنند چگونهای »؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما بود و تفسیر سخن تو را نفهمیدم تا امشب. عتیق و سپس عمر را دیدم که بر تو پیشی گرفتند و اول اسمشان عین است. گفت: ای حذیفه: عبدالرحمن که خلافت را به طرف عثمان مایل کرد فراموش کردی. و در روایتی آمده است: و عمرو بن عاص همراه معاویه پسر زن جگرخوار به آنها میپیوندند. اینها عینهایی هستند که برای ظلم کردن بر من متفق شدهاند.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 422 – 423

از محمود بن کوّاء روایت شده است که دیر دیلم در فارس را ذکر کرد که برای اسقفی صد و بیست ساله بود و گفت: مردی، ناقوس را تفسیر کرد که منظورشان علی علیه السلام است. اسقف گفت: مرا نزد او ببرید. من او را این گونه مییابم که موی پیشانیش ریخته و شکمش بزرگ است. وقتی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، گفت: صفاتش را در انجیل دیدم. من شهادت میدهم که او وصیّ پسر عمویش است. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آمده ای که ایمان بیاوری میخواهی رغبتت را بر ایمانت بیافزایم؟ گفت: بله. علی علیه السلام فرمود: لباست را در آور تا برآمدگی میان دو کتفت را به اصحابت نشان دهم. اسقف گفت: شهادت میدهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. فریاد بلندی کشید و مُرد. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: در اسلام اندک زیست و در نعمتهایی در جوار خدا بسیار خواهد زیست.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: علی علیه السلام در جنگ جمل گفت: بر این فرقه چیره خواهیم شد و این دو مرد را خواهیم کشت – و در روایتی آمده است: بصره را فتح خواهیم کرد – و امروز از کوفه هشت هزار و سی و اندی مرد نزد شما میآیند. همان طور شد که فرمود. و در روایتی آمده است: شش هزار و شصت و پنج نفر.

زندگینامه نویسان از جُندَب بن عبدالله أزدی روایت کردهاند که گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در نهروان فرود آمد و به سپاه قوم رسیدیم ناگهان در میان آنها صدایی همچون صدای زنبور از قرائت قرآن شنیدیم. در میان آنها افراد عباپوش نیز بودند. وقتی آنها را دیدم دچار شک شدم. گوشهای رفتم و نماز برپا داشتم و میگفتم: خدایا اگر جنگ با این قوم اطاعت کردن توست پس اذن آن را بده و اگر جنگ با آنان معصیت است آن را بر من نمایان کن. در همین حال بودم که علی علیه السلام آمد، وقتی با من روبرو شد گفت: ای جندب از شک به خدا پناه میبریم. سپس خواست نماز بخواند که سواری نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین قوم عبور کرده و نهر را قطع کردهاند. علی علیه السلام فرمود: هرگز عبور نکردهاند. دیگری آمد و گفت: قوم عبور کردهاند، گفت: هرگز چنین نکردهاند. گفت: به خدا قسم نیامدم مگر

زمانی که پرچمها و باروبنه آنان را در آن سمت دیدم. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم چنین نکردهاند، چرا که قتلگاه و محل ریخته شدن خونشان است – و در روایتی آمده است: به قصر بوری دختر کسری نمیرسند – سپاه را برانگیختیم و پرچمها و باروبنه را سرجای خود یافتیم. گفت: علی علیه السلام پشت گردن مرا گرفت و فرمود: ای برادر ازدی موضوع برایت روشن نشد؟ گفتم: بله ای امیر المؤمنین.

أصبغ بن نباته گفت: وقتی مردی پیش روی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار میگرفت، می فرمود: ای فلانی آماده باش و برای خود هر چه میخواهی فراهم کن که تو در فلان روز از فلان ماه در فلان ساعت بیمار خواهی شد، و همان طور میشد که میفرمود. علی علیه السلام از آن به رشید هجریّ آموخت و به او لقب رشید البلایا داده بودند. علی علیه السلام همچنین از کشته شدن امام حسین علیه السلام خبر داد.

فضل بن زبیر از ابوحکم از شیوخشان روایت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از من سوال کنید پیش از آنکه مرا ازدست دهید. مردی گفت: به من بگو در سر و ریش من چند تار مو وجود دارد. علی علیه السلام فرمود: در هر تار موی سرت فرشتهای است که تو را لعن میکند، در هر تار ریشت شیطانیست که تو را تحریک میکند و در خانهات انسان پستی است که پسر رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل میرساند و نشانه آن مصداق چیزی است که تو را از آن باخبر کردم. اگر اثبات چیزی که پرسیدی دشوار نبود پاسخت را میدادم. و پسرش عمر در آن زمان جمع کننده مالیات بود (یا در حوض آب می ریخت) و امام حسین علیه السلام به دست او به شهادت رسید.

ابوالفرج اصفهانی در اخبارالحسن گفته است که به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: خالد بن عرفطه مرده است. علی علیه السلام فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا این که سپاه گمراهی را رهبر کند که پرچمدار آن حبیب بن جمّاز است، مردی از پای منبر برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین به خدا قسم من شیعه تو هستم، من دوستدار تو هستم، من حبیب بن جمّاز هستم. امام فرمود: برحذر باش از این که آن

را حمل کنی. حتما آن را حمل خواهی کرد و از این در وارد خواهی کرد – با دستش به باب الفیل اشاره کرد – وقتی مسئله امام حسین علیه السلام پیش آمد، عمربن سعدبن ابی وقاص به سوی جنگ با ایشان رفت و خالد بن عرفطه طلایهدار وحبیب بن جمّاز پرچمدار او بود، پرچم را آورد و از باب الفیل وارد مسجد شد.

ابوحفص عُمَر بن محمد زیّات در روایتی آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به مسیّب بن نَجِیّه گفت: سوار مکر و حیله به سرعت به سوی شما میآید که کمرش را با کَمر بند محکم بسته. هنوز حج و عمره را کامل به جا نیاورده که کشته میشود. منظورش امام حسین علیه السلام است.(1)

توضیح: الدغیله یعنی حقه، مکر و فساد، سوار بر فریب مردم می آید به سوی آن چه فریب و نیرنگ به او وعده داده است. ممکن است تصحیف الرعیله باشد و آن به معنای گروه اندکی از اسبها است. الوضین، تسمه بافته شدهای مانند تنگ زین که کجاوه را با آن به شتر میبندند. «شدّ حقوها» کنایه از قصد حرکت و شتاب داشتن در آن است. «عدم قضاء التفث» اشاره به این دارد که امکان به جا آوردن حج برای امام حسین علیه السلام میسّر نشد، بلکه از احرام در آمد و روز ترویه(هشتم ذی الحجه) خارج شد و رفت. چنان که ذکر خواهد شد. این روایت به شکل دیگری در باب علامات ظهور حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف ذکر خواهد شد. که در آن آمده است: «و سوار شتر تندرویی که شکمش با تنگش درآمیخته، خبری به آنها میدهد که او را میکشند، سپس خشم و غضب در آن حال است». الذعلبه با کسره: شتر تندرو.

40. مناقب ابن شهر آشوب: علی علیه السلام مردم کوفه را خطاب قرار داد و فرمود: حال شما زمانی که فرزند پیامبرتان نزد شما بیاید و شما قصد او کرده و به قتلش برسانید چگونه است؟ گفتند: معاذ الله، اگر خدا از ما چنین بخواهد حتما عذری خواهیم خواست. پس امام علیه السلام چنین فرمود:

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 425 – 427

- آنان او را فریب دادند و فریب خورد و خواستند نجات یابند، اما نجات و عذری وجود ندارد.

از اسماعیل بن زیاد روایت شده است که گفت: علی علیه السلام به بَراء بن عازب فرمود: ای براء، پسرم حسین علیه السلام کشته میشود در حالی که تو زنده هستی و او را یاری نمیکنی. وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، براء میگفت: به خدا قسم امیرالمؤمنین علیه السلام راست گفت. و آه میکشید.

مسند موصلیّ: عبدالله بن یحیی از پدرش روایت کرد که وقتی امیرالمؤمنین به سوی صفین می رفت و در نینوا قرار گرفت، صدا زد: ای ابا عبدالله در ساحل فرات صبر پیشه کن. گفتم: منظور چیست؟ پس قتلگاه امام حسین علیه السلام را در بلندیهای نینوا ذکر کرد.

جویریه بن مُسهِر عبدی گفت: وقتی علی علیه السلام وارد صفّین شد و در بلندیهای کربلا ایستاد، به چپ و راست نگریست و اشک ریخت. سپس فرمود: به خدا قسم در این مکان فرود میآیند. تفسیر آن را تا زمان شهادت امام حسین علیه السلام نفهمیدند.

در کتاب الشافی فی الأنساب آورده است یکی از یاران علی علیه السلام گفت: دنبال چیزی بودم تا محل را علامت گذاری کنم و چیزی جز استخوان شتری نیافتم. آن را در محل انداختم. وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید استخوان را در قتلگاه یارانش یافتم.

و علی علیه السلام از کشته شدن خود خبر داد. از ابن سیرین روایت شده است که گفت: اگر کسی باشد که زمان مرگ خود را میدانست او علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام دستور داد نام کسانی را که وارد کوفه میشوند برای او بنویسند. افرادی برای او نوشتند و نامهایشان وارد صفحهای شد. آن را خواند وقتی به اسم ابن ملجم رسید انگشتش را بر روی اسمش گذاشت و گفت: خدا تو را بکشد خدا تو را بکشد. وقتی به او گفته شد: اگر میدانی او تو را میکشد چرا او را نمیکشی؟ گفت: خدای تعالی

تا زمانی که از بنده معصیتی سر نزده او را عذاب نمیکند. و یکبار دیگر فرمود: پس چه کسی مرا میکشد؟

اصبغ بن نباته گفت: علی علیه السلام در ماهی که به شهادت رسید خطبه گفت و فرمود: ماه رمضان بر شما فرا میرسد و آن سرور همه ماهها است و اول سال. در آن آسیاب شیطان به حرکت در میآید. بدانید که امسال در یک صف واحد حج میگزارید و نشانه آن این است که من در میان شما نیستم.

صفوانیّ در الإحَن و المِحَن آورده است که أصبغ گفت: از علی علیه السلام پیش از آن که جمعه کشته شود شنیدم که می فرمود: هر کس از فرزندان عبد المطلب این جا است به من نزدیک شود. به غیر از قاتل من کسی را نکشید. شما را فردا پیدا نکنم که با شمشیرهایتان مردم را احاطه کرده و میگویید: امیرالمؤمنین کشته شد.

عثمان بن مغیره گفت: وقتی ماه رمضان فرا رسید علی علیه السلام شبی نزد امام حسن، شبی نزد امام حسین و شبی نزد عبدالله بن عباس شام میخورد – و درستتر نزد عبدالله بن جعفر است – و بیش از سه لقمه نمیخورد. از او در این مورد سوال شد، فرمود: امر پروردگارم بر من میرسد در حالی که شکمم خالی است و آن یک یا دو شب است و در آن شب ضربت میخورم.

و همچنین علی علیه السلام از کشته شدن جماعتی خبر داد، از آن جمله حُجربن عَدی، رُشَید هَجَری، کمیل بن زیاد، میثم تمّار، محمد بن أکتم، خالد بن مسعود، حبیب بن مُظاهر، جُوَیریه، عَمرو بن حَمِق، قنبر و مِزرَع و غیره که قاتلانشان و چگونگی مرگشان را چنان که إن شاءالله توضیح آن خواهد آمد توصیف میکند.

عبدالعزیز و صهیب بن ابو عالیه روایت کردند که مزرع بن عبدالله با من سخن گفت و روایت کرد که از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدا قسم سپاهی میآید تا این که وقتی به بیابان میرسد آنها را فرو میبرد. گفتم: این غیب گویی است. گفت: به خدا قسم آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام به من خبر داده خواهد شد، مردی دستگیر، کشته و میان کنگرههای این مسجد به صلیب کشیده خواهد شد. گفتم: این غیب دوم است. گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام که مورد

اعتماد و امین است این را به من گفت. ابوعالیه گفت: جمعهای بر ما نیامد تا این که مِزرَع دستگیر و میان کنگرهها به صلیب کشیده شد.

در المعرفه و التاریخ از نسوی آمده است رزین فافِقی گفت: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می فرمود: ای اهل عراق از میانِ شما هفت نفر در عذراء کشته میشود. و مثل آنها مانند مثل اصحاب اُخدود است. پس از آن حجر ویارانش کشته شدند.(1)

توضیح: عذراء: مکانی در چهار فرسخی دمشق یا روستایی در شام. فیروزآبادی آن را ذکر کرده است.(2)

41. مناقب ابن شهر آشوب: و علی علیه السلام بعد از آن فتنهها را ذکر کرد. امام در کوفه خطبه گفت و وقتی عجز آنها را دید فرمود: بعد از من با کدام امام میجنگید؟ و بعد از خانههایتان از کدام خانه محافظت میکنید؟ بدانید که بعد از من با خواری فراگیر و شمشیر برّان که اثرش زشت است و ظالمان آن را برای شما سنّت قرار میدهند روبرو میشوید.

و به اهل کوفه فرمود: بدانید که مردی گلو گشاد و شکم بزرگ بر شما چیره میشود که هر چه مییابد میخورد و هر چه نمییابد میخواهد. او را بکشید ولی هرگز نمیتوانید او را بکشید. بدانید که او شما را امر میکند به ناسزاگویی و برائت نسبت به من. مرا ناسزاگویید ولی از من برائت مجویید که من بر فطرت به دنیا آمدم و در اسلام و هجرت پیشی گرفتم – منظورش معاویه بود - .

علی علیه السلام به اهل بصره فرمود: اگر در حالی که من حق امانت شما را ادا کرده و شما را به غیب نصیحت کردم و شما مرا متهم کرده و دروغگو شمردید، خداوند جوان ثقیف را بر شما مسلّط میکند. گفتند: جوان ثقیف کیست؟ گفت: مردی که هیچ حرمتی از خدا را باقی نگذارد مگر این که آن را هتک کند. – منظورش حجّاج بود - .

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 427 – 429
2- . القاموس 2 : 86

و علی علیه السلام از قیام ترکها و زنگیها خبر داد. سید رضی آن را در نهج البلاغه روایت کرد و محمود(1)

در الفائق سخن امام علیه السلام را آورده است که فرمود: اموری طولانی و سخت و سنگین و همچنین مصیبتی عاجز کننده در پی شماست.(2)

توضیح: جزری در النهایه گفت: در سخن علی علیه السلام که فرمود: «إنّ من ورائکم فتناً و بلاءً مُکلِحاً مُبلِحاً» مکلحا و مبلحا یعنی خسته و عاجز کننده(3). گفت: و سخن علی علیه السلام که فرمود: «إنّ من ورائکم أموراً متحامله ردحاً» نیز مانند آن است. المتحامله: طولانی. الردح: سنگین و بزرگ و مفرد آن رداح است. منظور فتنهها است.(4)

42. مناقب ابن شهر آشوب: و علی علیه السلام در خطبه لُؤلُؤئیّه فرمود: بدانید که من به زودی مسافرم و روانه غیبت می شوم. از فتنههای امویان و حکومت کسرویّه بترسید. و از سخنان ایشان: چه بسیارند کشتار و مصیبتهایی که حکومت بنی عباس آن را با ترس و ناامیدی به وجود میآورند. و برای آنها شهری به نام زوراء میان دجله و دُجَیل بنا می شود. سپس آن را توصیف کرد و گفت: و در آن پادشاهان بنی شیصبان که بیست و چهار نفر هستند به تعداد سنی الکدید پشت سر هم میآیند. اولین آنها سفّاح سپس مقلاص، جموح و مجروح – در روایتی مخدوع – مظفّر، المونث، نظار، کبش، مُتَهوِّر، مستظلم، مستصعب – و در روایتی مستضعف – علّام، مختَطِف، غُلام، زوائدی، مُترِف، کدید، أکدر – و در روایتی أکتب – أکلب، مُشرف، وشیم، صلام، عُثون، - و در روایتی: و رِکاز –عَینون،سپس فتنه سرخ و القلاده الغبراء ، سپس در پی آن قائم حق بر میخیزد.

و علی علیه السلام در خطبه غرّاء که میفرماید: وای بر اهل زمین آن زمان که بر منبرهایشان نام مُلتَجی و مستکفی برده شود، ملتجی در میان ألقابشان شناخته

1- . منظور محمود بن عمر زمخشری است.
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 429. و زمخشری در الفائق آورده است. 3 : 11
3- .النهایه 1 : 92

4- .النهايه 2 : 75

شده نیست. ولی وقتی صفات آنها را بررسی کردیم ملقّب به متّقی که به بنی حمدان پناه برد را یافتیم. سپس از مردی از قبیله ربیعه نقل میکند که گفت: در اول نامش سین و میم است و به دنبال مردی میآید که در نامش دال و قاف وجود دارد. سپس ویژگی او و حکومتش را ذکر میکند.

و سخن علی علیه السلام که فرمود: و از جمله آنها غلامی است که ساقهایش بور است نام او أحمد میباشد. و سخن ایشان که فرمود: و ندا دهنده زخمیها بر کشتهها ندا سر میدهد، و مردان دفن میشوند. و غلبه هند بر سِند، غلبه قُفص بر سعیر، غلبه قِبط بر أطراف مصر، غلبه اندلس بر أطراف افریقا، غلبه حبشه بر یمن، غلبه ترکها بر خراسان، غلبه روم بر شام، غلبه اهل ارمنستان بر ارمنستان. فریاد زننده در عراق فریاد میزند: حجاب دریده و دوشیزه ازاله بکارت شد و علم ملعون دجّال ظهور کرد. سپس خروج قائم علیه السلام را ذکر کرد.(1)

توضیح: فیروزآبادی گفت: قفصه شهری در سمت افریقا و محلی در سرزمین عربها است. القفص با ضمّه: کوهی در کرمان و روستایی میان بغداد و عکبراء است(2). و السعیر شاید نام محلی باشد که در کتب لغت ذکر نشده است، یا تصحیف السعد است که محلی نزدیکی مدینه، کوهی در حجاز و شهری که در آن زره ساخته میشود میباشد. و با ضمّه محلی نزدیک یمامه و نام کوهی است. السغد با غین نقطه دار محلی است معروف در سمرقند.

43. مناقب ابن شهر آشوب: علی علیه السلام در خطبه اش اقالیم را ذکر کرد و آن چه را که در هر اقلیمی رخ میدهد را توصیف کرد. سپس هر اتفاقی که بعد از هر ده سال از بعد رحلت پیامبرصلی الله علیه و آله تا پایان سیصد و ده سال رخ میدهد از فتح قسطنطنیّه، صقالبه، اندلس، حبشه، نوبه، ترک، کَرک، مَلّ و حسَل، تاویل، تاریس، صین و دورترین شهرهای دنیا را ذکر کرد.(3)

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 429 – 430.
2- . القاموس 2 : 314
3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 430

توضیح: الکرک با فتحه روستایی در دامنه کوه لبنان. الملّ نام مکانی است. الحَسَلات با حرکت دو حرف: بلندیهایی در دیارالضباب - سرزمین مه - و گفته میشود: حسله و حسیله. و تاویل و تاریس ناشناخته هستند.

44. مناقب ابن شهر آشوب: سخن علی علیه السلام در خطبه قصیّه که فرمود: شگفت بسیار از ما بین ماه جمادی و رجب. و همچنین فرمود: چه چیز شگفتانگیزتر از مردگانی است که سرهای زنده ها را میزنند. و سخن ایشان در خطبه مَلاحم معروف به زهراء که فرمود: در میان سالها سالهایی هستند که ساقط کننده هستند که در آنها هزار جوان زیبا و برگزیده کشته میشود. در آن سالها مردانی کشته و زنانی اسیر میشوند. و اموال و اعتقاد مردم به غارت میرود، خانهها و قصرهایشان تخریب شده و آتش میگیرد. و بردگان، انسانهای فرومایه و فرزندان کنیزانشان بر آنها حکومت می یابند. در آن سالها حکومت پادشاهان ظالم و قاضیان خیانت کار نابود میشود. سپس بعد از کلامی فرمود:آن سالهای دهگانه کامل است. سپس قول حضرت که فرمود: حکومت فرزند عبّاس از خراسان آمد و از خراسان رفت.

علی علیه السلام در مورد معتصم فرمود: بر روی منبرها برای او با میم، عین و صاد دعا میشود و او مردی است که صاحب فتوحات، پیروزی و غلبه است و او است که پرچمهایش در سرزمین روم به اهتزاز در میآید و شهرهای دست نیافتنی آن را فتح میکند. و عقاب خشن از عقاب آن بالاتر میرود بعد از هارون و جعفر. و سرزمین ویران شده را خانه و محل حکومت قرار میدهد. عربها را کنار زده و غیر عرب و ترکها را دوستان و وزیران خود قرار میدهد.

و سخن ایشان که فرمود: و حدود آن چه خدا در کتابش بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد را باطل میکند و گفته میشود: فلانی چنین نظر داد و فلانی چنین ادعا کرد-

منظورش ابوحنیفه و شافعی و دیگران بود – تفسیر به رأی ها و قیاس ها را گرفته و أحادیث و قرآن را پشت گوش میاندازد. و در این زمان خمر نوشیده می شود و نام دیگری بر آن می گذارد و همراه آن بر طبل و تنبور و عود نواخته میشود. و ظرف طلا و نقره استفاده میکند.

و سخن حضرت علیه السلام که فرمود: قصرها و خانهها را بنا میکنند، لباس ابریشم و دیبا میپوشد و غلامان را عریان میسازد، بر آنها گوشواره آویزان میکنند و کمربند میبندند.(1)

توضیح: تسفر الغلمان یعنی چهره آنها را باز میکند و کنایه از به کارگیری و آشکار کردن آنها در مجالس است. و بعید نیست که در أصل «نسفد» از السفاد که به معنای جماع است باشد. سخن حضرت علیه السلام که فرمود: «فیشنفونهم» از الشنف است و آن چیزی است که در بالای گوش آویزان میشود. جزری گفت: در حدیث منصور آمده است: «جاء الغلام و علیه قرطق أبیض» یعنی پسر آمد و بر او قباء سفید بود و آن تعریب کلمه «کرته» است، بعضاً طاء مضموم میشود.(2)

فیروزآبادی گفت: القرطق بر وزن جندب است، معرب کلمه «کرته» و قرطقته فتقرطق یعنی آن را به او پوشاند و پوشید.(3)

در برخی نسخه ها «یقرطونهم» از القرط آمده است و آن زینتی است که در پایین گوش آویزان میشود.

45. مناقب ابن شهر آشوب: علی علیه السلام فرمود: روم آن چه از او گرفته شده را پس میگیرد و بر آن میافزاید – یعنی سواحل و مانند آن – ترکها آن چه از آنها گرفته شده را پس میگیرند.– یعنی کاشقر و ماوراء النهر – القُفص آن چه از آن گرفته شده را پس میگیرد.– یعنی تفلیس و مانند آن – القلقل آن چه از آن گرفته شده را پس میگیرد، سپس چیزهای شگفتآوری در آن وارد میکند و شهر نامیده میشود. برخی را معمّا میساخت و برخی را صریح میگفت تا جایی که فرمود: وای بر اهل بصره وقتی که چنین و چنان شود. وای بر اهل کوهها وقتی چنین و چنان شود. وای بر اهل دینور، وای بر اهل اصفهان از دست جالوت عبدالله حجّام. وای بر اهل عراق. وای بر اهل شام. وای بر اهل مصر. وای بر اهل فلان جا. سپس میفرماید: از جمله فراعنه جبال، فلانی است. وقتی معمّا میسازد میگوید: در نامش فلان حرف وجود دارد، تا این که سپاهیانی که بین حلوان و دینور و سپاهیانی که بین

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 430

2- . النهايه 3 : 243
3- . القاموس 3 : 279

أبهر و زنجان کشته میشوند را ذکر میکند. و شوریده دیلمی و طبرستانی را ذکر میکند. ابن أحنف از پادشاهان بنی امیّه روایت کرد و آنها را پانزده نامید.

و از خطبههای حضرت علیه السلام این است که فرمود: وای بر این امت از مردانِ درخت ملعونه که پروردگارتان آن را ذکر کرده است. ابتدایشان سرسبز و انتهایشان شکافته و خرد شده است، سپس امر ولایت أمّت محمد را مردانی بر عهده میگیرند که اولین آنها مهربانترینشان، دومی خونریزترین، پنجمی مقتدرترین، هفتمی داناترین و دهمی کافرترین آنها است که یکی از نزدیکانش او میکشد.پانزدهمی رنجش بسیار و ثروتش اندک است. شانزدهمی بیش از همه ادای حق و صله رحم میکند. گویی که من هیجدهمی را میبینم که پاهایش در خون حرکت میکند بعد از این که خشمگین شده و سربازش را سرزنش میکند. از فرزندان او سه مرد هستند که زندگیشان زندگی گمراهی است. بیست و دومی آنها پیری فرتوت است که عمرش طولانی است و مردم با روزگار او به سازگاری میرسند. بیست و ششمی آنها کسی است که حکومت از او میگریزد همانند گریختن شتر مرغ، و مسخرهگر پرحرف او را یاری میرساند. گویی او را میبینم که بر روی پل زوراء کشته شده است « ذلک بما قدّمت یداک و أنّ الله لیس بظلّام للعبید » (1) {و این به خاطر چیزی است که دستانت پیشتر فرستاده و خداوند هرگز ستمکار بر بندگان نیست.}

و از سخنان حضرت علیه السلام این است که فرمود: عراق ویران خواهد شد بین دو مرد و زخمیها و کشتهها بین آن دو فراوان میشوند – منظور طرلیک و دویلم است – گویی میبینم که در آن خون زنان با خون مردان آمیخته شده است. وای بر اهل عراق از دست بنی قَنطُوره.

و از سخنان حضرت علیه السلام این است که فرمود: گویی محل روییدن گیاه خارگوش را در ظاهر اهل حصّه میبینم در حالی که دو جنگ در آن اتفاق افتاده و دو گروه در آن دچار زیان شدهاند – منظور جنگ موصل است - تا این که باب الأذان نامیده شد. وای بر گِل از برخورد با دام ها (یا شریک ها)، وای بر عربها از

1- . حج / 10

اختلاط با ترکها، وای بر أمّت محمد وقتی که کشور را اهل آن اداره نکنند و بنو قنطوره از رود جیحون گذر کنند، آب دجله را بنوشند و قصد بصره و إیله کنند. به خدا قسم که شهرتان را خواهید شناخت تا جایی که گویی من به مسجد آن مینگرم که مانند دماغه کشتی یا شترمرغی نشسته است.(1)

توضیح: سخن حضرت که فرمود: «أوّلهم خضراء»، چون قرآن کریم آنها را به درخت ملعون تشبیه کرده است، امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را در آغاز کارشان که حکومتشان قدرتمند و زندگیشان پررونق بود به درخت سرسبز تشبیه کرده و در أواخر حکومتشان که اوضاع بر عکس است به درخت شکافته شده تشبیه کرده است. «تهزّمت العصا» یعنی شکافته شد. القربه: خشکید و شکست و یا از الهزیمه است. و اما در مورد بنی عباس بر کسی که به تاریخ مراجعه کند پوشیده نیست که أوّلینشان - که سفّاح است – مهربانترین آنها است و دومی – که منصور است – خونریزترین یعنی جری و شجاعترین آنها بوده و بیش از همه با حیله و نیرنگ مردم را به قتل میرساند. و پنجمی – که رشید است – مقتدرترین آنها است چرا که حکومت هیچ یک از آنها مانند حکومت او استحکام نیافت. و هفتمی – که مأمون است – داناترین آنها است که شهرت فراوانی علم او در میان دیگر پادشاهان از توضیح بی نیاز میکند. و دهمی – که متوکل است – کافرترین آنها بلکه کافرترین همه انسانها است، به خاطر سرسختی در تعقیب و شکنجه اهل بیت علیهم السلام، شیعیان و دیگر افراد. کسی که او را کشت از غلامان نزدیکش بود. و پانزدهمی معتمد علی الله أحمد بن متوکّل است، اگرچه زمان خلافتش بیست و سه سال بود اما بیشتر وقتش را درگیر جنگ با صاحب الزنج و دیگران بود به همین خاطر علی علیه السلام او را به رنج بسیار و ثروت اندک توصیف کرده است.

و شانزدهمی آنها معتضد بالله است که در خواب مردی را دید که به دجله آمد و دستش را به طرف آن دراز کرد و تمام آبش در دستش جمع شد، سپس دستش را باز کرد و آب جوشید. از معتضد پرسید آیا مرا میشناسی؟ گفت: نه.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 430 - 431

فرمود: من علی بن ابی طالب هستم، وقتی بر تخت خلافت نشستی بر فرزندان من نیکی کن. وقتی به خلافت به او رسید علویان را دوست میداشت و به آنها نیکی میکرد. به همین خاطر علی علیه السلام او را به ادای حق و صله رحم وصف کرده است. و هجدهمی آنها جعفر ملقّب به مقتدر بالله است، مونس خادم از سپاه او جدا شد و به موصل آمد و بر آن استیلا یافت. سپاهی جمع آوری کرد، برگشت و در بغداد با مقتدر جنگید و سپاه او را شکست داد. او در جنگ کشته شد. بعد از مقتدر سه نفر از فرزندانش به خلافت رسیدند: راضی بالله محمد بن مقتدر، متّقی بالله إبراهیم بن مقتدر و مطیع لله فضل بن مقتدر.

و اما بیست و دومی آنها مکتفی بالله عبدالله است که بعد از چهل و یک سالگی در سال سیصد و سی و سه ادعای خلافت کرد. در سال سیصد و سی چهار أحمد بن بویه بر بغداد استیلا یافت، مکتفی را دستگیر کرد و چشمش را در آورد و در سال سیصدو سی و هشت از دنیا رفت. گفته میشود: ایام خلافتش یک سال و چهار ماه بود و ممکن است این قول که در اصل بیست و پنج یا بیست و شش بوده از اشتباهات مورخان یا راویان حدیث باشد. اولی قادر بالله أحمد بن إسحاق است که هشتاد و شش سال عمر کرده است و مدت خلافتش چهل و چهار سال و هشت ماه بوده است. ممکن است منظور علی علیه السلام از قائم به امر الله بیست و دومی باشد، به خاطر عدم اعتنایش به خلافت قاهر بالله، راضی بالله، مقتدر بالله و مکتفی بالله چون مستقل نبودند و ایام خلافتشان اندک بوده است. و به این ترتیب بیست و ششمی راشد بالله است. او به تحت حمایت عمادالدین زنگی گریخت، سپس یکی از فدائیین او را کشت. اما نکته ای که در آن است اینکه او در اصفهان کشته شد. و ممکن است منظور از بیست و ششم مستعصم باشد که او نیز این چنین کشته شد و آخرینشان بود. او را بیست وششمین نفر دانسته در حالی که سی و هفتمین نفر از آنها بوده است چون او بیست و ششمین نفر از بزرگانشان بوده است. به خاطر عدم استقلال بسیاری از آنها و مغلوب شدن در مقابل پادشاهان و ترکها و ممکن است منظور بیست و ششمین نفر از فرزندان عباس باشد، که در مورد این که او بیست وچهارمین نفر از فرزندان عباس است یا بیست و پنجمین اختلاف وجود دارد. طبق

نظر آخر با عباس بیست و ششمی میشود. و طبق دو نظر اخیر به جای کلمه «یعضده» « یقصده» میباشد.

فیروزآبادی گفت: النقنق مانند زبرج یعنی شتر مرغ یا گریزان یا تیزپا.(1) و گفت: هزره بالعصا یهزره یعنی با آن به شدت بر پشت و پهلویش زد. با خشونت با او رفتار کرد و او را طرد کرد و راند که آن مهزور و هزیر است. الهزره با حرکت یعنی زمین نرم.(2)و

گفت: تفیهق فی کلامه یعنی سخن گفت و زیاده روی کرد گویی که دهانش را با سخن پر کرد.(3)

جزری گفت: در حدیث حذیفه آمده است: «نزدیک است که بنی قنطوراء اهل عراق را از عراق بیرون کنند – و روایت شده است اهل بصره– گویی آنها را میبینم که دماغهایشان پهن، چشمهایشان چپ و صورتهایشان عریض است. گفته شد: قنطوراء کنیز ابراهیم خلیل علیه السلام بود که فرزندانی برای او به دنیا آورد از آن جمله ترکها و چینیها هستند. و حدیث عمروبن عاص آمده است که گفت: «نزدیک است که بنو قنطوراء شما را از بصره بیرون کنند» و حدیث ابوبکر که گفت: «وقتی آخر الزمان شود بنی قنطوراء میآیند».

46. مناقب ابن شهر آشوب: علی علیه السلام از شهرهای ویران خبر داد.

قتاده از سعید بن مسیّب روایت کرد که از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کلام خدای تعالی که فرمود: « وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها »(4) {وهیچ شهری نیست مگر این که ما آنرا [در صورت نافرمانی] پیش از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم}سوال شد. علی علیه السلام در روایتی طولانی پاسخ داد که بخشی از آن را انتخاب کردهایم: سمرقند، خاخ، خوارزم، اصفهان و کوفه به دست ترکها ویران میشود. و همدان، ریّ، دیلم، طبریّه، مدینه و فارس، با قحطی و گرسنگی نابود میشود. مکه به دست حبشه، بصره و بلخ با غرق شدن، سِند به دست هند و هند به دست تبّت و تبّت به دست چین

1- القاموس 3 : 286.
2- القاموس 2 : 160.
3- القاموس 3 : 279.
4- أسراء / 58 .

ویران میشود. و یذشجان، صاغانی، کرمان و مناطقی از شام با سم اسبان و کشتار ویران میشود. و یمن به وسیله ملخها. سلطان، سجستان و برخی از مناطق شام با طوفان ویران میشود. شامان با طاعون، مرو با شن، هرات با مارها، نیشابوراز طریق قطع شدن خیرات، آذربایجان با سم اسبان و صاعقهها و بخارا با غرق شدن و گرسنگی ویران میشود و حلم و بغداد زیر و رو میشوند.(1)

توضیح: فیروزآبادی گفت: الجاح مکانی است در یمن و روضه خاخ میان مکه و مدینه است.(2)

گفت: صغانیان: ناحیه بزرگی است در ماوراء النهر، و صاغانی معرّب چاغانیان است.(3)

النیل با فتحه یعنی عطاء خیر و منفعت. معنای برخی از الفاظش مشخص نیست.

47. مناقب ابن شهر آشوب: به امام باقر علیه السلام گفته شد: پدرت به امامت آن دو راضی شده، چرا اسارت آنها را حلال شمرده است؟ امام علیه السلام به جابر أنصاری اشاره کرد. جابر گفت: حنفیه را دیدم که به سوی تربت پیامبر صلی الله علیه و آله میرود. ناله سرداد و آهی کشید سپس صدا زد: سلام بر تو ای رسول الله و سلام بر اهل بیتت بعد از تو. این أمّت توست که مانند کافران ما را اسیر کرده است در حالی که ما گناهی جز گرایش به اهل بیت تو نداریم. سپس گفت: ای مردم برای چه ما را اسیر کردهاید در حالی که ما شهادتین را گفتهایم؟ زبیر گفت: به خاطر حق خدا که در دستان شماست و به ما پرداخت نکردید. گفت: بر فرض که مردها پرداخت نکردهاند گناه زنان چیست؟ طلحه و خالد لباسی بر روی او انداختند. گفت: ای مردم من نه عریان هستم که مرا بپوشانید و نه سائل که به من صدقه دهید. زبیر گفت: آن دو تو را میخواهند. گفت: همسر من نخواهند بود مگر کسی که به من بگوید زمانی که از شکم مادرم بیرون آمدم چه گفتم. امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و صدا زد: ای خوله سخن بشنو و دریاب که وقتی مادرت تو را حامله بود و دچار درد زایمان شده و کار بر او دشوار گشت صدا زد: خدایا مرا از این کودک سالم نگه دار. یاری بر دعا

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 431
2- . القاموس 1 : 258
3- . القاموس 4 : 241 – 242

پیشی گرفت. وقتی که تو را به دنیا آورد از زیر او صدا زدی: خدایی جز الله نیست و محمد رسول الله است، ای مادر چرا مرا نفرین میکنی؟ بعد از اندکی آقایی مالک من میشود که از او صاحب فرزندی میشوم. این کلام را در لوحی مسی نوشت و در محلی که در آن به دنیا آمدی دفن کرد. وقتی شبی که مادرت از دنیا رفت فرارسید تو را به آن سفارش کرد. وقتی زمان اسارت تو فرا رسید همه تلاشت این بود که آن لوح را برداری، برداشتی و بر بازویت بستی. لوح را بیاور من صاحب آن لوح هستم. من امیرالمؤمنین و پدر آن پسر مبارک هستم. نامش محمد است. لوح را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و عثمان برای ابوبکر خواند. به خدا قسم علی علیه السلام به آن چه در لوح بود حرفی نیافزود و نکاست. همه باهم گفتند: راست گفت خدا و رسولش آن زمان که گفت: من شهر علم هستم و علی در آن است. ابوبکر گفت: ای اباالحسن او را ببر خداوند برای تو مبارک گرداند. علی علیه السلام او را نزد أسماء بنت عمیس برد و گفت: این زن را تحویل بگیر، او را گرامی بدار و از او نگهداری کن. نزد او بود تا این که برادرش آمد، سپس با او ازدواج کرد، امیرالمؤمنین مهریه او را داد و او را به نکاح خود در آورد.(1)

در أمثال ابی عبدالله آمده است: مردی او را ستایش کرد. علی علیه السلام فرمود: من کمتر از آن هستم که میگویی و بیشتر از آن هستم که فکر میکنی.(2)

و همه اینها خبر از غیب بود. پیامبر صلی الله علیه و آله رازی که خدای عزّوجلّ او را از آن مطلع کرده بود به ایشان افاضه کرد. چنان که خدای تعالی میفرماید: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً * لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أَحْصی کُلَّ شَیْ ءٍ عَدَدا.» {دانای نهان است و کسی را بر غیب خودآگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هرچیزی را به عدد شماره

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 432 – 433
2- .مناقب آل ابی طالب 1 : 426 – 427.

کرده است }(1).

و پیامبر در این مسئله بر وصی خود بخل نورزید. چنان که خدای تعالی میفرماید: «وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنینٍ » (2) {و

او در امر غیب بخیل نیست }. و علی علیه السلام بر فرزندان خود که امام هستند بخل نورزید. و همچنین جایز نیست کسی جز آن که رسول الله بعد از خود او را جانشین قرار داده از غیب خبر دهد.(3)

48. اعلام الوری: از معجزات علی علیه السلام که در روایات مشهور است این است که حضرت علیه السلام در خطبهاش فرمود: از من سوال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید. به خدا قسم که در مورد گروهی که صد نفر را گمراه و صد نفر را هدایت میکند نمیپرسید، مگر این که پس و پیش آن را تا قیامت برای شما میگویم. مردی برخاست و گفت: به من بگو در سر و ریش من چند تار مو وجود دارد؟ علی علیه السلام فرمود: دوست من رسول الله از سوالی که پرسیدی به من خبر داده بود. در هر تار موی سر تو فرشتهای است که تو را لعن میکند و در هر تار موی ریشت شیطانی است که تو را تحریک میکند. و در خانهات انسان پستی وجود دارد که پسر رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل میرساند. و نشانه آن مصداق چیزی است که به تو خبر دادم و اگر اثبات آن چه پرسیدی دشوار نبود پاسخت را میدادم. و نشانه آن خبری است که از فرزند پست و ملعون تو دادم. و پسرش در آن زمان کوچک بود و چهار دست و پا راه میرفت. وقتی موضوع امام حسین علیه السلام پیش آمد، کشتن او را بر عهده گرفت و همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.

میگویم: ابن ابی الحدید مانند این را در کتاب الغارات ابن هلال ثقفی از زکریا بن یحیی عطّار از فضیل، از محمد بن علی روایت کرده است. و گفت: تا آخرش: و او سنان بن أنس نخعی است.(4)

49. الفضائل، کتاب الروضه: از ابن عباس روایت شده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول الله هزار باب از علم را به من آموخت و هر

1- . جن /6 – 28.
2- .تكوير / 24 .
3- . مناقب آل ابى طالب 1 : 433
4- . شرح نهج البلاغه 1 : 253

باب هزار مسئله برای من گشود. گفت: در حالی که در ذی قار همراه او بودم پسرش حسن علیه السلام را به کوفه فرستاد تا اهل آن را برانگیزد تا برای جنگ با ناکثین بصره از آنها یاری بگیرد. به من فرمود: ای ابن عباس، گفتم: لبّیک ای امیر المؤمنین. فرمود: امروز پسرم حسن میآید و ده هزار سوار و پیاده همراه او است، نه یکی کمتر و نه یکی بیشتر. ابن عباس گفت: وقتی حسن علیه السلام سربازان را آورد تنها چیزی که برایم مهم بود مسئله کاتب بود: تعداد سربازان چند نفر است. به من گفت: ده هزار سوار و وپیاده، نه یکی کمتر و نه یکی بیشتر. دانستم که این علم از ابوابی است رسول الله صلی الله علیه و آله به او آموخته است.(1)

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله با ایشان بیعت کرد به او فرمود: به خدا قسم که تو به بیعت من وفا نمیکنی و این را به این – با دستش به سر و محاسنش اشاره کرد- خضاب میکنی. وقتی ماه رمضان فرار رسید، شبی نزد حسن علیه السلام و شبی نزد حسین علیه السلام افطار میکرد. در یکی از شبها فرمود: چه مدت از رمضان گذشته است؟ گفتند: فلان تعداد روز، به آن دو گفت: در دهه پایانی پدرتان را از دست میدهید. همان طور شد که علی علیه السلام فرمود.(2)

و از فضایلی که خداوند مخصوص ایشان قرار داده این است که مغیره بن شعبه نزد او آمد در حالی در محرابش نماز میخواند، به او سلام داد، امام سلامش را پاسخ نداد. گفت: ای امیرالمؤمنین به تو سلام دادم چرا پاسخم را نمیدهی انگار مرا نمیشناسی؟ گفت: به خدا قسم میشناسمت. گویی که از تو بوی ریسیدن به مشامم میرسد. مغیره برخاست و با غرور و افتخار راه میرفت. جماعت حاضر بعد از این که رفت گفتند: ای امیرالمؤمنین این سخن چه بود؟ گفت: بله، در مورد او چیزی جز حق نگفتم. به خدا قسم گویی به او و پدرش مینگرم در حالی که در یمن لباسهای پشمی میبافند. مردم از سخنش شگفت زده شدند و هیچ کس او را به آن چه

1- . الفضائل: 106. الروضه: 5
2- . الفضائل: 108- 109، الروضه: 5

امیرالمؤمنین خطاب کرد نمیشناخت. این معجزهای است کسی جز او نمیتواند انجام دهد و به کسی غیر از او الهام نشد.

50. کتاب الروضه: از علقمه بن قیس روایت شده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه لؤلؤئیه را برای ما ایراد کرد و در پایان سخنانش فرمود: بدانید که من به زودی مسافرم و به سوی غیب میروم. مواظب فتنه امویان و حکومت کسرویه باشید. و همچنین کشتن آن چه خدا زنده کرده و زنده کردن آن چه خدا کشته. خانههای خود را عبادتگاه خود قرار دهید. و مثل اخگر درخت غضا ثابت و پایدار باشید و خدا را بسیار یاد کنید که یاد او بزرگتر است اگر بدانید. سپس فرمود: و شهری که به آن زوراء میگویند میان دجله و دُجَیل و فرات بنا میشود. اگر آن را ببینید، با گچ و آجر بنا شده و با طلا، نقره، لاجورد خشک و مرمر زینت داده شده. درهای آن از عاج و آبنوس است، خیمهها و چادر و پردهها در آن برپا شده. با چوب ساج، عرعر، صنوبر و زاج برافراشته شده است و با قصرها بنا شده است، حکومت بیست و چهار پادشاه بنی شیصبان به تعداد سن پادشاه در آن پی در پی میآید. از آن جمله: سفّاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفّر، المونث، النظار، کبش، متهوّر، عشّار، مضطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیّار، مترف، کدید، أکتب، مترف، أکلب، وثیم، ظلّام، عینوق هستند. گنبد خاکستری رنگ برپا میشود و دارای بیابانی سرخ رنگ است. و در پی آن قائم حق در مناطق مختلف مانند ماه تابان میان ستارهای درخشان پرده از چهرهاش برمیدارد. بدانید که ظهور او ده نشانه دارد. اول پیدایش ستاره دنبالهدار است که نزدیک ستاره حادی است و در آن زمان آشوب و هرج و مرج به وجود میآید. اینها نشانههای باروری است. و از نشانهای به نشانه دیگر جای شگفتی است. وقتی که نشانهها پایان یابد در آن زمان همانند ماه تابان بر ما ظاهر میشود و کلمه إخلاص بر توحید خدا کمال مییابد.

توضیح: الشیصبان: نام شیطان است و بنی عباس شرکای شیطان هستند. با وجود این که تعداد آنهاسی وهفت نفر است، به خاطر بیاعتنایی به کسانی که زمان حکومتشان اندک و ضیعف بوده است آنها را بیست و چهار نفر دانسته است. و یا این که منظور تعداد نسل هایی است که بر خلافت استیلا یافته و نه تعداد تک تک

آنها. نفر آخر بیست وچهارمین یا بیست و پنجمین نفر از فرزندان عباس است. منظور از کدید یا هجدهمین آنها است که مقتدر است همان طور که علی علیه السلام او را هجدهم ذکر کرده و مدت خلافت او بیست و چهار سال و یازده ماه است و یا بنا بر سقوط کسانی که پیش از آن سقوط کردهاند منظور سی و یکمین نفر از آنها است. سی و هفت نفر در عینوق کامل می شود و به اتمام می رسد. سی ویکمین نفر مقتفی است که مدت خلافتش بیست وچهار سال است و ممکن است منظور عدد لفظ کدید باشد که به انضمام یک نفری که پیش از سفّاح بر آنها شورید سی و هشت نفر میشود و بعید بودن آن، پنهان نیست.

51. الکافی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم میآید که فاجر عزیز شود، فاسد گرامی داشته شود و فرد با انصاف ضعیف شود. گفت: به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین این اتفاق کی خواهد افتاد؟ فرمود: زمانی که زنان و کنیزان سلطه یابند و کودکان امیر شوند.(1)

52. نهج البلاغه: فتنههایی همچون تاریکی شب، که نیرویی نمیتواند برابر آنها بایستد، و کسی نتواند پرچمهای آن را پایین کشد، به سوی شما میآید، چونان شتری که مهار شده و جهاز بر پشت آن نهاده و ساربان آن را کشانده و به سرعت میراند. فتنه جویان کسانی هستند که ضربات آنها شدید و غارتگری آنان اندک است. مردمی در راه خدا با آنان جهاد میکنند که در چشم متکبّران خوار و در روی زمین گمنام و در آسمانها معروفند. در این هنگام، وای بر تو ای بصره از سپاهی که نشانه خشم و انتقام الهی است، بیگرَد و غبار و صدایی به تو حمله خواهند کرد و چه زود ساکنانت به مرگ سرخ و گرسنگی غبار آلود دچار میگردند.(2)

توضیح: «لا تقوم لها قائمه» یعنی گروهی برای جنگ با آن برنمیخیزد، یا قائمه یکی از پاهای اسب باشد، یعنی امکان جنگ با اهل فتنه وجود ندارد، یا قلعه یا بنایی ساخته شده. که البته نابود میشود. «و لا تردّ لها رایه» یعنی اهل پرچمی از

1- .الروضه من الکافی: 69
2- . نهج البلاغه (عبده، چاپ مصر) 1 : 212 – 213

پرچمهای آن گروه شکست نمیخورند. و سخن علی علیه السلام که فرمود: «مزمومه مرحوله» یعنی بر آن جهاز و افسار بستهاند و تجهیزاتش کامل است. «یحفزها» یعنی ساربانش آن را میراند. «قلیل سلبهم» یعنی قصد انتقامشان کشتن است نه غارت کردن. الرهج: غبار. الحسّ: صدای راه رفتن. مرگ سرخ کنایه از وبا است و گرسنگی غبار آلود کنایه از مرگ است. اول کلام اشاره به قصه صاحب الزنج یا فتنه دیگری است که در آخر الزمان میآید. و آخر کلام ممکن است اشاره به فتنه صاحب الزنج یا طاعونی که دچار میشوند و آنها را نابود میکند باشد.

53. نهج البلاغه: ای فرزندان بنی امیه، سوگند به خدا زود باشد که این خلافت و دولت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود بنگرید.(1)

54. نهج البلاغه: به خدا قسم که غلام ثقیف بر شما سلطه مییابد، مغرور و ظالم است. سبزیتان را میخورد و چربیتان را آب میکند. بس است ای أباوذحه.

سیّد گفت: الوذحه الخنسفاء اشاره به حجّاج دارد که با وذحه داستانی دارد که در این جا مجال ذکر آن نیست.(2)

توضیح: الذیّال: کسی که لباسش را از روی تبختر روی زمین میکشد. المیّال: ظالم.

ابن ابی الحدید: آن چه سیده ذکر کرده از هیچ کدام از بزرگان لغت نشنیدم و در هیچ یک از کتابهای لغت نیافتم. مشهور است که وذح پشگلهای گوسفند است به دم آن چسبیده و خشکیده است. مفسّرین بعد از رضیّ رضی الله عنه در مورد داستان الخنسفاء(سوسک) وجوه مختلفی گفتهاند.

از آن جمله این است که حجّاج سوسکی دید که به سوی محرابش میخزد، آن را راند سوسک بازگشت، آن را با دستش گرفت. دستش را نیش زد و در اثر آن دستش ورم کرد و در پی آن مُرد. خدا تعالی با پستترین مخلوقاتش او را کشت همان طور که نمرود بن کنان را با حشرهای کشت.

1- . نهج البلاغه (عبده، چاپ مصر) 1 : 218
2- . نهج البلاغه: (عبده، چاپ مصر) 1: 248

و از آن جمله این است که حجّاج وقتی سوسک را دید دستور داد آن را دور کنند و گفت: این پشکلی از پشکلهای شیطان است، آن را به پشکلهایی که از دم گوشفند آویزان میشود تشبیه کرد.

و از آن جمله این است که دستهای از سوسکها را دید و گفت: شگفتا از کسی که میگوید: خدا اینها را خلق کرده است. گفته شد: پس چه کسی آنها را خلق کرده ای امیر؟ گفت: شیطان، شأن پروردگار شما بالاتر از آن است که این پشکل را خلق کند. سخنش را برای فقهاء نقل کردند و او را تکفیر کردند.

و از آن جمله این است که حجّاج مثفار بود یعنی اُبنهای بود. سوسک را زنده میگرفت تا با حرکت آن محل را مداوا کند. گفتند: صاحب این مرض نیست مگر دشمن اهل بیت علیهم السلام. گفتند: معتقد نیستیم که هر دشمنی این مرض را دارد بلکه هر کس که این مرض را دارد دشمن است. گفتند: ابن عمر الزاهد – در حالی که از شیعیان نبود – در امالی و احادیث خود از سیّاریّ از ابی خزیمه کاتب روایت کرده است کسی را نیافتیم که این مرض در او باشد مگر این که دشمن اهل بیت بود. گفتند: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این دسته از مردم سوال شد. گفت: رحمی وارونه است که با او انجام میشود و او انجام نمیدهد. و این خصوصیت هرگز در کسی که دوستدار خداست وجود ندارد بلکه در فاسقان، کافران و دشمنانِ طاهران است. ابوجهل بن هشام مخزومی از این دسته بود که در میان مردم بیشترین دشمنی را با رسول الله صلی الله علیه و آله داشت. گفتند: به همین خاطر عتبه بن ربیعه روز بدر به او گفت: ای کسی که مقعدش زرد است. من گمان میکنم که معنای دیگری داشته باشد چرا که عربها عادت داشتند وقتی قصد تعظیم کسی را کردند چیزی را که گمان عظمت در آن میرود کنیه او قرار دهند و وقتی قصد تحقیر داشتند به چیزی که حقیر و پست است کنیه دهند. مانند این که در کنیه یزید بن معاویه گفتهاند «أبوزنه» که منظور بوزینه است. مانند سخن ابن بسّام: «أبو النتن، أبو الدفر، أبو الجعر، أبو البعر». به خاطر آلودگیش به گناهان و معصیتها امیرالمؤمنین علیه السلام به او کنیه أباوذحه داده است و ممکن است به خاطر زشتی او در نظرش، حقارت صورتش و کراهت ظاهرش این کنیه را به او داده است. او زشت، کوتاه و کوچک بود

و چشمش کم سو، ساقهایش قوسدار و ساعدش کوتاه و صورتش آبلهدار بود. او را به حقیرترین چیزها یعنی پشکل کنیه داده است. گروهی «إیه أباودجه» روایت کردهاند. گفتند: مفرد أوداج است. این کنیه را به این خاطر به او داده است که خونریز بود و رگها را با شمشیر قطع میکرد. و گروهی «أبا وحره» روایت کردهاند و آن خزندهای است شبیه آفتاب پرست و پشتش کوتاه است. این روایت و روایت ما قبل ضعیف است.

55. نهج البلاغه: ای أحنف گویا من او را میبینم که با لشکری بدون غبار و سروصدا، و بدون حرکت لگامها و شیهه اسبان به راه افتاده، زمین را زیر قدمهای خود چون گام شتر مرغان درمینوردند.به این وسیله به صاحب زنج اشاره کرده، پس وای بر کوچههای آباد و خانههای زینت شده بصره که بالهای چونان بال کرکسان و ناودانهایی چون خرطومهای پیلان دارد. وای بر اهل بصره که بر کشتگان آنان نمیگریند و از گمشدگانشان کسی جستجو نمیکند. من دنیا را به رو بر زمین کوبیده و چهرهاش را به خاک مالیدم و بیش از آن چه ارزش دارد بهایش ندادهام و با دیدهای که سزاوار است به آن نگریستهام.

توضیح: اللّجب: صدا. الحمحمه: صدای اسب و نه شیهه. سخن ایشان که فرمود «یثیرون الأرض» منظور خاک است، چرا که پاهایشان در خشونت مانند سم اسبان است، و گفته شد کنایه از شدّت گام نهادن آنها بر زمین است تا با کلامش «لا یکون له غبار» هماهنگ باشد. سخن امام که فرمود «کأنّها أقدام النعام»، چون اغلب پاهای سپاه زنج (سیاهپوستان) کوتاه، پهن و عریض است و انگشتانشان از هم باز است، پای آنها را در برخی از این صفات به پای شترمرغ تشبیه کرده است. بالهای خانه که به بالهای کرکسها تشبیه شده منظور پنجرههاست و آن چه با چوب و حصیر در سقفها ایجاد میکنند تا دیوارها و سایر قسمتها را از باران و شعاع خورشید نگه دارد. خراطیمها: ناودانهایی که قیراندود شده و حدود پنج ذراعی یا بیشتر است. از سقفها آویزان میشود تا از دیوارا محافظت کند.

و اما در مورد کلام امام علیه السلام که فرمود «لا یندب قتیلهم» گفته شد: توصیف آنها است که قدرت فراوان دارند، برای جنگیدن حریص هستند و به مرگ

اهمیّتی نمیدهند. و گفته شد: چون آنها بردگانی غریب بودند و خانواده و فرزندی که معمولا بر مرده میگریند نداشتند. و گفته شد: «لا یفقد غائبهم» توصیف آنها به فراوانی است، که وقتی کسی از آنها کشته شود فردی دیگری جای او را پر میکند. و گفته میشود: فلانی را با روی بر زمین زدم، یعنی او را رها کرده و توجهی نکردم. و سخنش که فرمود «و قادرها بقدرها» یعنی به اندازهای که ارزش دارد به آن بها دادهام.

56. نهج البلاغه: و از آن جمله سخن حضرت علیه السلام در وصف ترکهاست. گویا آنان را میبینم با رخساری چونان سپرهای چکش خورده، لباسهایی از دیباج و حریر پوشیده، و اسبهای اصیل را یدک میکشند و آنچنان کشتار و خونریزی دارند که مجروحان از روی بدن کشتگان حرکت میکنند و فراریان از اسیرشدگان کمترند. یکی از اصحاب گفت: ای امیرالمؤمنین تو را علم غیب دادهاند؟ امام خندید و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمود: ای برادری کلبی این اخباری که اطلاع میدهم علم غیب نیست، علمی است که از دارنده علم آموختهام. همانا علم غیب، علم قیامت است، و آن چه خدا در گفته خود آورده که « إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ » {در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست}(1).

پس خدای سبحان از آنچه در رحم مادران است، از پسر یا دختر، از زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادتمند یا شقی، آگاه است. و از آن کسی که آتشگیره آتش جهنّم است یا در بهشت همسایه و دوست پیامبران است. از همه اینها آگاهی دارد. این است آن علم غیبی که غیر از خدا کسی نمیداند. جز اینها، علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده و او به من آموخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله برای من دعا کرد که خدا این دسته از علوم و اخبار را درسینهام جای دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پر گردد.(2)

توضیح: المجانّ جمع مجنّ است که به معنای سپر میباشد. المطرقه با سکون طاء یعنی آن چه که قسمتی از آن به قسمتی دیگر کوبیده شده و سطوح آن به هم

1- . لقمان / 34
2- . نهج البلاغه 1: 263 – 264

پیوسته گردد و یکی پس از دیگری مانند لایههای کفش قرار گیرد. و همچنین با تشدید راء روایت شده است، یعنی سپر آهنی که با چکش کوبیده شده است. الطرق: کوبیدن، و ممکن است تشدید برای افاده تکثیر باشد. السرق جمع سرقه است یعنی ابریشم مرغوب. گفته شده سرق نامیده نمی شود مگر اینکه سفید باشد و آن فارسی است اصلش سره بوده یعنی خوب. سخن حضرت علیه السلام که فرمود « و یعتقبون الخیل » یعنی اسبها را نگه داشتهاند تا با هم تعویض کنند. استحرار القتل یعنی شدّت قتل. خنده امام علیه السلام یا به خاطر خرسندی از علمی است که خدا به او داده است یا به خاطر تعجّب از سخن آن فرد است. الاضطمام در باب افتعال و از ماده ضمّ میباشد که به معنای پیوستن است. الجوانح: منظور قفسه سینه است. مطابقت این سخنان با داستانهای جنگیزخان و فرزندانش نیازی به توضیح ندارد.

57. برسیّ در مشارق الأنوار گفت: علی علیه السلام به دهقان ایرانی که او را از سوار و روانه شدن به سوی خوارج برحذر می داشت و به حضرت گفته بود: بدان که طالع ستارگان نحس شده و منحوسان سعید شده و سعیدان منحوس شدهاند. مرّیخ در صورت فلکی ثور تاثیر گذاشته و دو ستاره در صورت فلکی تو مختلف شدهاند و برای تو جای جنگ نیست؛ چنین فرمود: آیا تو هستی که اتفاقات را اداره میکنی و حوادث را برای من حتمی میسازی و در دقایق و ساعات آنها را همراه میکنی. سراری چیست؟ زَراری چیست؟ اندازه شعار المدبّرات چقدر است؟ گفت: به اصطرلاب مینگرم و به تو خبر می دهم. به او گفت: آیا میدانی دیشب در صورت فلکی میزان چه رخ داده است، و صورت فلکی سرطان با کدام ستاره اختلاف یافته است؟ و چه آفتی در زبرقان وارد شده است؟ گفت: نه نمیدانم، گفت: آیا میدانی که سلطنت دیشب در چین از خانهای به خانه دیگر منتقل شده است؟ و صورت فلکی ماچین دگرگون گشته است؟ و دریاچه ساوه خشک شده است؟ و دریاچه حشرمه طغیان کرده است؟ و باب الصخره در کشتی او قطع شده است؟ آیا میدانی پادشاه روم به رومیان شکست خورده و برادرش جای او را گرفته است؟ و کنگرههای طلا از قسطنطنیّه بزرگ فرو ریخته است؟ آیا میدانی دیوار سرائَدیل سقوط کرده است؟ و دیندار یهودیان در گذشته است؟ و مورچگان در وادی النمل به هیجان آمدهاند و

هفتاد هزار عالِم سعادت یافته است؟ و در هر عالم هفتاد هزار به دنیا میآید و شب همین مقدار میمیرند؟ گفت: نه نمیدانم. امام گفت: آیا تو شهب الخرس ستارگان را میشناسی؟ و این که خورسید شعلههایی دارد که همراه نور میتابند و در سپیده دم پنهان میشوند؟ گفت: نه نمیدانم. گفت: آیا دو ستارهای را میشناسی که طلوع نمیکنند مگر به خاطر حیله و نیرنگ و غروب نمیکنند مگر به خاطر مصیبتی؟ آن دو طلوع و غروب کردند و قابیل هابیل را کشت. و آشکار نمیشوند مگر برای نابودی دنیا؟ گفت: نه نمیدانم. امام گفت: پس چون راههای آسمان را نمیشناسی در مورد نزدیک از تو سؤال میکنم. به من بگو در زیر سم راست و چپ اسب من چه چیز سودمند و زیان آوری وجود دارد؟ گفت: اطلاع من در علم زمینی کمتر از علم آسمانی است. دستور داد تا زیر سم راست را بکند، گنجی از طلا بیرون آمد، سپس دستور داد تا زیر سم چپ را بکند که یک مار افعی بیرون آمد و از گردن حکیم آویزان شد، فریاد زد: ای مولای من امان بده. گفت: امان به شرط ایمان. گفت: رکوع و سجده طولانی بر تو میکنم. گفت: نیک شنیدی، پس نیک بگو، برای خدا سجده کن و همراه من نسبت به خدا فروتنی کن. سپس گفت: ای سمرسَقیل ما ستارگان اخترشناسی و بزرگان علم فلک هستیم و این علم را کسی جز ما و خانوادهای در هند نمیداند.(1)

58. شرح نهج البلاغه: نصر بن مزاحم در کتاب صفّین از هرثمه بن سُلَیم روایت کرده است که گفت: همراه علی علیه السلام قصد صفین کردیم، وقتی در کربلا فرود آمد نماز را با ما خواند. وقتی سلام داد با دستش از خاک کربلا برداشت و بویید، سپس فرمود: وای بر تو ای خاک. از تو گروهی محشور میشوند که بدون حساب وارد بهشت میشوند. گفت: وقتی هرثمه از جنگ نزد زنش جرداء دختر سمیر که از شیعیان علی علیه السلام بود، بازگشت با او سخن گفت و در میان سخنانش گفت: آیا از محبوبت ابی الحسن در شگفت نیستی؟ گفت: وقتی به کربلا رسیدیم مشتی از خاک آن را برداشت و بویید و گفت: وای بر تو ای خاک، از تو

1- . مشارق الأنوار: 102 – 103

گروهی محشور میشوند که بدون حساب وارد بهشت میشوند. او از کجا غیب میداند؟ زن به او گفت: رهایمان کن ای مرد، امیرالمؤمنین جز حق نمیگوید. گفت: وقتی عبیدالله بن زیاد گروهی را که به سوی امام حسین علیه السلام میفرستاد، روانه کرد من در میان سپاه بودم که فرستاده شد. وقتی نزد امام حسین علیه السلام و یاراش رسیدم، محلی را که همراه علی علیه السلام در آن فرود آمدیم و زمینی که از خاک آن برداشت و سخنی را که گفت به یاد آوردم و از ادامه کار کراهت یافتم. سوار بر اسبم آمدم تا پیش روی امام حسین علیه السلام ایستادم، بر او سلام دادم و با او در مورد سخنی که از پدرش در این مکان شنیده بودم صحبت کردم. امام حسین علیه السلام فرمود: آیا با ما هستی یا علیه ما؟ گفتم: ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله نه با توام نه علیه تو. فرزند و همسرم را رها کردهام و از ابن زیاد بر آنها بیناکم. امام حسین علیه السلام گفت: برگرد و بگریز تا کشته شدن ما را نبینی. قسم به کسی که جان حسین در دست اوست کسی که امروز کشته شدن ما را ببیند و ما را یاری نکند وارد آتش میشود. گفت: بازگشتم و به سرعت گریختم تا کشته شدن آنها بر من پنهان شد.

نصر گفت: مصعب برای ما روایت کرد و گفت: أجلح بن عبدالله کندی از ابی جُحَیفه روایت کرد و گفت: عروه بارقیّ نزد سعد بن وهب آمد و ، سعد گفت: حدیثی از علی بن ابی طالب علیه السلام برایمان نقل کن. گفت: بله مخنف بن سُلیم مرا زمانی که علی علیه السلام به سوی صفین رو کرده بود نزد ایشان فرستاد. در کربلا نزد او آمدم و دیدم که با دستش اشاره میکند و میگوید: اینجاست، اینجاست. مردی به او گفت: چیست ای امیر المؤمنین؟ فرمود: باری - کاروانی - از آل محمد صلی الله علیه و آله در اینجا فرود میآید، وای بر آنها از دست شما و وای بر شما از آنها. مرد گفت: معنی این سخن چیست ای امیر المؤمنین؟ گفت: وای بر آنها از دست شما یعنی آنها را میکشید. و وای بر شما از آنها یعنی با کشتن آنها وارد جهنّم میشوید.

نصر گفت: این روایت به شکل دیگری نقل شده است، علی علیه السلام فرمود: وای بر شما از آنها و وای بر شما بر آنها. مرد گفت: معنای وای بر ما از

آنها را میدانیم ولی معنای وای بر ما بر آنها چیست؟ گفت: میبینید که کشته میشوند و نمیتوانید یاریشان کنید.

نصر گفت: سعید بن حکیم عَبسی از حسن بن کثیر از پدرش روایت کرد و گفت: علی علیه السلام به کربلا آمد و در آن جا توقف کرد. به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین این جا کربلا است. فرمود: دارای مصیبت و بلاست. سپس با دستش به مکانی اشاره کرد و گفت: این جا محل توقف و اقامت آنها و سپس با دستش به مکان دیگری اشاره کرد و گفت: این جا محل ریخته شدن خونشان است و سپس به ساباط رفت.(1)

59. میگویم: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از محمد بن جریر طبری صاحب التاریخ روایت کرده است که زُرعه بن بُرج طائی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: به خدا قسم اگر از قضاوت در باره مردان توبه نکنی تو را خواهم کشت. و از این کار به دنبال رضایت خدا هستم. علی علیه السلام به او فرمود: نفرین بر تو چقدر بدبخت هستی. گویی که تو را میبینم که کشته شده و باد بر روی تو غبار میپاشد. همان طور شد که فرمود.(2)

مدائنی در کتاب الخوارج گفت: وقتی علی علیه السلام به سوی اهل نهروان میرفت مردی از اصحابش که از طلایهداران سپاهش بود آمد و خبر داد که قوم از رود عبور کردهاند. سه بار او را قسم داد و در هر بار میگفت: بله. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم عبور نکردهاند و عبور نخواهند کرد، چرا که قتله گاهشان مقابل رود است. همه سواران به سرعت میآمدند و همین را میگفتند. علی علیه السلام به سخن آنان توجهی نکرد تا این که خلاف سخنشان مشخص شد.

محمد بن یزید مبرّد در کتاب الکامل گفت علی علیه السلام در جنگ نهروان به اصحابش فرمود: بر آنها هجوم برید، به خدا قسم که ده نفر از شما کشته نخواهد شد و ده نفر از آنها جان سالم به در نخواهد برد. بر آنان حمله کرد و نابودشان

1- . شرح النهج 1 : 350 -351
2- . شرح النهج 1: 245

ساخت. از اصحاب علی علیه السلام نه نفر کشته شد و و هشت نفر از خوارج گریختند.(1)

همه سیره نویسان روایت کردهاند که وقتی علی علیه السلام قوم را نابود کرد به شدّت در پی ذو الثدیه(صاحب پستان) بود. کشتهها را زیرو رو میکرد ولی او را نیافت. این امر باعث ناراحتی امام شد و میگفت: به خدا قسم دورغ نگفتم، و به من دورغ گفته نشده. به دنبال آن مرد باشید او حتما در میان قوم است. همچنان در پی او بودند تا این که یافتند. او مردی بود که دستش ناقص بود، گویی که در سینهاش پستانی وجود داشت.

ابراهیم بن دَیزیل در کتاب صفّین از أعمش از زید بن وهب روایت کرده است که گفت: وقتی علی علیه السلام با نیزهها از آنان درختزار ساخت، گفت: به دنبال صاحب پستان بگردید. به دقت در پی او بودند که او را در مکان پستی در زیر تعدادی از کشتهها یافتند. آورده شد در حالی که در دستانش موهایی مانند سبیل گربه وجود داشت. از روی خوشحالی به خاطر این مسئله علی علیه السلام تکبیر گفت و مردم نیز همراه او تکبیر گفتند.

همچنین از مسلم ضبیّ روایت شده است که گفت: مرد سیاه و بدبویی بود که دستی مانند سینه زنان داشت که اگر دراز میشد به اندازه دست دیگر بود و اگر رها میگردید جمع و کوچک میشد و به شکل پستان زنان درمیآمد. بر روی آن موهایی مانند سبیل گربه بود. وقتی او را یافتند دستش را قطع کرده و بالای نیزه زدند. سپس علی علیه السلام شروع کرد به ندا دادن: خدا راست گفت و رسولش ابلاغ کرد. عصر هنگام پیوسته او و اصحابش این را میگفتند تا این که خورشید غروب کرد یا نزدیک به غروب شد.

و همچنین ابن دَیزل روایت کرده است وقتی تمام شد علی علیه السلام برای یافتن مُخدج صبر کرد، گفت: چهارپای رسول الله صلی الله علیه و آله را بیاورید، بر آن سوار شد و مردم به دنبال او میرفتند. کشتهها را دید و میگفت: برگردانید. مرده

1- . شرح النهج 1: 247

ها را یکی پس از دیگری برمیگرداندند تا این که او را بیرون آورد. علی علیه السلام سجده کرد. بسیاری از مردم روایت کردهاند وقتی علی علیه السلام چهار پای پیامبر صلی الله علیه و آله را خواست. گفت: آن را برای من بیاورید که راهنما است. علی علیه السلام را بر سر مُخدج نگه داشت و او را از زیر کشتههای بسیاری خارج کرد.

عوّام بن حَوشب از پدرش از جدش یزید بن رویم روایت کرد و گفت: علی علیه السلام فرمود: امروز چهار هزار نفر از خوارج کشته میشوند و یکی از آنها ذوالثدیّه است. وقتی قوم را نابود کرد و خواست صاحب سینه را پیدا کند، او را دنبال کردم. به من دستور داد برای او چهار هزار نی ببرّم(1).

پیوسته پیش روی او این کار را میکردم و او پشت سرم سواره میآمد و مردم به دنبال او میآمدند تا این که یک نی در دستم باقی ماند. به او نگریستم، چهره اش تیره بود. با دستم پایش را گرفتم و کشیدم و گفتم: این پای انسان است، به سرعت از چهارپا پیاده شد و پای دیگر را کشید. او را بیرون کشیدیم تا این که بر روی خاک افتاد. او مُخدج بود. علی علیه السلام با صدای بلند تکبیر گفت، سپس سجده کرد و همه مردم تکبیر گفتند.(2)

از اسماعیل بن رجاء روایت شده است که گفت: أعشی باهله که در آن زمان پسری جوان بود به طرف علی علیه السلام که خطبه میگفت و نبردها و جنگها را ذکر میکرد رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین این سخن چقدر شبیه سخن خرافه است. علی علیه السلام فرمود: اگر در این سخنی که گفتی گناهکار باشی، خداوند تو را دچار غلام ثقیف کند. سپس سکوت کرد. مردانی برخاستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین غلام ثقیف کیست؟ گفت غلامی که این شهرتان را تصاحب میکند. هیچ حرمتی از خدا را باقی نمیگذارد مگر این که آن را میدرد و با شمشیرش گردن این پسر را میزند. گفتند: ای امیرالمؤمنین چقدر حکومت میکند؟ گفت: بیست سال، اگر به آن برسد. گفتند: آیا کشته میشود یا به مرگ طبیعی از دنیا میرود؟ گفت: بلکه به مرگ طبیعی با شکم درد میمیرد. به خاطر فراوانی آن چه از شکمش خارج میشود

1- . در منبع: بعد از آن آمده است: چهار پای رسول الله را سوار شد و گفت: بر روی هر کشته یک نی بیانداز.
2- .شرح النهج 1 : 249

تختش را سوراخ میکند. اسماعیل بن رجا گفت: به خدا قسم با چشمان خود أعشی باهله را در میان کسانی که از سپاه عبدالرحمن بن محمد بن أشعث اسیر شده بودند، در مقابل حجّاج دیدم. او را زد و سرزنش کرد و از او خواست شعری را که در آن عبدالرحمن را بر جنگ تحریک کرده بود بسراید، سپس در همان مجلس گردنش را زد.

علی علیه السلام به عَمرو بن حَمِق خُزاعی گفت: کجا رفتی ای عمرو؟ گفت: در میان قومم. گفت: در میان آنها نرو. گفت: پس نزد بنی کنانه که همسایه ما هستند بروم؟ گفت: نه گفت: آیا در ثقیف فرود آیم؟ گفت: با معرّه و مجرّه چه کار میکنی؟ گفت: این دو چه هستند؟ علی علیه السلام فرمود: شعلههایی از آتش که از سطح کوفه خارج میشوند. یکی از آنها به سراغ تمیم و بکر بن وائل میآید و کمتر کسی از آن نجات مییابد. و شعله دیگر میآید و جانب دیگری از کوفه را میگیرد و کمتر کسی دچار آن میشود. آن آتش وارد خانه میشود و یک و دو اطاق را می سوزاند. گفت: پس کجا بروم؟ گفت: نزد بنی عمرو بن عامر از قبیله ازد برو. گفت: کسانی که این سخنان را میشنیدند برخاستند و گفتند: او را جز پیشگویی که همانند پیشگویان سخن میگوید نمیبینیم. گفت: ای عمرو تو بعد از من کشته میشوی و سرت برده میشود. و آن اولین سری است که در اسلام بریده میشود. وای بر قاتل تو. اگر تو در میان هر قومی بروی به راحتی تو را تسلیم میکنند مگر این قوم بنی عمر بن عامر از قبیله ازد که تو را تسلیم نکرده و تنهایت نمیگذارند. گفت: به خدا قسم زمانی نگذشت تا این که عمرو بن حمق در زمان خلافت معاویه، ترسان و هراسان میان قبایل عرب رفت و آمد کرد. تا بالاخره نزد قومش از بنی خزاعه رفت. او را تسلیم کردند. کشته شد و سرش از عراق برای معاویه به شام برده شد. و آن اولین سری بود که در اسلام از کشوری به کشور دیگر منتقل میشد.

جویریّه بن مسهر عبدی فردی صالح و دوست راستین علی علیه السلام بود. علی علیه السلام نیز او را دوست میداشت. روزی در حالی که جویریه میرفت به او نگریست و صدایش زد: ای جویریه نزد من بیا که من هر وقت تو را میبینم دوستت میدارم.

از حبّه عرنی روایت شده است که گفت: روزی همراه علی علیه السلام رفتیم. برگشت و جویریه را پشت سرش، دورتر دید. صدایش زد: ای جویریه نزد من بیا، آیا نمیدانی که من به تو علاقمندم و دوستت دارم؟ گفت: جویریه به سمتش دوید. به او گفت: من در مورد مسائلی با تو سخن میگویم، پس آنها را حفاظت کن. سپس با هم مخفیانه سخن گفتند. جویریه به او گفت: ای امیرالمؤمنین من مردی فراموشکارم. علی علیه السلام فرمود: حدیث را بر تو تکرار میکنم تا آن را حفظ کنی. سپس در پایان سخنش با او گفت: ای جویریه دوستدار ما را مادامی که ما را دوست بدارد دوست بدار و وقتی که ما را دشمن بدارد او را دشمن بدار. و دشمن ما را مادامی که ما را دشمن میدارد دشمن بدار و وقتی ما را دوست داشت او را دوست بدار. گفت: کسانی بودند که به امیرالمؤمنین علیه السلام شک داشتند، میگفتند: آیا میبینیم که جویریه را وصی خود قرار داده است همان طور که خود ادّعا میکند که وصی رسول الله صلی اله علیه واله است؟ گفت: این سخن را به خاطر شدّت نزدیکی جویریه به امام میگفتند تا جایی که روزی بر علی علیه السلام وارد شد در حالی که خوابیده و نزد او کسانی از اصحابش بودند. جویریه ایشان را صدا زد: ای خوابیده، برخیز، بر سرت ضربهای زده میشود که از آن ریشت را خضاب میکند. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام تبسّمی کرد، سپس گفت: و من نیز از کار تو خبر میدهم. قسم به کسی که جانم در دست اوست به سوی فرد خشن و ظالمی که خود را منسوب به قومی کرده که از آنان نیست کشیده و برده میشوی،دست و پایت را قطع کرده وسپس تو را به زیر تنه کافری به صلیب میکشد. گفت: به خدا قسم از این ماجرا زمانی نگذشت تا این که زیاد جویریه را گرفت، دست و پایش را قطع کرد و در کنار تنه ابن مُعَکبَر به صلیب کشید که تنه بلندی بود. و او را بر تنه کوتاهی در کنار او به صلیب کشید.

ابراهیم در کتاب الغارات از أحمد بن حسن میثمیّ روایت کرد و گفت: میثم تمّار، دوست علی علیه السلام، بنده زنی از بنی أسد بود. علی علیه السلام او را خرید و آزاد کرد و به او گفت: نامت چیست؟ گفت: سالم. گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به من خبر داده نامی که پدرت در عجمی تو را به آن نامیده میثم است. گفت:

خدا، رسولش و تو درست گفتید. نام من این است. علی علیه السلام فرمود: به نام خود بازگرد و سالم را رها کن و ما تو را به آن کنیه میدهیم، پس او را ابا سالم کنیه دادیم.

گفت: علی علیه السلام او را بر علومی بسیار و اسرار پنهان از اسرار وصی بودن به او آموخت و میثم در مورد برخی از آنها سخن میگفت و گروهی از اهل کوفه در آن شک میکردند و علی علیه السلام را منسوب به خرافه، توّهم و فریبکاری میکردند. روزی در حضور جمع بسیاری از اصحاب که در میان آنها هم شاک و هم مخلص وجود داشت گفت: ای میثم تو بعد از من دستگیر و به صلیب آویخته خواهی شد. وقتی روز دوم شد از دو سوراخ بینی ات و دهانت خون جاری میشود تا این که ریشت را رنگین میکند. و وقتی روز سوم شد نیزهای به تو زده میشود و جان تو را میگیرد، منتظر این باش. و مکانی که در آن به صلیب کشیده میشوی، درِ خانه عمرو بن حُرَیث است. تو دهمین نفر از ده نفر هستی که چوب تو کوتاهتر از همه است و به زمین نزدیکتر است. نخلی که بر تنه آن به صلیب کشیده میشوی را به تو نشان خواهم داد، سپس دو روز بعد آن را به میثم نشان داد. میثم پیش نخل میآمد و در آن جا نماز میخواند و میگفت: چه مبارک نخلی، برای تو خلق شدم و تو برای من کاشته شدی. پیوسته بعد از شهادت علی علیه السلام به دیدن نخل میرفت تا این که قطع شد. تنهاش را زیر نظر داشت و به پیش آن میرفت و به آن نگاه میکرد. به دیدار عمرو حریث میرفت و به او میگفت: من همسایه تو هستم با من به نیکی رفتار کن. عمرو نمیدانست چه میخواهد و به او میگفت: آیا میخواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری؟ گفت: در سالی که کشته شد به حج رفت. بر أمّ سلمه رضی الله عنه وارد شد، ام سلمه به او گفت: تو که هستی؟ گفت: عراقی هستم. از نسبش پرسید، گفت: که از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام است. گفت: تو هیثم هستی؟ گفت: من میثم هستم. گفت: سبحان الله. به خدا قسم شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله در دل شب علی علیه السلام را به تو سفارش میکرد. میثم از حسین علی علیه السلام پرسید. ام سلمه گفت: او در باغ خود است. گفت به او خبر بده که من دوست داشتم که به او عرض سلام کنم و

ما نزد پروردگار عالم همدیگر را ملاقات خواهیم کرد ان شاالله. امروز نمیتوانم او را ببینم و میخواهم بازگردم. ام سلمه عطری آورد و ریشش را خوش بو کرد. میثم گفت: این با خون رنگین خواهد شد. گفت: چه کسی به تو چنین گفته است؟ گفت: سرورم به من خبر داده است. ام سلمه گریست و گفت: او فقط سرور تو نیست بلکه سرور من و همه مسلمانان است. سپس با او وداع کرد. میثم به کوفه آمد. دستگیر شده و نزد عبیدالله بن زیاد آورده شد. به او گفته شد: این از نزدیکترین افراد به ابوتراب بود. گفت: وای بر شما این عجمی است؟ گفتند: بله. عبیدالله به او گفت: پروردگارت کجاست؟ گفت: در کمین. گفت: خبر نزدیکی تو به ابوتراب به من رسیده است. میثم گفت: قسمتی درست است. حال چه میخواهی؟ گفت: گفته میشود او تو را به آن چه بر سرت خواهد آمد خبر داده است. گفت: بله او به من خبر داده که مرا به عنوان دهمین نفر در میان ده نفر به صلیب میکشی و چوب من کوتاهترین چوب و از همه به زمین نزدیکتر هستم. گفت: خلاف آن را انجام میدهم. گفت: وای بر تو چگونه خلاف آن میکنی در حالی که او از رسول الله صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و جبرئیل از خدا خبر داده است؟ چگونه با اینان مخالفت میکنی؟ به خدا قسم محلی را که در آن به صلیب کشیده میشوم را دانستم که کجای کوفه است و من اولین بندهای هستم که در اسلام به او لگام میزنند همان طور که به اسب لگام میزنند. او را همراه مختار بن ابی عبیده ثقفی زندانی کرد. میثم به مختار در حالی که هر دو زندانی ابن زیاد بودند گفت: تو رها میشوی و برای انتقام خون حسین علیه السلام قیام میکنی و این جباری را که ما در زندان او هستیم میکشی و پایت را بر پیشانی و گونههای او میگذاری. وقتی عبیدالله مختار را خواست تا او را بکشد نامه یزید بن معاویه به عبیدالله رسید که دستور داده بود مختار را آزاد کند. چرا که خواهرش زن عبدالله بن عُمَر بن خطاب بود. از شوهرش خواست تا او را نزد یزید شفاعت کند. شفاعت کرد و شفاعتش را پذیرفت. نامه نوشت تا مختار آزاد شود. نامه در حالی رسید که او را آماده کرده بودند گردنش را بزنند و آزاد شد. اما بعد از او میثم را آوردند تا به صلیب کشیده شود. عبیدالله گفت: حکم ابوتراب را در مورد او انجام میدهم. مردی به دیدار او آمد و گفت: ای میثم اکنون چه چیز تو را از این (تنه

نخل) بی نیاز می کند. تبسّمی کرد و گفت: برای آن خلق شده ام و برای من پرورده شده است. وقتی بالای چوب برده شد، مردم بر در خانه عمرو بن حریث گرد او جمع شدند. عمرو گفت: او میگفت من همسایه تو هستم و کنیزش را دستور میداد تا هر شب زیر چوبش را جارو بزند و آتشی زیر آن روشن کند. میثم شروع کرد به سخن گفتن در مورد فضائل بنی هاشم و رسواییهای بنی امیه در حالی که بر چوب به صلیب کشیده شده بود. به ابن زیاد گفته شد: این بنده شما را رسوا کرده است. گفت: به او لگام بزنید. به او لگام زدند. او اولین بندهای بود که در اسلام لگام زده میشد. وقتی روز دوم شد، خون از دو سوراخ بینی و از دهانش جاری شد و وقتی روز سوم شد نیزهای به او زده شد و مرد. کشته شدن میثم ده روز پیش از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق بود.

از زیاد بن نصر حارثی روایت شده است که گفت: نزد زیاد بودم، رُشَید هَجَری که از یاران مخصوص علی علیه السلام بود آورده شد. زیاد به او گفت: دوستت به تو چه گفته است؟ آن را در مورد تو انجام میدهیم. گفت: دست و پایم را قطع میکنید و مرا به صلیب میکشید. زیاد گفت: به خدا قسم سخنش را دروغ خواهم شمرد. آزادش کنید. وقتی خواست برود. گفت: او را بازگردانید چیزی بهتر از آن چه دوستت در مورد تو گفت نمیبینم. تو اگر زنده بمانی پیوسته بدخواه ما خواهی بود. دستها و پاهایش را قطع کنید. دستها و پاهایش را قطع کردند در حالی که سخن میگفت. زیاد گفت: او را از گردنش به صلیب بکشید. رُشَید گفت: برای من نزد شما چیزی باقی مانده که نمیبینم انجام دهید. زیادگفت: زبانش را قطع کنید. وقتی زبانش را بیرون آوردند، گفت: به من فرصتی بدهید تا یک جمله بگویم. به او فرصت دادند. گفت: به خدا قسم این تصدیق خبر امیرالمؤمنین است که در مورد بریدن زبانم به من گفت. زبانش را بریدند و او را به صلیب کشیدند.

ابوعالیه گفت: مزرع دوست علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود سپاهی خواهد آمد که وقتی به صحرا برسد آنهارا فرو میبرد. ابوعالیه گفت: گفتم: تو از غیب به من خبر میدهی. گفت: آن چه به تو میگویم به خاطر بسپار که علی بن ابی طالب علیه السلام که مورد اعتماد است این را به من

گفته است و همچنین چیز دیگری گفت و آن این که دستگیر میشود، به قتل میرسد و میان دو کنگره از کنگرههای مسجد به صلیب کشیده میشود. به او گفتم: تو از غیب سخن میگویی. گفت: آن چه به تو میگویم را به خاطر بسپار. ابوعالیه گفت: به خدا قسم جمعهای بر ما نگذشت تا این که مِزرَع دستگیر شده به قتل رسید و میان دو کنگره از کنگرههای مسجد به صلیب کشیده شد.

گفتم: حدیث فرو بردن سپاه را بُخاری و مُسلِم در صحیحین از امّ سلمه نقل کردهاند که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: قومی به خانه خدا پناه میآورند تا این که وقتی به بیابان رسیدند آنها را فرو میبرد. گفتم: ای رسول الله چه بسا در میان آنها فردی باشد که مجبور شده یا بی میل باشد. گفت: آنها را فرو میبرد. ولی گفت: در روز قیامت طبق نیّاتشان محشور میشوند یا گفت: برانگیخته میشوند.گفت: از ابوجعفر محمد بن علی پرسیده شد: آیا آن بیابانی در زمین است؟ گفت: هرگز به خدا قسم بیابان مدینه است. برخی از آن را بخاری و ما بقیه را مسلم نقل کرده است.

محمد بن موسی عَنَزی روایت کرد و گفت: مالک بن ضَمرَه رواسی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از کسانی که از جانب ایشان علم فراوانی آموخته بود. همچنین همنشین ابوذر بوده و از علم او نیز آموخته بود، در زمان بنی امیه میگفت: خدایا مرا یکی از آن سه قرار مده. به او گفته میشد: آن سه چیست؟ میگفت: مردی که در لباسی کهنه به او تیر زده میشود. و مردی که دستها، پاها و زبان بریده میشود و به صلیب کشیده میشود. و مردی که در رختخوابش میمیرد. در میان مردم کسانی بودند که او را مسخره میکردند و میگفتند: این از دروغهای ابوتراب است. گفت: کسی که در لباس کهنهای به تیر زده شد هانئ بن عروه بود و کسی که قطع شده و به صلیب کشیده شد رُشید هجَری بود. و مالک در رختخوابش مُرد.

گفت: نصر بن مزاحم گفت عبدالعزیز بن سیاه از حبیب بن ابی ثابت از سعید تیمی معروف به عقیصا روایت کرد و گفت: در مسیر حرکت علی علیه السلام به شام همراه ایشان بودیم، تا این که بیرون کوفه در کنار این آبادی رسیدیم، مردم دچار عطش شدند و به آب نیاز پیدا کردند. علی علیه السلام ما را برد تا به صخرهای

دندانهدار در روی زمینی که گویی آغل بز بود رسید. به ما دستور داد تا آن را از زمین بکنیم. از زیر آن برای ما آب بیرون آمد. مردم از آن نوشیدند تا این که سیرآب شدند. سپس دستور داد روی آن را پوشاندیم و مردم اندکی حرکت کردند. علی علیه السلام فرمود: از میان شما کسی هست که بداند جای آبی که از آن نوشیدید کجاست؟ گفتند: بله ای امیر المؤمنین. گفت: مردانی از ما سواره و پیاده به سوی آن رفتند. با دقت همه مسیر را رفتیم تا این که به مکانی که فکر میکردیم آب آنجاست رسیدیم. به دنبال آن گشتیم ولی چیزی نیافتیم. وقتی بر ما دشوار آمد به سوی دیری که نزدیکی ما بود رفتیم و از آنها پرسیدیم آبی که نزد شماست کجاست؟ گفتند: در نزدیکی ما آبی نیست. گفتیم: ما خود از آن نوشیدیم. گفتند: شما از آن نوشیدید؟ گفتیم: بله. صاحب دیر گفت: به خدا قسم این دیر بنا نشد مگر برای یافتن این آب و کسی جز پیامبر و یا وصی پیامبر آن را بیرون نیاورد.(1)

60. نهج البلاغه: علی علیه السلام وقتی قصد جنگ با خوارج را کرد به او گفته شد: قوم از پل نهروان عبور کردهاند امام فرمود: قتلگاه آنان پیش از آب است. به خدا قسم از آنها ده نفر نمیگریزد و از شما ده نفر کشته نمیشود.

سید رضیّ رضی الله عنه گفت: منظور از نطفه، آب نهر است و این فصیح ترین کنایه از آب است.

ابن ابی الحدید گفت: این روایت از روایاتی است که به خاطر شهرت و نقل آن توسط همه مردم تقریبا متواتر است. و از معجزات و اخبار مفضّل علی علیه السلام از غیب است که به خاطر مقیّد بودن به اعداد مشخص در اصحاب و خوارج و همچنین وقوع امر بعد از جنگ بدون زیادت و نقصان احتمال اشتباه در آن وجود ندارد. در این باب او صاحب فضایلی است که غیر از او کسی صاحب آن نیست. و به خاطر مشاهده معجزات و اعمالی که منافی توان بشر است عدهای در آن غلو کردهاند، تا جایی که قائل به این شدهاند که جوهر الهی در بدن علی علیه السلام حلول کرده است. همان طور که مسیحیان در مورد عیسی علیه السلام گفتند.(2)

1- . شرح النهج 1 : 366

2- . شرح النهج560، مصنف آن را خلاصه کرده است.

61. نهج البلاغه: از خطبههای علی علیه السلام است که فرمود: اما بعد ای مردم، من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری نداشت. آنگاه که امواج سیاهیها بالا گرفت و به آخرین درجه شدّت خود رسید. پس از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمیپرسید از چیزی که میان شما تا قیامت میگذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت و صد نفر را گمراه میسازد، جز آنکه شما را آگاه میسازم و پاسخ میدهم. و از آن که مردم را بدان میخواند و آنکه رهبریشان میکند و آن که آنان را میراند. و آنجا که فرود میآیند و آنجا که بارگشایند و آن که از آنها کشته شود و آن که بمیرد، خبر میدهم. آن روز که مرا از دست دادید و نگرانیها و مشکلات بر شما باریدن گرفت، بسیاری از پرسش کنندگان به حیرت فرو رفته میگویند: سرانجام چه خواهد شد؟ که گروه بسیاری از پرسش شوندگان از پاسخ دادن فرومانند.این حوادث زمانی رخ نشان میدهد که جنگ در میان شما طولانی شود و دنیا چنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را طولانی پندارید، تا روزی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقیمانده نیکان شما به اهتزاز در آورد. فتنهها آنگاه که روی آورند با حق شباهت دارند، و چون پشت کنند، حقیقت چنان که هست نشان داده میشود. فتنهها چون میآیند شناخته نمیشوند و چون میگذرند شناخته میشوند. فتنهها چون گردبادها میچرخند، از همه جا عبور میکنند. در بعضی از شهرها حادثه میآفرینند و از برخی شهرها میگذرند. آگاه باشید همانا ترسناکترین فتنهها در نظر من، فتنه بنی امیه بر شماست. فتنهای کور و ظلمانی که سلطهاش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است. هر کس آن فتنهها را بشناسد نگرانی و سختی آن دامنگیرش گردد. و هر کس که فتنهها را نشناسد، حادثهای برای او رخ نخواهد داد. به خدا قسم بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود. آنان چونان شتر سرکشی که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخوردی دارند. و از شما کسی باقی نگذارند، جز آن کس که برای آنها سودمند باشد یا آزاری بدانها نرساند. و بلای فرزندان بنی امیه بر شما طولانی خواهد ماند، چندان که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری خواستن بنده باشد از

مولای خویش، یا تسلیم شده از پیشوای خود. فتنههای بنی امیه پیاپی با چهرهای زشت و ترس آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیّت بر شما فرود میآید. نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم میخورد. ما اهل بیت از آن فتنهها در امانیم و مردم را بدان نمیخوانیم، سپس خدا فتنههای بنی امیه را نابود و از شما جدا خواهد ساخت، مانند جدا شدن پوست از گوشت که با دست قصّابی انجام پذیرد. خدا با دست افرادی، خواری و ذلّت را به فرزندان امیه میچشاند که به سختی آنها را کنار میزنند و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کامشان میریزند. و جز شمشیر چیزی به آنها نمیدهند و جز لباس ترس بر آنها نپوشانند. در آن هنگام قریش دوست دارد آنچه در دنیاست بدهد تا یک بار مرا بنگرد، گرچه لحظاتی کوتاه باشد، تا با اصرار چیزی را بپذیرم که امروز پارهای از آن را میخواهم نمیدهند.(1)

توضیح: فقأ العین: آن را در آورد. عدم جرأتشان به خاطر بزرگ شمردن جنگ با اهل قبله است چون جاهل اند. الغیهب: تاریکی. تموّجه کنایه از عمومیت و فراگیری همه مکانها است. اشتدّ کلبها یعنی شر و آزارش شدّت گرفت. به قحطی شدید کلب گفته میشود و همچنین به سرمای شدید. سخن امام: «بناعقها» یعنی دعوت کننده به آن. گفته میشود: نعق ینعق با کسره یعنی فریاد زد و راند. المناخ با ضمه میم مصدر یا اسم مکان از أناخ البعیر است. الرکاب: شتری که با آن سفر کنند. مفرد آن راحله است و از لفظ خود مفرد ندارد. الکرائه جمع الکریهه است به معنای شدّت. جزری گفت: الحوازب جمع حازب یعنی امر بزرگ. سخن علی علیه السلام که فرمود: «لأطرق کثیر من السائلین» یعنی به خاطر بزرگی و سختی مسئله. تا جایی که سوال کننده بترسد و وحشت کند، سرش را پایین اندازد و نتواند سوال کند. الفشل: ترس.

ابن ابی الحدید گفت: قلّصت با تشدید روایت شده یعنی پیوست و جمع شد از این رو دشوار و سخت است که در مواضع مختلف جدا شود. بدون تشدید یعنی

1- . نهج البلاغه (عبده، چاپ مصر) 1 : 199 – 201

فراوان و زیاد شد، از قلصت البئر که معنای بالا آمدن آب چاه است. و «إذا قلصت عن حربکم» روایت شده است که به معنای پرده برداشتن از امور ناگوار و مصیبتهای دشوار در جنگ با شماست. یعنی از آن پرده برداشت. (1)

سخن علی علیه السلام که فرمود: «وشمّرت عن ساق» یعنی شدّت و سختی را آشکار کرد. مانند کلام خدای تعالی که فرمود: «یوم یکشف عن ساق»(2) {روزی که کارزار [و رهایی دشوار] شود}. و یا کنایه از برپا شدن جنگ با همه اسبابش است. و آن کنایه از توجه و اهتمام بر کار است. سخن امام که فرمود: «إذا أقبلت شبهت» یعنی در آغاز کار امور متلبس میشود و حق از باطل شناخته نمیشود تا این که پایان مییابد و باطل بودنش به خاطر نتایج فاسدی که از آن به جا میماند، آشکار میشود. حام الطائر حول الماء یحوم حوما و حوماناً یعنی میچرخد. علی علیه السلام فتنهها را در گردش و وقوع آنها از طرف رهپران گمراهی از سرزمینی به سرزمینی دیگر به باد تشبیه کرده است. الخطّه: حال و امر و عمومیت آن، چرا که ولایت عمومی بود و بلا مختص به صالحان و ائمه از اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان است. و فرد آگاه و دانا به حق به خاطر آن دچار بلا و ظلم میشود. اما نادانی که رام دست آنهاست در راحتی به سر میبرد. الناب: شتر پیر. الضروس: بد اخلاق. العذم: گاز زدن و خوردن با خشونت. الزبن: دفع کردن. الدرّ در اصل یعنی شیر سپس بر هر امر خیری اطلاق شده است که کنایه از منع مسلمانان از حقوقشان و مصادره اموال آنها است.

کلام علی علیه السلام که فرمود: «أو غیر ضائر» یعنی کسی که اعمال آنها را زشت نمیشمارد. الانتصار: انتقام گرفتن. و در سخنان ایشان تفسیر «انتصار العبد من ربه» در جای دیگری آمده است آن جا که بعد از آن میفرماید: «إذا شهد أطاعه و إذا غاب اغتابه» منظور از صاحب، پیرو است. الشوهاء: زشت و در برخی نسخهها «شوها» است با ضمه بدون مد که جمع الشوهاء است.

1- . شرح النهج 2 : 279- 280
2- . قلم / 42

سخن حضرت که فرمود: «قطعا جاهلیّه» به خاطر تراکمش آن را به تکههای ابر تشبیه کرده است، یا به قطعههای ریسمان به خاطر ورود مکرر آن. «بمنجاه» یعنی در گوشهای که گناهان آن به ما نرسد و ما از یاران آن دعوت نیستیم. «کتفریج الأدیم» الأدیم یعنی پوست و وجه شبه آشکار شدن گوشتی است که زیر آن قرار دارد. «یسومهم خسفا» یعنی خواری و ذلّت را بر آنها تحمیل میکند. الخسف: نقصان و خواری. «مصبّره» یعنی آمیخته با صبر تلخ است و یا لبههایش پر و لبریز است. «ولا یحلسهم » یعنی بر آنها نمیپوشاند. الحلس: پوشش نازکی که زیر جهاز شتر قرار میگیرد. الجزور من الإبل: در مورد مذکر و مؤنث یکسان است، جَزَرها یعنی آن را قربانی کرد.

عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح این خطبه گفت: این ادّعای حضرت ادّعای روبیّت یا ادّعای نبوّت نیست، بلکه او میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به او خبر داده است. اخبار او را آزمودیم و آن را درست یافتیم. پس برای اثبات درستی این ادّعا به آن استدلال کردیم. مانند خبر دادنش از ضربهای که به سرش زده میشود و ریشش را رنگین میکند. و خبر کشته شدن پسرش حسین علیه السلام. و آن چه زمان عبور از کربلا گفت. و خبر از حکومت معاویه بعد از او. خبر از حجّاج و یوسف بن عمرو. آن چه در مورد خوارج نهروان خبر داد. آن چه از کشته و به صلیب کشیده شدن یارانش خبر داد که کدام یک کشته و کدام یک به صلیب کشیده میشوند. و خبر دادن از جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین. خبر دادن از تعداد سپاهی که از کوفه به سوی او آمدند، آن زمانی که علی علیه السلام به بصره برای جنگ با اهل آن میرفت. خبر دادن از عبدالله بن زبیر و سخن حضرت در مورد او که فرمود: « فریبکار مفتون، به دنبال چیزی است، ولی به آن نمیرسد، دامِ دین را پهن کرده تا دنیا را شکار کند. او سپس به صلیب کشیده شده قریش است ». مانند خبر دادن از نابودی بصره در اثر غرق شدن و نابودی آن یکبار دیگر به وسیله زنج (سیاهپوستان). گروهی نقطههای آن را تغییر داده و زنج را ریح خواندهاند.

مانند خبر دادن حضرت از امامانی از فرزندانش که در طبرستان ظهور میکنند مانند ناصر، داعیّ و غیره. در سخنش که فرمود: «آل محمد در طالقان گنجی دارد که

خدا هر زمان خواهد آن را آشکار میکند. دعوت کنندگان به حق. به إذن خدا برمیخیزند و به دین خدا فرامیخوانند». مانند خبر دادن از کشته شدن نفس زکیّه در مدینه و سخنش که فرمود: «او کنار احجار الزیت - سنگهای روغن - کشته میشود». مانند سخنش در مورد کشته شدن بردارش ابراهیم در باخمرا(1):

«کشته میشود بعد از آن که پیروز میگردد و شکست میخورد بعد از آن که شکست میدهد» همچنین در مورد او فرمود: «تیر تیزی به او زده میشود و باعث مرگش میشود. بدا به حال تیرانداز، دستش بشکند و بازویش سست گردد». و خبر دادن از کشته شدگان فخّ و سخنش که فرمود: «آنان بهترین اهل زمین هستند یا از بهترین اهل زمین هستند». مانند خبر دادن از حکومت علویان در غرب و تصریحش به ذکر کتامه که کسانی بودند که ابا عبدالله دعوتگر و تعلیم دهنده را یاری کردند. مانند سخنش که به عبیدالله مهدی اشاره کرد و او اولین آنها است: «آنگاه صاحب قیروان، که دارای نسبی پاک و برگزیده و از سلاله «ذی البداء المسجی » است با رداء قیام خواهد کرد». عبیدالله المهدی، شخصی سفیدروی، خوشگذران، شرابخوار، نازپرورده و فربه اندام بود. و اسماعیل فرزند امام جعفرصادق علیه السلام معروف به ذوالبداء را به این سبب پوشیده به رداء (مسجی بالرداء) می گویند که وقتی درگذشت پدرش امام صادق علیه السلام او را به ردا پیچید تا بزرگان شیعه آن را ببینند و از درگذشت او آگاه شوند ،تا هرگونه شبهه ای در باب او برکنار رود.

و خبردادن حضرت از آل بویه و اشاره اش درباره آنان: «از دیلمان فرزندان صیاد قیام کنند.» پدر اینان مردی ماهیگیر بود و با آنچه از این کار به دست می آورد مخارج زن و فرزند خود را تأمین می کرد. مشیّت الهی از فرزندان او تا نوادگانش سه نفر را به پادشاهی رساند و خانواده آنها و قدرتشان گسترش یافت چنان که به آنان مثل زده می شد. سپس حکومت آن ها برقرار می گردد و تا سرزمین زوراء (بغداد) در تسخیر آن ها درمی آید و خلفای عباسی بر کنار می شوند. شخصی پرسید: آن ها چقدر حکومت می کنند؟ امام فرمود: صد و اندی سال. و سخن حضرت

1- . مکانی میان کوفه و واسط که به کوفه نزدیکتر است. قبر ابراهیم بن عبدالله بن حسن که اصحاب منصور او را کشتند در آن جاست.(مراصد

الاطلاع 1 : 148).

در مورد آنها که فرمود: مترف ابن أجذم را پسر عمویش در دجله میکشد. و آن اشاره به عزالدوله بختیار بن معز الدوله ابی الحسین است. معزالدوله دستش قطع بود، تکوض دستش را در جنگ قطع کرده بود. پسرش عزالدوله بختیار مترف اهل عیش و نوش بود که عضدالدوله فنّاخسره، پسر عمویش در قصر الجفن در دجله او را به قتل رساند و حکومتش را گرفت. و اما برکناری خلفا توسط آنها، معزالدوله مستکفی را خلع کرد و مطیع را به جای او نشاند. بهاءالدوله، ابا نصر بن عضدالدوله طائع را خلع کرد و قادر را به جای او نشاند. مدت حکومتشان همان طور بود که علی علیه السلام خبر داد. چنان که حضرت به عبدالله بن عباس در مورد انتقال قدرت به فرزندانش خبر داد. وقتی علی بن عبدالله متولد شد پدرش عبدالله او را نزد علی علیه السلام برد. علی علیه السلام او را گرفت و در دهانش آب دهان ریخت و با خرمایی که آن را جویده بود کام او را باز کرد و به او پس داد. و گفت: بگیر ای ابا املاک. روایت صحیح این چنین است که ابوالعباسِ مبرد در کتاب الکامل نیز روایت کرده است و روایتی که در آن عدد ذکر شده است صحیح نیست و همچنین روایتی که در کتابی نقل شده و به آن استناد دارد.

و چه بسیار خبر از غیب که به این ترتیب بیان شده است و اگر میخواستیم همه را جستجو کنیم کتابچههای بسیاری باید مینگاشتیم. کتابهای سیره مشروح آن را در بردارد. سپس گفت: این کلام، خبر دادنی است از ظهور مُسودّه و انقراض ملک بنی امیه. و هم چنان شد که امام علیه السلام خبرداده بود و کلامش: «لقد تود قریش» تا آخر راست بود. تاریخ نویسان نقل کرده اند مروان بن محمد در روز (الزاب) وقتی که عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس را در مقابلش در صف خراسان دید گفت: کاش علی علیه السلام در زیر این پرچم بود به جای این مرد، این قصه مشهور است

و این خطبه را جماعتی نقل کرده اند و متداول، منقول و فراوان است. این خطبه را علی علیه السلام پس از پایان کار نهروان ایراد فرموده است. دراین خطبه الفاظی است که سید رضی یرحمه الله نقل نکرده. ازآن جمله سخن علی علیه السلام است که فرمود: «غیر از من کسی بر آن جرأت نکرد و اگر من در میان شما نبودم اهل جمل و نهروان کشته نمیشدند. قسم به خدا که اگر نبود این که دست بکشید و

کار را رها کنید شما را خبر میدادم از آن چه خدای عزوجل از زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله برای کسانی قرار داده است که آگاه به گمراهی آنان و هدایتی که ما بر آنیم بوده و با آنها بجنگند. از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. من به زودی میمیرم، بلکه کشته میشوم، قتلی که شقی ترین امت منتظر است تا این را با خون خضاب کند» و دست به ریشش کشید.

و از آن جمله در مورد بنی امیه است که فرمود: «اهل باطل آنها بر اهل حق چیره میشوند تا جایی که زمین پر از دشمنی، ظلم و بدعت میشود. تا وقتی که خدای عزوجل جبروتش را فرود آورد و ستون آن را بشکند و پایههای آن را برکند. آگاه باشید که شما آن را خواهید دید پس اصحاب پرچمهای بدر و حنین را یاری رسانید تا پاداش داده شوید. آنان را بر دشمنشان یاری نکنید که بلا شما را بر زمین زد و دچار انتقام شوید»

و از آن جمله: مگر یاری خواستن بنده باشد از مولای خود که وقتی او را ببیند اطاعتش کند. و وقتی از او پنهان شود سرزنشش کند. به خدا قسم اگر شما را زیر هر سنگی پراکنده سازند، خداوند شما را در روزی شر برای آنها، گرد آورد.

و از آن جمله: به اهل بیت پیامبر خود بنگرید اگر ساکن مانده و نجنگیدند شما نیز چنین کنید و اگر از شما یاری خواستند یاریشان کنید. خداوند به وسیله کسی که– پدرم به فدایش- فرزند بهترین کنیزان است، برای ما اهل بیت گشایش ایجاد خواهد کرد که در حالت آشوب و و هرج و مرج به آنها جز شمشیر نمیدهد. هشت ماه آن را بر دوش خود قرار میدهد تا این که قریش گوید: اگر این از فرزندان فاطمه بود به ما رحم میکرد. خداوند او را به سراغ بنی امیه میفرستند و آنها را خرد و نابود میکند. «مَلْعُونینَ أَیْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتیلاً * سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدیلا» {از رحمت خدا دور شده و هر کجا یافت گردند، دستگیرشده، و به سختی کشته خواهند شد. این سنت خداست در مورد کسانی که پیش از این بودند و برای سنّت او تبدیل و تغییری نخواهی یافت }.(1)

1- . شرح النهج 2 : 277 – 282

توضیح: الخبّ: فریبکاری. الصبابه: اشتیاق. و در برخی از نسخهها با همزه خوانده شدهاند. الخبء: راز که همچنین کنایه از فریب و نیرنگ است. صبأ بر وزن منع و کرم یعنی از دینی به دین دیگر گروید. علیهم العدوَّ: راهنماییشان کرد. فیروز آبادی آن را گفته.(1)

وگفت: أصابه سهمُ غربٍ با حرکت، سهمٌ غربٌ صفت است یعنی تیری که مشخص نیست چه کسی آن را انداخته است.(2)

الفضّ: پراکنده شدن، گروه پراکنده. البضّ: نرم پیکر و دارای پوستی نازک و پُر. التارّ: نرم و شل.

میگویم: کل این خطبه را به روایت سلیم بن قیس(3)

در کتاب الفتن آوردهام.

62. نهج البلاغه: وقتی خوارج کشته شدند به علی علیه السلام گفته شد: ای امیرالمؤمنین همه قوم هلاک شدند. امام فرمود: هرگز به خدا قسم آنها نطفههایی در پشت پدران و رَحم مادران هستند. هر گاه که شاخی از آنان سر بر آورد. قطع میگردد. تا این که آخرین آنها به راهزنی و دزدی تن در میدهد.

توضیح: نجم: ظاهر شدن و آشکار گشتن. و قرن: کنایه است از رئیسانشان. و قطعه: او را کشت.

63. نهج البلاغه: گویند مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام نزد پدر شفاعت او را کردند و در مورد او با امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت کردند و امام او را رها کرد. گفتند: ای امیرالمؤمنین! مروان با شما بیعت میکند. فرمود: مگر بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست. دست او دست یهودی است. اگر با دست خود بیعت کند، در نهان بیعت را میشکند. آگاه باشید او حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان بینی خود را پاک کند. او پدر چهار فرمانرواست (قوچهای چهارگانه) و امّت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت.(4)

1- . القاموس 1 : 20
2- . القاموس 1 : 111
3- . به کتاب سلیم مراجعه شود: 85
4- . نهج البلاغه 1 : 134

توضیح: دستی یهودی داشتن یعنی کارش فریبکاری و نیرنگ است. چرا که این کار یهودیان است. السبّه: تهیگاه. الإمره با کسره: حکمرانی. کبش القوم: بزرگشان. تشبیه مدت فروانروواییش به پاک کردن بینی سگ برای اشاره به کوتاه بودن مدت آن است. مدت فرمانروایی او چهار ماه و ده روز بود، که در روایتی شش ماه آمده است. قوچهای چهارگانه چهار فرزند ذکور او هستند: عبدالملک که خلافت را در دست گرفت. عبدالعزیز که ولایت مصر را عهده دار شد. بشر که بر عراق حکومت یافت و محمد والی الجزیره. ممکن است منظور چهار فرزند عبدالملک باشد که ولید، سلیمان، یزید و هشام لعنه الله علیهم هستند. همه خلافت یافتند و هیچ چهار برادری جز آنها خلافت نیافت. روز سرخ کنایه از شدّت آن است، عربها امری شدید و بزرگ را به سرخی توصیف میکنند. و شاید به خاطر این باشد که سرخی رنگ خون است و آن را کنایه از مرگ گرفته است. موتاً أحمر نیز روایت شده است.

64. نهج البلاغه: گویا میبینم شخص سخت گمراهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچمهای خود را در اطراف کوفه بپراکند. و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد، فتنه، فرزندان خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ شعله ور شود. روزها با چهره عبوس و گرفته ظاهر شود و شب و روز با رنج اندوه بگذرند. و آنگاه که کشتزار او به بار نشست و میوه او آبدار شد و چون شتر مست خروشید و چون برق درخشید، پرچمهای سپاه فتنه از هر سو به اهتزاز درآید. و چونان شب تار و دریای متلاطم به مردم روی آورند. از آن بیشتر، چه طوفانهای سختی که شهر کوفه را بشکافد و چه تندبادهایی که بر آن وزیدن گیرد. و به زودی گروهای مختلف به جان یکدیگر یورش آورند. آنها که بر سر پا ایستادهاند درو شوند و آنها که بر زمین افتادهاند، لگد مال گردند.

توضیح: گفته میشود: منظور از فرد گمراه معاویه است. و گفته میشود: سفیانی است.

ابن ابی الحدید گفت: این کنایه از عبدالملک مروان است، چرا که این صفات در او کامل تر از دیگران است. او در شام به پا خاست و به سوی خود دعوت کرد. و آن معنای فریاد او و پراکنده شدن پرچمهایش در کوفه است، یک بار زمانی که خود

شخصا به عراق رفت و مصعب را کشت و بار دیگر وقتی اُمرا را در کوفه جانشین خود کرد. وقتی کار عبدالملک محکم شد و آن معنای «آنگاه که کشتزار او به بار نشست» است، هلاک شد. پرچمهای سپاه فتنه بعد از او از هر سو به اهتزاز درآمد. مانند جنگهای فرزندانش با بنی مهلّب و با زید بن علی علیه السلام و جنگهای یوسف بن عمر و غیره.(1)

الضواحی: مناطق آشکار و نزدیک. فغرت فاه یعنی دهانش را باز کرد. الشکیمه در أصل آهنی است که در لگام دهان چهارپا قرار میدهند، فلان شدید الشکیمه، یعنی مطیع نمیشود، خشن است و گام نهادنش بر زمین سنگین است یعنی ظلم و جورش عظیم است. الکلوح با ضمه یعنی دندانش را با حالت عبوس نمایان کرد. الکدوح: مخدوش. أینع الزرع: زراعت رسید و پخته شد. الینع جمع یانع است و میتواند مصدر باشد. هدرت یعنی غرّید. الشقاشق جمع شقشقه با کسره که چیزی شبیه پرچم است و در زمان هیجان شتر از دهانش بیرون میآید. برقت بوارقه یعنی شمشیرها و نیزههایش درخشید. المعضله: صعب العلاج. القاصف: بادی قوی که بر هر چیز گذر کند در هم میشکند. القرون: نسلهای انسانها. مفردش قرن با فتحه است. و این کنایه از حکومت عباسی است که در جنگ بر حکومت بنی امیه چیره شد. سپس آنها را به اسارت کشت. آنها که برسرپا ایستادهاند را قبل از جنگ درو کنند و آنها که بر زمین افتادهاند، با اسارت میکشند. و منظور از در هم پیچیدن برخی در برخی دیگر جمع شدنشان در سطح زمین است. منظور از درو کردن کشتن یا مردن آنها است. و منظور از لگد مال شدن از هم گسیختن بندهای بدنشان در خاک است. و ممکن است در هم پیچیدن آنها کنایه از جمع شدنشان در موضع حساب یا دادخواهی برخی از برخی دیگر است. درو کردن آنها یعنی نیست کردن آنها از موضع و محل قیامشان و سوق دادن آنها به جهنّم و لگدمال کردن یعنی عذاب کردن آنها در آتش جهنّم.

میگویم: بسیاری از اخبار در کتاب الفتن خواهد آمد.

1- . شرح النهج 2 : 303

65. البرسیّ در المشارق از ابن نباته روایت کرده است که امیرالمؤمنین روزی در تپه کوفه نشسته بود و به کسانی که در کنارش بودند گفت: چه کسی آن چه من میبینم را میبیند؟ گفتند: چه میبینی ای چشم بینای خدا بر بندگانش؟ گفت: شتری را میبینم که جنازهای را حمل میکند، مردی سوار بر آن است و مردی افسارش را در دست دارد. بعد از سه روز نزد شما میرسند. وقتی روز سوم شد شتر آمد و جنازه به آن بسته شده بود و دو مرد همراه آن بودند. آن دو بر جماعت سلام دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از سلام به آنها فرمود: شما که هستید، از کجا آمدید، این جنازه همراه شما کیست و برای چه آمدید؟ گفتند: ما از یمن آمدیم. میّت پدرمان است که زمان مرگش به ما وصیّت کرد و گفت: وقتی مرا غسل دادید و در کفن پیچیدید و بر من نماز خواندید، مرا با این شترم به عراق ببرید و در آنجا در نجف کوفه دفنم کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: آیا از او پرسید چرا؟ گفتند: از او پرسیدیم، گفت: در آنجا مردی دفن میشود که اگر روز قیامت برای اهل آنجا شفاعت کند، پذیرفته میشود. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و فرمود: درست گفته است. به خدا قسم من آن مرد هستم.(1)

66. ابن ابی الحدید در جای دیگر گفت: شیخ ما ابو عثمان از ثمامه روایت کرد و گفت از جعفر بن یحیی که از بلیغترین و فصیحترین مردم در سخن گفتن و چسباندن کلمات به یکدیگر بود شنیدم که گفت آیا سخن شاعری به شاعر دیگر وقتی که به یکدیگر تفاخر میکردند را نشنیدید: من شاعرتر از تو هستم چون من بیت و برادرش را میگویم و تو بیت و پسر عمویش را میگویی. سپس گفت: و زیبایی این سخن علی بن ابی طالب علیه السلام تو را بس که فرمود: «آیا گریز و رهایی وجود دارد؟ یا پناه و مأمنی هست؟ یا محل استقرار یا بازگشتی هست؟».

ابوعثمان گفت: و همچنین جعفر از سخن علی علیه السلام تعجب میکرد که فرمود: «کجاست کسی که تلاش کرد و زحمت کشید، جمع کرد و گرد آورد، ساخت و بنا کرد، پهن کرد و هموار ساخت و آراست و زینت داد؟» گفت: آیا نمیبینی که هر

1- . مشارق الأنوار: 145

کلمهای در کنار قرینه خود قرار گرفته و با آن جفت شده و خود به آن دلالت میکند؟ جعفر او را فصیح قریش مینامید. بدان که ما دچار شک نمیشویم در این که او فصیحترین کسی است که در میان پیشینیان و آیندگان به زبان عربی سخن گفته است، به غیر از کلام خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله. و این بدان خاطر است که برتری خطیب یا نویسنده در خطبه و نوشتهاش بستگی به دو مسئله دارد، یکی الفاظ مفرد و دیگری الفاظ مرکب. کلمات مفرد باید آسان، روان، مأنوس بوده و پیچیده نباشد. الفاظ علی علیه السلام همه اینگونه است. و اما الفاظ مرکب باید معنایش نیکو بوده به آسانی قابل فهم باشد، و در بردارنده صفاتی باشد که با آن کلامی بر کلام دیگر برتری مییابد. و این صفات، صناعتی است که پیشینیان آن را بدیع نامیدهاند. از آن جمله: مقابله، مطابقه، حسن التقسیم، ردّ آخر الکلام علی صدره، الترصیع، التسهیم، التوشیح، المماثله، الاستعاره، لطافت به کارگیری مجاز، موازنه، تکافؤ، تسمیط و مشاکله. شکی نیست که این صفات در خطبهها و نوشتههای حضرت وجود دارد. این صفات به صورت پراکنده و پخش شده در پهنه سخنان حضرت علیه السلام وجود دارد. و این دو مسئله در کلام هیچ کس غیر از او یافت نمیشود. و اگر آن را میآموخت و در آن میاندیشید و نظرش را در وضع آن داخل میکرد و سپس مینوشت، امر بسیار شگفتی میآفرید. و باید در این زمینه پیشوایان همه مردم باشد. چرا که او آن را ابتکار کرد و پیش از او شناخته شده نبود. و چون به صورت بداهه آن را بر زبان آورده و یکباره زبانش و طبعش به آن جوشیده است بدون این که در آن اعمال نظر کند، بیشتر جای شگفتیاست و هر دوی این امور شگفتآور است. چرا که او از همه پیشی گرفت و نفَس فصحاء در رسیدن به او قطع شد. و به حق است سخن معاویه به مُحقِن ضبیّ وقتی به او گفت: «از پیش الکنترین مردم نزد تو آمدم. معاویه گفت: ای حرام زاده در مورد علی این چنین میگویی؟ آیا فصاحت را کسی غیر از او در قریش بنا نهاد؟» بدان که تکلف استدلال برای اثبات روشنایی خورشید خسته کننده است. و کسی که چنین کند متهم به حماقت میشود. کسی که

امور بدیهی و معلوم را انکار کند نادانتر از کسی که بخواهد با استدلال نظری آن اثبات کند نیست.(1)

میگویم: خبر دادن علی علیه السلام از غیب را در باب علم حضرت، باب اخبار به ناسزا گفتن به او، بابهای شهادت حضرت، باب مجموعه معجزاتش، بابهای شهادت امام حسین علیه السلام و بابهای احوال اصحابش اثبات کردیم.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . شرح النهج 2 : 160

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109